

«۱» بدان که این سورت مکی است بی خلاف، و او صد و هزده آیت است در کوفی، و نوزده در بصری و مدنی، و در او ناسخ و منسوخ نیست الا آنچه روایت کرده‌اند «۲» در بدایت شرع روا بودی که در نماز از این جانب و از آن جانب باز نگردیدندی منسوخ شد، بقوله تعالی: فی صلاتِهِمْ خاشِعُونَ «۳»، قالوا و الخسوع هو النظر الی «۴» موضع السجود.

و هزار و هشتصد و چهل کلمت است، و چهار هزار و هشتصد و دو حرف است.

و روایت است از زرّ حبیش از ابی کعب که، رسول - صلی الله علیه و اله - گفت: هر که او سورة المؤمنین «۵» بخواند، فرشتگان او را بشارت دهند به روح و ریحان بر وجهی که چشم او روشن بود وقت نزول ملک الموت به او.

[سورة المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۲۲]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴)

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ نَذِيرُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَرْجَائِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتغىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)

أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶) وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹)

وَشَجَرَةٍ تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَيْغٍ لِلآكَلِينَ (۲۰) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱) وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

[ترجمه]

به نام خدای بخشاینده بخشایشگر

ظفر یافتند مؤمنان.

آنان که ایشان در نمازشان تضرع کنند.

و آنان که ایشان از بازی برگردند.

(۱). اساس: ندارد، آوا، آب، آج، لب: سورة المؤمنین، با توجه به آز و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها + که.

(۳). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲.

(۴). همه نسخه بدلها: فی.

(۵). مش: المؤمنون.

(۶). اساس: ندارد: با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: ۲

و آنان که ایشان زکات بدهند.

و آنان که ایشان فرجه‌هایشان «۱» نگاه دارند.

[۶۲-ر]

آلّا بر زنانشان یا آنچه دارند «۲» دستهایشان که ایشان را ملامت نبود.

هر که «۳» جوید بالای آن ایشان ظالمان باشند.

و آنان که ایشان اماناتشان «۴» و زنه‌هایشان نگه دارند.

و آنان که ایشان بر نمازشان «۵» محافظت کنند.

ایشان میراث گیرانند «۶».

آنان که به میراث برگیرند فردوس «۷» بهشت را، ایشان در آن جا همیشه باشند.

و بدرستی بیافریدیم آدمی را از پاره‌های «۸» از گل.

پس کردیم آن را آبی در جای آرامیده.

[۶۲-پ]

پس بیافریدیم آب «۹» را خون بسته، و گردانیدیم خون بسته را گوشت خاییده «۱۰»، و گردانیدیم گوشت خاییده «۱۱» را استخوانها، و بر «۱۲» پوشانیدیم «۱۳» بر استخوانها گوشت، پس بیافریدیم او را «۱۴»

(۱). آب، مش + راه، آل: فرجهای خود.

(۲). آط، آب، مش: دارد، آج، لب: آنچه مالک ایشان شود، آل: آنچه مالک آن شود.

(۳). آب، مش: پس هر که.

(۴). آب، مش: امانت‌هاشان را، آج، لب: مر امانت‌هایشان را.

(۵). آب، مش: نمازهاشان.

(۶). آج، لب، آل: به میراث برداراند.

(۷). همه نسخه بدالها: ندارد.

(۸). آج، لب، مش، آل: خلاصه.

(۹). آب، آج، لب: نطفه، مش: آن.

(۱۰ - ۱۱). آب: جاییده.

(۱۲). آب، آج، لب، مش، آل: پس.

(۱۳). آج، لب: پدید کردیم.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به ترجمه آیه از مش، افزوده شد.

ص: ۳

آفرینش دیگر، بزرگوار است خدای که نیکوترین آفرینندگان است.

پس شما پس از آن بمیری.

پس شما را روز قیامت بر انگیزند.

و بیافریدیم ما از بالای شما هفت آسمان، و «۱» نبودیم از آفریدن غافل.

و فرو فرستادیم از آسمان آبی به اندازه، ساکن کردیم آن را در زمین و ما بر بردن آن توانایییم.

بیافریدیم برای شما به آن بستانهایی «۲» از خرما و انگور، شما را در آن جا میوه‌های بسیار است و از آن بخوری «۳».

[۶۳. ر]

و درختی که بیرون «۴» آید از کوه طور سینا، می‌رویاند روغن و نان خورش خورندگان «۵».

و شما را در چهارپایان عبرتی است می‌دهیم «۶» شما را از آنچه در شکم ایشان است، و شما را در آن منفعتهاست بسیار، و از آن خوری «۷».

و بر آن و بر کشتیها نشانند شما را «۸».

قوله تعالی: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**، «قد»، برای تحقیق فعل است، و گفتند: قد لتقريب الفعل الماضي من الحال، كقولهم: قد ركب الأمير، یعنی این ساعت بر نشست. گفت: فلاح یافتند، و فلاح ظفر باشد و بقاء من «۹» قوله: و لقد افلح من كان

(۱). آط، آب، مش + ما.

(۲). آب، مش: بهشتها.

(۳). آب، آج، لب، آل، مش: می‌خورید، آط: می‌خوری.

(۴). آب، آج، مش + می.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل، مش + را.

(۶). آج، لب: می آشامانیم.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: می خورید.

(۸). اساس: ایشان را، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد، آب، مش: می نشانند شما را.

(۹). آج، لب، آل: یقاس، آز: و یقال من.

ص: ۴

صبر «۱»، و منه فی الاذان: حیّ علی الفلاح، ای بادرُوا الی ما فیہ الظفر و البقاء.

المؤمنون، گرویدگان، باور دارندگان خدای را و پیغامبران را و فرشتگان و کتابهای او را.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ، آنان که در نماز خاشع باشند و متذلل و متواضع خدای را.

و در معنی خشوع در نماز خلاف کردند مفسران، عبد الله عباس گفت: خاشعون اذلاء لله، خدای را تذلل نمایند. حسن و قتاده گفتند: خائفون، از خدای بترسند.

مقاتل گفت: متواضعون، متواضع «۲» باشند و فروتن. مجاهد گفت: آن باشد که چشم بر هم نهد از ترس خدای. عمرو بن دینار گفت: خشوع در نماز نه به رکوع و سجود باشد، انما خشوع در نماز به سکون حسن هیأت «۳» باشد. ابن سیرین گفت: خشوع در نماز آن باشد که چشم از جای سجده بر ندارد، و گفتند: در بدایت شرع روا بودی که از جوانب «۴» نگریدندی از راست و چپ و بالا «۵»، چون این آیت آمد نیز چشم از جای سجود بر نداشتند. ربیع گفت: آن باشد که التفات نکند «۶» به چپ و راست.

ابو هریره روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و اله - که گفت: چون بنده در نماز ایستد، خدای تعالی به او نگرد، چون بنده به جانبی «۷» نگرد، خدای تعالی گوید:

بنده من! به تو می نگرم، تو به که می نگری به کسی می نگری که او تو را از من بهتر است؟ روی به من آر، که از من بهتر تو را کسی نباشد. عطا گفت: خشوع در نماز آن باشد که به جوارح خود بازی نکند، و روایت کرد که: رسول - علیه السلام - مردی را دید که در نماز دست به محاسن فرو می آورد، گفت: اگر دل این [۶۳- پ] مرد خاشع بودی اعضای او خاشع بودی. و ابو ذر غفاری روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: چون یکی از شما روی به نماز آرد، رحمت روی به او آرد، نباید

(۱). اساس: ضمیر، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۲). آب، آز، مش: متواضعان، آط، آج، لب: گفت: متواضعون.

(۳). همه نسخه بدلها: و حسن نیت.

(۴). همه نسخه بدلها: جوانبی.

(۵). همه نسخه بدلها: به بالا.

(۶). آج، لب: نکنند.

(۷). آب، مش: به جایی.

ص: ۵

تا به سنگ ریزه مسجد بازی کند. و حسن بصری مردی را دید که به سنگ ریزه مسجد بازی می‌کرد در تعقیب نماز و می‌گفت: اللهم زوجنی من الحور العین، بار خدایا مرا جفتی ده از حور العین! گفت: بس الخاطب انت تخطب و انت تلعب، بد خواننده‌ای از خدای، خطبه می‌کنی و به دست بازی می‌کنی. بعضی دگر گفتند:

خشوع در نماز آن باشد که همّت جمع کند و همه نماز را باشد، نه آن که به تن در نماز باشد و به دل در بازار.

گفتند ابو العباس جوالیقی «۱» مردی بود جوال فروش، روزی جوالی به کسی داد، و فراموش کرد که به کی «۲» داده است! چندان که اندیشه می‌کرد یادش نمی‌آمد. روزی به نماز رفت، در نمازش یاد آمد با دوکان «۳» آمد و شاگرد را گفت: یا فلان! مرا یاد آمد که «۴» جوال به که داده‌ام، به فلان کس داده‌ام. گفت: چگونه‌ات یاد آمد؟ گفت: در نماز بامداد «۵». گفت: «۶» استاد! تو به نماز کردن بودی یا به جوال جستن؟ مرد خویشان را دریافت و دوکان «۷» رها کرد و به طلب علم رفت، چندان علم بیاموخت تا مفسری شد.

ابو بکر واسطی گفت: خشوع در نماز آن باشد که نماز خالص کند خدای را، و بر او طمع عوضی «۸» ندارد. دیگری گفت: نماز کن «۹» را چهار چیز «۱۰» باید تا خاشع باشد، الیقین التمام، و اعظام المقام، و اخلاص المقال، و جمع الهمة.

سلمة بن دینار گفت: بنزدیک زین العابدین علی بن الحسین - علیهما السلام و الصلوة - نشسته بودم، مردی در آمد و او را گفت: نماز دانی کردن؟ من خواستم تا او را بزنم و جفا کنم، مرا رها نکرد و گفت:

مهلا یا با «۱۱» حازم فان العلماء هم الرحماء «۱۲».

ساکن باش که عالمان حلیم و رحیم باشند. آنگه روی به سایل آورد و

(۱). آط، آب، آز، آل، مش: ابو العباس جوالقی.

(۲). کی / چه کسی.

(۳-۷). همه نسخه بدلها: دگان.

(۴). همه نسخه بدلها + آن.

(۵). همه نسخه بدلها: نماز یادم آمد.

(۶). همه نسخه بدلها + یا.

(۸). همه نسخه بدلها: عوض طمع.

(۹). آج، لب، آل: نماز کردن.

(۱۰). همه نسخه بدلها: شرط.

(۱۱). همه نسخه بدلها: ابا.

(۱۲). آج، لب، آل + گفت.

ص: ۶

گفت: آری نماز دانم کردن، گفت: پیش «۱» نماز بر تو فریضه چیست برای نماز؟

گفت هفت چیز: نیت، طهارت، و در طهارت «۲» عورت پوشیدن، و جای سجده پاک کردن، و وقت شناختن، و جامه پاکیزه کردن، و روی به قبله آوردن. گفت: به چه نیت از خانه بیرون آیی؟ گفت: به نیت زیارت. گفت: به چه نیت در مسجد شوی «۳»؟ گفت: به نیت عبادت. گفت: به چه نیت قیام کنی به نماز؟ گفت: به نیت خدمت. گفت: به چه نیت کنی این خدمت؟ گفت: به نیت عبودیت مقرر و معترف خدای را به وحدانیت. گفت: روی به چه به قبله آری؟ گفت: به سه فریضه و یک سنت. گفت: آن کدام است؟ گفت: توجه به قبله فرض است، و نیت و تکبیر احرام «۴»، و دست برداشتن عند آن سنت. گفت: تکبیرات چند است بر تو؟ گفت:

اصل تکبیرات نود «۵» است، پنج از آن فرض است و باقی سنت. گفت: به چه در نماز روی؟ گفت: به تکبیر. گفت: برهان نماز چیست؟ گفت: قراءت. گفت: خشوع نماز چیست؟ گفت: نظر در جای سجده. گفت: تحریم نماز چیست؟ گفت: به تکبیرش. گفت: تحلیلش چیست؟ گفت: سلامش. گفت: جوهرش چیست؟

گفت: تسبیحش. گفت: شعارش چیست؟ گفت: دعای تعقیبش. گفت: تمام «۶» نماز چیست؟ گفت: صلات «۷» بر محمد و آل محمد. گفت: سبب قبولش چیست؟

گفت:

ولايتنا و البراءة من اعدائنا،

ولايت ما و بيزار شدن از دشمنان ما. گفت: هيچ حجّت رها نکردی کس را بر خود برخاست «۸» و می گفت: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ «۹» رِسَالَتَهُ «۱۰».

ابن جریر روایت کرد «۱۱» از عطا از عبد الله عباس که، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آله - گفت «۱۲»: چون خدای تعالی بهشت عدن بیافرید، و در آن جا بیافرید:

ما لا عين

(۱). همه نسخه بدلها + از.

(۲). همه نسخه بدلها «و در طهارت»: ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها: روی.

(۴). همه نسخه بدلها: الاحرام.

(۵). آب، آج، لب، آز، آل، مش + شش، آط کلمه «شش» بعدا افزوده شده است.

(۶). همه نسخه بدلها: تمامی.

(۷). مش: صلوات.

(۸). آب، لب، آز، مش: برخواست.

(۹). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۴.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها بجز مش: رسالاته، با توجه به مش و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۱). آب، آز، مش: کرده‌اند.

(۱۲). مش+ که.

ص: ۷

رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر

، آنچه هیچ چشم «۱» ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده است و بر خاطر هیچ آدمی «۲» نگذشته است، او را گفت:

سخن گوی، یعنی خازنان او را. ایشان گفتند: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ**، انا حرام علی کلّ بخیل و مرء، گفت: فلاح یافتند آن مؤمنان که در نماز خاشع باشند. آنگه [۶۴-ر] گفت: من حرامم بر هر بخیلی و مرائی.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، و آنان که ایشان از لغو «۳» و سخن بیهده «۴» و کار عبث اعراض کنند و عدول نمایند. عبد الله عباس گفت: لغو، باطل باشد. سدّی گفت: دروغ باشد. کلبی گفت: خلف وعد «۵» باشد. بهری دگر گفتند: مراد آن است که ایشان را نهی کردند «۶» از دشنام کافران، چون کافران ایشان را دشنام دادندی. و لغو در کلام عرب، هر قولی یا فعلی باشد که در او فایده نباشد «۷»، و این بر این وجه قبیح باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، آنان «۸» که ایشان فاعل زکات باشند، یعنی زکات مال بدهند چون بر ایشان واجب شود. و قوله: **لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ**، از فصیحات «۹» قرآن است، و این لفظ در کلام عرب آمد، قال امیة بن الصلت - شعر:

مة و الفاعلون للزکوات

المطعمون الطعام فی السّنة الاز

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، و آنان که اندامهای خود را نگاه دارند از حرام و زنا.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ، مگر بر زنانی که بر ایشان عقد بسته باشند. أَوْ مَا مَلَكَتْ «۱۰» أَيْمَانُهُمْ، یا بر پرستاران «۱۱» که ایشان را به ملک یمین دارند. و «ما» در محل جرّ است عطفاً علی «ازواجهم» که به وطی این دو نوع ملوم و مذموم نباشند، چه شرع حلال کرده است به این دو سبب.

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ، هر که بیرون از این طلب کند، یعنی گذشته از زن

(۱). همه نسخه بدلها بجز آل + چنان.

(۲). همه نسخه بدلها + آن.

(۳). آب، آز: لغوا.

(۴). لب، آل: بیهوده.

(۵). همه نسخه بدلها + وعده.

(۶). آج، لب، آل: نکردند.

(۷). همه نسخه بدلها: نبود.

(۸). همه نسخه بدلها: و آنان.

(۹). اساس: فصحات، با توجه به همه نسخه‌ها و منابع لغت تصحیح شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها + ایمانهم.

(۱۱). همه نسخه بدلها: پرستارانی.

ص: ۸

حلال و پرستار مملوکه، فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ، ایشان عادی و متعدی و ظالم نفس خود و متجاوز حدّ شرع باشند. و «عادی»، در آیت زانی است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ، و آنان که امانات و عهد خود را مراعات کنند، امانات نگه دارند تا به جای باز رسانند در او خیانت ناکرده، و عهدی که با کسی کنند نگاه دارند و تقض آن نکنند و آن را خلاف نکنند. ابن کثیر خواند: «لامانتهم» بر واحد، و باقی قرآء بر جمع. ابن کثیر طلب مطابقه کرد بینها و بین العهد، برای آن که عهد واحد است.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ «۱» يُحَافِظُونَ، و آنان که ایشان بر نماز «۲» محافظت کنند و مراقبت اوقات او کنند و رها نکنند که از وقت خود برود وفایت شود.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، ایشان باشند که وارثان و میراث گیران باشند.

آنکه بیان کرد به میراث چه بردارند، گفت: الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ، گفت:

آنان که بهشت فردوس به میراث بردارند، و برای آن به لفظ میراث گفت که از کافران باز مانده باشد - چنان که بیان کردیم در خبری از رسول - علیه السلام - و اقوال در فردوس گفته ایم در سورة الکهف. و قول آنان که گفتند به لغت روم بستان باشد، مراد نه آن است که در قرآن لغت رومی باشد «۳»، اتفاق باشد بین اللفظین «۴».

راوی خبر گفت: که چون وحی فرو آمدی بر رسول، بنزدیک «۵» او دوی «۶» و آوازی بودی چون آواز منج انگبین. یک روز او را وحی آمد و ما مستمع و منتظر بودیم ساعتی بود دست «۷» برداشت و می گفت:

اللَّهُمَّ زِدْنَا وَلَا تَقْصِنَا وَ اَكْرِمْنَا وَلَا تَهِنَّا وَ اَثِّرْنَا وَلَا تُؤْثِرْ عَلَيْنَا.

آنکه گفت ده آیت بر من فرود آمد که هر کس که بر آن کار کند به «۸» بهشت شود، آنکه این ده آیت از اول این سورت بر ما خواند.

(۱). آط، آج، لب، مش: صلاتهم.

(۲). مش + خود.

(۳). همه نسخه بدلهای: هست، آب، آز، مش + بل.

(۴). همه نسخه بدلهای: اللغین.

(۵). آط، آب، آج، لب + وحی.

(۶). اساس: ودی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۷). اساس: داست، با توجه به ضبط نسخه بدلها، تصحيح شد.

(۸). آج، لب، آل: در.

ص: ۹

قوله تعالى: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ**، حق تعالى از اين جا در قصه خلق آدمی و آدم «۱» گرفت، گفت: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ**، بدرستی که ما انسان را از سلاله گل آفریدیم. و عبد الله عباس گفت و مجاهد که: مراد به انسان هر آدمی است، برای آن که اصل هر آدمی از آدم است و آدم را از گل آفریدند «۲». و این قول نیکوست تا مطابق بود آن را که «۳» گفت:

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. و آدم نطفه نبوده است در قراری. و گفتند مراد به سلاله صفوت و خلاصه «۴» آدم است. آنچه «من طین» راجع باشد با آدم، و تقدیر آن که: خلقنا اولاد آدم من مائه و آدم من طین، آنچه اجمال کرد برای آن که مخاطب هر یک به جای خود بنهد. و سلاله الرجل، ولده. و کذلک [۶۴-پ] سلیله، لأنه کان «۵» قد استل منه، پنداری فرزند «۶» از پدر بیرون آورده‌اند. و «فعاله» بنایی باشد برای هر چیز که از چیزی بیفتد، كالقلامه و القمامة «۷» و النخامة و النشارة «۸»، قال الشاعر - شعر:

سلیله أفراس تجلّ لها بغل

و هل كنت أأ مهرة عربيّة

و قال آخر - شعر:

سلاله فرج کان غیر حصین

فجاءت به غضب الأديم غضنفرأ

و قال آخر - شعر:

و یقذفن فی اسلابها بالسلایل

و قال آخر - شعر:

و قال آخر - شعر:

سليلة سابقين تناجلاها

إذا نسبا يضمهما الكراع

(١). همه نسخه بدلها: آدمی.

(٢). همه نسخه بدلها: آفرید.

(٣). همه نسخه بدلها: آن بود که:

(٤). همه نسخه بدلها + گل.

(٥). آط، آج، لب: کانه.

(٦). همه نسخه بدلها: فرزند را.

(٧). آب، آز: العمامة.

(٨). دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(٩). آب، آز، مش: انتجت.

(١٠). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، طبری و تبیان: القود.

ص: ١٠

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، آنچه آن انسان را که فرزند آدم است آن «١» را نطفه‌ای کردیم در قرارگاهی ممکن اول در صلب پدر آنچه در رحم مادر. آنچه بیان کرد که ما آدمی را در وقت آفریدن از چند حال به حال گردانیدیم، گفت:

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً، این «خلق»، به معنی تقدیر است و به معنی جعل و تصییر «۲». گفت آنگه آن نطفه را علقه گردانیدیم، و علقه خون «۳» بسته باشد، ای علق بعضها بعضا و تعلق بعضها ببعض، آنگه آن علقه را مضغه گردانیدیم، و مضغه پاره گوشت خاییده باشد، فعلة به معنی مفعول «۴». آنگه آن مضغه را استخوان در او پدید کردیم «۵». و آنگه آن استخوان را گوشت بر «۶» پوشانیدیم ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، آنگه او را خلقی دگر آفریدیم، یعنی حیات در او آفریدیم. این قول عبد الله عباس است. بعضی دگر گفتند: مراد به خلقی دگر آن است که او را موی برویاند و دندان بر آرد. بعضی دگر گفتند: به آن که عقلش بیافریند «۷». بعضی دگر گفتند: به آن که نر از ماده پدید کند. فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، متعالی است قدیم - جل جلاله - از میان همه خالقان قدیم - سبحانه و تعالی - از آن جا که مقتضی «۸» حکمت اوست آدمی را از این آبی که آن را نطفه خوانند «۹»، و آن آبی است که از میان پشت و استخوانهای «۱۰» سینه بیرون «۱۱» آید چنان که گفت: يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ «۱۲». بیافرید و آن آب از غذایی و طعامی که آدمی خورده باشد به نصیب، آن جا رسد خدای تعالی از او نطفه آفریند «۱۳». آنگه مدتی - چندان که خدای خواهد - در پشت مرد می‌باشد. چون «۱۴» خلوت کند با زن آن آب فرود آرد و به رحم زن رساند، در رحم زن می‌باشد بیست روز و در آن مدت بتدریج علقه می‌شود. چون بیست روز تمام شود علقه شده باشد، باز بیست روز دیگر آن علقه را مضغه گرداند بتدریج. باز آن مضغه را بیست روز دیگر

(۱). همه نسخه بدلها: او.

(۲). آج، لب: تصیر.

(۳). همه نسخه بدلها: خونی.

(۴). همه نسخه بدلها: مفعوله.

(۵). همه نسخه بدلها: آوردیم.

(۶). لب، آج، آل + او.

(۷). آج، لب: بیافریند.

(۸). همه نسخه بدلها: مقتضای.

(۹). همه نسخه بدلها: خوانند.

(۱۰). آط: استخوانها.

(۱۱). همه نسخه بدلها + می.

(۱۲). سوره طارق (۸۶) آیه ۷.

(۱۳). همه نسخه بدلها: آفرید.

(۱۴). مش: تا آن که.

ص: ۱۱

استخوانها «۱» در او پدید آرد بتدریج. باز بیست روز دیگر آن استخوانها «۲» را گوشت بر پوشاند، چون برهنه‌ای را که جامه در پوشانند. آنگه چون بیست روز دگر بگذرد «۳» و چهار ماه تمام شود حیات در او آفرینند «۴». بیست روز دیگر تمامی چهار ماه. لا جرم شرع هم بر این منہاج قیمت «۵» آن جنین نهاد در شکم مادر، گفت: تا نطفه است در صلب پدر به رحم مادر نا رسیده، آن را ده دینار سرخ «۶»، تا اگر کسی آن نطفه بر او تباہ کند چنان که در حال خلوت او را بترساند یا بر او هجوم کند تا آن آب بر او تباہ شود و به رحم زن نرسد، او را به جنایت ده دینار بباید دادن. و اگر مرد قصد کند و از زن آزاد عزل کند و آب به رحم او نرساند، ده دینار به هر یک نوبت بر او لازم باشد که به زن رساند. اما اگر از پرستار مملوکه عزل کند بر او هیچ نباشد. چون نطفه به رحم زن رسد هر که در این بیست روز به زیان آرد «۷»، چیزی کند که به آن «۸» زن نطفه بیندازد، بر او بیست دینار جنایت باشد. و چون علقه شده باشد چهل دینار و چون مضغه شده باشد شست «۹» دینار. و چون استخوان شود هشتاد دینار، و چون گوشت بر «۱۰» او پوشیده شود صد دینار، و این تنی باشد تمام خلق بی حیات، و در میان [۶۵-ر] این هر دو جنس به حساب «۱۱». مثلاً چنان که میان نطفه و علقه باشد یک نیمه به حساب نطفه دهد و یک نیمه به حساب علقه «۱۲»، و باقی هم بر این حساب «۱۳». چون حیات در او پدید آید، و هو قوله تعالی: **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ**. بر آن که او را بکشد دیت تمام باشد. اگر نرینه بود هزار دینار سرخ و اگر مادینه بود پانصد دینار سرخ. آنگه آن از میان مادر و پدر باشد، **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ** «۱۴» ...، اگر مادر تباہ کند این فرزند را این ارش و دیت از او بستانند و به پدر دهند و او را چیزی نرسد که او قاتل است. و اگر کسی

(۱). آط: استخوانها.

(۲). آط: استخان.

(۳). آط: بگردد.

(۴). همه نسخه بدلها: آفرید.

(۵). آج، لب، آل: قسمت.

(۶). آط، آب، آج، آز، مش + قیمت است، لب + قسمت است، آل: زر سرخ قیمت است.

- (۷). همه نسخه بدلها + یا.
- (۸). همه نسخه بدلها + سبب.
- (۹). همه نسخه بدلها: شصت.
- (۱۰). آط، آب، آز، مش: در.
- (۱۱). مش: حسنت.
- (۱۲). همه نسخه بدلها + دهد.
- (۱۳). همه نسخه بدلها + بود.
- (۱۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

ص: ۱۲

زنی را بکشد و در شکم او جنینی باشد دیت مادر و کودک از او بستانند. اگر ندانند که فرزند نرینه است یا ماده «۱» یک نیمه از دیت مرد بستانند و یک نیمه از دیت زن.

ابن عامر و ابو بکر عن عاصم خواندند: فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظم، در هر دو جایگاه به واحد و باقی قرأ بر جمع. و قوله: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، اشتقاق «تبارک» از برکت باشد و اصل او من «۲» بروک البعیر، و معنی راجع باثبات و بقا. و قوله: أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، دلیل است بر بطلان قول آنان که گفتند: لا خالق الا الله، برای آن که خدای تعالی خالقین به جمع گفت، اثبات کرد خالقانی جز او.

اگر «۳» لا خالق الا الله روا بودی کقولنا: لا اله الا الله بایستی، که اگر گفتندی:

فتبارک الله احسن الالهة «۴» روا بودی، و اجماع است که این کفر است. دگر آن که ما بیان کردیم که خلق اخراج مقدور باشد از عدم به وجود به آمدنی تقدیر «۵»، و این در افعال ما بسیار افتد، پس ممتنع نباشد که ما را «۶» خالق خوانند [الا آن است که منع کرده است که ما را بر اطلاق خالق خوانند] «۷» برای آن که افعال ما بیشتر «۸» مقدر بر نیاید بر آن تقدیر که ما خواهیم از آن که ما را علم نباشد به تفصیل «۹» تقدیر آن، و انما- ما را به تقیید «۱۰» خالق خوانند. کخالق الادیم [يقول العرب: خلقت الادیم نعلا، اذا قدرته كذلك] «۱۱»، قال الشاعر:

ض القوم یخلق ثم لا یفری

و لأنت تغری ما خلقت و بع

و قال آخر:

أيدى الخوالق أَلَا جَيِّدَ الْاَدَمِ

و لا يبيطُّ بأيدى الخالقين و لا

چنان که یکی را از ما ربّ نخوانند بر اطلاق، مگر بر تقييد «۱۲» گویند: ربّ الدّار و ربّ الضّیعة.

(۱). همه نسخه بدلها: ماديته.

(۲). همه نسخه بدلها: از.

(۳). آط، آج، لب، مش + نه.

(۴). آل: الاله.

(۵). آط، آل: يا خلق ضربي تقدير، آب، آز، مش: با ضربي تقدير، آج، لب: ما خلق ضربي تقدير.

(۶). آب + بر اطلاق.

(۷-۱۱). اساس، افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۸). مش + به.

(۹). همه نسخه بدلها: اجزاء.

(۱۰). همه نسخه بدلها: تقييد.

(۱۲). لب: تقييد.

ص: ۱۳

و در خبر است که دبیری بود رسول را- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- نام او عبد الله بن «۱» ابی سرح. چون این آیت بر او دادند او می‌نوشت. چون به آخر رسید گفت: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. گفتند بنویس که خدای چنین فرستاد او در خویشتن گفت: اگر محمد پیغمبر است که قرآن بر او وحی می‌کنند، من نیز پیغامبرم که این در دل من فگندند «۲» و مرتد شد و برخاست «۳» و از مدینه بگریخت و به مکه رفت «۴».

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيُّتُونَ، گفت: پس شما پس از این بمیری. اشتهب العقيلي در شاذ خواند: لمایتون، و مایت آن بود که مرگش نزدیک بود «۵» و نمرده باشد هنوز. و میّت، به تشدید آن بود که حیات رفته باشد «۶» از او.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ، پس شما را روز قیامت زنده کنند و برانگیزند.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ، و ما بیافریدیم «۷» بالای شما هفت راه، یعنی هفت آسمان و برای آن آسمان را طریقه «۸» خواند که بعضی بر بالای بعضی نهاده است و عرب هر چیزی را که بر بالای چیزی باشد «۹» آن را طریقه خوانند «۱۰»، هر آسمان از آن طریقتی «۱۱» است، و جمعه طرائق. بعضی دگر گفتند: برای آن طرائق «۱۲» خواند آن را که راههای فریشتگان است. و گفتند: اراد سبع طبقات فكل طبقة طریقه. و ما كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ، و ما از خلق غافل نبوده‌ایم گفتند از خلق آسمان. و بیشتر مفسران گفتند: ما از جمله خلقان غافل نه‌ایم بل بر احوال ایشان مطلعیم و به افعال ایشان عالمیم «۱۳» تا هر یکی را به سزای خود جزا دهیم از ثواب و عقاب. و گفتند: معنی آن است که ما غافل نه‌ایم از حفظ این هفت آسمان معلّق که نگاه می‌داریم تا بر سر این خلائق نیفتند. و بعضی دگر گفتند معنی آن است که: هر که از خلق و احوال ایشان غافل نباشد از حفظ آسمان غافل نباشد، و تفصیل ذلک فی قوله تعالی:

(۱). همه نسخه بدلها+ سعد بن.

(۲). همه نسخه بدلها: افگندند، مه: افگندند.

(۳). آب، لب، آز، مش: برخاست.

(۴). همه نسخه بدلها: شد.

(۵). آط، آب، آز، مش: رسد.

(۶). همه نسخه بدلها: برفته بود.

(۷). همه نسخه بدلها+ از.

(۸). مش: طریق.

(۹). آط، آج، لب: نهند.

(۱۰). همه نسخه بدلها + که.

(۱۱). همه نسخه بدلها: طریقی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: طریقه.

(۱۳). آب، آز، مش: عالم.

ص: ۱۴

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ [۶۵-پ] السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا - الآیة. حسن گفت: معنی آن است که ما غافل نه‌ایم از آنچه این خلق زمین را به کار باید «۱» از باران که سبب معاش ایشان باشد. و «غفلت» «۲» سهو باشد، و هما ذهاب المعنی عن النفس، و مرجع معنی او با نفی علم باشد.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بَقْدَرٍ، و ما فرو فرستادیم از آسمان آبی به اندازه، یعنی آب باران چون از آسمان فرود آوردیم به اندازه حاجت به زمین فرو بردیم تا به وقت خود از چشمه و کاریز برون می‌آید، چه آبهای زمین جمله از «۳» آسمان است و ما چنان که آوردیم قادریم بر آن که ببریم تا این خلقان همه به تشنگی بمیرند و زمین ویران «۴» شود. نظیره قوله تعالی: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا «۵».

فَأَنْشَأْنَا، بیافریدیم، مبتداء بی اصلی و سببی، لَكُمْ، برای شما، به، به آب باران بستانهایی از درختان خرما و انگور، لَكُمْ فِيهَا، شما را در آن بستانهها میوهها بسیار است از هر نوعی و صنفی. و تخصیص خرما و انگور برای آن کرد که میوه اهل حجاز خرما باشد و میوه اهل طایف انگور. چیزی گفت با ایشان که ایشان شناختند.

وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ، و شما از آن میوهها می‌خوری، چیزی نیست که شما را در آن شکّی یا شبهتی است.

وَشَجَرَةً «۶»، و انشأنا ایضا شجرة، و نیز بیافریدیم درختی. تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ، از کوه طور سیناء برمی‌آید، و آن درخت زیتون است. و قرآء خلاف کردند در سیناء، ابو عمرو و اهل حجاز سیناء خواندند به کسر «سین». و باقی قرآء به فتح «سین». و در معنی سیناء خلاف کرده‌اند. مجاهد گفت: معنی او برکت باشد، یعنی کوهی مبارک و این روایت عطیه است از عبد الله عباس. قتاده گفت: معنیش حسن باشد یعنی کوهی نکو. ضحاک گفت: سیناء به لغت نبط حسن باشد. معمر گفت: کوهی باشد که بر

(۱). آط، آب، آز، مش: می‌باید، آج، لب، آل: می‌آید.

(۲). اساس + و، که با توجه به اتفاق نسخه بدلها و فحوای عبارت زاید بنظر می‌رسد.

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: همه از آب، آز: هم از آب. کلمه «آب» با خطی متفاوت بعدا به متن هم افزوده شده است.

(۴). آط، آب، آز، مش: بیران.

(۵). سوره ملک (۶۷) آیه ۳۰.

(۶). همه نسخه بدلها + یعنی.

ص: ۱۵

او درختان بسیار باشد. و گفته‌اند: سیناء «۱» من السناء و هو الارتفاع.

ابن زید گفت: آن کوه است که موسی - علیه السلام - با خدای «۲» مناجات کرد، و آن کوهی است میان مصر و ایله. مقاتل گفت: این کوه را «۳» تخصیص کرد به زیتون که اول کوهی که زیتون رویانید کوه طور بود. و گفتند: اول درخت که بر زمین برست درخت زیتون بود از پس طوفان نوح - علیه السلام - قوله تعالی: **تَنْبِتُ بِالذُّهْنِ**، بیشتر قراء به فتح «تا» ی اول خواندند و ضم «تا» ی دوم «۴»، من نبت ینبت. و «با» بر این قراءت تعدیه را باشد، گفت: این کوه «۵» درخت روغن می‌رویاند، یعنی چیزی می‌رویاند که در او روغن است و آن زیتون است. و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند:

تنبت به ضم «تا» و کسر «با»، من الانبات. آنکه آن را دو معنی باشد: یکی آن که «با» زیادت بود، یعنی تنبت الدهن، چنان که گویند: اخذت ثوبه و اخذت بثوبه، و بطشته و بطشت به، قال الرّاجز - شعر:

نحن بنو جعدة ارباب الفلج

نضرب بالسيف و نرجوا «۶» بالفرج

ای نرجوا الفرج. و وجه دیگر آن که نبت و انبت دو لغت باشد به یک معنی، قال زهیر - شعر:

رأيت ذوی الحاجات، حول بیوتهم

قطینا «۷» لهم، حتی اذا انبت البقل

ای، حتّی اذا نبت. و وجهی دیگر محتمل است، و آن آن است که «با» به معنی «مع» باشد، ای تنبت ما تنبته «۸» و معه الدهن، برویاند آنچه رویاند و روغن با آن باشد. و صیغ لاکلین، ای ادم «۹»، و نان خورشی باشد خورندگان را، و ادم «۱۰» را برای آن صیغ خواند که نان از او مصبوغ شود.

(۱). همه نسخه بدلها + فیعال است.

(۲). همه نسخه بدلها: که موسی بر او.

(۳). همه نسخه بدلها + برای آن.

(۴). اساس: و ضمّها، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۶). آب، آز، مش: نرجو.

(۷). آب، آز: قطعنا، مش: قطنا.

(۸). آط، آج، لب، آل: منبت ما نبته، آب، مش: تنبت ما نبت، آز: تنبت ما تنبت.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز، آل: ادم.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ادم.

ص: ۱۶

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً، گفت: و شما را در چهارپایان عبرتی است «۱» آن را که تأمل کند در احوال ایشان از گاو و گوسپند و شتر. نُسْفِيكُمْ، ابن عامر و نافع و ابو بکر عن عاصم خواندند: نُسْفِيكُمْ به فتح «نون» و باقی قرأء به ضمّ «نون»، و هما لغتان، يقال: سقاه و اسقاه بمعنی، و گفتند: سقاه بیده الی فیه، و اسقاه اذا مکنه من الشرب، و این را بیان رفته است. مِمَّا فِي بُطُونِهَا، از آنچه در شکم ایشان است از شیر. وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ، و شما را در این انعام و چهارپایان منافع بسیار است، از تحمّل اثقال و انتفاع به اصواف و اشعار و اوبار ایشان و دگر انواع که [۶۶- ر] در او هست از منافع. وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ، و از آن می خوری یعنی از گوشت آن می خوری.

وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ، و بر این چهارپایان و نیز بر کشتیها [شما را] «۲» حمل می کنند تا بارهای گران گاه بر ایشان می نهی و گاه بر کشتیها، [در سفر بر، بر چهارپایان می نشینی و در سفر بحر، در کشتیها] «۳».

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَ فَلَآ تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (۲۵) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَّبْتُونِ (۲۶) فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (۲۷)

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۸) وَ قُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنزَلًا مُبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ (۲۹) إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَ إِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (۳۰) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخِرِينَ (۳۱) فَارْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَ فَلَآ تَتَّقُونَ (۳۲)

وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳) وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَحَاسِرُونَ (۳۴) أ يَعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶) إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷)

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَّبْتُونِ (۳۹) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ (۴۰) فَآخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غَنَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱) ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخِرِينَ (۴۲)

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۴۴) ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانَ مُبِينٍ (۴۵) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (۴۶) فَقَالُوا أ نَوْمٍ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (۴۷)

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹) وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً وَ آوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ (۵۰) يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱) وَ إِنْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲)

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۵۴) أ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنٍ (۵۵) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۶)

[ترجمه]

بدرستی که بفرستادیم ما نوح را به قومش، گفت: ای قوم! بپرستی خدای را، نیست شما را خدای جز او نمی‌پرهیزی «۴»؟

گفت «۵» گروهی «۶» از آنان که کافر شدند از قوم او: نیست این مگر آدمی مانند شما می‌خواهد که افزونی جوید بر شما، و اگر خواستی «۷» خدای بفرستادی «۸» فریشتگان را پیغامبری، نشنیدیم ما به «۹» این در پدران پیشین ما.

نیست او مگر مردی، او را

(۱). همه نسخه بدلها: هست.

(۲-۳). اساس: ندارد، از، آط افزوده شد.

(۴). آط، آب، آج، لب، آل، مش: نمی ترسی / نمی ترسید.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل، مش: گفتند.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل، مش: اشراف.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: خواهد.

(۸). آط، آب، آج، لب، آل، مش: فرو فرستد.

(۹). آج، لب، آل: مثل.

ص: ۱۷

دیوانگی است انتظار کنی «۱» به او تا مدتی.

گفت نوح: خدای من! یاری ده مرا به آنچه به دروغ داشتند مرا [۶۶-پ].

وحی کردیم ما به او که بساز کشتی به چشمهای ما و به فرمان ما، چون در آید فرمان ما و برجوشد «۲» آب از تنور در بر در کشتی «۳» از هر جنسی دو جفت «۴» و قوم خود را الا آنان که سابق شده است بر او قول «۵» از ایشان و با من خطاب مکن در آنان که ستم کردند که ایشان غرقه شدگان اند «۶».

چون راست بایستی «۷» تو و هر که با تو است در کشتی، بگو: سپاس خدای را آن که برهانید مرا از گروه ستمکاران.

و بگو: خداوند من! فرود آر مرا «۸» جایی مبارک «۹» و تو بهترین فرود آورندگان.

که در آن آیاتی است و «۱۰» بودیم ما امتحان کننده «۱۱» [۶۷-ر].

پس پدید آوردیم از پس ایشان قرنی «۱۲» و جماعتی دیگر را.

(۱). آط، آب، آج، لب، مش: گوش داری.

(۲). آب، مش: برجوشید.

(۳). آط، آب، مش: در او.

(۴). آط، آب، مش: هر دو جفت دو، آج، آل، لب: هر دو جفت دو عدد.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل: گفتار.

(۶). آط، مش: غرقه خواهند کرد.

(۷). آط، آج، لب، آل، مش: راست شوی.

(۸). آط، آج، لب+به.

(۹). آب، مش: با برکت.

(۱۰). اساس، آط، آب، آج+اگر، که با توجه به معنی آیه در قسمت تفسیر (ص ۲۳) زاید تشخیص داده شد.

(۱۱). اساس: امتحان کرده، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۲). آط، آج، آل، لب: گروهان، آب، مش: گروهی.

ص: ۱۸

بفرستادیم در ایشان رسولی از ایشان که، بپرستی خدای را، نیست شما را از خدای جز او، از خدای نمی ترسی شما؟

[المالاً] «۱»، گفتند اشراف «۲» قوم آنان که کافر شدند و به دروغ داشتند ثواب آخرت، و رها کردیم «۳» ایشان را در زندگانی دنیا، نیست این مگر آدمی چون شما، می خورد از آنچه می خوری شما از او، و می آشامد از آنچه می آشامی شما.

و اگر فرمان بری شما آدمی را چون «۴» شما که شما آنگاه زیانکار «۵» باشی.

وعده می دهد شما را که شما چون بمیری و گردی «۶» خاکی و استخوانی پوسیده که شما را بیرون آرند؟

دور است و به غایت دور است آنچه شما را وعده می دهند [۶۷-پ].

نیست آن مگر زندگانی ما در دنیا، مرده می شویم و زنده می شویم، و نیستیم ما از برانگیختگان.

نیست او مگر مردی که فرو «۷» می بافد بر خدای دروغ، و نیستیم ما گرویدگان «۸».

گفت ای خدای یاری ده مرا به آنچه به دروغ داشتند مرا.

گفت «۹» اندک که در روز آیند پشیمان شوندگان «۱۰».

(۱). اساس: ندارد، با توجه به نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد.

(۲). آب، آذ: اشرف.

(۳). آط: نعمت داشت، آب، آج، لب، آل، مش: در نعمت داشتیم.

(۴). آط، مش: مانند خود.

(۵). آط، آب، مش: زیانکاران.

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: باشی / باشید.

(۷). آط، آب، آج، لب، مش: فرا.

(۸). آج، لب، آل: باور دارندگان.

(۹). اساس + آنچه، که با توجه به معنی کلمه و ترجمه مجدد آن در متن (ص ۲۵) زاید می تشخیص داده شد.

(۱۰). آج، لب، آل: باشند.

ص: ۱۹

بگرفت ایشان را صیحت «۱»، بدرستی کردیم ایشان را خاشه‌ای «۲» دوری باد «۳» گروه ستمکاران را.

پس بیافریدیم از پس ایشان قرنهای «۴» دیگر را.

سبق نبرد «۵» از امتی «۶» مرگ آن «۷» و باز پس [نه ایستد] «۸».

[۶۸-ر]

پس فرستادیم پیغامبران ما پیایی هر گاه که آید «۹» به امتی «۱۰» رسول آن، دروغ داشتند او را، پسرو گردانیدیم بهری را از ایشان به بهری، کردیم ایشان را حدیثی «۱۱»، دوری «۱۲» باد گروهی را که ایمان نیاوردند.

پس فرستادیم ما موسی را و برادر او را هارون به دلایل ما و حجّت «۱۳» روشن.

به فرعون و گروه او گردن کشی کردند و بودند گروهی متکبر و مترفع «۱۴».

گفتند ایمان آریم «۱۵» دو آدمی را مانند ما و گروه ایشان ما را پرستندگان «۱۶» اند.

(۱). آط، آب، مش: بانگ، آج، لب، آل: آواز هایل.

(۲). آب، آج، لب، آل، مش: خاشاک، مه: خاشاکی.

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: هلاک باد.

(۴). آط، آب، آج، لب، آل، مش: گروهان، مه: گروهها.

(۵). آط: پیش بنشود، آب، مش: پیش نشود، آج، لب، آل: پیشی نگیرد.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل: هیچ امت.

(۷). آط، آج، لب: وقتش را، آب: وقت اجلشان.

(۸). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۹). آط، آج، لب: هر آنچه که آمد.

(۱۰). آب، مش: گروهی را.

(۱۱). آج، لب: اخبار عجیب.

(۱۲). آط، آب، آج، لب، مش: هلاک.

(۱۳). آط، آب، آج، لب، آل، مش: حجّتی.

(۱۴). آط، آب، آج، لب: گروهی بزرگواران.

(۱۵). آط، آب، آج، لب، آل، مش: بگرویم به.

(۱۶). آب، مش: پرستنده.

ص: ۲۰

به دروغ داشتند ایشان را و بودند از هلاک شدگان.

و بدرستی که بدادیم موسی را کتاب «۱» تا مگر ایشان راه یافتگان باشند.

[۶۸-پ]

و کردیم ما پسر مریم را و مادر او را حجّتی «۲»، و باز جای بردیم «۳» ایشان را با «۴» بلندی خداوند آرام «۵» و آب روشن «۶».

ای جماعت پیغامبران بخوری از پاکبها و کنی کارهای نیک که من به آنچه شما می‌کنی دانام.

بدرستی که این امت شما یک امت‌اند و من خداوند شما، بیرهیزی با من «۷».

ببریدند کار ایشان میان ایشان پاره پاره، هر گروهی به آنچه نزدیک ایشان «۸» شادمانه‌اند.

دست بدار از ایشان «۹» در گمراهی ایشان تا مدّتی.

می‌پندارند که ما این زیاده «۱۰» که می‌دهیم به او از مال «۱۱» و پسران «۱۲».

که ما مسارعت «۱۳» می‌کنیم ایشان را در خیرات، بل نمی‌دانند.

(۱). آج، لب، آل: توریت.

(۲). آط، مش: نشانی، آج، لب، آل: دلیلی.

(۳). آج، لب: و جا دادیم، مه: باز آوردیم.

(۴). آج، لب: به سوی.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل، مش: قرار.

(۶). آط، آب، مش: آبی روان.

(۷). آط، آب، مش: شمام از من بترسی، آل: بترسید از من.

(۸). آط، آب: باشند، مش: باشد.

(۹). آط، آب، آل، مش: رها کن ایشان را.

(۱۰). آط، آب، مش: مدد.

(۱۱). آط، آب، مش: خواسته.

(۱۲). آط: فرزندان.

(۱۳). آط، آب، مش: شتاب.

ص: ۲۱

قوله تعالی: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ**، حق تعالی گفت: بدرستی که ما بفرستادیم نوح را به قومش، گفت، یعنی نوح، قومش را که: ای قوم! **اعْبُدُوا اللَّهَ**، خدای را پرستی که شما را جز او خدای نیست، یعنی در عبادت با او همتا و انباز مگیری، چه جز او مستحقّی [۶۹-] دیگر نیست عبادتها «۱» را، از آن جا که جز او قادری نیست بر اصول نعم تا انعام کند به آن بر مردمان و مکلفان. آنگه بترساند «۲» ایشان را گفت: **أَفَلَا تَتَّقُونَ**، شما از خدای نمی ترسی که با او در عبادت انباز گیری.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا گفتند اشراف کافران قوم او: **مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، این نیست - یعنی نوح - الا آدمی همچون شما، و این از آن جا گفتند «۳» که ایشان را مستبعد می آمد که آدمی پیغامبر باشد، و گمان ایشان آن بود که پیغامبر باید تا فرشته باشد. **يُرِيدُ أَنْ يَنْفَضَلَ عَلَيْكُمْ**، می خواهد تا بر شما به تکلیف «۴» فروزی گوید «۵». **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً**، و اگر خدای خواستی که پیغامبری فرستد، فرشتگان را فرو فرستادی. **مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ**، ما این نشنیدیم در پدران پیشین ما، یعنی ما را نگفتند پدران ما که پیغامبری خواهد آمدن از پس آن «۶».

آنگه گفتند: **إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ**، «ان» به معنی «ما» ی نفی است، نیست این نوح «۷» مگر مردی. **بِهِ جَنَّةٌ**، به او دیوانگی «۸» است، یعنی دیوانه است. و **الجَنَّةُ**، الجنون، و **الجَنَّةُ الجَنِّ** ایضا، قال الله تعالی: **مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ** «۹»، و قال «۱۰» تعالی: وَ

جَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا «۱۱» ...، یعنی دیوانه «۱۲». فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ، مدتی در حق او انتظار کنی باشد که بهتر شود یا بمیرد. و «حین»، عبارت باشد از مدتی نا معین جز که دلیلی باشد بر آن که زمانی معین است.

نوح - علیه السلام - چون از قوم چنین شنید، بر ایشان دعا کرد گفت: بار خدایا!

(۱). همه نسخه بدلها: عبادت.

(۲). همه نسخه بدلها: بترسانید.

(۳). اساس: گفت، به قیاس با دیگر نسخه بدلها، و فحوای عبارت تصحیح شد.

(۴). آط، آب، آز: تکلف.

(۵). همه نسخه بدلها: جوید.

(۶). همه نسخه بدلها: از بشر.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مش: نوع.

(۸). آج، لب: دیونگی.

(۹). سوره ناس (۱۱۴) آیه ۶.

(۱۰). آج، لب: قوله.

(۱۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۸.

(۱۲). همه نسخه بدلها + است.

ص: ۲۲

مرا یاری ده بر اینان که مرا تکذیب می‌کنند و به دروغ می‌دارند. [و نصر علیه ضد نصره باشد، چنان که اعانه و اعان علیه، اعنی چون با «علی» گوید یار خصمش باشد بر او، و منله: شهد له و علیه، و منله قوله: حین حلت علينا الولایا و العدو المباسل] «۱». فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ، ما به او وحی کردیم که کشتی بساز. بِأَعْيُنِنَا، به چشمهای ما. در او دو قول گفتند: یکی آن که، به جایی که ما بینیم، چنان که کسی را به چیزی نگران باشد، و مراد آن که به حفظ ما و عنایت ما و نگاهداشت ما. و قولی دگر

آن که: باعین ملائکتنا، به چشم فرشتگان ما، چنان که «۲»: يُؤذُونَ اللَّهَ ... «۳»، ای یؤذون اولیاء الله. وَ وَحِينَا، و به فرمان و اشارت ما. فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورُ، چون فرمان ما در آید و آب از تنور بر جوشد، و خدای تعالی جوشیدن از «۴» تنور به علامت ایشان کرد در باب هلاک. و گفتند خدای تعالی گفت: وقت هلاک ایشان آنکه باشد که من به معجز تو آبی بر آرم «۵» از میان تنوری تافته، خدای تعالی از میان آتش آب بر آورد، و در عهد نوح در بدایت طوفان و در آخر طوفان آتش از میان آب پدید آورد تا ایشان را از میان آب به آن آتش بسوختند، و ذلک قوله تعالی: أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَاراً «۶».

فَأَسْأَلُكَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ، گفت: در کشتی بر از هر جنسی دو جفت، یعنی نر و ماده. و «سلک»، هم لازم است و هم متعدی جز که مصدر لازم سلوک باشد، و مصدر متعدی سلک باشد، يقال: سلکت الطریق و سلکت غیرى و اسلکت «۷» بمعنی، قال الشاعر - شعر:

و کنت لراز خصمک لم اعرّد
و قد سلکوک فی یوم عصبیب

و قال الهمذلی - شعر:

حتی اذا اسلکوهم فی قتائده
شلا کما تطرد الجمالة الشردا

وَ أَهْلَكَ، و نیز اهل خود را و قوم خود را که به تو ایمان آورده اند، إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ، آلا آنان که قول بر ایشان سابق شده است از جفت تو که کافر

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها + گفت.

(۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

(۴). آط، آب، آج، آز، مش، مه: آب.

(۵). همه نسخه بدلها: برانم.

(۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۲۵.

(۷). همه نسخه بدلها: اسلکه.

ص: ۲۳

است. وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا، و با من خطاب مکن در باب ظالمان، یعنی کافران که ایشان لا محال «۱» غرق خواهند شدن.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ، چون راست شده باشی تو و آنان که با تو در کشتی [متمکن بنشسته باشی. و استواء، این جا به معنی استیلاست، به قرینه «علی» و به معنی قصد باشد فی قوله: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ «۲» ...، ای قصد به قرینه «الی»]. «۳» فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، بگو سپاس آن خدای را که ما را برهانید از قوم ظالمان.

وَقُلْ، نیز بگو: رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا، فرود آر [مرا] «۴» فرود آوردنی مبارک.

جمله قراء خواندند: منزلا به ضم «میم» و فتح «زا» علی المصدر، مگر ابو بکر عن عاصم که او خواند: منزلا به [فتح «میم» و] «۵» کسر «زا» علی الموضع. وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ، و تو بهترین فرود آورندگان.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ، در این حدیث که رفت از قصه نوح [۶۹-پ] آیاتی و علاماتی و عبرتی است. وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ، «ان» مخففه است از ثقیله و ضمیر شأن و کار در او مقدر است، و التقدير: و آنه کنا ای «۶» انَّ الشَّانَ و الامر کنا [لمبتلین، و ما ایشان را ابتلا و آزمایش کردیم به آن. و کوفیان گفتند: معنی آن است که ما کنا] «۷» أَلَّا مَبْتَلِينَ، ما نبودیم الا آزماینده ایشان را- و نظایر این برفت- یعنی آنچه ما کردیم با ایشان از تمکین و امهال و انظار «۸»، معامله کسی بود که امتحان کند کسی را.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ، پس آنگه از پس ایشان قرنی و جماعتی دگر را بیافریدیم. و قرن اهل عصری باشد «۹».

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ، مفسران گفتند: آن قرن عاد بودند، و این پیغامبر هود بود. أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ، آن پیغامبر قوم خود را گفت: خدای را پرستی که شما را جز او خدای نیست. روا باشد که این جا قول مضمهر باشد، یعنی فقال لهم:

(۱). همه نسخه بدلها: لا محاله.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۹، و فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

(۷-۵-۳). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۴). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها + و.

(۸). همه نسخه بدلها: ندارد، چاپ شعرانی: انزار.

(۹). همه نسخه بدلها: باشند.

ص: ۲۴

أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ، و شاید که «ان» مع الفعل در جای مصدر بود و محلّ او خبر بود به تقدیر حرف جرّ، و آنکه محلّ جار و مجرور نصب باشد بوقوع الفعل علیه، و التّقدیر: ارسلنا رسولا بان اعبدوا الله، ای عبادة الله. أَفَلَا تَتَّقُونَ، و گفت: از خدای نمی ترسی شما؟

وَقَالَ الْمَلَأُ، گفتند اشرف و سادات آن قوم او «۱» آنان که کافر بودند و مکذّب به آیات ما و دروغ دارند «۲» و ایمان ندارند «۳» به قیامت و سرای باز پسین. وَأَتْرَفَانَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ما ایشان را معمر «۴» بکرده ایم و در نعمت دنیا رها کرده. ما هذا، نیست این پیغامبر الا آدمی چون شما، از آن طعام می خورد که شما می خوری و از آن شراب می خورد که شما می خوری، یعنی فرشته نیست که مستغنی باشد از طعام و شراب، همچون شما محتاج طعام و شراب است.

وَلَيْنُ أَطَقْتُمْ بَشَرًا، و اگر چنان که شما فرمان آدمی بری همچون خود زیانکار باشی، و «اذا» این جایگاه ملغاست از عمل برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاد «۵».

أَيَعِدُّكُمْ، این پیغامبر شما را وعده می دهد که: شما چون مرده باشی و «۶» خاک شده باشی و استخوانها «۷» گشته، شما را زنده خواهند کردن و از گورها بیرون آوردن.

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ، و دور است و به غایت دور است آنچه شما را وعده می دهند از بعث و نشور. و «هیهات» از جمله اسماء افعال است، اعنی اسمی است که معنی او فعل «۸» باشد ماضی، ای بعد، الا آن است که هیهات بلیغتر باشد از بعد. و ابو جعفر هیهات خواند به کسر «تا»، و نصر بن عاصم، هیهات خواند به ضمّ «تا». و ابو حیاة الشّامی به ضمّ و تنوین خواند: هیهات. و عامّة قرّاء به فتح «تا» خوانند بی «۹» تنوین و گفتند: مبنی است بر فتح، چون: «کیف» و «این». و قرّاء گفت: فتح او چون فتح «ثمت» و «ریت» است، و آن که مضموم خواند گفت: چون «منذ» و «حیث» است.

و آن که مکسور خواند گفت: چون «هؤلاء» و «امس» است. و آن که مفتوح خواند

(۱). آج، لب: و.

(۲). همه نسخه بدلها: دارند آن را.

(۳). همه نسخه بدلها: نداشتند.

(۴). همه نسخه بدلها: منعم، که با ظاهر عبارت سازگارتر می‌نماید.

(۵). آج، لب: افتاده.

(۶). آط، آب، آج، آز، آل، مش+ در خاک.

(۷). آج، لب+ خاک.

(۸). آط، آب، آز، مش: فعلی.

(۹). اساس: به، به قیاس با نسخه بدلها و فحوای عبارت، تصحیح شد.

ص: ۲۵

وجهی دگر گفت، و گفت: دو کلمه مرکب است و: «هی» و «هات»، هی تنبیه را، و هات بمنزلت خمسة عشر، و قال الشاعر
فی رفعها و تنوینها «۱»:

و هیهات هیهات الیک رجوعها

تذکرت ایاما مضین من الصبا

و قال آخر «۲» - شعر:

و هیهات من امّ الحمارس هیهاتا

لقد باعدت ام الحمارس دارها

و کسائی در وقف این «تا» را «ها» کرده است، گوید: هیهات، و «لام» برای آن به صله او کردند که او بمنزلت حرف است در
آن که متصرف نیست.

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، گفتند: هیچ حیات دیگر نیست الا این حیات که ما می‌بینیم در دنیا. نَمُوتُ وَ نَحْيَا، زنده می‌باشیم مدتی
و آنچه مرگ به ما می‌رسد و مبعوث و برانگیخته و زنده کرده نخواهیم بودن «۳».

إِنَّ هُوَ، نیست او، یعنی که این رسول را که به ما فرستاده‌اند، إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، آلا مردی که دروغی فرا بافته است بر خدای، و ما به او ایمان نیاریم و او را باور نداریم.

قال، گفت: یعنی این پیغامبر: رَبِّ انصُرْنِي، بار خدایا! مرا نصرت کن با آنچه مرا تکذیب می‌کنند و دروغ می‌دارند.

قالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ، گفت: از اندک «۴» روزگار ایشان بر این کفر و تکذیب که می‌کنند پشیمان باشند، و «ما» زیادت است فی قوله [۷۰-۷۱]: «عَمَّا»، و المعنى عن قليل.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ، بگرفت ایشان را صیحت «۵» عذاب، بِالْحَقِّ، به حق و استحقاق. فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً، کردیم ایشان را غثاء، و آن رود آورد «۶» بود که سیل بر سر گیرد. فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، هلاک باشد قوم بیدادکاران را، [و اولیتر آن است که: بر دعا تفسیر کنند، یعنی هلاک باد ایشان را. و نصب او بر اضمار فعلی باشد لازم

(۱). همه نسخه بدلها: و التَّوِين.

(۲). مه + فی فتحها.

(۳). آط، آب، آز: نخواهم رفت، آج، لب، آل: نخواهیم رفت، مش: نخواهیم شد.

(۴). همه نسخه بدلها: اندر کم.

(۵). همه نسخه بدلها + و بانگ.

(۶). آج، لب، آل: زودازود.

ص: ۲۶

الاضمار، يقال: بعد له و سحقا و جدعا، ای ابعدہ اللہ بعدا، ای اهلکه هلاکا. و البعد الاسم، و الابعاد المصدر منه [«۱»].

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ، پس بیافریدیم از پس ایشان جماعتی دیگر را.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ، سبق نبرد هیچ امت وقت مرگ «۲» را، و باز پس ندارند «۳» ایشان را از آن، یعنی از اجل مضروب که ایشان را بود، و آن وقت معین هلاک و مرگ ایشان را در تقدیم و تأخیر نرود «۴».

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا، آنکه بفرستادیم پیغامبران «۵» را پیایی. ابن کثیر و ابو عمرو و ابو جعفر خواندند: تتری به تنوین بر توهم آن که «با» اصلی است، کمعزی و «۶» معزا و بهمی و بهما، و باقی قرأء به «یا» خواندند «۷»، گفتند «۸»: «یا» «۹»

تأنیث راست، کفزی و سگری، و گفت «۱۰»: لا ینصرف است. و آن که به «الف» خواند، گفت: منصرف است، و اصل «تتری»، «وتتری» «۱۱» من المواترة، کالتقوی من وقیت، و التکلان من وکلت [الیه] «۱۲» الامر، و محلّ او نصب است بر حال. [ای متواترة. و گفتند: مصدر است، کالتقوی برای آن حال کرده است آن را از جماعت] «۱۳». کُلِّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ، هر گه که رسولی به امت خود آمد او را به دروغ داشتند. فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا، یعنی فی الهلاک بهری را بر اثر بهری هلاک کردیم پیایی بی تأخیری.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ، جمع احدثه، و ایشان را منلی «۱۴» سایر کردیم که: ایشان مثل زندق و عبرت برگیرند با ایشان، و این لفظ در شرّ به کار دارند، لا یقال جعلته احدثه فی الخیر. فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ، هلاک باد قومی را که به خدای ایمان نیارند.

(۱۳-۱۲-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: مرگش.

(۳). همه نسخه بدلها: نمانند.

(۴). همه نسخه بدلها: تأخیری نبود.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مش + ما، مش + را ما.

(۶). اساس + نهما، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، زاید می نماید.

(۷). همه نسخه بدلها + آن که به یا خوانند.

(۸). همه نسخه بدلها: گفت.

(۹). اساس: تا، به قیاس با نسخه آط تصحیح شد.

(۱۰). آب، آز، مش: گفتند.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بوده است.

(۱۴). آج، لب، آل: مثل.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ، آنکه بفرستادیم موسی را و برادرش هارون را به آیات ما و دلالات و معجزات.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ، به فرعون و اشراف قوم او. فَاسْتَكْبَرُوا، تکبر و تجبر کردند.

وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ، و گروهی [بودند] «۱» متکبر که ترفع می‌کردند از آن که به خدای ایمان آرند.

فَقَالُوا أَوْفُوا بِالْعَهْدِ، گفتند: ما ایمان آریم به دو آدمی همچون ما، یعنی موسی و هارون و قوم ایشان که بنی اسرائیل اند، ما را می‌پرستند و خدمت ما می‌کنند. و این برای آن گفتند که، ایشان بنی اسرائیل را استعباد کرده بودند و بنده گرفته.

فَكَذَّبُوهُمْ، ایشان را به دروغ داشتند، یعنی قوم فرعون موسی را و هارون را.

فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ، از جمله هلاک‌شدگان «۲» شدند، یعنی ما هلاک کردیم ایشان را.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، ما موسی را کتاب دادیم، یعنی توریت. لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ، تا باشد که ایشان مهتدی و ره یافته شوند.

وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً، آنکه گفت: ما کردیم پسر مریم را، یعنی عیسی را - علیه السلام - و مادرش را - مریم را - آیتی و علامتی و نشانی. و در آن که «آیت» گفت و آیتین نگفت، و عیسی و مادرش دو بودند چند قول گفتند: یکی آن که: «آیت» «۳» جعلنا کل واحد منهما آیه، ما هر یکی از ایشان را آیتی کردیم، چنان که گفت:

كَلِمَاتٍ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكُلَهَا «۴» ... ای ات کل واحد «۵» منهما اكلها، و قال تعالى: إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ «۶» ...، و لم يقل:

ارجاس «۷». بعضی دگر گفتند: مراد آن است جعلنا شأنهما آیه واحد، برای آن که آیت و علامت و عبرت که بود معجزشان بود نه شخص ایشان، چه عیسی - علیه -

(۱). اساس ندارد: از آط افزوده شد.

(۲). آج، لب، آل: کردگان.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مش + نای.

(۴). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۳.

(۵). آج، لب، آل: واحد.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۹۰.

(۷). اساس + شعر، به قیاس با دیگر نسخه‌ها، زاید به نظر می‌رسد.

ص: ۲۸

السّلام- مولودی بود بی پدر، و مریم- علیه السّلام- آبستنی بود بی مماسه مردان، و این شأنی «۱» است که چو «۲» اندیشه کنی یک معجزه است «۳». وَ أَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ، و ایشان را یعنی عیسی را و مادرش را با جای بردیم که بلند بود و خداوند قرار و آب روان بود.

سعید بن المسيّب گفت از عبد الله سلام که: مراد دمشق است. ابو هریره گفت:

رمله است. قتاده و کعب گفتند: بیت المقدّس است. کعب الاحبار گفت: این زمین به آسمان نزدیکتر است از همه زمینها به بیست و هشت میل. ابن زید گفت: مصر است. ضحاک گفت: غوطه دمشق است. ابو العالیه گفت: ابله است و زمین مقدّسه.

و مراد به «ذات قرار» زمینی راست که در او بتوان نشستن و مسکن ساختن. و «معین»، آبی باشد [۷۰-پ] ظاهر بر روی زمین، من عانه «۴» اذا ابصره بعینه فهو عاین و ذاک معین. او مفعول باشد، و گفتند که: شاید که وزن «۵» فعیل باشد من معن یمعن من الماعون معین، ای ماعون، و الماعون الماء. و الرّبوة، الارض المرتفعة «۶»، و فیها «۷» ثلاث لغات: بالفتح و الضّمّ و الكسر. و عاصم و ابن عامر «رّبوة» را به فتح «را» خواندند، و باقی قرآء به ضمّ «را» خواندند، و کسر هیچ کس نخواند، و کذلک ربّوة و ربّوة بالضمّ و الكسر.

يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ، بعضی مفسّران گفتند: خطاب با عیسی است.

و بعضی گفتند: خطاب با رسول ماست به لفظ جمع. بعضی دگر گفتند: در کلام اضماری است، و آن آن است «۸»: و قلنا للرّسل یا ایّها «۹» الرسل، عطفاً علی قوله تعالی: وَ أَوَيْنَاهُمَا، آنکه ضمّ کرد دیگر پیغامبران را با عیسی و امر کرد ایشان را، و معنی اباحت و اگر چه صورت امر دارد. کُلُّوا، بخوری از طعامهای پاکیزه لذیذ. گفتند:

(۱). آج، لب، آل: نشانی.

(۲). آج، لب: چون.

(۳). آل: یک معجز است و یک آیت.

(۴). اساس: عاین، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهها، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها + او.

(۶). در اساس و همه نسخه بدلها: المرتفع، به قیاس با چاپ شعرانی (۸/ ۱۴۱) و فحوای جمله تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها + فیه.

(۸). همه نسخه بدلها + که.

(۹). اساس: و ولد للرسول بها: به قیاس با نسخه آط و اتفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۲۹

مراد حلال است. و طیب دو معنی دارد: هم خوش باشد و هم پاک. و بعضی دیگر گفتند: امر است بر سبیل وجوب، و معنی آن که: از حلال خوری دون حرام.

وَاعْمَلُوا صَالِحًا، و عمل صالح کنی. **إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ**، که من عالمم و دانا با آنچه شما می‌کنی.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، کوفیان و ابن عامر خواندند: «و ان» به کسر همزه، و ابن عامر «نون» را تسکین کرد، بر این قراءت مخففه باشد از ثقیله، و باقی قراء به فتح همزه خواندند و تشدید «نون». آن که همزه مکسور خواند، گفت: عطف است علی قوله: **إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ**، و **إِنَّ هَذِهِ**، و آن که مفتوح خواند گفت: به اضمار «لام» علت چنین شد، و التقدير: لأن هذه أُمَّتُكُمْ، مفسران در معنی امت خلاف کردند، حسن و ابن جریج گفتند: امت، به معنی دین است، یعنی که دین شما یک دین است، نظیره قوله: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ ... «۱»**، ای علی دین و ملت. بعضی دگر گفتند: به معنی جماعت است، یعنی جماعت شما یکی‌اند و جمله یکی امتی **«۲»** فی الاجتماع علی شریعة واحدة. جبائی گفت: یک امت‌اند، یعنی در آن که خلق اویند و بنده اویند. و **أُمَّةً وَاحِدَةً**، نصب بر حال است، و معنی آن که دین و ملت یکی است و شما همه یکی هستید در باب آن که بندگان او بی و خدای شما منم. **وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ**، از من بترسی و از **«۳»** معاصی من اجتناب کنی.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، یعنی پس از آن که یک امت بودند اما در خلقت و اما در ملت، کار خود یعنی دین خود مقطع و مفرق کردند، هر گروهی از ایشان اختیار دینی کردند و اختیار کتابی جز **«۴»** دین و کتاب دیگران، تا **«۵»** جهودان که به موسی و توریت ایمان داشتند به عیسی و انجیل کافر شدند، و ترسایان به موسی و توریت کافر شدند، و هر دو فرقه به محمد و قرآن کافر شدند، این قول قتاده و مجاهد است. و بعضی دیگر گفتند: مراد آن است که نوشته آن **«۶»** از بر خود بنهادند که به آن احتجاج **«۷»** کردند بر

(۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۲.

(۲). آل: یک امتیید.

(۳). آل + مناهی و.

(۴). اساس: چون، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد.

(۵). اساس: با، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلهای: نوشته‌ای از.

(۷). آج، لب، آل: اجماع.

ص: ۳۰

صحت مذهب خود، و قوله تعالی: زُبْرًا، ای کتبا «۱»، جمع زبور کرسول و رسل. و اهل شام خواندند: زبرا به فتح [«با» جمع] «۲» زبره، ای قطعا و فرقا کقطع الحدید، یعنی دین خود و ملت خود مقطع کردند، پاره پاره، چون پاره‌های آهن، و اصل این کلمه در پاره‌های آهن باشد، قال الله تعالی: آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ «۳».

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ، هر گروه به آنچه که بنزدیک ایشان باشد خرم باشند، یعنی هر کس به دین و مذهب خود شادند از آن جا که اعتقاد کرده‌اند که حق است.

فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ، آنکه رسول را- علیه السلام- گفت: رها کن ایشان را در حیرت و ضلالت و کفر خود تا به وقت آجال ایشان از مرگ و هلاکت «۴».

و اصل «غمره»، معظم الماء باشد من غمره اذا ستره، و مراد در آیت حیرت و غفلت است که ره علم و یقین بر ایشان پوشانیده «۵» است.

أَيَحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ، آنکه گفت: می‌پندارند این کافران که این مدد و زیادت [۷۱- ر] که ما ایشان را می‌دهیم در مال و فرزندان مسارعت است از ما در حق ایشان به خیرات «۶». بَلْ لَا يَشْعُرُونَ، بل نمی‌دانند ایشان که ما این نعمت با ایشان بر سبیل استدراج می‌کنیم، و مثلها فی المعنی قوله تعالی: وَ لَا يَحْسِبَنَّ «۷» الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ «۸»، و قوله تعالی: وَ لَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ «۹» أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا «۱۰» ...، و آن چه در تأویل این آیتها گفته‌ایم، این جا مطوّل «۱۱»

(۱). اساس: کتبنا، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). سوره كهف (۱۸) آیه ۹۶.

(۴). همه نسخه بدلها: هلاک.

(۵). آج، لب: بیوشیده.

(۶). آج، لب: لب: فی الخیرات، آل+ فی الخیرات، در نیکیها.

(۷). اساس: تحسین، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

(۹). اساس+ لا، به قیاس با همه نسخه بدلها و متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۸۵.

(۱۱). آط، آب، آج، لب، آل، مش: مطرد، آز: مسطور.

ص: ۳۱

باشد - فلا وجه لإعادته. [و محلّ او رفع است به ابتداء، و تحقیق او آن است که «ما» موصوله است، و «یحسبون» و «نسارع لهم»، در جای خبر اوست، و التّقدیر: انّ الذّین یفعل بهم من امداد المال و البنین، مسارعة منّا لهم فی الخیرات] «۱» این وجهی است. و وجهی دیگر گفتند در معنی آیت، و آن آن است که: **أَ یَحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ، یعنی انّ الذّی نمدهم به من اجل ما لهم و بنیهم، می پندارند که این زیادت که ما در حقّ ایشان می کنیم که «۲» ایشان را مال و فرزندان است، بل برای ضربی «۳» مصلحت می کنیم نه برای آن که ایشان گمان بردند. و وجهی دگر گفتند: و آن، آن است که در آیت حذفی باشد، و تقدیر آن که: می پندارند که آنچه ما می کنیم با ایشان از مدد مال و فرزندان واجب است بر ما، یا حقّی است ایشان را بر ما، و آنچه محذوف بود از کلام خبر مبتدا باشد، و التّقدیر: انّ الذّی نمدهم به من مال و بنین حقّ لهم علینا، او واجب علینا فعله.**

و قوله تعالی: **نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ**، کلامی باشد مبتدا محقق مقطوع «۴» از کلام اوّل، یعنی ما خود بر حقیقت در حقّ ایشان مسارعت نمودیم در خیرات، جز آن که ایشان نمی دانند و حقّ آن نمی گزارند «۵» و شکر آن نمی گویند. و آنچه لایق است به ظاهر کلام، قول اوّل است و این قولهای باز پسین متعسّف است - و الله اعلم بمراده من کلامه «۶».

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۷ تا ۱۱۸]

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (٥٧) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (٥٨) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (٥٩) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (٦٠) أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (٦١)

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٦٢) بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (٦٣) حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ (٦٤) لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ لِنِكْمٍ مِنَّا لَا تُنصَرُونَ (٦٥) قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكصُونَ (٦٦)

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (٦٧) أَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (٦٨) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (٦٩) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (٧٠) وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (٧١)

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (٧٢) وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧٣) وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ (٧٤) وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجَّوْا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (٧٥) وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ (٧٦)

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧٧) وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (٧٨) وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٧٩) وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٨٠) بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (٨١)

قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (٨٢) لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٨٣) قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٤) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (٨٥) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٨٦)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (٨٧) قُلْ مَنْ يَدِينُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٨) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (٨٩) بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (٩٠) مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (٩١)

عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٩٢) قُلْ رَبِّ إِنَّمَا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ (٩٣) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٩٤) وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لِقَادِرُونَ (٩٥) ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّبِيَّةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (٩٦)

وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (٩٧) وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونَ (٩٨) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (٩٩) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (١٠٠) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ (١٠١)

فَمَنْ تَقُلْتَ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳)
تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (۱۰۴) أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا
شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۱۰۶)

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (۱۰۷) قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا
فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۰۹) فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سُخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنسَوَكُم ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (۱۱۰) إِنِّي
جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (۱۱۱)

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلِ الْعَادِيْنَ (۱۱۳) قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنكُمْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶)

وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷) وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ
خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

[ترجمه]

آنان که ایشان از ترس خدای «۷» ترسان باشند.

و آنان که ایشان به آیتهای خدایشان ایمان دارند.

و آنان که ایشان به خدای خود شرک نیارند.

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها+ برای آن می‌کنیم که.

(۳). همه نسخه بدلها: جزئی.

(۴). آز: مقطع.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: نمی‌گذارند.

(۶). آل + قوله تعالی.

(۷). آط، آج، لب، آل: خدایشان، آب، مش: خدای خویش.

ص: ۳۲

و آنان که بدهند آنچه دهند و دل‌های ایشان ترسان «۱» که ایشان با خدای خود شوند «۲».

ایشان بشتابند «۳» در خیرات و ایشان آن را سبقت برند «۴» [۷۱-پ].

و تکلیف نکنیم ما هیچ کس را الا طاق‌ت او، و بنزدیک ما کتابی است که سخن گوید برآستی و برایشان ظلم نکنند.

بل دل‌های ایشان در غفلتی است از این و ایشان را کارهایی است بجز این که ایشان آن را می‌کنند.

تا آنکه که بگرفتیم «۵» منعمان ایشان را به عذاب آنگاه ایشان زاری می‌کردند «۶».

و زاری مکنی امروز که شما را از ما یاری نکنند.

بودند آیات ما که می‌خواندند «۷» بر شما، بودی بر پاشنه‌هایتان «۸» می‌گردیدی «۹».

تکبر کننده به آن سمر «۱۰» گوینده هذیان می‌گفتی.

اندیشه نمی‌کنند «۱۱»

(۱). آط، آب، آج، لب، مش + باشد.

(۲). آب، آج، لب: باز گردند.

(۳). آج، لب، آل: شتابانند.

(۴). آج، لب: سبق گیرند، آب، مش، مه: سبق برند.

(۵). آط، آب، آج، لب، مش: بگیریم.

(۶). آط، آب، مش: زاری می‌کنند، آج، لب: زاری کننده‌اند.

(۷). آط، آب، مش: ما بود که می‌خواندیم، آج، لب: آیت‌های من خوانده می‌شد.

(۸). آط، آب: پیهاتان، آج، لب، آل: پاشنه‌های شما، مش: پشتهای شما.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آز: می‌گردیدید.

(۱۰). آج، لب: افسانه.

(۱۱). آط، آل: اندیشه نکردند، آب: اما اندیشه نکردند، آج، لب: آیا اندیشه نکردید، مش: ای پس اندیشه نکردید.

ص: ۳۳

این گفتار «۱»، یا آمد به ایشان آنچه نیامد به پدران پیشینه «۲» ایشان [۷۲-ر].

یا نشناختند پیغامبران ایشان «۳»، ایشان او را منکرند.

یا می‌گویند به او دیوانگی است، بل آمد بدیشان براستی و بیشترین ایشان حق را کاره‌اند.

و اگر پسروی «۴» کند حق هواهای ایشان را تباه شود آسمانها و زمین، و آنان که «۵» در او اند، بل با ایشان آوردیم کتابشان و ایشان از کتاب «۶» بر می‌گردند «۷».

یا می‌خواهی «۸» از ایشان خراجی، خراج خدای تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است.

و تو می‌خوانی ایشان را با راه راست.

و آنان که نگرند «۹» به قیامت از ره راست برگردیده باشند.

[۷۲-پ]

و اگر ببخشاییم بر ایشان، باز گشاییم «۱۰» آنچه با ایشان است از سختی، لجاج برند در ضلالتشان سر در نهاده.

و بگرفتیم ایشان را به عذاب، تضرع نکردند خدایشان را و نیز «۱۱» نکنند.

تا آنکه که

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آز+ را.

(۲). آط، آج، لب: پیشین.

(۳). آط: پیغامبراشارا.

(۴). آج، لب: پیروی.

(۵). آط، آب، مش: آنچه، آج، لب: آن که.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل، مش، مه: کتابشان.

(۷). آج، لب: برگردندگان اند.

(۸). اساس: می خواهند، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). آب، آج، لب، آل: نگریدند.

(۱۰). آج، لب: و کشف کنیم.

(۱۱). آج، لب، آل + تضرع.

ص: ۳۴

برگشاییم برایشان دری خداوند عذایی سخت ایشان در آن نومید باشند.

او آن است که بیافرید شما را گوش و چشمها و دلها اندک شکر می کنید «۱».

او آن است که بیافرید شما را در زمین و با او جمع کنند «۲» شما را.

و او آن است که زنده کند و بمیراند و او راست گردیدن شب و روز، «۳» خرد نداری شما؟

[۷۳-ر]

بل گفتند مانند آنچه گفتند پیشینگان.

گفتند چون ما بمیریم و خاک گردیم و استخوانهای «۴» ما را زنده خواهند کردن؟

ما را وعده دادند و پدران ما را این از پیش «۵» نیست این آلا فسانه «۶» پیشینگان.

بگو: که راست این زمین و آنان که در او اند اگر شما دانی؟

گویند خدای [را] «۷» بگو اندیشه نمی‌کنی؟

بگو کیست خداوند آسمانهای هفت و خداوند عرش بزرگوار.

«۸»

گویند که خدای [را] «۹» است، بگو «۱۰» نمی‌ترسی؟

بگو کیست که به دست اوست پادشاهی همه چیز، و او با پناه گیرد «۱۱»، و بر او با پناه

(۱). آط، مه: شکر می‌کنی، آج، لب: می‌گویند، آل: شکر می‌گویید.

(۲). آج، لب، آل: جمع کرده خواهید شد.

(۳). آج، لب + ای پس.

(۴). آط: استخنها/ استخوانها.

(۵). آط، آب: از این پیش، آج، لب: پیش از این.

(۶). آب: آفسانهای.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). اساس: الله، به قیاس با نسخ دیگر و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مش و معنی آیه آورده شد.

(۱۰). آل + ای پس.

(۱۱). آج، لب، آل: و او فریاد می‌رسد هر بیچاره را.

ص: ۳۵

نگیند «۱»، اگر شما دانی.

بگویند خدای [را] «۲» است بگو چگونه می گردانند «۳» شما را؟

بل با ایشان آوردیم حق، ایشان دروغزن اند «۴».

نگرفت خدای «۵» فرزندی و نبود با او از خدایی که پس ببردی هر خدای آنچه آفریده بود «۶» و بزرگواری کردی بهری از ایشان بر بهری، منزّه است خدای و بزرگوار از آنچه وصف می کنند.

داننده نهان «۷» و آشکار است بزرگوار است از آنچه انباز «۸» گیرند با او.

«۹»

بگو «۱۰» خدای من، اگر با من نمایی آنچه ایشان را وعده می دهند.

خدای من، مکن مرا در قوم ستمکاران.

ما بر آن که با تو نماییم آنچه وعده می دهیم ایشان را توانا ایم.

بازدار با آنچه آن نکوتر باشد بدی ما بهتر دانیم آنچه وصف می کنند [۷۴-ر].

بگو خدای من، پناه با تو می دهم از اشارات دیوان.

(۱). آج، لب، آل: و او فریاد رسیده نشود.

(۲). اساس: ندارد، از مش، افزوده شد.

(۳). اساس: می گرداند، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد، لب: پس از کجا فریفته می شوید.

(۴). آب: دروغزنان اند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آژ+ از.

(۶). آط، آب، آج، لب، مش+ بودی.

(۷). آط، آج، لب، آل، مش، مه: دانای پنهان.

(۸). آب: همباز.

(۹). اساس: ان ما، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۱۰). اساس + اگر، به قیاس با دیگر نسخه بدلهای، زاید می‌نماید.

ص: ۳۶

و پناه با تو می‌دهم خدای من از آنچه حاضر آیند «۱» به من.

تا آنکه که آید به یکی از ایشان مرگ، گوید خدای من باز پس بری «۲» مرا.

تا همانا «۳» من کنم کاری نیک در آنچه بگذاشتم نباشد، از آن سخنی است که او گوید آن «۴»، و از پس «۵» ایشان مانعی است تا به روز آن که «۶» برانگیزند «۷».

چون دردمند در صور نسبهها نباشد میان ایشان آن روز و نه «۸» یکدیگر را پرسند.

هر که گران باشد ترازوهای او ایشان ظفر یافتگان باشند.

هر که سبک باشد ترازوهای ایشان، آنان باشند که زیان کنند خود را در دوزخ همیشه باشند.

[۷۴-پ]

بسوزد رویهای ایشان آتش، و ایشان در آن جا ترش روی باشند.

نه آیات ما می‌خوانند بر شما، بودی آن را دروغ داشتی «۹»!

گویند خدای ما، غلبه کرد بر ما بدبختی ما، و بودیم ما گروهی گمراهان.

خدای ما بیرون آر ما را از آن اگر با

(۱). اساس: حاضر آمد، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۲). آب، آج، لب، مش: باز پس بر.

(۳). آج، لب، آل: تا مگر.

(۴). آب، مش: او گوینده آن است.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آز: پیش.

(۶). آج، لب، آل: روزی که.

(۷). آج، لب، آل: برانگیزانند ایشان را.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آز+ نیز.

(۹). آج، لب، آل: و بودید که به آن تکذیب می نمودید.

ص: ۳۷

سر گناه شویم که ستمکاره «۱» باشیم.

گوید: دور شوید در این جا و سخن مگویی با من.

که بودند گروهی از بندگان من، می گویند: خدای ما بگرویدیم، پیامر ما را و بیخشای بر ما، و تو بهترین بخشایندگانی.

بگرفتی ایشان را به استهزاء تا از یاد شما ببرند حدیث من، و بودی از ایشان می خندیدی «۲».

من پاداشت دادم ایشان را امروز بدان صبر که کردند که ایشان رستگاران اند.

[۷۵-ر]

گوید «۳» چند مقام کردید در زمین عدد سالها؟

گویند «۴»: مقام کردیم روزی یا بهری از روز، پیرس شمارندگان.

گوید «۵» مقام نکردی «۶» آلا اندک «۷»، اگر شما دانسته باشی.

پنداشتی «۸» که ما بیافریدیم شما را به بازی، و شما با ما نخواهی آمدن؟

بزرگوار است خدای پادشاهی بسزا «۹»، نیست خدای مگر او خداوند عرش کریم است.

(۱). آج، آل: ستمکاران.

(۲). آب: که ایشان می خندیدند.

(۳). آط، آب، مش: گفت.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آز: گفتند.

(۵). آط، آب: گفتند، آج، لب، مش: گفت.

(۶). اساس: اگر مقام کردی، که نادرست می نمود و با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مه: مگر اندکی.

(۸). آج، لب، آن: ای پنداشتید.

(۹). آب، مش+ که.

ص: ۳۸

و هر که خواند با خدای خدای دیگر را، حجّت نباشد او را بدان، اما شما او بنزدیک خدای او که او ظفر نیابند کافران.

و بگو: بار خدایا! بیمارز و بیخشای، و تو بهترین بخشاینده گانی [۷۵-پ].

قوله تعالی: **إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ**، آنکه خدای تعالی چون طرفی ذکر کافران و فاسقان بگفت، در قصه اوصاف مؤمنان و متقیان گرفت تا متقابل و متکافی شوند که هر چیز در برابر ضدّ و خلاف خود «۱» پیدا شود، گفت: آنان که ایشان از ترس خدای خود ترسان «۲» باشند. و خشیت «۳» و خوف یکی باشد، و آن ظنّ بود به وصول مضرتّ، و نقیض او امن و امنه باشد، و رمانی گفت: الخشیه انزعاج النفس لتوهم المضرة، و شک نیست که ظنّ وصول مضرتّ «۴» خایف را مضطرب «۵» دارد «۶» اشفاق حذر باشد، یعنی حذر کنند «۷» از معاصی خوف و «۸» عقاب خدای را.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ، و آنان که به آیات خدای - جلّ جلاله - بگروند و ایمان آرند، و روا بود «۹» «بایات»، کتابهای او باشد که مشتمل است بر آیات خواندنی، و روا بود که مراد به آیات دلالات و بیّنات و معجزات باشد که دلیل صدق پیغامبران و ائمه کند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ، و آنان که به خدای - عزّ و جلّ - شرک نیارند، و با او انبازی در عبادت او فرو ندارند، و بیرون او هیچ چیز نپرستند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ، و آنان که بدهند آنچه بدهند، و دل‌های ایشان ترسان بود از آن که رجوع ایشان با خدای خواهد بودن. و «واو»

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آرز + نیک.

(۲). آج، لب: ترسایان.

(۳). آج، لب: خشیه.

(۴). همه نسخه بدلها + نفس.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مه: مضرت.

(۶). آط + و.

(۷). آج، لب: حذر کنید.

(۸). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۹). همه نسخه بدلها + که مراد.

ص: ۳۹

فی قوله: [وَقُلُوبُهُمْ] «۱» «وَجِلَةٌ»، «واو» حال است، یعنی در آن حال که می‌دهند می‌ترسند، و این چنان بود که امیر المؤمنین - علیه السلام - این سه شبانه روز به روز روزه داشت، و به شب طعام می‌داد، و می‌گفت: إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوْجِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا، إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا «۲»، این قراءت عامّه قراءت است. و عایشه روایت کرد که رسول - علیه السلام - خواند: و الَّذِينَ يَأْتُونَ مَا آتَوْا، مِنَ الْإِيتَانِ الَّذِي هُوَ الْمَجِيءُ، [یعنی] «۳» «يَفْعَلُونَ مَا فَعَلُوا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ، و آنان که کنند آنچه کنند و دل‌های ایشان ترسان بود، گفت، من گفتم: یا رسول الله! اینان آنان باشند که «۴» خمر خورند و زنا کنند و دزدی کنند، و برین افعال و معاصی از خدای ترسند؟ گفت: نه، آنان باشند که نماز کنند و روزه دارند و صدقه می‌دهند و می‌ترسند از آن که مقبول نباشد، و این قراءت اگر درست شود عامتر است بر اعطاء و جز اعطاء برافتمد، برای آن که عرب [گوید] «۵»: اتيت الامر اذا فعلته، قال - شعر:

و لم یأت ما یتی من الامر هاین

و معنی آیت همان است که معنی بیت بر این قراءت، جز که بر عکس آلا آن است که این قراءت شاذ است و جز عایشه تنها روایت نکرد.

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ، این خبر مبتدأست من قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ، گفت: آنان که موصوف باشند با این صفات که در آیت گفت، آنانند که مسارعت کنند در خیرات و کارهای نیکو. وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ، و ایشان آن خیرات را سابق باشند، یعنی رها نکنند که از ایشان فوت شود و سابق شود ایشان را، بل ایشان سابق شوند آن خیرات را.

آنکه گفت: این صفات که ما بر شمردیم، نه تکلیفی ما لا یطاق است که بدین نمی توان رسیدن، بل کاری سهل و آسان است چه در عدل ما نباشد که تکلیف ما لا یطاق کنیم. وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، ما هیچ کس را تکلیف نکنیم آلا به مقدار وسع و طاقت او. و اگر اندیشه کنند، خدای تعالی تکلیف نه به اندازه قدرت و آلت کرده است، چه معلوم است به جاری مجرای ضرورت که ما را قدرت بیش از آن

(۵-۳-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). سوره دهر (۷۶) آیه ۹ و ۱۰.

(۴). آج، لب، مه + نماز کنند و.

ص: ۴۰

است که در شبان روز «۱» هفده «۲» رکعت نماز کنیم یا هفتاد یا هفتصد «۳»، با آن که قدرت هفتصد [یا] «۴» هزار رکعت داده، تکلیف «۵» هفده «۶» رکعت کرد تا بدانند که او تکلیف کم از آن کند که آلت دهد، چنان که امیر المؤمنین «۷»- علیه السلام- گفت:

انّ الله تعالی امر عباده تخییرا و نهاهم تحذیرا، و کلفهم یسیرا «۸» و لم یكلف «۹» عسیرا، و اعطی علی القلیل کثیرا، و لم یطع مکرها، و لم یعص مغلوبا، و لم یرسل الأنبیاء لعبا، و لم ینزل الکتب للعباد عبثا [۷۶-ر] و لم یخلق السموات و الارض و ما بینهما باطلا، ذلك ظنّ الذّین کفروا فویل للذّین کفروا من النار «۱۰».

در جواب مسأله آن شامی این رفته است در این «۱۱» کتاب در جای دیگر.

وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ، و بنزدیک ما نامه‌ای است ناطق به حق، یعنی نامه اعمال بندگان که در او طاعت و معصیت نبشته باشند فریشتگان موکل بر او. آنکه گفت: هیچ ظلم نکنند بر ایشان، و حق ایشان را هیچ نقصان نکنند، و ایشان را بدانچه کرده «۱۲» باشند مؤاخذه کنند «۱۳»، و آیت سرتاسر دلیل است بر بطلان مذهب مجبره.

آنکه خبر داد و گفت: بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا، بل دل‌های این کافران در غفلت و حیرت است از این روز و از این نامه و از این جزا. وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ، آنکه خبر داد از احوال ایشان در مستقبل ایام، گفت: و ایشان را پس از این اعمالی باشد جز از این که امروز در نامه‌های ایشان نبسته است که ایشان خواهند کردن، و این بر سبیل معجز باشد که رسول - علیه السلام - خبر داد «۱۴» از غیب به اعلام خدای تعالی، و خبر موافق مخبر بود. و بعضی دگر گفتند: مِنْ دُونِ ذَلِكَ، اشارت است به اعمال مؤمنان، فی قوله: إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ

(۱). همه نسخه بدلها: شبانه روزی.

(۲-۶). آط، آب، آز، مش: هوده.

(۳). آب، آج، لب، آز، مش: هفصد.

(۴). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: یا هفصد، یا هزار رکعت و او تکلیف.

(۷). همه نسخه بدلها + علی.

(۸). آط، آب، مش: تسیرا.

(۹). همه نسخه بدلها: یلزم.

(۱۰). سوره ص (۳۸) آیه ۲۷.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برفته است به سر.

(۱۲). همه نسخه بدلها: با آنچه نکرده.

(۱۳). همه نسخه بدلها: نکنند.

(۱۴). همه نسخه بدلها: خبر دهد.

- الایات، گفت: این اعمال «۱» کافران، جز اعمال آن مؤمنان باشد که ذکر ایشان رفت.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ، تا آنکه که ما بگرفتیم مترفان و منعمان ایشان را. و مترف، آن بود که او را رها کنند در ملک و نعمت تا بر مراد خود می‌رود من الترفة، و هی النعمة. بِالْعَذَابِ، به عذاب. در این عذاب خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: یعنی به شمشیر روز بدر. ضحاک گفت: یعنی قحط و گرسنگی، و این آنکه بود که رسول - علیه السلام - بر ایشان دعا کرد و گفت:

اللهم اشدد وطأتک علی مضر و اجعلها «۲» علیهم سنین کنسی یوسف،

گفت: بار خدایا! عذابت بر مضر سخت کن، و ایشان را قحطی ده چون قحط ایام یوسف - علیه السلام. خدای تعالی ایشان را به قحط مبتلا کرد تا حال ایشان به جایی رسید که هر کجا مرداری یا سگی بود بخوردند «۳» و استخوان سوخته و پوست بر آتش نهاده، و تا بعضی از فرزندان خود را بخوردند. إِذَا هُمْ يَجَارُونَ، که نگاه کردی ایشان ضجیح و جزع و فریاد می‌کردند. و «جوار» آواز بلند کردن باشد به تضرع بمانند گاو، قال الاعشى یصف بقرة - شعر:

و کان النکیر ان تضيف و تجئرا

فطافت «۴» ثلاثا بین یوم و لیلة

و قال ایضا - شعر:

ک طورا سجودا و طورا جوارا

یراوح [من «۵» صلوات الملی

و بعضی دگر گفتند: یجثرون، ای یصرخون بالتوبة، در وقت نزول عذاب به ایشان، بانگ می‌زدند «۶» به توبه، ایشان را گفتند: لا تجاروا الیوم، بانگ مدارید امروز که امروز توبه مقبول نباشد، و این قول محمول باشد بر حالت الجاء. إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصرون، شما را از من ناصری نباشد و کس شما را از من «۷» فریاد نرسد.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتلى عَلَيْكُمْ، «کان» برای تخصیص فعل باشد به ماضی، پیش از این، آیات «۸» من بر شما «۹» می‌خواندند. فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنكصون، شما

(۱). همه نسخه بدلها: اعمال این.

(۲). همه نسخه بدلها: و اجعل.

(۳). مش: بودی بخوردندی.

(۴). اساس: فطاف، به قیاس با نسخه آط تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آج، لب: می دادند.

(۷). آج، لب، آز: ما.

(۸). مش + که.

(۹). اساس: ایشان، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها و نیز ترجمه آیه در صفحات پیشین، تصحیح شد.

ص: ۴۲

بر پی پای می گردیدی، و هو الرجوع القهقری، و این آن باشد که پیش باز می رود و روی در خلاف جهت رفتن دارد. گفتند: برای آن چنین گفت که این زشت تر رفتنی است، خدای تعالی حال ایشان تشبیه کرد باقبح حال الماشی. سیبویه گفت: برای آن گفت که آن کس که چنین رود، جای قدم خود نبیند و نداند تا پای کجا فرو می نهد، بر عمیا و جهالت رود، ایمن نباشد که از پس پشت چاهی است یا حفره ای که او در آن جا افتد، همچنین حال کافر که او بر نصرت نباشد از کار خود، فذلک النکوص.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ، نصب او بر حال است. در این ضمیر خلاف کردند که راجع با کیست؟ بعضی گفتند که: راجع است با رسول - علیه السلام - که ایشان بر دیگران فخر آوردندی به مکان رسول - علیه السلام - که از ایشان بود «۱». عبد الله عباس و حسن و قتاده و مجاهد و ضحاک گفتند: مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ، ای بحرم الله کنایه [۷۶- پ] عن غیر مذکور، بر دیگران تکبر می کردند «۲» که: نحن اهل حرم الله و نحن جيران الله، و مانند این. سامراً تَهْجُرُونَ، نصب «سامرا» بر حال است و واحد «۳» در جای جمع بنهاد چه بر ظاهر «سمارا» می بایست برای آن که در جای مصدر نهاد، چنان که مصدر در جای حال نهند. و بعضی دگر گفتند: در جای وقت نهاد، کانه قال: سامرا ای لیلا فی السمر، کما قال الشاعر - شعر:

عزف القیان و مجلس غمر

من دونهم ان جئتهم سمرا

ای لایلا و هم یسمرون. سامر، آن باشد که به شب حدیث کند، و سمر، حدیث شب باشد، و ایشان به شب پیرامن کعبه بنشستندی و سمر گفتندی. **تَهْجُرُونَ**، هذیان می‌گفتی «۴» من الهجر، و هو الکلام الذی یهدی به المریض و التائم، و قیل: تهجرون من الهجر، یعنی از حق هجران و اعراض می‌کند، و این قول عبد الله عباس است، و قول اول قول سعید جبیر است و مجاهد و ابن زید. و نافع تنها خواند «۵»: تهجرون بضم «تا»

(۱). همه نسخه بدلها: که او از ایشان بود با کفرشان.

(۲). همه نسخه بدلها + به حرم.

(۳). اساس: واو حال، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آل: گفتندی، آل: می‌گفتند، مه: می‌گفتی.

(۵). همه نسخه بدلها بجز آل: خواندند.

ص: ۴۳

و کسر «جیم» من الاهیجار، و هو الافحاش، یقال: اهجرج «۱» فی کلامه اذا افحش «۲»، و سبب آن بود که ایشان در آن سمر که گفتندی، رسول را- علیه السلام- دشنام دادندی.

أ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ، اندیشه و تدبیر و تفکر نمی‌کنند «۳» این قول را، یعنی قرآن را؟

أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ، یا «۴» چیزی به ایشان «۵» که به پدران ایشان نیامد، یعنی کتاب فرستادن خدای تعالی و پیغامبر فرستادن نه کاری «۶» بدع «۷» است، پیش از ایشان «۸» پیغامبران آمدند به پدران اینان «۹» و کتابها آوردند، چرا چندین تعجب می «۱۰» نمایند و اندیشه نمی‌کنند.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ، [یا] «۱۱» نمی‌شناسند پیغامبر «۱۲» خود را که مردی مجهول است؟ فَهَمْ لَهُ مُنْكَرُونَ، منکرند او را از آن که اصل و نسب و نفس و خلق و سیرت و طریقت او نمی‌دانند.

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ، یا می‌گویند که او دیوانه است، و به او علت دیوانگی است.

بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ، آن نیست که ایشان گفتند تا «۱۳» این پیغامبر حق آورد با ایشان، و لکن بیشترین ایشان حق را کاره‌اند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ، و اگر چنان که حق متابعت هوا و رای ایشان کردی، آسمان و زمین تباه شدی و هر چه در آسمان و زمین است، و این برای آن گفت که حق داعی حسنات باشد، و هوا داعی قبایح، و اگر حق متابعت هوا کند آنچه داعی حسن بود، داعی قبح گردد و فساد و اختلاط پدید آید و ادله باطل شود و وثوق برخیزد از استدلال «۱۴» بر مدلول به ادله، و مردم ایمن نباشند «۱۵» از وقوع ظلم، و وثاقت برخیزد به وعد و وعید و ایمن نباشند از انقلاب حال حکیم.

(۱). همه نسخه بدلها: هجر.

(۲). آل: فحشه، دیگر نسخه بدلها: فحش.

(۳). آج، لب، آل: نمی‌کردند.

(۴). مش: تا.

(۵). همه نسخه بدلها + آمد.

(۶). همه نسخه بدلها + است.

(۷). آب، آج، لب، آز، آل، مش: بدعت.

(۸). همه نسخه بدلها: اینان.

(۹). همه نسخه بدلها: ایشان.

(۱۰). آط، آب، آج، لب، آز: نمی.

(۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۲). اساس: پیغامبران، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: بل.

(۱۴). آط: استدلالی.

(۱۵). آط، آب: نباشد.

بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد به حق، خداست - جلّ جلاله - یعنی اگر خدای تعالی متابعت هوای ایشان کردی و آن کردی که ایشان خواستندی، آسمان و زمین و هر چه در اوست تباه شدی و مصالح ضایع گشتی.

جَبَّائِي گفت: مراد به حق توحید است، یعنی اگر توحید من بر مراد و هوای ایشان بودی، با من انبازان بودندی، و اگر چنین بودی آسمان و زمین تباه شدی، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۱» ...، و وجه فساد آن بیان کردیم در این آیت چون ذکر دلیل ممانعت کردیم، و این وجهی لطیف است. بَلْ أَتَيْنَاهُمُ بِذِكْرِهِمْ، «۲» ما به ایشان آوردیم ذکر ایشان، یعنی ذکری مختصّ با ایشان. عبد الله عَبَّاس گفت: مراد به ذکر بیان است این جا، و بعضی دگر گفتند: مراد به ذکر قرآن است چه و آن را چند جای ذکر خواند. و معنی اضافه قرآن با ایشان از آن جا باشد که مذکر «۳» ایشان است و منزل بر ایشان. و بعضی دگر گفتند: مراد به ذکر، شرف است، ما شرف ایشان به ایشان آوردیم، چنان که گفت: وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ «۴» ...، ای شرف. فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ، جز آن است که ایشان از آن عدول و اعراض می کنند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا «۵»، تو از ایشان خراجی می خواهی، یعنی اجرت و مزدی بر این عمل که می کنی از ادای «۶» رسالت. ابن کنیر و ابو عمرو و نافع و عاصم خواندند:

خرجا، بی «الف» فخرج ربّک «۷»، به «الف»، و حمزه «۸» و کسائی، هر دو به «الف» خواندند. و ابن عامر هر دو بی «الف» خواند، و اصل خرج و خراج «۹» یکی باشد و آن غلّه‌ای باشد بر سبیل [۷۷-ر] و وظیفه، و منه خراج الارض، و آن را «۱۰» ضریبه و اتاوه «۱۱» خوانند. نضر بن شمیل گفت: ابو عمرو بن علا را پرسیدم که فرقی هست

(۱). سوره انبیا (۲۱) آیه ۲۲.

(۲). همه نسخه بدلها + بل.

(۳). آج، لب، آل: مذکور.

(۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴.

(۵). همه نسخه بدلها + یا.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مش: ادله.

(۷). آط، آب، آز، مش + خیر.

(۸). آج، لب: همزه.

(۹). همه نسخه بدلها + هر دو.

(۱۰). همه نسخه بدلها + نیز.

(۱۱). آب: ایاره.

ص: ۴۵

میان خرج و خراج؟ گفت: خراج آن بود که بر تو واجب باشد اخراج آن از مال، و خرج آن باشد که تبرع کنی به اخراج آن. فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ، ای خیره و ثوابه و رزقه، آن خیر و روزی که خدای مرا می‌دهد «۱»، و ثواب که وعده می‌دهد آن جا، آن بهتر است.

وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ، و او بهترین روزی دهندگان است.

وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، و تو ایشان را با راه راست می‌خوانی، و این دلیل اسلام است.

وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، و آنان که به قیامت ایمان ندارند از این صراط [که] «۲» ره دین حق است بر می‌گردند. و «ناکب»، عادل باشد، يقال: نكب عن الحق إذا عدل عنه و مال، منه الریح النکباء، از این جا گویند نکباء آن باد را که نه شمال باشد و نه جنوب نه صبا نه دبور، و گفتند: به صراط راه بهشت خواست، یعنی به بهشت ره نبرند.

وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ، اگر ما بر ایشان رحمت کنیم، و کشف این بلا و آفت کنیم که با ایشان است، از قحط و وبا برداریم، لَلْجُوا فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ، ایشان لجاج برند و سر در گمراهی و جهالت و تعدی نهند. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اگر ما عذاب دوزخ از ایشان کشف کنیم و ایشان را با دنیا آریم، بر سر کفر و ضلالت شوند، چنان که گفت: ... وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ «۳».

وَ لَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ، ما ایشان را به عذاب بگرفتیم. فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ، خاشع نشدند خدای را و تضرع و لابه نکردند. و گفتند: مراد به عذاب قحط است و وبا. و آن که گفت: «استکانت»، طلب سکون باشد که گمان برد که «۴» «سین» طلب است که در استفعال باشد خطا کرد، برای آن که استکان «۵» افتعل باشد من السکون، و استفعال، و استسکن باشد، و بنای افتعال به معنی طلب نیامده است.

(۱). همه نسخه بدلها + آن جا.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). سوره انعام (۶) آیه ۲۸.

(۴). همه نسخه بدلها + این.

(۵). همه نسخه بدلها تا پایان سطر بعدی چنین است: استفعل من الكون، و استفعل و فعل به یک معنی باشد این جا، كانه قال: كان لله لا لغيره فخضع له غاية الخضوع، و شاید که سین طلب باشد، ای طلب و رغب ان يكون لله، و المعنى واحد. و استفعل از سکون استسکن باشد.

ص: ۴۶

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ، تا بر ایشان گشادیم دری خداوند عذاب سخت. عبد الله عباس گفت که: در «۱» عذاب قتل روز بدر است. مجاهد گفت: قحط است. جبائی گفت: عذاب دوزخ است. إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ، «اذا» مفاجات است، که بنگری ایشان در آن عذاب نوید باشند.

آنکه تقریب و ملامت کرد ایشان را به تذکیر «۲» نعمتهای خود بر ایشان، گفت:

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ، و آن خداست که بیافرید شما را گوشها و چشمها و دلها که آلت شنیدنی و دیدنی و دانستنی «۳» است. قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ، «ما» مصدری است، و نصب «قلیلا» بر حال است، در حالی که شما او را شکر اندک کردی «۴»، و قَلَّتْ شُكْرُكُمْ، و او آن خداست که شما را بیافرید در زمین.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ، و او آن خداست که شما را بیافرید در زمین.

و الذرء الخلق، يقال: ذرأ الله الخلق و برأهم و انشأهم و فطرهم و خلقهم و ابدعهم و ابتدعهم، بمعنى. وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ، و حشر شما با او خواهد بودن، و مرجع و مآب با اوست در آخرت برای جزا.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ، او آن خداست که احیا و امانت کند، بمیراند زندگان را و زنده کند مردگان را. و اختلاف شب و روز، یعنی آمد و شد ایشان.

گفتند: اختلاف ایشان در لون- که این روشن است او «۶» تاریک- او راست و به فرمان اوست. أَفَلَا تَعْقِلُونَ، عاقل نه‌اید شما و خرد نداری، یعنی که با کسی مانید که خرد ندارد از قَلَّتْ تَفَكَّرَ.

آنکه گفت: این هیچ نیست، بَلْ قَالُوا، اینان همان «۷» گفتند که آنان که پیش اینان بودند.

قَالُوا إِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا، گفتند: چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان

(۱). همه نسخه بدلها: گفت این در.

(۲). آج: تذکر.

(۳). همه نسخه بدلها: شنیدن و دیدن و دانستن.

(۴). آج، لب، آل: اندک گویند.

(۵). همه نسخه بدلها: بر آن.

(۶). همه نسخه بدلها: است و آن.

(۷). همه نسخه بدلها: همین.

ص: ۴۷

شویم و گوشت از ما بشود و استخوانهای ما در خاک پوسیده شود چون خاک، **إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ**، ما را بر خواهند انگیختن و زنده کردن؟ و این بر سبیل استبعاد گفتند از آن که ندیده بودند که مرده‌ای را که زنده شود، و اندیشه نکردند که خدای تعالی قادر است بر اختراع اجسام [۷۷-پ] که ایشان را بیافریند لا عن اصل، قادر باشد بر اعادت آن، که اعادت از روی قیاس آسانتر بود از ابتدا.

آنکه گفتند: **لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا**، وعده دادند ما را و پدر [ان] **«۱»** ما را این وعده بعث و نشور. **مِنْ قَبْلُ**، پیش از این. آنکه چون واقف نشدند بر حقیقت آن، گفتند: **إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**، این نیست الا فسانه پیشینگان، یعنی این وعده بعث و نشور فسانه‌ای است.

ای محمد! تو ایشان را بر سبیل احتجاج و تنبیه بگو: **لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا**، این زمین که راست با هر چه در زمین است، اگر شما دانی؟

ایشان بگویند: به هر حال که خدای راست، و نتوانند تا این را منکر شوند، تو عند آن به جواب ایشان بگو که: **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**، پس شما اندیشه نکنی که آن کس که قادر باشد که در **«۲»** زمین با هر چه در زمین است **«۳»** بیافریند، قادر باشد بر آن که احیای موتی کند و اعادت کند مردگان را پس از آن که خاک شده باشند.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، آنکه [گفت] **«۴»**، بگو که ایشان را که: خداوند آسمانهای هفت کیست، و خداوند عرش بزرگ **«۵»**؟

سَيَقُولُونَ، تا ایشان بگویند: **لِلَّهِ**، خدای راست. قراءت عامه قراء، لله است به خلاف ظاهر و آنچه از پس این است همچنین لله خواندند. و ابو عمرو و اهل بصره «الله» خواندند هر دو جای **«۶»**، وجه قراءت ایشان ظاهر است برای آن که جواب مطابق سؤال است، از آن که نه در سؤال «لام» **«۷»** است نه در جواب، و در اوّل خلاف

(۴-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۳). آج، لب، آل: هر چه در اوست.

(۵). آج، لب+ تا.

(۶). همه نسخه بدلها+ و.

(۷). اساس: سلام، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۴۸

نکردند برای آن که در سؤال و جواب «لام» است، فامًا وجه قراءت قراء فی - الموضعین، که در سؤال «لام» نیست در جواب است، آن است که: بر معنی حمل کردند، برای آن که: **مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ ... وَ رَبُّ الْعَرْشِ**، و «۱» معنی آن باشد که:

لمن السَّمَاوَاتِ و لمن العرش «۲»؟ لا جرم در جواب باز آمد که: **لِلَّهِ**، و مثله قول القايل لغیره «۳»: من مولاک؟ فيقول: لفلان «۴» **لأنه حكّمه** «۵» علی المعنی، و هو لمن انت؟ فيقول:

لفلان. و اگر بر لفظ حمل کند، گوید که: فلان، بی «لام»، و هر دو روا باشد، و در کلام عرب و اشعار آنان «۶» هر دو آمد، قال الشاعِر - شعر:

إذا صار التّوابع لا تسیر

و اعلم أنّی ساکون میتا

فقال المخبرون لهم وزیر

فقال السائلون لمن حفرتم «۷»

و اگر بر لفظ حمل کردی، «للوزیر» بایستی به «لام» یعنی، القبر للوزیر، و لکن بر معنی حمل کرد و گفت: المیت وزیر، برای آن که معنی «لمن حفرتم» آن باشد که من مات فتحفرون له، فقال وزیر. و قال آخر علی عکس البيت الاول - شعر:

كانه قال: لمن هذه المواضع و هذه الاشياء، فقال لخالد «أ». و اخفش گفت: «لام» زیادت است.

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ، بگو که کیست که ملک و ملکوت هر چیزی به دست اوست؟ و ملکوت، فعلوت باشد من الملك، «او» و «تا» برای مبالغت زیادت کرد، و مثله: الجبروت و الرغبوت و الرهبوت. و هو يجير، و او حمایت کند و با جوار و پناه گیرد. و لا يجار عليه، و کس بر او حمایت نتواند کردن، کیست آن که بر این صفت است؟ اگر دانی بگوی.

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۲). اساس: لمن الارض العرش، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). اساس: به صورت «لعزة» هم خوانده می شود.

(۴). همه نسخه بدلها+ ای انا لفلان.

(۵). همه نسخه بدلها: حمله.

(۶). همه نسخه بدلها: اشعار ایشان.

(۷). مش: حضرتتم.

(۸). آط، آب، لب، آز، مش+ و هذا البيت على وزان الایة فى اللفظ و المعنى.

ص: ۴۹

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ، بگویند خدای راست. قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ، بگو ایشان را:

[چگونه] «۱» می افریید «۲» شما را، و قيل معناه، فأنى تصرفون، شما را کجا می بر- گردانند.

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ، بل ما حق به ایشان آوردیم «۳» «۳» وَ إِنَّهُمْ لَكَادِبُونَ، و ایشان دروغ می گویند.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ، خدای تعالی هیچ فرزند نگرفت، و آنچه مشرکان بر او گفتند «۴» از اتخاذ فرزندان از ملائکه، دروغ گفتند، و همچنین جهودان و ترسایان در عزیر و مسیح. وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ، «من» زیادت است برای تأکید نفی، و با او هیچ خدای نبوده است. «اذا»، این جواب شرطی محذوف است، و التقدير: لو كان معه الهة اذا، لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ، پس بپردی [هر] «۵» خدای آنچه آفریده بودی.

وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، و بهری بر بهری [۷۸-ر] ترفع و استعلا جستی، و این معنی دلیل ممانعت است و متکلمان آن دو «۶» دلیل از این دو آیت «۷» استخراج کردند، این آیت و قوله تعالی: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۸»... تا آنکه «۹» گفت:

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ «۱۰»، منزّه است او از آنچه ایشان او را وصف می‌کنند به آن از فرزند و همتا و مانند.

عَالِمِ الْغَيْبِ «۱۱»، ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حفص عن عاصم، «عالم الغیب» خواندند به جرّ صفت لقوله: سُبْحَانَ اللَّهِ، و باقی قراء به رفع «میم» خبر المبتدا المحذوف، ای هو عالم الغیب و الشّهادة، و خدای تعالی عالم است به پنهان و آشکارا. فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، متعالی و افراشته «۱۲» از آن که با او انباز توان گرفتن.

آنکه خدای تعالی رسول را دعا بیاموخت علی سبیل الرّغبة فيه و الخشوع له

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). اساس: می‌آفریند، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۰-۳). آط، آب، آز، مش: آوریم.

(۴). آط، آب، آج، لب، آز: گرفتند.

(۵). همه نسخه بدلها+ هر.

(۶). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۷). آب، آج، لب، آز: روایت.

(۸). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲.

(۹). آل: الایة تا آنکه که.

(۱۱). اساس: عالم الغیب، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۱۲). آذ، مش: انباشته است، آط، آب، آج، لب، مه + است.

ص: ۵۰

و الانقطاع الیه، گفت بگو: **قُلْ رَبِّ إِمَّا «۱» تُرِيتُنِي مَا يُوعَدُونَ**، بار خدایا! اگر با من نمایی آن عذاب که ایشان را به آن وعده کردند یا وعید.

بار خدایا! مرا در جمله ایشان که ظالمند مکن، یعنی مرا با ایشان عذاب مکن. و این آیت دلیل است بر آن که آنچه دانند که خدای تعالی خواهد کردن لا محاله یا نخواهد کردن از او بخواهند به دعا بر سبیل خشوع و خضوع و تعبد، چه اگر رسول این دعا کردی و اگر نه خدای تعالی او را در جمله کافران هلاک نکردی، که این «۲» ظالمی کند یا جاهلی.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ، آنگه گفت: ما قادریم و توانیم که با تو نماییم آنچه ایشان را به آن وعید می‌کنیم از عذاب و هلاک، یعنی تعجیل کنیم تا تو ببینی، و لکن برای مصلحت تکلیف را تأخیر کردیم تا قیامت.

آنگه رسول را- علیه السلام [گفت] «۳»: تو دفع سینه به چیزی کن که نیکوتر باشد، یعنی جواب ایشان و مدافعت با ایشان و منازعت با کافران بر نیکوتر وجهی کن، یعنی چون ایشان سخنهای منکر گویند، تو در برابر آن «۴» **حِجَّتْ** گو، و موعظه «۵» کن تا باشد که ایشان [را] صرف کند بر وجه لطف از آنچه می‌کنند و می‌گویند. آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت: **نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ**، ما عالمتریم به آنچه ایشان وصف می‌کنند و می‌گویند تا بحق ایشان رسم «۶» و جزا به سزا «۷» در کنار ایشان کنم.

آنگه رسول را- علیه السلام - گفت بگو- و او را دعا و تضرع پیاموخت:

رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ.

، من پناه با تو می‌دهم از اشارات «۸» و وسوسه شیاطین و دیوان، و اصل الهمز الضرب و الدفع «۹»، و منه المهماز للحديدة فی اسفل الخف، برای آن که بر چهارپای زنده، و الهمز و الغمز و الرمز نظایر، جز که همز سخت تر «۱۰» باشد، و غمز

(۱). اساس: ان ما، با توجه به آط و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها + با.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). اساس: دربران، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: مواعظت.

(۶). همه نسخه بدلها: برسم.

(۷). آج، لب، آل: و سزا.

(۸). همه نسخه بدلها بجز آل: اشارت، آل: اساءت.

(۹). آط، آب، آج، لب، آل: الرفع.

(۱۰). آط، آج، لب، آل: سختر.

ص: ۵۱

آسانتر، و رمز از هر دو کمتر.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ، و بار خدایا! پناه با تو می‌دهم از آن که شیاطین بر من حاضر آیند و مرا وسواس و اغوا کنند و از حق مشغول گردانند مرا.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ، تا آنکه که حاضر آید یکی از ایشان را مرگ، گوید: رَبِّ، بار خدای من «۱»! مرا با دنیا بری و باز گذاری، یعنی ربّ ارجعون الی الحیوة، این معنی در در مرگ گوید. اگر گویند چگونه گفت: رَبِّ ارْجِعُونِ، خطاب با خدای است - جلّ جلاله - و او یکی است، و این ضمیر جمع چراست؟ گوئیم: دو وجه گفتند در این: یکی آن که، جمع بر سبیل تعظیم کرد حملا علی قوله: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ «۲» ...، و إِنَّا أَوْحَيْنَا «۳» ...، و غیر ذلک. و وجهی دیگر آن که، دعای خدای راست، «ارجعون» خطاب با فرشتگان است و ایشان جمعی «۴» باشند.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ، تا همانا که من عملی کنم صالح در این که رها کرده‌ام و عذری خواهم آن تقصیر را که کرده‌ام و تلافی کنم آن تفریط که کرده‌ام «۵». کَلَّا، کلمه زجر و ردع است، یعنی حاشا و هرگز نباشد. إِنَّهَا كَلِمَةٌ، و قیل معنا: حَقًّا أَنهَا «۶» قسم است، و «ان» جواب او، یعنی حَقًّا که این کلمتی است که او می‌گوید به زبان و آن را حقیقتی نیست. و (انها)، ضمیر کلمه است - ضمیر قبل الذکر علی شریطة التفسیر. وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ، و از پس «۷» ایشان برزخی است تا به روز قیامت که ایشان را حشر کنند [و] «۸» برانگیزند. و بیان کردیم که «وراء» دو معنی دارد: یکی خلف، [۷۸- پ] و یکی قدام، و این به معنی قدام است، قال الشاعر - شعر:

لُزُومُ الْعَصَا تَحْنِي عَلَيْهَا الْأَصَابِعُ

الیس ورائی ان تراخت منیّتی

و برزخ، حاجر و مانع باشد، قال الله تعالى: **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** «۹»، یعنی مانع

(۱). اساس: بار خدايا من، به قياس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحيح شد.

(۲). سوره قدر (۹۷) آيه ۱.

(۳). سوره نساء (۴) آيه ۱۶۳، همه نسخه بدلها + و انا ارسلنا.

(۴). همه نسخه بدلها: جمع.

(۵). اساس: کرده‌ايم، به قياس با نسخه آط و ديگر نسخه بدلها، تصحيح شد.

(۶). همه نسخه بدلها + كلمه.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: پيش.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). سوره رحمن (۵۵) آيه ۲۰.

ص: ۵۲

باشد ايشان را از رجوع که مصلحت اقتضا نکند رجوع ايشان با دنيا، اين قول مجاهد است. عبد الله عباس گفت: حجاب باشد. سدی گفت: اجل باشد. قتاده گفت:

بقیه دنياست. ابن زید گفت: آن مدت که از میان مرگ و بعث باشد. ابو امامه گفت: مراد گور است، و گفتند: امهال باشد.

روایت کردند از رسول - صلی الله علیه و اله - که او گفت که: چون مؤمن فریشتگان مرگ را ببینند، او را گویند: اختیار کنی تا تو را باز گذاریم تا با دنيا روی - بر طریق امتحان؟ گوید: نه که دنيا سراي بلا و محنت است، بل قد [و] «۱» ما الی الله تعالی، بل خواهم تا قدوم من بر خدای باشد. و اما کافر چون فریشتگان را ببیند گوید: **رَبِّ ارْجِعُونِ** - الاية، و این خبر قوت قول آن کس باشد که گفت: خطاب با فریشتگان است.

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ - الایة، چون صور دردمند از میان ایشان نسب «۲» نباشد «۳»، یعنی روز قیامت به نسب فخر نیارند چنان که در دنیا. وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ، و یکدیگر را نپرسند. ابو العالیه گفت این مانند آن است که گفت: وَ لَا يَسْتَلُّ حَمِيمٌ حَمِيمًا «۴». ابن جریر گفت: معنی آن است که در قیامت کس به نسب چیزی نخواهد و توسل نکنند خویشان به یکدیگر از جهت نسب و قرابت.

و خلاف کردند «۵» که مراد به آیت کدام نفخه است؟ عبد الله عباس گفت که:

این به نفخ اول باشد که: ... فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ «۶» ...، عند آن حال، فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ. اما روز قیامت چنان باشد که: ... ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ، وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ «۷»، یعنی در نفخه اول یکدیگر را نپرسند، و در دوم یکدیگر را پرسند تا در آیات مناقضه نباشد.

(۱). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۲). اساس: بسدن، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). آل: نسب سلب باشد.

(۴). سوره معارج (۷۰) آیه ۱۰.

(۵). همه نسخه بدلها+ در آن.

(۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۸.

(۷). سوره صافات (۳۷) آیه ۲۸، و سوره طور (۵۲) آیه ۲۵.

ص: ۵۳

عبد الله مسعود گفت که: این در نفخه باز پسین باشد در قیامت. زاذان گفت: در نزدیک عبد الله مسعود شدم، جماعتی توانگران «۱» در پیش او بودند با جامه‌های خز و بردهای یمنی. من «۲» خواستم که نزد «۳» او روم، مرا تمکین نکردند. من گفتم: ای عبد الله مسعود! این برای آن است که «۴» مردی عجمی ام «۵»، مرا دور کرده‌ای و اینها را نزدیک؟ مرا گفت: پیش در «۶» آی، و مرا بر خود بنشانند چنان که میان من و او کس نبود، آنکه گفت: چون روز قیامت باشد، خدای تعالی بفرماید تا دست بنده و پرستار گیرند و منادی بر او ندا کند - علی رؤوس الاشهاد: هذا فلان بن فلان، این فلان است پسر فلان است، هر کس را که پیش او حقی است بیاید و مطالبه کنید.

اصحاب حقوق که بر او حقوق «۷» دارند شادمانه شوند، تا زن بیاید و در شوهر آویزد و برادر در برادر و پدر در فرزند، آنگه بر خوانند: **فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ**، خدای تعالی می‌گوید: حقّ اینان بده. گوید: بار خدایا! از کجا آرم؟ دنیا رفت و مال دنیا فانی شد، و مرا چیزی نیست که با ایشان دهم. حق تعالی گوید: از ثواب و «۸» اعمال او بگیری «۹» و به اصحاب حقوق دهی به مقدار حقّ ایشان تا خشنود شوند. آنچه او را باشد بگیرند و به مدّعیان حقها دهند، اگر او را منقّال حبه من خردل حسنه‌ای «۱۰» بماند، خدای تعالی آن را مضاعف کند و به آن به بهشت برد او را، آنگه بر خوانند «۱۱» که: ... لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا «۱۲».

و اگر بنده‌ای شقی باشد فرشتگان گویند: «۱۳» او را عملی نیست، یا عملی نماند او را به مقدار آن که در برابر حقّ ایشان افتد، گوید «۱۴»: گناهان ایشان بگیرید و بر او نهید «۱۵»، او را به گناه خود و ایشان به دوزخ برید. این قول اصحاب حدیث است و مذهب

(۱). همه نسخه بدلها: بجز مش: توانگر.

(۲). همه نسخه بدلها: می.

(۳). همه نسخه بدلها: بر.

(۴). همه نسخه بدلها: + من.

(۵). همه نسخه بدلها: اعجمی ام.

(۶). آط، آج، لب، آل، مش: پیشتر.

(۷). همه نسخه بدلها: حقّ.

(۸). آط، آب، آز، مش: ندارد.

(۹). آل: برگیری.

(۱۰). همه نسخه بدلها: حسنتی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برخواند.

(۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۰.

(۱۳). همه نسخه بدلها + بار خدایا.

(۱۴). مش + خدای تعالی.

(۱۵). همه نسخه بدلها + و.

ص: ۵۴

اصحاب اخبار. اما آنچه مذهب محققان است آن است که «۱»: عمل کسی به کسی ندهند، و به گناه کس کس را نگیرند، لقلوله - عز و جل: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى «۲» ... و قوله تعالی: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «۳»، و قوله - تبارک و تعالی اسمہ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا «۴» ...، و مانند این آیتها که [۷۹-۷۹] قرآن به آن مشحون است، و به خبر واحد ظاهر این آیتهای محکم رها نکنند «۵». اما اصحاب مظالم - که مردمان را بر ایشان حقی باشد - خدای تعالی از اعواض «۶» آن ظالم «۷» ایشان را خشنود کند، و آن که ایشان «۸» ثواب اعمال گفتند، این انتصاف «۹» که باشد به اعواض آلام باشد میان ایشان.

اگر گویند: چه گویی اگر اعواض ایشان بازو «۱۰» وفا نکند؟ گوئیم: خدای تعالی تمکین نکند ظالم را از «۱۱» ظلم، الا آنکه که داند که او را چندانی عوض ثابت حاصل مستحق است «۱۲» به مظلوم شاید دادن. و مذهب ابو القاسم البلخی آن است که: خدای تمکین کند چون داند که در قیامت بمانند این «۱۳» بر او تفضل خواهد کردن که مقابله توان کردن. ابو هاشم گفت: این مذهب معتمد نیست، برای آن که تفضل واجب نیست، و انتصاف واجب است، و واجب «۱۴» نشاید که موقوف باشد بر ناوجب، خدای آنکه تمکین کند که داند که او را چندانی زندگانی خواهد بودن که چندانی الم به او رسد که او چندانی عوض را مستحق شود که با ظالم «۱۵» توان دادن، گوئیم او را که: این مذهب باطل است به آنچه مذهب ابو القاسم به آن باطل کردی «۱۶»، برای آن که چنان که تفضل واجب [نیست] «۱۷» بر خدای، اگر نکند او را باشد و انتصاف

(۱). همه نسخه بدلها + ثواب.

(۲). سوره ملانکه (۳۵) آیه ۱۸.

(۳). سوره زلزله (۹۹) آیه ۷ و ۸.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۴۴.

(۵). همه نسخه بدلها: نتوان کردن.

(۶). مش: عوض.

(۷). همه نسخه بدلها: این ظالمان.

(۸). همه نسخه بدلها + را.

(۹). همه نسخه بدلها + با.

(۱۰). همه نسخه بدلها: به آن.

(۱۱). همه نسخه بدلها: ظالم نکند از.

(۱۲). همه نسخه بدلها + که.

(۱۳). همه نسخه بدلها: آن.

(۱۴). مش + را.

(۱۵). همه نسخه بدلها: مظلوم.

(۱۶). آج، لب، آل: باطل گردند.

(۱۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۵۵

ناکرده بماند، از این جا نیز تبقیه [واجب نیست] «۱»، و خدای راست که نکند و انتصاف ناکرده بماند، پس درست در این باب مذهب «۲» مرتضی است - رحمة الله علیه - که گفت: خدای تعالی هیچ ظالم را تمکین نکند از ظلم الا آنکه «۳» او را چندانی عوض باشد ثابت مستحق که در حال انتصاف توان گرفت «۴» میان ظالم و مظلوم.

فَمَنْ «۵» تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ، هر کس که او را ترازوی حسناتش گران بود، یعنی هر کس که او را حسنات «۶» بسیار باشد چنان که اگر از روی مثل در ترازو نهند، ترازو به آن گران شود «۷». فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، ایشان ظفر یافتگان «۸»، رستگاران باشند.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، و هر کس را که بر عکس این ترازوی حسنات «۹» سبک باشد، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ، ایشان آنان باشند که خویشتن را زیان کرده باشند، یعنی نقصان حظّ خود کرده باشند از ثواب. و اصل خسران، نقصان بود. فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ، در دوزخ همیشه باشند.

تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ، آتش رویهای ایشان می‌سوزد، و «لفح»، سوختن باشد.

وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونِ، و ایشان در دوزخ ترش روی باشند، این قول عبد الله عباس است. بعضی دگر گفتند که: «کلوح»، آن باشد که لبها از دندانها باز شود چنان که دندانها پدید آید. عبد الله مسعود را گفتند که: «کلوح»، چه باشد؟ گفت: سر گوسپند بریان کرده دیده باشی دندانها پیدا شده باشد همچنان باشد، قال الاعشى - شعر:

ساعة الشّدق عن النَّابِ «۱۰» كَلح

و له المقدم لا مثل له

ابو الهيثم روایت کند از ابو سعید خدری که، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت در «۱۱» آیت قوله: تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ، گفت: چون آتش به او رسد لب زورین «۱۲» او بر

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). آب، آز، مش + سید.

(۳). آط، آب، آز، مش + که.

(۴). همه نسخه بدلها: کردن.

(۵). اساس: و من، به قیاس با نسخه آط و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: حسناتش.

(۷). آج، لب، آل: به آن گیرد.

(۸). همه نسخه بدلها: و.

(۹). آل، مش: حسناتش.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: النار.

(۱۱). همه نسخه بدلها: این.

(۱۲). آل: زبرین، آج، لب، مش: زبرین.

ص: ۵۶

بالا جهد چنان که به میان سرش رسد، و لب زبرین او چندانی فروفتد تا به نافش رسد.

قوله: **أَلَمْ تَكُنْ**، در کلام محذوفی هست، و التّقدیر: یقال لهم، عند آن حال ایشان را گویند که: نه آیات «۱» بر شما می خواندند و شما به آن تکذیب می کردی و دروغ می داشتی؟ ایشان به جواب گویند: **رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا** «۲». کوفیان جز عاصم خواندند: «شقاوتنا» به «الف» و فتح «شین». و باقی قراء: **شِقْوَتُنَا**، به کسر «شین» بی «الف»، بار خدایا! شقاوت بر ما غالب شد، و شقاوت مضرّتی باشد که به عاقبت برسد «۳» [و سعادت منفعتی باشد که به عاقبت برسد «۴»] «۵» و این کس که او در رنجی عظیم باشد از بیماری و جز آن گویند: **شَقِيٌّ** بکذا، و آن کس که از کسی منتفع نبود «۶» به چیزی، گویند: **شَقِيٌّ** است به او، قال الشّاعر - شعر:

و انی شقیّ باللّئام و لا تری «۷»
شقیّا بهم الّا کریم السّمایل

و قال آخر - شعر:

تشقی اناس و تشقی آخرون بهم
و یسعد الله اقواما باقوام

و معصیت را شقاوت برای آن خواند که عاقبت آن دوزخ باشد و عقاب او. و بعضی دگر گفتند: مراد به شقاوت آن عذاب است که ایشان در آن باشند. **وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ**، و ما در دار دنیا گروهی بودیم از ره راست گمره شده «۸» و باز مانده.

و آنکه در دعا «۹» تمنّای محال کردند «۱۰»: **رَبَّنَا** [۷۹- پ] **أَخْرِجْنَا مِنْهَا**، بار خدایا! ما را «۱۱» از این دوزخ بیرون آر و با دنیا بر، اگر ما بر سر نافرمانی و معصیت شویم، پس ما ظالم باشیم، و با آن که این گویند روا باشد که اگر ایشان را با دنیا آرند با سر معصیت شوند، برای آن که شهوت عاجل باشد و مهلت در پیش باشد، و به انواع

(۱). همه نسخه بدلها + ما.

(۲). اساس: شقاوتنا، با توجّه به آط و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). آج، لب، آل: به عافیت نرسد.

(۴). آج، لب، آل: به عافیت برسد.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). لب: شود.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: یری.

(۸). همه نسخه بدلها: گمشده.

(۹). آط، آج، لب، آل + و.

(۱۰). همه نسخه بدلها: گیرند و گویند.

(۱۱). اساس: مرا، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، و معنی آیه، تصحیح شد.

ص: ۵۷

غرور «۱» مغتر باشند و ملجأ نباشند «۲» با آنچه کنند، از این جا گفت: وَ لَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ «۳». حسن بصری گفت: این آخر کلام دوزخیان باشد.

نیز از پس این تمکین نکنند ایشان را از سخن گفتن، بل گویند: اَحْسُوْا فِيْهَا، دور «۴» شوی در دوزخ، و قول العرب: «خسأت الکلب»، ای قلت له احسأ، ای ابعد «۵» بعد غیرک من الکلاب، یعنی دور شو چنان که سگان دیگر دور «۶»، و مثله «۷» قوله تعالی: كُوْنُوْا قِرْدَةً خَاسِئِيْنَ «۸». و الخسأ الابعاد بمکروه، و چنان می‌نماید که این فعل هم لازم است هم متعدی. وَ لَا تُكَلِّمُوْنَ، با من سخن مگویی. گفتند: این بر سبیل اذلال و اهانت باشد و مبالغت در مکروه. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که، در این باب سخن مگویی که این مسموع نخواهد بودن و عذاب از شما مدفوع و مرفوع نخواهد بودن.

إِنَّهُ كَانَ فَرِيْقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُوْلُوْنَ، «ها» فی «انه» ضمیر شأن و امر است، که شأن و امر چنان فتاد که گروهی از بندگان من در دار دنیا می‌گویند «۹» در وقت تضرع و دعا: رَبَّنَا، بار خدایا! ما ایمان آوردیم، بیامرز ما را و بر ما رحمت کن، و تو بهترین رحمت کنندگانی.

شما که کافرانی، ایشان را با این گفتار سخریت گرفتی و بر ایشان استهزاء کردی تا به حدی رسانیدی که از استهزاء بر ایشان «۱۰» ذکر من فراموش کردی «۱۱» آنکه برای آن که نسیان ذکر خدای عند سخریت به ایشان بود و اشتغال به آن، نسیان آن

را حوالت با مؤمنان کرد لوقوع ذلك عند السخرية منهم و الاستهزاء بهم، چنان که گفت در سورة التوبة: وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ، ای هذه

(۱). اساس + در، به قیاس با همه نسخه بدلها و فحوای عبارت، زاید می نماید.

(۲). اساس: باشند، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). سورة انعام (۶) آیه ۲۸.

(۴). آج، لب، آل: در.

(۵). مش + کما.

(۶). همه نسخه بدلها + اند.

(۷). همه نسخه بدلها: منه.

(۸). سورة بقره (۲) آیه ۶۵.

(۹). همه نسخه بدلها: می گفتند.

(۱۰). همه نسخه بدلها + که از یاد شما ببرند ذکر من، یعنی.

(۱۱). همه نسخه بدلها + به آن سبب.

ص: ۵۸

السورة إيماناً فأما الَّذِينَ آمَنُوا فزادتهم إيماناً وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزادتهم رجساً إلى رجسهم «۱» -
الاية، گفت: سورت مؤمنان را ایمان بیفزود و کافران را کفر، یعنی مؤمنان عند نزول سورت، ایمان بیفزودند و کافران را کفر،
و لکن بر توسع حوالت به سورت کرد، و مانند این بسیار است. وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ، و از ایشان و دعا و گفتار «۲» ایشان
می خندیدی «۳». کوفیان خواندند مگر عاصم: «سخریاً» به ضم «سین» این جا و در سوره ص «۴»، و باقی قراء هر دو جا
به کسر «سین» خواندند.

خلیل و سیویه گفتند: هما لغتان «۵»، نحو درّی و درّی، و لَجّی و لَجّی، و کرسی و کرسی، و کسائی و فرأء گفتند: میان ایشان فرق است، و آن آن است که چون به کسر گویی، معنی استهزاء باشد از گفتار، و چون به ضم گویی معنی تسخیر و تذلیل و استعباد باشد.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا، من جزا دادم ایشان را، یعنی مؤمنان را. و جزاء، مقابله عمل باشد به آنچه بر او مستحق باشند «۶» از ثواب یا عقاب «۷»، و قوله: بِمَا، «ما» مصدری است، ای بصبرهم. أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ، حمزه و کسائی خواندند: «أَنَّهُمْ» بکسر الالف علی الاستیناف، و باقی قرأء خواندند: «أَنَّهُمْ»، به فتح «الف» تعلیقا بالجزاء، ای جزیتهم الیوم الفوز [بالجنة] «۸»، گفت: من ایشان را برای «۹» صبری که برای من کردند در «۱۰» بلا و محنت شما را «۱۱» رستگاری دادم ایشان را و ظفر به بهشت.

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ، گوید خدای تعالی آن کافران را که: شما چند گاه در زمین مقام کردی؟

در این خلاف کردند که مراد به مقام در زمین چیست؟ بعضی گفتند: مدّت

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴ و ۱۲۵.

(۲). همه نسخه بدلها+ و تضرّع.

(۳). آج، آب، لب: می خندیدند، آز، آل، مش: می خندید.

(۴). اساس: المؤمن، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها و با توجه به موضع شاهد، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها+ بمعنی.

(۶). همه نسخه بدلها: باشد.

(۷). آب: عتاب.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها+ آن.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بر.

(۱۱). آط، آب، آز، مش: ندارد.

مقام ایشان خواست در دار دنیا. [ایشان جواب دهند که: **يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ**، روزی یا بهری از روزی. **فَسُئِلَ الْعَادِّينَ**، از شمارکنان پیرس. سؤال کردن «۱» بر این قول «۲» چگونه گویند: ما در دنیا روزی بودیم یا بهری از روزی؟ از این دو جواب] «۳» گفتند:

[یکی آن که] «۴» گفتند: «۵» از یاد ایشان ببرد که چندگاه در دنیا بودند و یا از شدت و عذاب مدت مقام در دنیا فراموش کنند «۶»، گفتند: این برای استدلال «۷» و استحقار گویند، یعنی بس مقام نبود ما را در دنیا به اضافه با لا یتناهی «۸». و گفتند: مراد مقام ایشان است در گور. ایشان [را] «۹» گویند: چندگاه است تا شما در شکم زمینی این جا «۱۰»؟ از آن جا که مرده باشند و ندانند، گویند: **يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ**، روزی یا بهری از روزی. **فَسُئِلَ الْعَادِّينَ**، این معنی از شمارکنان «۱۱» پیرسی، و گفتند: مراد آن است که **فَسُئِلَ الْمَلَائِكَةَ**، این معنی از فرشتگان پرس [۸۰-ر] که ایشان حصر اعمال بندگان دانند. حمزه و کسائی خواندند: قل کم لبثتم، و قل ان لبثتم در [هر] «۱۲» دو [جای] «۱۳» بر صیغت امر، و در مصاحف ایشان بی «الف» است. و باقی قراء (قال) خواندند به «الف» مگر ابن کثیر که او اول «قال» خواند بر خیر، و دوم «قل» خواند بر امر.

قَالَ إِنَّ لِبِئْسَ، خدای گوید ایشان را که: شما مقام نکردی مگر اندکی اگر دانی، [و بر قراءت آنان که «قل» خواندند، معنی آن باشد که: یا محمد! بگو، یا خطاب با ملائکه باشد، و جواب همچنین حواله بر اینان باشد] «۱۴».

أَفَحَسِبْتُمْ، آنکه خطاب کرد با جمله خلقان، گفت: شما پنداشتی که ما شما را به بازی آفریدیم؟ سیبویه گفت: نصب او بر مصدر است، و التقدير: عابثین.

ابو عبیده گفت: صفت مصدری محذوف است، ای خلقا عبثا. بعضی دگر گفتند: بر

(۱). آج، لب، آز، مش: سؤال کردند.

(۲). مش + که.

(۳-۱۴-۱۳-۱۲-۹-۴-۳). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۵). اساس + را، به قیاس با همه نسخه بدلها، زاید می نماید.

(۶). همه نسخه بدلها + و.

(۷). اساس: استقلال، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). اساس: پادشاهی، به قیاس با نسخه آط تصحیح شد، آج، لب، آل، مش: بما لا یتناهی.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ ایشان.

(۱۱). آج، لب، آل: شمارندگان.

ص: ۶۰

مفعول له است «۱». **وَ أَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ**، و شما را با ما نخواهند آوردن.

و در خبر است که: امیر المؤمنین «۲» - علیه السّلام - در بعضی خطب خود گفت:

یا ایّها النّاس اتّقوا الله فما خلق امرء عبثا فیلهو «۳» و لا اهل سدی فیلغو «۴».

و [گفت: ای مردمان از خدای بترسی که هیچ کس را به هرزه نیافریدن «۵» تا بازی کند، و فرو نگذاشتند تا محال گوید]

«۶». اوزاعی گفت شنیدم که: خدای را تعالی فرشته‌ای است که می‌گوید هر روز:

الا لیت الخلق لم یخلقوا

، یا «۷» کاشک «۸» خلقان را نیافریده بودند، و یا کاشک چون «۹» بیافریدند بدانستندی که ایشان با چه کار را «۱۰» آفریده‌اند، تا اندیشه کردند که ایشان چه می‌کنند و در میان چه‌اند.

اما اختلاف علما در آن که غرض خدای تعالی در خلق عالم چه بود، و آنچه روایت کردند که: عالم برای محمّد و آل محمّد آفرید، و همه خلقان در وجود بر ایشان طفیل‌اند، و حدیث آدم - علیه السّلام - و آن که خدای تعالی او را گفت: لولا هم لما خلقتک، اگر نه ایشانندی من خود تو را نیافریدمی، این بر سبیل ابانت فضل و مبالغت منقبت ایشان است، و درست آن است که: خدای تعالی خلقان را برای نعمت بر ایشان آفرید، چه غرض او در خلق جمادات نفع احیاء است، و غرض او در خلق احیاء، نفع مکلفان است عاجلا و آجلا تا به بهری منتفع شوند و در بعضی نظر کنند و تحصیل معارف کنند و به آن مستحقّ ثواب شوند.

محمّد بن خالد البرقی روایت کرد از پدرش از محمّد بن ابی نصر که از صادق - علیه السّلام - پرسیدند: خدای تعالی خلقان را چرا آفرید؟ گفت: برای آن که تا نعمتها «۱۱» که در لم یزل مقدور او بود اظهار کند خلقان را در لا یزال، و افاضه احسان

(۱). همه نسخه بدلها+ و این بهتر است.

(۲). آط، آل، مش، مه+ علی.

(۳). اساس: فلیلهوا، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). اساس: فلیلغوا، با توجه به نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). آب، آز، مه: نیافریدند، آج، لب، آل، مش: نیافرید.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). آط، آج، لب، مه: ایا، آل: آیا.

(۸). همه نسخه بدلها + تا.

(۹). آط، آب، آز، مش، مه + ایشان را، آج، لب، آل + اینان را.

(۱۰). آج، لب، آز، آل، مش: ایشان را به چه کار.

(۱۱). آب، آز: نعمتهای.

ص: ۶۱

خود بر ایشان. آنکه گفت:

انّ الله تعالى خلق الخلق و كان «۱» غنيا عن خلقهم لم يخلقهم لجرّ منفعة و لا لدفع مضرّة و لكن خلقهم و احسن اليهم و ارسل اليهم الرّسل ليفصلوا بين الحقّ و الباطل فمن احسن كافاه بالجنّة و من اساء كافاه بالنّار ،
گفت:

خدای تعالی خلقان را بیافرید و از ایشان مستغنی بود، نه برای جرّ منفعتی آفرید ایشان را و نه برای دفع مضرّتی، بیافرید ایشان را و پیغامبران فرستاد به ایشان، و بیان حلال و حرام کرد ایشان را، تا فصل و تمیز کنند میان حق و باطل، و هر که احسان کند او را مکافات کند به بهشت، و هر که اساءت کند مکافات کند او را به دوزخ.

محمد بن علی الترمذی گفت: خدای تعالی خلقان را برای عبادت آفرید تا او را پرستند و او ثواب دهد ایشان را بر آن. اگر عبادت «۲» کنند، امروز بندگانی باشند آزاد کرام، و فردا آزادانی باشند پادشاه در دار السّلام. و اگر «۳» عبادت او رها کنند، امروز بندگانی گریخته سفله لثام باشند، و فردا بندگانی در بند و زندان در میان اطباق «۴» نیران. اما قوله تعالی: وَ ما خلقتُ الجنّ و الإنس إلاّ لیعبُدون «۵»، بر حقیقت غرض خدای تعالی نه رنج مکلفان است، غرض او آن است که: از این عبادت به

منزلی رسند که ممکن نیست و در حکمت نیکو نیست ایشان را به آن نعمت رسانیدن، اَلَّا از آن طریق - چنان که در کتب اصول بیان کرده است «۶».

آنکه ثنای خود گفت تا ما را بیاموزد که بدون چگونه ثنا باید گفتن «۷»: **فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ**، بلند قدر است خدای - جلّ جلاله - و او پادشاهی است بدرستی و راستی. **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**، جز او خدای، خدایی نیست، و او خداوند عرش کریم است، و مراد به کریم در آیت مکرّم و معظّم است.

(۱). اساس: فی مکان، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها + او.

(۳). همه نسخه بدلها + امروز.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آل + و.

(۵). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۶). همه نسخه بدلها + که خدای تعالی خواست، تا آنچه به مکلفان دهد در بهشت بر سبیل استحقاق دهد مقرون به تعظیم و تبجیل و در حکمت نیکو نباشد تا مستحق را تعظیم کردن، پس تکلیف کرد ایشان را تا به تحمل آن مستحق شدند تا آن نعمت بر بلیغتر وجهی برساند. و این از غایت کرم اوست تعالی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مش + گفت.

ص: ۶۲

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ، گفت: هر کس که «۱» با خدای خدایی را خواند که او را بر آن حجّتی و برهانی نباشد، حساب و شما را و بنزدیک خدای باشد، و معنی آن است که: هر کس که این معنی کند، خود او را برهان و حجّت نباشد، [۸۰- پ] و مثله قوله - عزّ و جلّ: **وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ** «۲»...، و کشتن پیغامبران جز بناحق نباشد، و مثله قول الشّاعر - شعر:

علی لا حب لا یهدی بمناره

ای لا منار هناک فیهتدی به، و این را و اخوات او را شرح تمام رفته است، وجهی ندارد اعادت کردن. **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ**، که شأن و کار چنان افتاد که کافران را فلاح و ظفر و بقا نباشد.

آنکه رسول را و امت «۳» را دعا آموخت، گفت: **وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ**، بگو بار خدایا! پیامرز و ببخشای و تو بهترین بخشایندگانی، چه بخشایش همه از بخشایش تو است، و هر که ببخشاید منت نهد، و بخشایش تو بی منت باشد.

حنش بن عبد الله الصّغاني «۴» گفت: عبد الله مسعود روزی به مبتلایی بگذشت، بر او رفت و این آیات من قوله: **أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...**، تا به آخر سورت در گوش او خواند، نیک شد و برپای خاست. رسول - علیه السلام - گفت: چه خواندی در گوش او؟ گفت: این آیتها. رسول - علیه السلام - [گفت] «۵»: به آن خدای که جان من به امر وی است، اگر بنده‌ای از سر یقین و ایمان این بر کوه خواند از جای بشود «۶».

(۱). آط، آج، لب، آل + او.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۲.

(۳). همه نسخه بدلها + او.

(۴). همه نسخه بدلها: حبش بن عبد الله الصّغاني.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آل + به برکت و عظمت این آیات.

ص: ۶۳

سورة النور

بدان که این سورت مدنی است بلا خلاف، و شصت و چهار آیت است در کوفی و در بصری، و شصت و دو «۱» مدنی، و هزار و سیصد و بیست و شش کلمت است، و پنج هزار و ششصد و هشتاد حرف است.

و روایت است از امامه «۲» از ابی کعب که ابی کعب گفت «۳» که پیغامبر - صلی الله علیه و اله - گفت «۴»: هر که سورة النور بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر مؤمنی که بود و «۵» باشد از گذشتگان و آیندگان ده حسنه او را بنویسد.

هشام بن عروة از عایشه روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: زنان را بر غرفه‌ها منشانی و ایشان را نوشتن میاموزی، دوک رشتن بیاموزی [و سوره النور] «۶».

[سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۱۰]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳) وَالَّذِينَ يُرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵) وَالَّذِينَ يُرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷) وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹)

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰)

[ترجمه]

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر

سورتی فرو فرستادیم و فریضه کردیم آن را و فرو فرستادیم در او آیاتی روشن تا همانا شما اندیشه کنی «۷».

(۱). همه نسخه بدلها + در.

(۲). همه نسخه بدلها: ابو امامه.

(۳). همه نسخه بدلها: که گفت.

(۴). آب، آل، مش + که.

(۵). آل: بوده.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد، آل + تعلیم کنی.

(۷). آج، لب، آل: پند گیرید.

ص: ۶۴

[۸۱-ر]

زن زنا کننده و مرد زانی «۱» بزنی هر یکی را از ایشان صد تازیانه، و نباید تا بگیرد شما را به آن رحمتی در دین خدای اگر شما ایمان داری به خدای و روز بازپسین، باید تا حاضر آیند به عذاب ایشان گروهی از مؤمنان.

مرد زنا کننده بزنی نکند مگر زن زنا کننده را یا مشرک را، و زن زنا کننده نکند مگر مرد زنا کننده یا بت پرست «۲» و حرام کردند «۳» آن را بر مؤمنان.

و آنان که تهمت کنند زنان پارسا را، پس نیارند چهار گواه، بزنی ایشان را هشتاد تازیانه، و نپذیری برای ایشان گوی هرگز، و ایشان «۴» ایشان فاسقاند.

مگر آنان که توبه کنند از پس آن و نیک شوند که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

[۸۱.پ]

و آنان که تهمت کنند زنان خود را، و نباشد ایشان را گواهان آلا خویشتن گواهی یکی از ایشان چهار گواه باشد یعنی سوگند «۵» به خدای که او از راستگران «۶» است.

و پنجم آن که لعنت «۷» خدای برو باد اگر «۸» از جمله دروغزنان است.

(۱). آط، آج، لب: زن و مرد زنا کننده.

(۲). همه نسخه بدلها+ را.

(۳). همه نسخه بدلها: کرده اند.

(۴). آج، لب، آل، مش: آنان.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل، مش: چهار سوگند باشد.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل، مش: راستگویان.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: خشم.

(۸). اساس: که، با توجّه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۶۵

و باز دارد «۱» از او «۲» عذاب که سوگند خورد چهار سوگند به خدای که او از جمله دروغزنان است.

و پنجم آن که خشم خدای بر او باد اگر «۳» از راستگران است.

و اگر نه رحمت خدای استی بر شما و بخشایش او، و آن که «۴» خدای توبه پذیرنده است و محکم کار.

قوله تعالی: **سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا**، رفع «سورة» بر خیر مبتدای محذوف است، و التّقدير: هذه سورة انزلناها «۵»، ای هذه [سورة] «۶» منزلة، این سورتی است که ما آن را فرو فرستادیم. و طلحة بن مصرف در شاذّ خواند، سورة انزلناها، علی تقدیر انزلنا سورة انزلناها، و قیل: علی معنی اتبعوا سورة انزلناها. و **فَرَضْنَاهَا**، ابن کثیر و ابو عمرو به تشدید «را» خواندند من التّفریض و هو لتکثیر الفعل. ابو عمرو گفت: معنی این قراءت «۷» آن است که: فصلناها، ما آن را تفصیل دادیم و مفصل و مبین کردیم [۸۲-ر]. بعضی دگر گفتند که، معنی آن است که: در او حلال و حرام بسیار کردیم. و بعضی دگر گفتند «۸»: تشدید برای تأیید احکام است از وقت نزول تا به قیام ساعت «۹». و باقی قراء، به تخفیف «را» خواندند من الفرض، و اصل فرض قطع باشد بتقدیر، و فرضه «۱۰» گویند آن حزه را که زه کمان در او افکنند. و سورت در کلام عرب منزلتی باشد از منازل شرف «۱۱»، قال الشّاعر - شعر:

تری «۱۲» کلّ ملک دونها یتذبذب

الم تر ان الله اعطاک سورة

(۱). آط، آب، مش: باز دارند.

(۲). آج، لب، آل: از زن.

(۳). آج، لب+ باشد مرد.

(۴). آب: او، بدرستی که.

(۵). همه نسخه بدلها+ علی تقدیر انزلنا سورة انزلناها.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها: منزل.

(۸). آج، لب، آز، آل + به.

(۹). آل: قیامت.

(۱۰). همه نسخه بدلها: فریضه.

(۱۱). اساس: اشرف، با توجّه به آط تصحیح شد.

(۱۲). اساس: بذی، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۶۶

و الفرض، ایضا التّقدیر، و منه یقال للطّاعة المقدّرة علی وجه فریضة، و حکم «۱» فعل و ترک او از عرف شرع دانند نه از لغت، و گفته‌اند: فرض به معنی انزال آمد، فی قوله تعالی: **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ «۲» ...** ای انزل. **وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ**، و فرو فرستادیم در این سورت آیاتی و دلالاتی روشن تا همانا شما اندیشه کنی و تفکر.

قوله: **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي**، خدای - جلّ جلاله - در این آیت فرمود که: مرد زنا کننده و زن زنا کننده را هر یکی را از ایشان صد تازیانه بزنی، و این مجملی است که سنتّ تفصیل آن داده است. اکنون بدان که آن «۳» زنا که ایجاب حدّ کند، خلوت کردن باشد با هر کس که خدای به حرام کرده است و طیّی او بی عقد «۴» یا شبهت عقدی، و آن و طیّی در فرج باشد، و این که مرد باشد، عاقل و بالغ و کامل عقل «۵» باشد مراد با او نکاح معروف است در شرع. و شبهت عقد آن باشد که مرد «۶» عقدی بندد بر محرمی از آن خود از مادر یا خواهر یا دختر یا عمّه یا خاله یا دختر برادر یا دختر خواهر، او «۷» نداند و نشناسد ایشان را، یا عقد بندد بر زنی که شوهر دارد، یا در عدّت شوهری باشد از طلاق رجعی یا باین و «۸» نداند، یا در حال احرام به نسیان یا زن محرمه و او «۹» نداند، این و مانند این شبهت عقد باشد به و طیّی او این زنان مستحق حد نباشند «۱۰»، و اگر داند و با علم و یا بدان «۱۱» علم و طیّی کند، حکم او حکم زانی باشد، حدّ باید زدن او را.

و حکم زنا ثابت شود به یکی از دو چیز: امّا به اقرار فاعل بر خود با کمال عقل بی اکراه و اجبار چهار بار یک بار پس از یکدیگر «۱۲» که او زنا کرد در فرج. اگر اقرار او کمتر از چهار بار بود، حکم زنا ثابت نشود، و اگر گوید که: این و طیّی نه در فرج

(۱). اساس + امر، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می‌نماید.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۵.

(۳). همه نسخه بدلها: این.

(۴). همه نسخه بدلها: عقدی.

(۵). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۶). همه نسخه بدلها: مردی.

(۷). همه نسخه بدلها: و.

(۸). آط، آب، آج، لب، آب، آل، مش + و.

(۹). همه نسخه بدلها: و او.

(۱۰). آط، آج، لب، آز، آل، مش: زن را مستحق حدّ نباشد.

(۱۱). آط، آب، لب، آز، مش: یا پس از، آج، آل: یا پس آن.

(۱۲). همه نسخه بدلها: چهار بار پس از دیگر.

ص: ۶۷

بود، هم حد واجب نشود «۱»، بل امام تعزیر کند او را به حسب آنچه صلاح داند. و دوم، به گواهی «۲» چهار گواه مسلمان عدل آزاد که در یک مجلس بر او گواهی دهند به زنا در فرج و معاینه عضو در عضو کالمیل فی المکحله. و اگر گواهی «۳» نه بر این وجه دهند، به گواهی ایشان حکم زنا ثابت نشود، و ایشان را حدّ مفتری باید زدن، هر یکی را هشتاد تازیانه. و اگر بعضی گواهی [دهند] «۴» به معاینه و مشاهده، و بعضی بجز آن همچین همه را حدّ باید زدن «۵». اگر گواهی بر زنا ندهند «۶» بر تجرید و مضاجعه دهند، مشهود علیه را تعزیر باید کردن بدون الحدّ. و اگر از جمله گواهان یکی شوهر زن باشد، حکم همان است که ثابت شود بر او حکم زنا و حدّ باید زدن زن را.

و شرط این گواهی آن است که: در یک وقت، در یک مجلس باشد بر یک وجه، چه اگر مختلف شود یا مثلاً سه گواه گواهی «۷» دهند و گویند: گواهی «۸» دیگر بر اثر ماست هر سه را حدّ باید زدن. و گواهی زنان بر انفراد مقبول نباشد در این باب، اگر سه مرد و دو زن گواهی دهند به زنا مردی «۹»، به گواهی ایشان رجم [باید کردن او را چون محصن باشد. و اگر دو مرد و چهار زن گواهی دهند بر مردی به زنا، به گواهی ایشان رجم] «۱۰» ثابت نشود، حدّ ثابت شود. و اگر یک مرد و

شش زن یا بیشتر گواهی دهند، به گواهی ایشان هیچ ثابت نشود و جمله را حدّ باید زدن حدّ فریه. و حکم زن در این باب چون حکم مرد باشد که به یکی از این دو حکم زنا بر او «۱۱» ثابت شود، اما اقرار و اما گواهی چهار گواه.

اگر امام کسی را بر زنا یا بر شرب خمر ببیند، او راست که حدّ بزند او را، به اقرار و گواه حاجت نباشد، و جز امام را نبود این حکم.

و بدان که زناکنندگان بر پنج قسمت «۱۲» اند: یکی آن است که، حدّ بر «۱۳» قتل بر او

(۱). اساس: شود، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸-۷-۳-۲). آط: گواهی.

(۱۰-۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها + و.

(۶). آج، لب، آل: بدهند.

(۹). همه نسخه بدلها: بر مردی به زنا.

(۱۱). اساس: زنان را، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: قسم.

(۱۳). همه نسخه بدلها: به.

ص: ۶۸

واجب باشد علی کلّ حال. و دوم آن که، او را حدّ باید زدن، آنگه رجم کردن. سیم آن که، بر او رجم بود و حدّ نبود. و چهارم [۸۲-پ] آن که «۱»، بر او حدّ بود و نفی. و پنجم آن که، بر او حدّ بود و نفی نبود.

اما قسم اوّل که بر او قتل بود، علی کلّ حال، اگر محصن باشد و اگر نباشد، اگر بنده باشد و اگر آزاد، و اگر کافر باشد و اگر مسلمان، و اگر پیر باشد و اگر جوان، هر مردی است که او زنا کند با یکی از ذوات محرم خود از مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمّه یا خاله، و همچنین مرد ذمی که با زن مسلمان زنا کند بر او قتل باشد به هر حال، و

همچنین آن کس که «۲» ستم کند بر زنی و غضب کند بر او فرج او را، و زن را اختیار نباشد، بر او قتل واجب بود به همه حال «۳».

اما آن کس که او را اولاً حدّ باید زدن صد تازیانه، آنگه رجم کردن، مرد پیر باشد و زن پیر که زنا کنند و محصن «۴» که ایشان را اولاً [صد] «۵» تازیانه باید زدن آنگه رجم کردن، و این قسم دوم است.

و اما قسم سیم «۶» آن است که: او را رجم باید کردن و پیش از رجم حدّ نباید زدن، مردی است یا زنی که زنا کنند و محصن باشند و لکن پیر نباشند.

و اما قسم چهارم: و آن مرد بکر و زن بکر باشد، و بکر در این جا «۷» مراد آن است که عقد بسته باشد و لکن با نزدیک زن نشده باشد، و همچنین زن [با شوهر نشده] «۸» اینان چون زنا کنند حکم آن است که اینان را صد تازیانه بزنند و یک سال از شهر خود برانند به دگر شهر «۹»، و نفی بر مرد باشد خاصّ و بر زن نباشد، و مرد را موی بتراشند، و این نیز بر زن نباشد.

و قسم پنجم آن است که: او را حدّ باید زدن صد تازیانه و نفی نباشد بر او، آن هر

(۱). اساس: اند، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهها، تصحیح شد.

(۲). آط، لب، آل + او.

(۳). آج، لب، آل + همچنین.

(۴). همه نسخه بدلهها + باشند.

(۵-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). مش: سیوم.

(۷). همه نسخه بدلهها: این حال.

(۹). اساس: شوهر، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلهها، تصحیح شد.

ص: ۶۹

مردی یا زنی باشد جوان که بکر نباشد و محصن نباشد زنا کنند بر ایشان بیش از حدّ نیست «۱» صد تازیانه.

و در «۲» احکام امیر المؤمنین «۳» - علیه السلام - است که: در یک روز پنج کس را بگرفتند به تهمت زنا، و پیش او بردند و او در ایشان پنج حکم مختلف کرد، بفرمود:

تا یکی را رجم کردند، و یکی را حدّ زدند، و یکی را نیم حدّ زدند، و یکی را تعزیر کردند، و یکی را رها کردند. و او را گفتند: یا امیر المؤمنین! حادثه یکی است، و تو پنج حکم مختلف فرمودی، چرا چنین آمد؟ گفت: اگر چه حادثه یکی است، احوال «۴» وجوه مختلف است: اما آن را که رجم فرمودم، محصن بود و بر محصن رجم است به اجماع و سنت. و اما آن را که حدّ زدیم محصن نبود و بر نامحصن حدّ است تمام. و اما آن را که نیم حدّ فرمودم، برده بود و بر برده حدّ نیم «۵» آزاد است. و اما آن را که تعزیر فرمودم، کودکی بود و بر او حدّ نباشد، او را ادب فرمودم تا دیگر نکند. و اما آن که او را رها کردم، دیوانه بود و بر دیوانه قلم تکلیف نیست.

و به روایتی دیگر چنین آوردند که: زنی را پیش او آوردند با شش کس. و گفتند: این هر شش با این زن زنا کردند «۶» در یک روز، او شش حکم مختلف کرد:

یکی را از آن جمله «۷» فرمود تا بکشند که او ذمی بود و زن مسلمان، و باقی بر این جمله که ذکر کردیم.

اما [حدّ] «۸» احصان بنزدیک ما آن باشد که مرد متمکن باشد [از وطی] «۹» فرجی سواء اگر به ملک یمین باشد و اگر به عقد نکاح، و نکاح دوام باشد، چه نکاح متعه احصان نیارد و باید تا مدخول بها باشد، چه اگر دخول نبوده باشد حکم احصان ندارد و باید تا متمکن باشد از او و خلوت با او، چه اگر ممنوع بود از او و یا غایب از او هم حکمی نباشد آن را، و چون طلاق دهد زن را و باین شود از او حکم احصان باطل شود، و جمله فقها در این خلاف کردند [و گفتند] «۱۰»: با طلاق و بینونه احصان ثابت

(۱). همه نسخه بدلها: نباشد.

(۲). لب: از.

(۳). آط، آز، آل + علی، مش: علی مرتضی.

(۴). همه نسخه بدلها + او.

(۵). همه نسخه بدلها: نیم حدّ.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز لب: کرده‌اند.

(۷). آط، آب + آن که یکی را.

(۱۰-۹-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۷۰

باشد، و نیز فقها مراعات تمکین نکردند. اما برده را شافعی گفت: اگر آزادی بر بنده نکاح کند «۱»، یا بنده‌ای بر آزادی، آزاد را احسان ثابت شود و بنده را ثابت نشود، و این قول مالک است. و ابو حنیفه گفت: میان ایشان احسان نباشد از هیچ دو جانب، اما [اگر] «۲» کودکی بر بزرگی یا بزرگی بر کوچکی «۳» عقد بندد، بنزدیک شافعی احسان ثابت شود بزرگ را دون کوچک. و مالک و ابو حنیفه «۴» گفتند: از هیچ دو جانب احسان نباشد.

اما رجم: اگر چه در قرآن نیست، در سنت است، و امت [۸۳- ر] مجتمع‌اند بر او و گفته‌اند «۵» خارجیان در این خلاف کردند، و به خلاف ایشان اعتداد «۶» نیست. و عباد صامت روایت کند که، رسول - علیه السلام - گفت:

خذوا عني «۷» قد جعل الله لهن سبيلا، البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام و الثيب بالثيب جلد مائة و الرجم،

گفت: بگیری از من خدای تعالی برای زنان رهی نهاد، و هر بکر که با بکر زنا کند صد تازیانه «۸». و مراد به بکر نامحسن است، و آنچه که سالی او را از شهر خود به شهری دیگر رانند. و چون ثیب با ثیب زنا کند «۹»، و مراد به ثیب، محسن است، و ایشان را حد باید زدن و آنچه رجم کردن، بر آن بیان که کردیم که چون پیر باشد.

و حدیث ماعز معروف است که پیامد و گفت: یا رسول الله! زینت فطهرنی، زنا کردم، مرا پاک کن. رسول - علیه السلام - «۱۰» روی بگردانید. دوم بار «۱۱» به دیگر جانب آمد و بگفت.

رسول - علیه السلام - روی بگردانید. [سیم بار] «۱۲» به دیگر جانب آمد و گفت: یا رسول الله «۱۳»! زنا کرده‌ام مرا پاک کن. رسول - علیه السلام - آن را کاره بود، طلب شبهتی می‌کرد تا دفع حد کند به آن، گفت:

لعلك قبلتها

، همانا بوسه داده باشی او را! گفت: یا رسول الله!

(۱). همه نسخه بدلها: نکاح بندد.

(۲-۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: کودکی.

(۴). همه نسخه بدلها: ابو حنیفه.

(۵). آط، آج، لب، آل، مش + آلا که.

(۶). آب، آز، مش: اعتقاد.

(۷). اساس: عنهن، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها و ترجمه حدیث تصحیح شد.

(۸). اساس: برای، با توجه به فحوای کلام و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مش + ایشان را حد باید زدن.

(۱۰). اساس + گفت، با توجه به دیگر نسخه بدلها و معنی عبارت زاید می نماید.

(۱۱). همه نسخه بدلها + او.

(۱۳). همه نسخه بدلها + زینت فطهرنی.

ص: ۷۱

بیش از این بود «۱»، و خواست تا دگر باره گوید، یکی از جمله صحابه گفت: یا هذا! دانسته‌ای «۲» که اگر یک بار دیگر بگویی رسول - علیه السلام - تو را رجم فرماید و سنگسار کند. گفت: دانسته‌ام و خود برای آن آمده‌ام که عذاب دنیا و رسوایی دنیا از عذاب و رسوایی آخرت آسانتر است.

آنکه بار چهارم گفت: یا رسول الله! زینت فطهرنی، زنا کرده‌ام مرا پاک کن.

رسول - علیه السلام - گفت: همانا که تو را در عقل خللی است، گفت: یا رسول الله! در عقل من خلل نیست و لکن شیطان بر من مستولی شد. رسول صحابه را پرسید که:

این را کامل عقل می شناسی؟ گفتند: آری، یا رسول الله! آنکه رسول - علیه السلام - بفرمود تا او را رجم کردند.

و «۳» امیر المؤمنین «۴» - علیه السلام - شراحه را روز پنج شنبه حدّ فرمودن «۵» زدن و روز آدینه رجم کرد او را. گفتند: یا امیر المؤمنین! دو حدّ زدی او را؟ گفت:

بلی جلدتها بکتاب الله و رجمتها بسنة [رسول] «۶» الله،

به کتاب خدای او را حدّ زدم و به سنت رسول رجم کردم او را.

اما مرد محصن و زن محصنه چون پیر باشند بر ایشان دو حدّ بود: یکی جلد اوّلا، و آنکه رجم. و داود و «۷» اهل ظاهر گفتند: این هر دو حدّ بر جمله محصنان باشد سواء اگر پیر باشد «۸» و اگر جوان، این قول جماعتی است از اصحابان «۹» ما. و جمله فقها گفتند: بر ایشان رجم باشد دون الجلد «۱۰»، دلیل ما بیرون «۱۱» اجماع فرقه حدیث عبادہ صامت است که گفتیم و حدیث امیر المؤمنین و شراحة. اما تغریب عام و آن که یک سال بیرون کنند او را، این در حق بکر معتبر است و مراد به بکر نامحصن است چنان که گفتیم، و دلیلش [حدیث] «۱۲» عبادہ صامت «۱۳».

(۱). همه نسخه بدلها + بوده.

(۲). آط، آب، آج، لب، آز + دانسته هستی.

(۳). همه نسخه بدلها + روایت کرده اند که.

(۴). همه نسخه بدلها + علی.

(۵). همه نسخه بدلها: پنج شنبه حدّ فرمود.

(۶-۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). اساس: را، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: باشند.

(۹). آط، آب، آز، مش: صحابان.

(۱۰). آج، لب، آل + و.

(۱۱). همه نسخه بدلها: نیز.

(۱۳). مش + است.

ص: ۷۲

اما در آن که جلد و تغریب یک حد هست یا دو؟ فقها خلاف کردند. بنزدیک ما دو حدّ است، و بنزدیک بیشتر فقها آن است که هر دو یکی است و این مذهب اوزاعی و ثوری و احمد و ابن ابی لیلی و شافعی است. و ابو حنیفه گفت: حد جلد است اما تغریب تعزیری است موکول با رای و اجتهاد امام، و بنزدیک ما این تغریب بر مردان باشد، بر زنان نباشد، و مذهب مالک هم

این است. و شافعی و احمد و اوزاعی و ثوری و ابن ابی لیلی گفتند: هر دو را تغریب باید کردن، و در عهد صحابه - رضی الله عنهم - و در عهد امیر المؤمنین - علیه السلام - تغریب کردند ایشان «۱» مردان را دون زنان را، ابو بکر به فدک فرستاد، و عمر به شام، و عثمان به مصر، و علی به روم.

بر بنده و پرستار چون زنا کنند تغریب نباشد بنزدیک ما، و مذهب مالک و احمد همین است، و شافعی را در او دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم، و یکی آن که تغریب باید کردن. و در آن قول که گفت: تغریب باید کردن، در مدت دو قول گفت:

یکی یک سال کالحرّ سواء، و دوم شش ماه قیاساً علی جدّهما. اگر مردی دیوانه زنا کند با زنی عاقله هر دو را حدّ باید زدن بنزدیک ما، و اگر مردی عاقل با زنی دیوانه زنا کند بر مرد حدّ باشد و بر زن نباشد «۲». و شافعی گفت «۳»: هر دو جای بر دیوانه حد نیست. ابو حنیفه گفت: بر زن عاقله «۴» حد [۸۳-پ] نیست چون دیوانه با او زنا کند، اما اگر مرد عاقل باشد و زن دیوانه بر مرد «۵» حدّ واجب بود.

حکم زنا ثابت نشود الاّ به اقرار یا به چهار گواه مردان عاقل بالغ عدل، و شافعی همین گفت، و ابو حنیفه گفت: دو گواه کفایت باشد. اما اتیان البهیمه به دو گواه ثابت شود، و شافعی گفت: چهار گواه باید، و ابو حنیفه گفت: دو گواه بس باشد.

اگر مردی را با زنی در بستر «۶» یابند و یا ببینند که او را بوسه می دهد یا دست در گردن او «۷»، اصحاب ما را در او دو روایت است: یکی آن که بر او حدّ «۸» تمام باشد، و روایت دیگر آن: که بر او تعزیر باشد، و این مذهب جمله فقهاست.

(۱). همه نسخه بدلها + را یعنی.

(۲). همه نسخه بدلها: باشد دون زن.

(۳). همه نسخه بدلها + در.

(۴). همه نسخه بدلها + نیز.

(۵). همه نسخه بدلها: هر دو.

(۶). همه نسخه بدلها: بستری.

(۷). همه نسخه بدلها + کرده باشد.

(۸). آل: حدّی.

زنی که شوهر ندارد و حملی بر او پیدا شود و «۱» اقرار ندهد «۲» به زنا بر او حدّ نباشد بنزدیک ما و بنزدیک ابو حنیفه همچنین، و شافعی گفت و مالک که: بر او حدّ باشد.

اما اقرار، باید تا چهار بار اقرار دهد در چهار مجلس بنزدیک ما، و مذهب ابو حنیفه «۳» همچنین است، و مذهب شافعی یک بار کفایت بود، و این قول مالک است و حماد بن ابی سلیمان «۴». و ابن ابی لیلی گفت: اقرار چهار بار باید سواء اگر در یک مجلس «۵» و اگر در چهار مجلس. چون اقرار دهد که بر او حدّ است آنکه منکر شود و گوید دروغ گفتم حدّ از او ساقط شود، و مذهب ابو حنیفه و شافعی و یک قول مالک این است. و قول دیگر آن که ساقط نشود، و این قول حسن بصری است. و سعید جبیر و داود [گفتند] «۶»: چون چهار گواه گواهی دهند بر او به زنا حد واجب شود بدو، سواء «۷» اگر او تصدیق کند ایشان را و اگر تکذیب، و شافعی همین گفت. و ابو حنیفه گفت: حدّ نباید زدن «۸» او را چون تصدیق کند گواهان را برای آن که تصدیق از او اعتراف باشد و با اعتراف گواهی گواهان را اثر بود، و به یک اعتراف حدّ واجب نبود.

اگر مردی زنی را یابد بر بستر خود گمان برد که زن اوست، با او خلوت کند بر او حدّ نباشد، و مذهب شافعی همین است. و ابو حنیفه گفت: بر او حدّ باشد.

مرد لال چون به اشارت معلوم کند که او زنا کرده است یا قتل عمد کرد بر او حدّ و قصاص واجب بود، و شافعی همین گفت. ابو حنیفه گفت: بر او نه حد باشد و نه قصاص.

اما حدّ لایط، اگر ایقاب کرده باشد قتلش واجب بود، و امام مخیر است خواهد به تیغ کشد او را و خواهد دیواری بر او افکند و خواهد از بلندی بیندازد او را، و اگر دون ایقاب باشد بنگرند «۹»، اگر محصن بود رجم کنند او را، و اگر نامحصن بود حدّ

(۱). همه نسخه بدلها+ او.

(۲). همه نسخه بدلها+ بر خود.

(۳). آط، آب، آز+ نیز.

(۴). آج، لب، آل+ گفت.

(۵). همه نسخه بدلها+ بود.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). اساس: سؤال، با توجه به نسخه بدلها و سیاق عبارت، تصحیح شد.

(۸). کذا در اساس و نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۷۳ / ۸) باید زدن.

(۹). همه نسخه بدلها: بنگرد.

ص: ۷۴

زنند او را کالزنا، و این یک قول شافعی است و قول زهری و حسن بصری و ابو یوسف و محمد بن الحسن. و قول دیگر شافعی آن است که: بکشند او را به هر حال، و مذهب ابو حنیفه آن است که بر او تعزیر باشد و حدّ نبود.

و اما واطی البهیمة: بنزدیک ما بر او تعزیر باشد دون الحدّ، و این مذهب مالک است و ثوری و ابو حنیفه. و شافعی را سه قول است: یکی موافق این اقوال، و دوم آن که حکمش حکم زانی باشد، و سیم حکمش حکم لایط باشد.

اگر مردی ذات «۱» محرمی را بخرد از آن خود «۲» از مادر یا خواهر یا دختر یا عمّه یا خاله یا دختر برادر یا دختر خواهر، آنگه بداند ایشان را و بشناسد و با علم به آن واقعه کند با ایشان، او را نباید کشتن علی کلّ حال، و شافعی را دو قول است: یکی «۳» آن که بر او حدّ باشد، دوم آن که بر او هیچ نباشد، و این مذهب ابو حنیفه است.

اگر مردی زنی را بمزد بستاند برای وطی و او را بر وطی مزدی «۴» دهد زانی بود، و بر او حدّ باشد، و شافعی همین گفت، و ابو حنیفه گفت: بر او حدّ نباشد یا «۵» گفت:

لو استأجرها لیزنی بها فزنی بها «۶» لا حدّ علیه ایضا، و لو استأجرها للخدمة فوطئها فعليه الحدّ، اگر مردی نکاح بندد بر یکی از ذوات محرم خود - از آنان که گفتیم از نسب یا از رضاع - یا بر زن پدر یا بر زن پسر، یا زنی که بر سر چهار زن، یا زنی کند که شوهر دارد، یا زنی که طلاق داده باشد او را، یا لعان کرده باشد «۷» یا او را سه طلاق داده باشد، آنگه خلوت کند با یکی از اینان [۸۴-ر] در ذوات محرم بر او قتل باشد، و در این اجنبیات بر او حد بود، و شافعی همین گفت الا آن که این فصل که ما کردیم او نکرد، و ابو حنیفه گفت: در این هیچ بر او حد نباشد.

اگر چهار مرد بر کسی گواهی دهند به زنا و بشرط گواهی «۸» باشند آنگه غایب شوند یا بمیرند، حاکم را باشد که به گواهی ایشان حکم کند و مشهود علیه را حد زند، و شافعی همین گفت، و ابو حنیفه گفت: چون بمیرند یا غایب شوند حاکم را

(۱). آل: زن، آج، لب: زن.

(۲). همه نسخه بدلها+ یا.

(۳). همه نسخه بدلها: یک قول.

(۴). همه نسخه بدلها+ او.

(۵). مش: تا.

(۶). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۷). همه نسخه بدلها+ با او.

(۸). آط، آب، آز، آل: گوی، مش: گواهی.

ص: ۷۵

نباشد که به گواهی ایشان حکم کند.

چون چهار مرد حاضر آیند بنزدیک حاکم، یا بر کسی گواهی دهند به زنا سه کس گواهی بدهند [چهارم گواهی ندهد] «۱» مشهود علیه را حدّ نباید زدن بلا خلاف، برای آن که گواهی تمام نیست، و آن که گواهی نداد بر او هیچ نباشد بلا خلاف. اما آنان را که گواهی دادند، ایشان را حدّ فریه باید زدن، و ابو حنیفه و اصحاب او همین گفتند، و شافعی را در او دو قول است: در قدیم و جدید، گفت: حدّ باید زدن و در شهادت گفت نباید زدن.

اگر چهار مرد «۲» گواهی دهند به زنا بر کسی، آنکه یکی رجوع کند آن را که مشهود علیه باشد، او را حدّ نباید زدن بلا خلاف، و آن را که رجوع کند از گواهی حد باید زدن بلا خلاف، اما سه گانه را بر ایشان حد نباشد. نزدیک ما شافعی را دو قول است: اگر چهار کس گواهی دهند بر کسی به زنا و آن کس محصن باشد، امام او را رجم کند، آنکه یکی باز آید و گوید: این گواهی دروغ دادم و قصد من کشتن او بود او را به قصاص بیايد کشتن، و شافعی همین گفت. و ابو حنیفه گفت: قصاص نباشد این جا.

اگر بر زنی ستم کنند و با او فساد کنند بر او حدّ نباشد بلا خلاف، و او را مهری نرسد، و ابو حنیفه همچنین گفت، و شافعی گفت: او را مهر مثل رسد.

بنده و پرستار چون زنا کنند بر ایشان نیمه حد باشد پنجاه تازیانه اگر محصن باشد و اگر نه، و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک همین است، و عبد الله عباس گفت:

اگر محصن باشد بر هر یکی از ایشان نیمه حدّ بود، و اگر نباشد بر ایشان هیچ نیست.

و بعضی فقها گفتند: حکم بنده در این باب حکم آزاد بود، اگر محصن بود رجم، و اگر نامحصن بود حدّ، و داود گفت: بنده را صد تازیانه بزنند، و کنیزک را پنجاه اگر شوهر دارد، و اگر ندارد بر او هیچ نیست به یک روایت از او، و به دیگر روایت صد تازیانه سیّد را باشد که غلام و کنیزک خود را حدّ زند در آنچه مستحقّ باشند بی اذن امام، و این مذهب اوزاعی و ثوری و احمد و اسحاق و شافعی است. و ابو حنیفه

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: کس.

ص: ۷۶

گفت: او را نباشد که حدّ زند بی اذن امام، و مالک گفت: اگر غلام بود، خواجه را باشد «۱» اگر کنیزکی بود که او را به شوهر داده نباشند «۲»، و اگر شوهر دارد نرسد او را که حدّ زند، و سید را باشد که اقامت حدّ کند بر مملوک خود، [به] «۳» اقرار او، یا به علم خود، یا به گواهی گواهان «۴» شافعی در اعتراف موافقت کرد ما را قولاً واحداً، و در بینه و علم سید دو قول است او را: اگر سید فاسق بود یا زن یا مکاتب «۵»، او را باشد که اقامت [حد] «۶» کند بر مملوک، و شافعی را دو قول است. اگر چهار مرد بر کسی گواهی دهند به زنا، [د] «۷» و گویند او زنا کرد به بصره، و دو گویند بل به کوفه، یا گواهی دهند که او زنا کرد در این خانه در فلان زاویه، و دو گویند در دگر زاویه، بر مشهود علیه حد نباشد بلا خلاف، و گواهان را حدّ باید زدن. و شافعی را دو قول است:

یکی چنان که ما گفتیم، و یکی آن که حدّ نباید زدن ایشان را، و این قول ابو حنیفه است.

چون چهار کس گواهی دهند بر کسی به زنا حدّ واجب شود بر مشهود علیه «سواء» اگر عهد متقادم بود و اگر نزدیک، و شافعی همین گفت. و ابو حنیفه گفت: چون عهد متقادم باشد، گواهی ایشان نشنوند «۸». ابو یوسف گفت: ما جهد کردیم بر ابو حنیفه که این تقادم را حدّی بگو، نگفت، و حسن بن زیاد و محمد بن الحسن گفتند: حدّ نهاد آن را به یک سال، و ابو یوسف و محمد گفتند: اگر از پس ماهی گواهی دهند من وقت المعاینه گواهی ایشان مقبول نباشد.

از شرایط احسان، اسلام نیست، بل حریت و بلوغ و کمال عقل و تمکین از وطی کفایت باشد بنزدیک ما چون این شرایط حاصل آید محسن شود، و شافعی [۸۴-پ] همین گفت، و مالک گفت: اگر زن و شوهر کافر باشند، احسان نبود، چه نکاح ایشان نکاح نیست، و ابو حنیفه گفت: اسلام شرط است، و کلام با او در دو فصل باشد: یکی آن که بر مشرکان اصلاً رجم واجب است «۹»؟ گفت: نه، و دکر

(۱). همه نسخه بدلها+ و نیز.

(۲). همه نسخه بدلها: باشند.

(۷-۶-۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها+ و.

(۵). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: یا زن مکاتب.

(۸). آط، آب، آج، لب، آز، مش: بشنوند.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز، مش: رجم هست یا نه.

ص: ۷۷

آن که در اسلام که «۱» شرط باشد در احصان یا نه؟ گفت: شرط نباشد «۲».

مرد بیمار مأیوس را چون حدّ بر او واجب باشد صد شاخ شمش بباید گرفت و در هم بستن و یک بار بروی زدن بر وجهی که مؤدی نباشد به اتلاف «۳»، و ابو حنیفه گفت: بر آن گونه که باشد مجتمع و متفرّق بزنند ضربی مولم [و مالک گفت: صد تازیانه درهم بزدند یا کمتر، به حساب بزنند او را به آن ضربی مولم] «۴». و شافعی گفت: به اطراف الثیاب و النعال بزنند او را ضربی نه مولم، و این طرفی است که گفته شد از خلاف، و در این موضع این قدر کفایت است.

قوله: فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ، «فا» برای آن آورد که کلام متضمّن شرط است، و التّقدير: من زنی من رجل او امرأة فعلی کلّ واحد منهما مائة جلدة، و این خطاب اگر چه متوجّه است به جمله امّت، مراد رسول است - علیه السّلام - و ائمه که قائم مقام او باشند در اقامت حدود بلا خلاف.

و حقیقت [زنا] «۵» و طی مرد باشد زن را در فرج بی عقد «۶» شرعی یا شبهه عقدی با علم یا غلبه ظن، و نه هر وطی حرام زنا باشد، زیرا که وطی زن حائض حرام است، و نیز وطی نساء، و نگویند که آن زناست.

قوله: وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ، و نباید که شما را بگیرد به ایشان رقتی «۷» و شفقتی در دین خدای. مجاهد و عکرمه و عطاء بن ابی رباح و سعید جبیر و نخعی و شعبی گفتند و ابن زید و سلیمان بن یسار: معنی آن است که نباید که رحمت شما را بر آن حمل کند که حدّ خدای رها کنی و اقامت نکنی. معتمر «۸» گفت از عمران که، من ابو مجلز «۹» را گفتم: این سخت تکلیفی است که خدای ما را کرد فی قوله: وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ، نباید که شما را رافتی و رحمتی پدید آید بر ایشان، و ما را از روی بشریت رحمت می باشد بر ایشان، همانا مراد در این بزه

(۱). آل: ندارد.

(۲). همه نسخه بدلها: باشد.

(۳). همه نسخه بدلها: با تلف او.

(۴-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: عقدی.

(۷). آب، آز، آل: رأفتی.

(۸). آج، لب، آل: معمر.

(۹). اساس: ابو ملحد، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۷۸

باشد؟ گفت: معنی آیت [نه] «۱» آن است که تو گمان بردی، معنی آن است که سلطان و حاکم برای رأفت و رحمت و رقت نباشند «۲» تا اقامت حدود رها کنند. و گفتند: دلیل بر این ظاهر آیت است من قوله: **فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا**. و «جلد»، در لغت زدن باشد بر ظاهر جلد باشد، يقال: جلده اذا ضرب جلده، كما يقال: ظهره و بطنه و رأسه اذا ضرب ظهره و بطنه و رأسه.

خالد گفت: عبد الله عمر را کنیزکی بود، زنا کرد، او را به دست من داد و گفت: این را حد زن بر پشت و بر پایها و بر اندامهای دیگر ضربی خفیف. او را گفتم: فاین انت عن قوله: **وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ**؟ گفت به هر حال بنشاید کشتن او را، خدای جلد فرمود، قتل فرمود.

سعید بن المسيّب و حسن بصری گفتند: مراد آن است که ضربی زنی موجه و مولم. زهری گفت: در زنا و فریه اجتهاد باید کردن در زدن و مبالغت نمودن و در حدّ شراب «۳» تخفیف. قتاده گفت: در حدّ شرب و فریه تخفیف باید، و در زنا اجتهاد و مبالغت. حماد گفت: فاسق «۴» را و شارب را حدّ با جامه باید زدن، و زانی را پشت برهنه باید زدن «۵». و بنزدیک ما ایشان را حدّ چنان باید زدن که ایشان را یابند، اگر برهنه باشند ایشان حدّ برهنه باید زدن، و اگر با جامه باشند ایشان را حدّ چنان «۶» باید زدن. و مرد را جلد «۷» که زنده ایستاده زند، و زن را بنشانند، و این حدّ که زنده بر جمله اندام او مفرّق «۸» کنند الا بر روی و فرج، و مذهب شافعی همین است، و ابو حنیفه گفت: جز بر سر و روی و فرج.

اما کیفیت اقامت حدّ آن است که: امام حاضر آید و گواهان به جای حدّ یا رجم.

اگر حدّ «۹» به اقرار مرد و زن واجب شده باشد، امام ابتدا کند به رجم آنکه مردمان، و

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: نباید.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مش: شرابخواره، مش: شرب.

(۴). همه نسخه بدلها: قاذف.

(۵). همه نسخه بدلها: کردن.

(۶). آل، مش: حد با جامه.

(۷). همه نسخه بدلها: حدّ.

(۸). مش: متفرّق.

(۹). اساس: اگر چند بار، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

ص: ۷۹

اگر به گواهی گواهان درست شده باشد، اوّل گواهان ابتدا کنند، آنکه امام، آنکه مردمان. و مذهب ابو حنیفه همین است [۸۵-
ر] و شافعی گفت: ابتدا کردن واجب نیست بر کسی، بل هر که خواهد ابتدا کند. و اگر مرد یا زن از آنان باشد «۱» که بر او
جلد و رجم واجب بود، اوّل حدّ زنند او را رها کنند تا نیک شود، آنکه رجم کنندش. چون امام کسی را رجم خواهد کردن،
بفرماید تا چاله‌ای بکنند و مرد را در آن جا کنند تا کمر بست، و اگر زن باشد تا به سینه، و «۲» خاک پیرامن ایشان بینارند
و استوار کنند.

و آنان که سنگ اندازند با پس پشت او شوند و از برابر روی او «۳» نیندازند تا بر رویش نیاید، اگر از خاک بر آید و بگریزد
نگاه کنند اگر به گواهی گواهان بر او درست شده باشد، باز آرند او را و به چال «۴» فرو کنند و سنگ می‌اندازند تا تمام
بکشتن او «۵»، و اگر به اقرار او بر او متوجه باشد و بر آید و بگریزد، نگاه کنند. اگر پیش از آن باشد که هیچ سنگ بر او
آید، باز آرند او را و سنگسار کنند، و اگر سنگی چند بر او آمده باشد و اگر همه، یکی باشد، و بر آید و بگریزد، رها کنند تا
برود و به دنبال او نروند.

و سنگ بزرگ زنند ایشان را «۶»، سنگهای «۷» میانه و معتاد که انداختن را شاید از آن زنند.

و آن را که حدّ زنند بر وجه ایچاع و ایلام زنند «۸»، اگر در زیر آن بمیرد بر زننده هیچ نباشد، و او را قود «۹» و دیت نبود.

و مرد را بر پای بدارند، و زن را بنشانند و جامه بر او ببندند «۱۰» تا عورتش گشاده نشود.

و آن را که حدّ زنند، اگر بگریزد- حدّ تمام نازده- باز آرند او را و حدّ تمام بززند

(۱). همه نسخه بدلها: باشند.

(۲). همه نسخه بدلها + به.

(۳). همه نسخه بدلها + سنگ.

(۴). همه نسخه بدلها: چاله.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آط: بکشند او را.

(۶). همه نسخه بدلها + بل.

(۷). همه نسخه بدلها + کوچک.

(۸). همه نسخه بدلها + و سخت زنند.

(۹). اساس: قوت، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). مش: پوشانند.

ص: ۸۰

او را «سواء» اگر به اقرار او باشد «۱»، اگر به گواهی گواهان.

و آن را که بر او رجم واجب بود، و او بیمار بود، رجم کنند او را و انتظار نکنند «۲» تا بهتر شود [چه غرض تلف اوست. و آن را که حدّ باید زدن و بیمار باشد، رها کنند تا بهتر شود] «۳» آنگه حد زنند او را. و اگر مصلحت اقتضای تقدیم حدّ کند بر او حدّش بزنند علی کلّ حال به صد شمش درهم بسته - چنان که بیان کردیم.

و آن را که حدّ باید زدن در صمیم الحرّ و البرد زنند، رها کنند تا هوا خوش شود.

و در زمین دشمن کس را حدّ زنند تا حمیت حمل نکند «۴» او را بر آن که در ایشان گریزد.

و اگر کسی را که بر او حدّ واجب بود با حرم خدای یا حرم رسول یا حرم یکی از ائمه گریزد، رها کنند تا بیرون آید آنگه حدّش زنند، و اگر بیرون نیاید طعام و شراب بر او تنگ کنند تا بیرون آید آنگه حدّ بر او رانند «۵».

و زن را چون حدّ بر او واجب شود و آبستن باشد، رها کنند تا بار بنهد و از نفاس بیرون آید، و کودک را شیر بدهد، آنگه حدّش بزنند، اگر جلد باشد و اگر رجم.

و آن کس را که چند حدّ بر او جمع شود که بعضی از آن کشتنی «۶» باشد، همه به جای آرند و کشتنی «۷» باز پس دارند چنان که مثلاً آن را که حدّ فریه بر او واجب باشد و دست بریدن به دزدی «۸»، و کشتنی به قصاص، یا رجم به زنا، اوّل حدّش زنند و آنگه دستش ببرند و آنگه قصاص کنند او را.

و آن را که حدّی بر او واجب شود و او عاقل باشد، آنگه مخلّط «۹» شود، حدّ بر او برانند «۱۰» به هر حال و رها نکنند «۱۱».

و امیر المؤمنین - علیه السّلام - حکم کرد در مردی که بر خود اقرار داد به حدّی که

(۱). همه نسخه بدلها + و.

(۲). آل: نکشند.

(۳). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۴). آب، آج، لب، آز، آل: نکنند.

(۵). همه نسخه بدلها: آنگه حدّش زنند.

(۶). همه نسخه بدلها: که از آن بعضی کشتن.

(۷). همه نسخه بدلها: کشتن.

(۸). اساس: بریدنی، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). آط، آب، آج، لب، مش: مختلط، آل: مخبّط.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بدارند.

(۱۱). همه نسخه بدلها: رها کنند.

ص: ۸۱

خدای راست بر او، و بیان نکرد که چه حدّ است، گفت: او را چندان می‌زنی تا او گوید بس.

و آن کس که او به حدی بر خود اقرار دهد، آنگه انکار کند، التفات نکنند به آن انکار او، و حدّ بر او برانند، ما دام تا رجم نباشد، اگر رجم باشد به انکار او دست از او بدارند.

و زن مستحاضه را تا خونس منقطع نشود حدّ نزنند او را.

و چون امام کسی را حدّ خواهد زدن، مردم را خبر دهد تا جماعتی حاضر آیند و مشاهد حال باشند و معتبر شوند به آن، و ذلك قوله تعالى: **وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**.

و خلاف کردند در عدد ایشان و کمیّت ایشان. بنزدیک ما ده کس باشد، و این قول حسن بصری است. عبد الله عباس گفت: کمیّت «۱» ایشان یک کس باشد، و «۲» یک روایت است اصحاب ما را. عکرمه گفت: دو کس باید. زهری گفت: سه کس. و شافعی گفت: چهار کس. و نخعی و مجاهد گفتند: یک مرد، لقوله تعالى: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا** «۳»- الایة.

راوی خبر گوید: روزی بنزدیک ابو برزة الاسلامی رفتم به کاری، او را یافتم جماعتی همسایگان را حاضر کرده و کنیزکی را حدّ خواست زدن، بفرمود تا جامه‌ای بیاورند و گرد او دادند «۴» [۸۵- پ]، و پسرش را فرمود تا او را پنجاه تازیانه بزد، آنگه بر خواند: **وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**.

ابو هریره گفت «۵»: اقامت حدّ به زمینی اهل زمین را بهتر باشد از چهل شبانه روز باران.

حذیفة بن الیمان روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

يا معشر الناس اتقوا الزنا فان فيه ستّ خصال، ثلاثا في الدنيا و ثلاثا في الآخرة

، گفت: از زنا پرهیزید که در او شش خصلت است: سه در دنیا، و سه در آخرت. اما آن سه گانه

(۱). آط، آب، مش: کمینه.

(۲). همه نسخه بدلها + این.

(۳). سوره حجرات (۴۹) آیه ۹.

(۴). همه نسخه بدلها: در دادند.

(۵). آب، آذ، مش + که رسول گفت.

که در دنیا است: آب روی ببرد، و درویشی آرد، و عمر بکاهد. و اما آن سه که در آخرت است: خشم خدای بواجب «۱»، و حساب بد بود خداوندش را، و ملازمت دوزخ.

و آنس روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: اعمال امت من هر شب آدینه بر من عرضه کنند دو بار، خشم خدای سخت باشد بر زنا کنندگان.

وهب بن منبه گفت: زانی بنمیرد تا درویش نشود، و قواد بنمیرد تا کور نشود.

قوله تعالی: **الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً** - الایه، علما در معنی و حکم آیت خلاف کردند. بعضی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، مهاجر چون به مدینه آمدند، در میان ایشان درویشان بسیار بودند، و در مدینه جماعتی زنان ناپارسا بودند به این کار معروف و توانگر «۲» بودند، و درویشان را طمع افتاد که ایشان را به زنی کنند.

از آن جا که در مدینه ایشان را جایی و مالی نبود، از رسول - علیه السلام - دستوری خواستند در نکاح ایشان. خدای تعالی این آیت فرستاد و نکاح ایشان بر مسلمانان حرام کرد، چه هم زانی «۳» بودند و هم مشرکات، و گفت: مرد [ز] «۴» انی نباید که تا نکاح کند الا با زانیه یا مشرکه، و نیز زن زانیه مناکحه نکند الا با زانی یا با مشرکی، و نکاح ایشان بر مؤمنان حرام است، و ظاهر آیت اگر چه خیر است، معنی آن است که باید که چنین باشد، چنان که گفت: **وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا** «۵» ...، یعنی باید تا ایمن دارند او را «۶». قوله: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** «۷»، یعنی باید تا نماز مردمان را منع کند از فحشاء و منکر، چه اگر خبر بودی دروغ بودی، و این قول مجاهد است و عطاء بن ابی رباح و قتاده و زهری و القاسم بن ابی یرة «۸» و شعبی و ابو حمزة الثمالی و روایت عوفی از عبد الله عباس.

عکرمه گفت: آیت در زانی «۹» آمد زنا کننده که در مکه و مدینه بودند، و بسیار

(۱). همه نسخه بدلها: کند.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آط: توانگر.

(۳). همه نسخه بدلها: روانی.

(۴). به قیاس با آط و فحوای عبارت افزوده شد.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

(۶). مش + و.

(۷). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵.

(۸). آط، آب، آز: القاسم بن ابی برزه، آج، لب: ابو القاسم بن ابی برزه.

(۹). همه نسخه بدلها: روانی.

ص: ۸۳

بودند، و از مشاهیر ایشان نه زن بود «۱» و صواحب رایات چون علمهای بیطار تا ایشان را به آن بشناختندی: یکی امّ مهزول «۲» بود کنیزک سایب بن ابی السّایب المخزومی، و امّ علیط بود کنیزک صفوان بن امیّه، و حنّه «۳» القبطیه کنیزک عاص وائل، و مرّیه «۴» بود کنیزک مالک بن عمیلّه بن السّاق، و حلاله بود کنیزک سهیل بن عمر، و امّ سوید بود کنیزک عمر بن عثمان المخزومی، و شریفه بود کنیزک زمعه «۵» الاسود، و فرسه «۶» بود کنیزک هشام بن ابی ربیع، و قریبا بود کنیزک هلال بن انس، و خانه‌های ایشان را خرابات خواندندی در جاهلیّت. و به خانه ایشان اّلا مشرکی «۷» یا زانی نرفت. و در جاهلیّت عادت بودی که مردم فرومایه زن ناپارسا «۸» به زنی کردی «۹» به طمع کسب ایشان، و آن را طعمه بساختندی. جماعتی درویشان مسلمانان را اندیشه افتاد که همچنین کنند، از پیغامبر دستوری خواستند. خدای تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از مناکحت ایشان «۱۰» و امثال ایشان.

عمر و بن شعیب گفت: آیت در مرثد الغنوی آمد و در عناق. و مرثد مردی بود شجاع و او را دلدل گفتندی، و او را رسول - علیه السّلام - نصب کرده بود تا ضعیفان مسلمانان را از مکه به مدینه آوردی، و این عناق در جاهلیّت دوست او بود، چون «۱۱» به مکه آمد او را استدعا کرد. او «۱۲» گفت: خدای تعالی زنا حرام کرده است، گفت «۱۳»:

مرا به زنی کن و نکاحی که شما راست. او گفت: تا از رسول دستوری خواهم.

دستوری خواست، خدای تعالی این آیت فرستاد.

بعضی دگر گفتند: مراد به نکاح نه عقد است، بل نکاح کنایت است از جماع.

و بنزدیک ما این لفظ از الفاظ مشترکه است، حقیقت باشد [۸۶-] ر در عقد و

(۱). همه نسخه بدلها: بودند.

(۲). آط، آج، لب: مهرول.

(۳). آب، آز، مش: حیّه بن، آج، لب: حیّه.

(۴). آط، آج، لب، آز، آل، مش: مزیه.

(۵). همه نسخه بدلها: زمعة بن.

(۶). آط، مش: فرشه، آب، آز: فرشته، آل: فریسه.

(۷). آج، لب، آل: مشرک.

(۸). آط، آب، آز+ را.

(۹). همه نسخه بدلها: کردند.

(۱۰). آط، آج، لب، مش: اینان.

(۱۱). آط، آب، مش+ او.

(۱۲). اساس: و، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها+ پس.

ص: ۸۴

در جماع، و این است که ما گفتیم که به یک عبارت خبر توان دادن از دو معنی مختلف، نبینی که چون گوید: لا تتکح ما نکح ابوک، روا باشد که این یک لفظ نهی باشد عن العقد و الجماع معا. پس گفتند: معنی آیت آن است که خلوت نکند و زنا نکند با زانیان «۱» آلا زانی [یا] «۲» مشرکی، و نیز از زنان رغبت نکند در زنا آلا زانیه‌ای یا مشرکه‌ای، و این قول سعید جبیر است و ضحاک و عبد الرحمن بن زید و روایت والبی «۳» است از عبد الله عباس که گفتند معنی آن است که: الزانی لا ینکح، ای لا یزنی آلا بزانیة او مشرکه، و كذلك الزانیة لا یزنی بها آلا زان او مشرک. وَ حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، و نکاح ایشان حرام است بر مؤمنان. سعید بن المسيب گفت: این در ابتدای اسلام بود آنگه منسوخ شد این حکم بقوله تعالی: وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ «۴»- الایة، و این قول درست نیست بنزدیک ما و اگر چه مذهب بیشتر فقها این است. و حسن بصری گفت: مراد به زانی محدود است، آن زانی را خواست که او را حدّ زده باشد، و این هم تخصیص است بی دلیلی مخصّص، اما نکاح مشرکات [روا] «۵» نیست بلا خلاف، و نیز نکاح زانیات تا مادام مصرّ باشند بر آن، اگر [توبه کنند و] «۶» توبه ایشان ظاهر شود «۷». اما آن کس که تو با او زنا کرده باشی «۸»، از دو وجه بیرون نشود: یا در آن وقت محصنه بوده باشد و شوهر داشته بود یا نبود. اگر شوهر داشته باشد حلال نباشد تو را هرگز، و اگر نداشته باشد اگر با توبه خوانند [ایشان را] «۹»، چون توبه کنند هر دو را روا باشد ایشان را مناکحه کردن. و علامت توبه زن آن باشد که مرد او را استدعا کند، اگر اجابت کند با مثل آن تایب نیست، و اگر اجابت نکند از او توبه توان شناختن.

قوله تعالی: وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ - الایة، حق تعالی در این آیت حکم

(۱). همه نسخه بدلها: زانیات.

(۹-۶-۵-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد.

(۳). اساس: واپلی، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۳۲.

(۷). چاپ شعرانی + نکاح ایشان رواست.

(۸). همه نسخه بدلها: اما اگر کسی با کسی زنا کند.

ص: ۸۵

قاذف و حدّ او بیان کرد، گفت: و آنان که ایشان محصنات را- یعنی عفاف را و زنان پارسا «۱» را- که ایشان خود را احصان و صیانت کرده قذف کند و رمی کند به تهمت زنا گوید: یا زانیة، [ای] «۲» زنا کننده، یا گوید: زنا کردی، و همچنین اگر مردی پارسای بی گناه را گوید: یا زانی او زنیست، آنگه بر آن دعوی که گفته باشد چهار گواه نیارد تا گواهی دهند بر آن که این گوینده راست گفت و این مرد با این زن زنا کرد، و ما بمعاینه دیدیم کالمیل فی المکحله، و آلا این گوینده را هشتاد تازیانه باید زدن. و قوله تعالی: فَاجْلِدُوهُمْ، تقدیر آن است که (فاجلدوا کل واحد منهم)، به اتفاق هر یکی را از ایشان هشتاد تازیانه زنی. آنگه حکم کرد که گواهی ایشان قبول مکنی هرگز مادام تا توبه نکرده باشند بر خلافتی که هست میان فقها و گفته شود- ان شاء الله «۳». وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، و ایشان فاسق باشند، این سه حکم کرد ایشان را:

یکی وجوب حدّ، و یکی نفی قبول شهادت، و یکی نام فسق. اما حکم آیت: بدان که نزدیک ما مردی یا زنی اگر کافر باشد اگر مسلمان، اگر بنده باشد اگر آزاد، پس از [آن که] «۴» عاقل و بالغ باشد مردی [را] «۵» گوید: یا زانی، یا گوید: ای لایط، یا گوید: ای مفعول، یا دشنامی که معنی این دارد به هر لغت که باشد به شرط آن که عالم باشد به آن لغت و به موضوع «۶»، یا زنی را گوید از این عبارات چیزی، این «۷» حدّ بر او واجب شود هشتاد تازیانه. اما اگر قاذف بنده بود حدّ هم هشتاد لازم باشد بنزدیک ما، و زهری و عمر بن عبد العزیز موافقت کردند «۸»، و جمله فقها خلاف کردند و گفتند: حدّ بنده بر نیمه حدّ آزاد باشد چهل تازیانه. دلیل ما عموم آیت است، و در آیت فرق نیست.

اگر کسی قذف کند جماعتی را هر یکی را علی حده به کلمتی مفرد، گوید یکی را: یا زانی! و دیگری را: یا لایط! و دیگری را یا مفعول! برای هر یکی حدّی واجب شود بدو، و این مذهب ماست و مذهب شافعی قولاً واحداً. و اگر جمله را به

(۱). آب، آز، پارسان.

(۵-۴-۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). آب، آز+ قوله تعالی.

(۶). آب، آج، آز، مش: به وضع آن.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، لب: به این.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آز+ ما را.

ص: ۸۶

یک لفظ گوید: شما زنا کردی یا شما زنا کننده‌ای، مذهب ما آن است که «۱»: قوم او را بنزدیک امام یا حاکم آرند و به یک بار مطالبه کنند، بر او یک حد باشد برای همه، و اگر هر یکی علی حده او را به حاکم آرند «۲»، به حق خود مطالبه کنند، برای هر یکی امام حدی زند او را. و شافعی را دو قول است در این مسأله، که در قدیم گفت: [۸۶-پ] بر او یک حدّ باشد، و در جدید گفت: برای هر یکی حدی کامل باشد بر او، و این تفصیل مراعات نکرد که ما گفتیم. و ابو حنیفه گفت: بر او یک حدّ بیش نباشد سواء اگر به یک کلمه گوید و اگر «۳» به کلمات مختلف مفرد هر یکی را.

و ابو حنیفه را به ظاهر آیت تمسک نیست، اگر گوید ظاهر آیت آن است: **يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ**، ایجاب حدّ برای جماعات «۴» محصنات کرد، گوئیم: اگر این ظاهر را کار بندد «۵» لازم آید که برای افراد بر او حدّ واجب نبود، و این خلاف اجماع است.

دگر آن که: **فَاجْلِدُوهُمْ**، بر جمع است و به اتفاق مراد آن است که: (فاجلدوا کل واحد منهم). چون در حقّ قاذف معنی این است ممتنع نباشد که در حقّ «۶» مقذوف همین تقدیر باشد اگر «۷» گوید مردی را که: تو زنا کردی با فلان زن بر او دو حدّ واجب شود: یکی برای مرد، و یکی برای زن، چه او دو کس را قذف کرد. و ابو حنیفه گفت: بر او یک حدّ باشد، و شافعی در قدیم همین گفت، و در جدید دو قول است او را: یکی، چنان که ما گفتیم، و دگر آن که یک حدّ واجب باشد.

اگر گوید کسی را «۸»: یا بن الزّانیین! بر او دو حدّ واجب شود مادر و پدر مقذوف را، اگر زنده باشند مطالبه ایشان را باشد، و اگر مرده باشند بحقّ ارث مطالبه مقذوف را باشد و دگر وارثان را. و ابو حنیفه گفت: یک حدّ واجب شود. و شافعی را دو قول است: یکی، چنین که ما گفتیم، و این قول اوست در جدید و در قدیم و گفت: یک حدّ. بدان که حدّ قاذف موروث باشد همچون مال برای آن که حقّ «۹» مقذوف است به میراث برسد به نسب دون سبب، خویشان نسبی را باشد دون سببی. و ابو حنیفه گفت:

(۱). همه نسخه بدلها+ این.

(۲). همه نسخه بدلها + و.

(۳). همه نسخه بدلها: یا.

(۴). همه نسخه بدلها: جماعت.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز لب، آج: بندند.

(۶-۹). همه نسخه بدلها: حدّ.

(۷). همه نسخه بدلها: که.

(۸). همه نسخه بدلها: اگر کسی را گوید.

ص: ۸۷

موروث نباشد، و شافعی گفت: موروث باشد. و در آن که به که رسد سه قول است او را: یکی «۱» موافق مذهب ماست، و قول دوم آن که عصبه را باشد، و قول سیم آن که به جمله خویشان رسد از خویشان نسبی و سببی - از مردان و زنان - و این مذهب اصحاب اوست «۲».

تعریض به قذف، قذف نباشد بنزدیک ما «۳» اگر در حال غضب «۴» باشد و اگر در حال رضا «۵»، و مذهب شافعی همین است، و مالک گفت: در حال غضب قذف باشد، و در حال رضا قذف نباشد.

مرد آزاد بکر را چون در زنا چهار حدّ بزنند او را یا در قذف، به بار پنجم بکشند او را. و بنده را بار هشتم. و یک روایت آن است که: بنده را به بار چهارم بکشند، و جمله فقها در این باب خلاف کردند و گفتند: بر او حدّ باشد «۶» چندان که کند از قذف و زنا، قوله تعالی: **وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ**.

سعید جبیر گفت: آیت در باب عایشه آمد، و دیگر مفسران گفتند: آیت عامّ است در جمله آنان که آیت متناول بود ایشان را از جمله زنان مؤمنان. و رمی و قذف و قرف «۷» یکی باشد، یقال: رماه «۸» بکذا و آنچه «۹» به او متعلق است و آن زناست از آیت حذف کرد لدلالة الكلام عليه، [و التقدیر] «۱۰»: **وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بِالزَّنا، ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءِ** علی دعواهم. و قوله: **فَاجْلِدُوهُمْ**، «فا» برای آن آورد که کلام متضمن شرط است از روی معنی، چنان که بیان کردیم پیش از این. اگر گواه ندارد «۱۱» مقدوف را رجم باید کردن یا حدّ زدن بر موجب آن که مستحقّ باشد، و اگر نیارد او را هشتاد تازیانه باید زدن حدّ المفتری.

(۱). همه نسخه بدلها + قول.

(۲). اساس: ماست، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها + سواء.

(۴). آل، لب + قذف. در اساس هم همین کلمه با خطی بعدی افزوده شده است.

(۵). آج، لب، آز، آل + قذف نباشد.

(۶). اساس: نباشد، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). آز، آل: فریه.

(۸). آب، آز، آل، مش: رمیته.

(۹). همه نسخه بدلها: با آنچه رمی.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بیارد.

ص: ۸۸

حسن بصری گفت: حدّ المفتری با جامه زنند، و این روایت است از باقر - علیه السّلام. و نخعی گفت: جامه از او بردارند، و بنزدیک ما حدّ مفتری با جامه زنند، و حدّ زنا برهنه. قوله: **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا**، و نیز از حکم او آن است که گواهی او هرگز قبول نکنند مادام که «۱» بر آن مصرّ باشد اگر توبه کند و حدّ توبه او آن بود که خویشتن را دروغزن کند و گوید: دروغ گفتم، آنگه گواهی او قبول کنند و داخل بود در تحت «۲» استثنا، و این مذهب ماست و مذهب شافعی سواء اگر حد زده باشند او را و اگر نرده باشند، و این قول مسروق است و زهری و شعبی «۳» و طاووس و مجاهد و سعید جبیر [۸۷-ر] و عمر بن عبد العزیز و ضحاک و قول صادق و باقر است - علیها السّلام. و مذهب ابو حنیفه و اصحابش و اهل عراق آن است که: او داخل نیست در استثنا، بل استثنا راجع است الی قوله: **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**، و مقصور است بر او، و این قول شریح است و سعید بن المسیب و حسن و ابراهیم. و اما به توبه حدّ «۴» او ساقط نشود برای آن که از حقّ «۵» مقدّوف است اگر او عفو کند ساقط شود و الاّ به توبه حقّ خدای ساقط شود به اسقاط او. اما حدّ زانی اگر توبه [کند] «۶» پیش از آن که گواهان بر او گواهی دهند حدّ ساقط شود بنزدیک ما، و اگر پس از آن باشد حدّ ساقط نشود. **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**، و آنان که این کنند از قذف محصنات فاسق باشند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، أَلَا أَنَا که توبه کنند. خلاف کردند در این استثنا و مانند این از هر استثنایی که متعقّب باشد چند جمله کلام «۷» راجع بود با آن که در بر او بود یا راجع بود با جمله «۸». شافعی و اصحابش گفتند: راجع باشد الی با جمله آنچه متقدّم

باشد، و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: راجع باشد الی ما یلیه فقط، و مذهب ما آن است که صحیح بود رجوع او با هر یکی از آن، و قطع نتوان کردن بر «۹» یکی از آن آلا به دلیلی

(۱). همه نسخه بدلها: تا.

(۲). همه نسخه بدلها: حدّ.

(۳). همه نسخه بدلها+ و عطاء.

(۴). همه نسخه بدلها+ از.

(۵). آج، لب، آل: حدّ.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها+ را.

(۸). آب، آز، مش: جملی.

(۹). اساس: و، با توجّه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۸۹

قاطع، و مثال او چنان باشد که کسی گوید: قصدت الادباء و اکرم العلماء، و ادب الغلمان آلا واحدا منهم، این استثنا راجع با غلمان «۱» یا با جمله آنچه رفته است. اختلاف مذاهب «۲» آن است که گفته شد.

و دلیل بر مذهب صحیح که ما اختیار کردیم از توقّف بر دلیل حسن استفهام است که سامع چون شنود که کسی گوید: اکرم «۳» العلماء و جالس الفقهاء و اضرب الغلمان آلا واحدا منهم، که بپرسد «۴» گوید: که را خواستی و استثنا از جمله کدام «۵» کردی؟ از یکی یا از همه؟ و چنین «۶» استفهام دلیل اشتراک و احتمال کند.

دلیلی دیگر بر صحّت این مذهب آن است که ما در قرآن و استعمال اهل لسان استثنا چنان یافتیم که چون متعقّب باشد «۷» یک بار راجع بود با همه، و یک بار الی ما یلیه، و استعمال اهل لغت لفظی را در یک معنی یا دو معنی یا معانی بسیار، دلیل حقیقت او کند در آن معانی آلا که دلیلی از خارج پدید آید که در بعضی حقیقت است و در بعضی مجاز، چنان که در آیت است که به ظاهر استثنا توبه ردّ کردیم با فسق و به دلیل «۸» با نفی شهادت، و گفتیم: آلا استثناست از این دو، و در سقوط حدّ توقّف کردیم بر دلیلی دگر که ما را ره نمود شرعی بر آن که استثنا نیست از او، و حدّ ساقط نیست. دلیلی دیگر بر صحّت

این مذهب [آن است] «۹» که: یکی از ما چون گوید: ضربت غلمانی و اکرمت جیرانی و ادبیت زکاتی قائما او قاعدا، صباحا او مساء فی مکان کذا، این متعلقات از حال و ظروف مکان و زمان صحیح «۱۰» است که راجع باشد با جمله، و با هر یکی از این جمل همچنین استثناء اذا قال: اَلَّا واحدا، و آنچه جامع است میان ایشان آن است که استثناء و حال و ظروف مکان و زمان فضلاتی است که بعد تمام الکلام آید غیر مستقلة بانفسها متعلقة بما قبلها. و آنچه متعلق

(۱). همه نسخه بدلها + بود.

(۲). همه نسخه بدلها: مذهب.

(۳). اساس: اکرمت، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آط، آب، آرز و.

(۵). همه نسخه بدلها: از کدام جمله.

(۶). آط، آب، آج، لب، آرز، آل، مش: حسن این، مش: این.

(۷). همه نسخه بدلها + جمله را.

(۸). همه نسخه بدلها: به دلیلی.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). آط، آب، آج، لب، آل، مش: و محتمل.

ص: ۹۰

فقهاست و جوابهای «۱» آن در کتب اصول فقه مشروح است - و این جا بیش از این احتمال نکند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا، اَلَّا آنان که توبه کنند پس از آن و اصلاح کنند، پشیمان باشند به آنچه کرده باشند و عزم کنند که دیگر نکنند و خویشتن دروغزن کنند، آنکه اسم فسق از ایشان زایل شود. و به قبول شهادت باز شوند به ادله شرعی و اخبار «۲» که آمده است در این باب، منها، از آن جمله حدیث مغیره بن شعبه که چون جماعتی آمدند و بر او گواهی دادند به زنا در عهد عمر خطّاب «۳»، سه کس گواهی بدادند، و چهارم گفت: من گواهی زنا نمی‌دهم، و لکن کاری منکر دیدم. عمر بفرمود تا آن سه کس را حدّ زدند، دو کس توبه کردند و یکی اصرار کرد. ایشان را با قبول گواهی برد «۴»

و آن را که توبه نکرده بود گواهی نشنید، و هیچ «۵» از صحابه بر او انکار نکرد، دلیل کند که این اجماع صحابه است. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، خدای تعالی آمرزنده [۸۷-پ] و بخشاینده است، بیامرزد او را و رحمت کند.

قوله تعالی: وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ - الاية، حق تعالی گفت: و آنان که ایشان قذف کنند زنان خود را، و گواه ندارند بر ایشان جز خویشان را، فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ، گواهی یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ، چهار سوگند به خدای باشد که بخورند «۶» بر آن که ایشان راست گویند در آن دعوی که می‌کنند. کوفیان خواندند: [اربع] «۷» شهادت، به رفع «عین» علی خبر الابتداء و هو قوله: فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ، این مبتدأست و اربع خبر اوست، و باقی قرآء به نصب «اربع» خواندند علی آنه مفعول، لقوله: فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ، برای آن که مصدر عمل فعل کند. و بعضی دگر گفتند: علی تقدیر فعل محذوف، و التقدیر: فشهادة احدهم

(۱). همه نسخه بدلها: جواب.

(۲). آب، آج، لب، آز، مش: اخباری.

(۳). اساس + رضی الله عنه.

(۴). آب، آز، بزد.

(۵). همه نسخه بدلها + کس.

(۶). آج، لب: بخورد.

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، از قرآن مجید افزوده شد.

ص: ۹۱

ان یشهد اربع شهادت باللّه.

قوله: وَالْخَامِسَةَ، ای الشّهادة الخامسة. جمله قرآء مرفوع خواندند به ابتدا و خبر او «ان» و ما بعدها باشد، مگر حفص که او خواند عن عاصم: و الخامسة، بالنّصب علی تقدیر! و یشهد الشّهادة الخامسة. نافع و یعقوب خواندند: «ان لعنة الله» و: «ان غضب الله» به تخفیف هر دو «نون» و رفع ما بعدهما بر آن که «ان» مخفّفه باشد از ثقیله، و باقی قرآء به تشدید «ان» «۱» هر دو موضع، و نصب ما بعدهما که این حرف تا مشدّد بود عمل نصب کند، چون «۲» تخفیف کنند او را عملش باطل شود.

و نافع تنها خواند: و الخامسة ان غضب الله علیها، به تخفیف «نون» «ان» بر «۳» فعل ماضی، و رفع «الله»، و باقی «۴» بر مصدر مضاف الی اسم الله تعالی، و جرّ «الله» به اضاقت. این اختلاف قرآء است در آیت.

حکم خدای این است، و خدای چنین فرمود. سعد گفت: صدق الله و رسوله، خدای و پیغامبر راستیگرند «۱».

ایشان در این بودند که پسر عمّ «۲» از آن سعد- نام او هلال بن امیه- از خرما ستانی که او را بود باز گشت. در خانه رفت مردی را دید با زن خود خفته «۳» با او زنا می کرد، هیچ نگفت. آمد تا بنزدیک رسول- علیه السلام- رسول با صحابه نشست بود، گفت: یا رسول الله! چنین حالی افتاد «۴»، من این به چشم خود دیدم معاینه، و به گوش خویش شنیدم، و این را دفع نمی توانم کردن. رسول- علیه السلام- از این حال متغیر شد و اثر کراهت «۵» بر وی «۶» پیدا شد و این حدیث بر وی گران آمد. هلال گفت: یا رسول الله! من می دانم که تو را این حدیث خوش نمی آید، و لکن من این حادثه به چشم خود دیدم و چگونه توانم تا این را پوشیده دارم؟ خدای داند که من راست می گویم و حق می گویم و امید دارم «۷» که خدای تعالی مرا از این حادثه «۸» فرج دهد. رسول- علیه السلام- همّت کرد که او را حدّ زند، انصار گفتند: ما را محنت افتاد و به آنچه سعد گفت در افتادیم، اکنون هلال را حدّ بزنند و گواهی «۹» او نیز مقبول نباشد، و این کاری است عظیم! ایشان در این بودند و رسول- علیه السلام- ساز می کرد که هلال را حدّ فرماید زدن، وحی فرو آمد «۱۰»، صحابه شاد شدند [۸۸- ر] و گفتند: ان شاء الله که فرج «۱۱» باشد ما را از این! چون رسول- علیه السلام- از غشیه وحی در آمد، گفت: خدای تعالی فرج داد شما را، فرج داد هلال را و شما را از این حادثه، و این آیت بر صحابه خواند: **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ - الْاٰیة. هلال گفت: من به خدای او امید می داشتم «۱۲» که فرج دهد ما را از**

(۱). همه نسخه بدلها: راستگوئید.

(۲). همه نسخه بدلها: عمّی.

(۳). آط، آز، مش+ و.

(۴). مش: افتاده، همه نسخه بدلها+ و.

(۵). آج، لب، آل: کراهیت.

(۶). همه نسخه بدلها: بر روی او.

(۷). آب، آط، آج، لب، آز: امید دارم، آل: امید می دارم، مش: امیدوارم.

(۸). همه نسخه بدلها: حدیث.

(۹). آط: گواهی.

(۱۰). آط، آب، آج، لب، آز: فرود آمد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: وحی.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مش: امید می‌داشتم، مش: امید داشتم.

ص: ۹۳

این بلیت. رسول - علیه السّلام - گفت: این زن را بخوانی. کس رفت و زن را حاضر کردند، و او را پیش خواند و از این حادثه پرسید. او گفت: دروغ می‌گوید یا رسول الله. رسول - علیه السّلام - گفت: خدای داند که از شما دو یکی دروغزن است.

هلال گفت: و الله یا رسول الله که من صادقم و اّلا حق نگفتم. رسول - علیه السّلام - گفت: ملاعنه کنید. هلال گفت: بفرمای «۱». هر دو را پیش خویشتن بداشت - زن را و مرد را - و روی ایشان به قبله بود «۲». و او «۳» هلال را گفت، بگو: اشهد بالله أنّی من «۴» الصّادقین، سوگند می‌خورم به خدای که من از جمله راستگویانم در این دعوی، چهار [بار] «۵» پشنا پشت این سوگند بخورد که: من از جمله راستگویانم در این دعوی، و بار پنجم «۶» رو به او کرد، و رسول گفت: یا هلال اتّق الله، بترس از خدای که عذاب دنیا خوارتر از عذاب آخرت است، و عذاب خدای سخت‌تر «۷» از عذاب آدمیان است، و اگر تو را بر این چیزی «۸» حمل کرده است از این باز آی و توبه کن که «۹» نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت است بر دروغزن. هلال گفت: و الله که خدای مرا برین عذاب نکند که من راستیگرم «۱۰»، و گفت بگو که: لعنت خدای بر او باد اگر دروغ می‌گوید بگفت.

آنکه زن را گفت: چه گویی؟ سوگند خوری؟ گفت: آری! گفت: بگو چهار بار: اشهد بالله أنّه لمن الکاذبین، سوگند می‌خورم به خدای که این مرد دروغزن است بر این دعوی که می‌کند بر من. [بگفت] «۱۱». به بار پنجم، رسول - علیه السّلام - او را وعظ کرد و گفت: یا زن! از خدای بترس که رسوایی دنیا آسانتر است از رسوایی آخرت، و عذاب خدای سخت‌تر است از عذاب مردمان «۱۲» و این بار پنجم موجب خشم خداست! ساعتی فرو ماند، آنکه با خود گفت: قوم خود را رسوا نکنم، و بگفت: خشم خدای بر

(۱). همه نسخه بدلها + رسول - علیه السّلام.

(۲). همه نسخه بدلها + کرد.

(۳). همه نسخه بدلها: اوّل.

(۴). آط، آج، لب، آل، مش: لمن.

(۵ - ۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: پنجم بار.

(۷). آط: سخت / سخت تر.

(۸). همه نسخه بدلها: چیزی بر این.

(۹). همه نسخه بدلها + این.

(۱۰). همه نسخه بدلها: راستگویم.

(۱۲). همه نسخه بدلها: آدمیان.

ص: ۹۴

او باد اگر این مرد راستیگر است «۱» در این «۲» گفت.

آنکه رسول - علیه السلام - میان ایشان جدا کرد و حکم کرد که فرزند زن راست، و او را نسبت باهلال نکنند، و این زن را به این معنی سرزنش نکنند پس از این.

آنکه رسول - علیه السلام - گفت: اگر این فرزند که آرد بر فلان صفت باشد شوهر راست، و اگر بر فلان صفت باشد آن راست که به او متهم کردند. او را فرزند «۳» بر صفت مکروه آمد، با هیچ پدر نسبت «۴» نکردند او را، و او بزرگ شد و به امیری مصر افتاد، و پدری پیدا نبود او را.

حسن بصری گفت: چون آیت اول آمد: **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ** - الایة، سعد عباده گفت: یا رسول الله! اگر چنان که مردی در خانه شود، مردی را ببند با زن خود، اگر بکشدش باز کشند «۵» او را، و اگر بگوید، هشتاد تازیانه بزنند او را، و اگر به طلب چهار کس گواه شود که «۶» او باز آید مرد فارغ شده باشد و رفته، این مرد که این ببند به شمشیر بزند آن مرد را؟ رسول - علیه السلام - گفت:

کفی بالسیف شا ...

خواست تا گوید: «شاهدا» تمام نگفت. آنکه گفت: اگر نه آنستی که مرد غیور دست - فرو نتواند داشت مسارعت کند این تمام بگفتمی، و باقی حدیث تا به آخر چنان که رفت.

عبد الله عباس گفت به دگر روایت و مقاتل که: سبب نزول آیت آن بود که، چون «۷» آیت آمد: **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ** **ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ** - الایة، رسول - علیه السلام - روز آدینه بر منبر «۸» این آیت بر خواند، عاصم بن عدی الانصاری

بر پای - خاست «۹» و گفت: یا رسول الله! یکی از ما چون مردی را ببند با زن خود طاقت ندارد که خاموش باشد، چون بگوید آنچه دیده باشد هشتاد «۱۰» تازیانه اش بزنند «۱۱» و گواهیش

(۱). آط، آب، مش: راستگوست، آج، لب، آز، آل: راستگوی است.

(۲). همه نسخه بدلها + که.

(۳). همه نسخه بدلها: فرزندی.

(۴). همه نسخه بدلها: تشبیه.

(۵). همه نسخه بدلها: باز کشندش.

(۶). همه نسخه بدلها: تا.

(۷). آط، آب، آج، لب + این.

(۸). همه نسخه بدلها + شد.

(۹). همه نسخه بدلها: خواست.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها بجز لب: صد، با توجه به لب و معنی مورد نظر تصحیح شد.

(۱۱). اساس: بزند، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۹۵

نشنوند، نیز و مسلمانان فاسق خوانندش «۱» آلا آن که چهار گواه بیارد. تا او به طلب چهار گواه رود، مرد قضای حاجت خود کرده باشد و رفته. رسول - علیه السلام - گفت:

حکم این است.

عاصم را پسر عمی بود - نام او عویمر «۲» - و زنی داشت [۸۸-پ] این مرد نام او خوله بنت قیس. در میان آن [هفته] «۳» یک روز عویمر در سرای رفت، شریک بن السحماء را دید با زن خود خوله. بیامد و عاصم را خبر داد. عاصم گفت: ... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ «۴»، برخاست «۵» و آدینه دیگر بکرد «۶»، به مسجد رسول آمد و گفت: یا رسول الله! از آنچه تو را

پرسیدم در آدینه گذشته «۷» مبتلا شدم در اهل البیت خود. رسول علیه السّلام - گفت: چیست آن؟ گفت: چنین حادثه افتاد پسر عمّ مرا - عویمر «۸» را - و این زن نیز دختر عمّ ایشان بود، و شریک نیز پسر عمّ ایشان بود.

رسول - علیه السّلام - کس فرستاد و ایشان را بخواند، و اوّل روی به عویمر «۹» کرد و گفت: از خدای بترس در اهلت و دختر عمّت، و بهتان بر او منه. عویمر «۱۰» گفت: به خدای یا رسول الله که من راست می گویم، و من شریک را بر شکم او دیدم، و او را حملی که هست از من نیست، و من چهار ماه است که با او خلوت نکرده‌ام.

رسول - علیه السّلام - روی به زن کرد و گفت: ای زن از خدای بترس آنچه کرده‌ای! براستی خبر ده. گفت: یا رسول الله! عویمر «۱۱» مردی است غیور و او را غیرت بر این حمل کرد که ما در این شبها بیدار بودیم به یک جای حدیث می کردیم، این برای آن می گوید. رسول - علیه السّلام - شریک را گفت: چه گویی؟ گفت: همچنان است که آن «۱۲» زن می گوید، خدای تعالی این آیت بفرستاد:

(۱). همه نسخه بدلها: مسلمانان فاسقش خوانند.

(۲). آط، آج، لب: اویمر، آب، آز، مش: عویمر، آل: بهروز.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

(۵). آب، آز، مش: برخواست، آج، لب: برپای خواست.

(۶). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۷). آط: گزشته.

(۸-۹-۱۰-۱۱). آب، آج، لب، آز، آل، مش: عویمر.

(۱۲). همه نسخه بدلها: این.

ص: ۹۶

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ - الاية. رسول - علیه السّلام - بفرمود تا آواز دادند «۱»:

الصّلوة جامعة «۲»

، مردم حاضر آمدند و رسول - علیه السلام - نماز دیگر بکرد.

آنکه ایشان را پیش خواند و عویمر «۳» را گفت: بگو سوگند می خورم به خدای که خوله زنا کرد و من راستیگرم «۴» در این که می گویم. بگفت.

گفت: بگو سوگند می خورم به خدای که من شریک را بر شکم او دیدم و من راستیگرم «۵» در این. بگفت.

سیم بار گفت: بگو سوگند می خورم به خدای که این حمل نه از من است، و من راست می گویم.

به بار چهارم «۶» گفت: بگو سوگند می خورم به خدای که من چهار ماه است که با او خلوت نکردم «۷».

آنکه به بار پنجم گفت: بگو لعنت خدای بر عویمر «۸» باد اگر دروغ می گوید.

بگفت. او را گفت: بنشین.

خوله را گفت: بر پای خیز و بگو سوگند می خورم به خدای که زنا نکردم و عویمر دروغ می گوید.

به بار دوم گفت: بگو سوگند می خورم به خدای که او شریک را با من به یک جا ندید بدین «۹» وجه که دعوی می کند، و او دروغزن است در این دعوی. بگفت.

به بار سیم گفت: بگو سوگند می خورم به خدای که من از او آبستنم، و او دروغ می گوید.

به بار چهارم گفت: بگو سوگند می خورم به خدای که او مرا هرگز بر هیچ فاحشه ندید، و او بر من دروغ می نهد. این بگفت.

به بار پنجم گفت: بگو خشم خدای بر خوله باد اگر این مرد راست می گوید، بگفت.

(۱). آل: ندا در دادند.

(۲). آج، لب، آل: الجمعه.

(۳). آج، لب، آز، آل: عویم.

(۴-۵). آط، آب، آج، آز، آل، لب: راستگویم، مش: راست می گویم.

(۶). آج، لب+ بار.

(۷). همه نسخه بدلها: نکرده‌ام.

(۸). آج، لب: عویم.

(۹). همه نسخه بدلها: بر این.

ص: ۹۷

رسول - علیه السلام - بفرمود تا از میان ایشان جدا کردند، آنکه گفت: اگر نه این سوگندهاستی مرا در کار اینان رای بود، آنکه گفت: بنگری این فرزند که بیارد اگر اصبهی باشد - که رنگ با سیاهی زند - از شریک بن السّحماء «۱» است، اگر سپید رنگ باشد و ستمبر «۲» ساق از او نیست. چون بزاد فرزند اشبه النَّاس به شریک بود، این سبب نزول آیت است قوله: فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ.

در این لفظ خلاف کردند که این «شهادت» «۳» گواهی است یا سوگند «اربع شهادت». مذهب ما و مذهب شافعی و مالک و ربیع و لیث و ابن شبرمه و ثوری و احمد و اسحاق و قول سعید بن المسيّب و سلیمان بن یسار و حسن بصری آن است که: این «شهادت»، به معنی سوگندهاست لقوله تعالی: بِاللَّهِ، [فانه لا يقال شهد بالله، به معنی گواهی آنما] «۴» يقال: شهد بالله ای حلف بالله. و زهری و حماد بن ابی سلیمان و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: این شهادت گواهی «۵» است.

آنکه بنا بر این مذهبها خلاف کردند در آن که لعان از که درست باشد، اینان گفتند - که ذکرشان کردیم باز پسین - که از آنان درست بود که اهل گواهی باشند، که این گواهی است.

و آنان که گفتیم، اولاً گفتند: از «۶» هر دو کس که میان ایشان زنا شوهری باشد صحیح بود چون عاقل و مکلف باشند [۸۹- ر]، سواء اگر بنده باشند، اگر آزاد، اگر کافر باشند و اگر مسلمان، و اگر یکی چنین باشد و یکی چنان و اگر حدّ زده باشد «۷» در قذف و اگر نباشد «۸» دلیل بر مذهب صحیح از این عموم آیت است من غیر فصل و لا طریق «۹».

و دلیل دیگر، قول رسول است - علیه السلام - در [حدیث] «۱۰» شریک بن سحماء:

(۱). اساس: السّمحاء، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۲). آج، لب، آل: سطر.

(۳). آط، آب، آز، لب، آل، مش: شهادت.

(۴). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آط: گواهی.

(۶). همه نسخه بدلها + این.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آب: باشند.

(۸). همه نسخه بدلها: نباشند.

(۹). همه نسخه بدلها: فرق.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۹۸

لو لا هذه الايمان لكان لي و لها «۱»

شأن، و اگر نه این سوگندها را بودی آن را سوگند خواند، دگر «۲» اگر گواهی بودی بایستی که از نابینا درست نبودی، که گواهی نابینا بنزدیک ابو حنیفه درست نباشد. دگر آن که اگر گواهی بود، مکرر «۳» نبودی، که گواهی یک بار کفایت باشد «۴»، و نیز از فاسق درست نبودی که گواهی فاسق روا نباشد «۵».

اما حکم آیت و طرفی فقه که به او تعلق دارد بر اختلاف مذاهب آن است که:

موجب قذف بنزدیک ما و بنزدیک شافعی در حق شوهر حدّ است، و اگر خواهد که حدّ از خود بیفگند به ملاحظه تواند افگندن، و موجب انکار «۶» در حق زن حدّ است «۷» و به لعان ساقط شود. و مذهب ابو حنیفه آن است که: موجب قذف در حق مرد اعمی شوهر «۸» لعان است، چون زن خود را قذف کند، او را لعان واجب آید. اگر امتناع کند حاکم او را باز «۹» دارد تا ملاحظه کند. اگر زن امتناع کند از ملاحظه و قول او را منکر باشد، حاکم او را باز دارد تا ملاحظه کند.

ابو یوسف گفت: به قذف بر مرد حدّ واجب باشد، و بر «۱۰» امتناع بر زن حدّ واجب باشد، دلیل ما عموم آیت این است من غیر فصل بین الزوج و غیره. دگر قول رسول - علیه السلام - که عویمر «۱۱» را گفت: اگر گواه بیاری، و الا

حدّ «۱۲» فی ظهرك.

دگر آن که: اگر خویشان را دروغزن کند، به اتفاق حدّ باید زدن او را، و اگر حدّ به قذف واجب نیستی با کذب واجب نشدی. حدّ قذف از حقوق آدمیان است، استیفای آن واجب نبود الاّ به مطالبه صاحب حقّ، و به میراث برسد چون دگر حقوق، و عفو و ابراء در [او] «۱۳» شود، چنان که در دگر حقوق آدمیان، و شافعی همین «۱۴» گفت. و ابو حنیفه گفت: حقّی است از حقوق خدای تعالی متعلق به حقوق آدمیان، به میراث

-
- (۱). همه نسخه بدلها: لکما.
- (۲). همه نسخه بدلها + آن که.
- (۳). همه نسخه بدلها: بودی متکرر.
- (۴). همه نسخه بدلها بجز مش: بود، مش: بودی.
- (۵). همه نسخه بدلها: درست نبود.
- (۶). چاپ شعرانی: این کار.
- (۷). همه نسخه بدلها + اعنی رجم.
- (۸). همه نسخه بدلها: حق شوهر.
- (۹). آج، لب، آل: به آن.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: به.
- (۱۱). آز: عویم.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: حدت.
- (۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.
- (۱۴). مه: هم این، که مناسبتر می نماید.

ص: ۹۹

نرسد، و عفو و ابراء در [او] «۱» نشود.

و ملاعنه که واجب شود، بنزدیک ما به دعوی مشاهده زنا واجب شود یا به نفی حمل، و مذهب مالک همین «۲» است. و ابو حنیفه و شافعی گفتند: به دعوی زنا مطلق بر زن ملاعنه واجب شود، اگر مرد و زن هر دو سپید «۳» باشند زن فرزندی سیاه آرد، یا هر دو سیاه باشند و زن فرزندی سپید «۴» آرد نفی نشاید «۵» کردن فرزند را به این تهمت و نه نیز ملاعنه واجب شود. شافعی را در این دو قول است: یکی چنین که ما گفتیم، و دگر آن که: مرد لال را - چون او را - اشارتی

مفهوم و کنایتهی معقول باشد همه عقود او صحیح باشد از نکاح و طلاق و قذف و لعان و سوگند و جز آن، و بیشتر فقها خلاف کردند، الفاظ لعان معتبر است بنزدیک ما چنان که در قرآن است، اگر چیزی از آن کم باشد روا نبود و حکم ملاعنه به آن ثابت نشود و فرقت حاصل نیاید «۶»، اگر حاکم حکم کند به آن و اگر نکند، و شافعی همین «۷» گفت. و ابو حنیفه گفت: اگر بیشتر الفاظ بیارد و کمتر رها کند، و حاکم حکم کند فرقت حاصل شود، و اگر حکم نکند فرقت «۸» نباشد، جز آن که حاکم را نشاید تا حکم کند.

و تلیفیظ «۹» لعان به چهار چیز باشد: به لفظ، و موضع، و وقت، و جمع.

اما الفاظ: آنچه قرآن به آن ناطق است.

و اما موضع: اشرف «۱۰» بقعة فی البلد، به مکه در مسجد الحرام، و به مدینه در مسجد رسول، و شهرهای «۱۱» دیگر در مساجد شریف.

و اما وقت: بعد صلاة العصر، چنان که در خبر شریک آمد.

و اما جمع: چنان که در این خبر آمد که، رسول - علیه السلام - فرمود تا بگفتند:

الصلاة جامعة،

و شافعی همین گفت: و ابو حنیفه گفت: این تلیفیظ «۱۲» معتبر نیست.

ترتیب در لعان واجب است، ابتدا به ملاعنه مرد کند آنگه زن، اگر مرد ابتدا

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲-۷). مه: هم این، که این جا مناسبتر می نماید.

(۳-۴). آج، لب، آل: سفید.

(۵). همه نسخه بدلها + حاصل.

(۶). مه + سواء.

(۸). مه + حاصل.

(۹-۱۲). همه نسخه بدلها: تغلیظ.

(۱۰). آج، لب، آل: اشراف.

(۱۱). همه نسخه بدلها: و به مسجدهای.

ص: ۱۰۰

نکند زن ابتدا کند آنگه مرد، و حاکم حکم [کند به] «۱» تفریق، فرقت حاصل نباشد «۲»، و شافعی همین گفت. و ابو حنیفه و مالک گفتند: به حکم حاکم فرقت حاصل نشود «۳».

چون مرد ملاعنه کند با زن، چند حکم به آن متعلق شوند: یکی، سقوط حد «۴»، دوم نفی نسب، [۸۹-پ] سیم زوال حکم فراش، چهارم تحریم زن علی التّأیید، پنجم وجوب حدّ بر زن آلا که خود را برهاند به لعان.

اما لعان زن به او بیش از یک حکم تعلق ندارد، و آن سقوط حدّ زناست، و این مذهب شافعی است و مذهب ما. و مالک و احمد و داود گفتند: این احکام به ملاعنه هر دو متعلق است، و این قول بعضی اصحاب ما است. و ابو حنیفه گفت: این احکام به ملاعنه هر دو حاصل شود و حکم حاکم، چه اگر [حکم] «۵» حاکم نبود این احکام «۶» ثابت نباشد. اگر به بدل «اشهد بالله»، «اقسم بالله» گوید یا: «احلف بالله»، حکم لعان ثابت نشود. شافعی را دو قول است: یکی همچنین که ما گفتیم «۷»، و دگر آن که: ثابت شود. لعنت باید تا مؤخر باشد در سوگند مرد و غضب در سوگند زن اگر در میانه باشد گویند روا نباشد، و شافعی را دو قول است در این: چون قذف کند زن خود را به مردی اجنبی، دو حدّ بر او واجب شود: یکی برای مرد، و یکی برای زن. حدّ زن به ملاعنه بیفگند و حدّ مرد بدو «۸» ماند، و ابو حنیفه گفت همین قول «۹»، شافعی گفت: به ملاعنه هر دو حدّ از او بیوفتد اگر او را حدّ زنند به مطالبه اجنبی پس از آن برای زن ملاعنه واجب بود بر او بنزدیک ما و بنزدیک شافعی. و ابو حنیفه گفت: بر محدود قذف ملاعنه نباشد «۱۰». چون پس از ملاعنه مرد گوید: دروغ گفتم، حدّش بزند و فرزند با او الحاق کنند، فرزند از او میراث گیرد و او از فرزند میراث

(۵-۱). اساس: ندارد، با توجّه به آط افزوده شد.

(۲). آط، آب، مش: نیاید، آج: آید، لب: آمد.

(۳). همه نسخه بدلها: شود.

(۴). آط، آب، مش: از مرد.

(۶). همه نسخه بدلها: حکم.

(۷). همه نسخه بدلها: ثابت نشود، و شافعی هم این گفت که ما گفتیم به یک قول.

(۸). همه نسخه بدلها: بر او.

(۹). همه نسخه بدلها: ابو حنیفه هم این گفت.

(۱۰). آط، آج، آل: باشد، آب، آز، لب، مش: واجب بود.

ص: ۱۰۱

نگیرد، و تحریم زایل نشود، و فراش باز نیاید. و شافعی همین گفت، جز آن که او گفت: مطلق نسب باز آید «۱». از هر دو جانب میراث بود، و همچنین گفت زهری. و ثوری و اوزاعی و مالک و ابو یوسف و احمد و اسحاق و ابو حنیفه و محمد گفتند: تحریم زایل شود زن را باز «۲» تواند کردن «۳»، و هم چنین گفت: چون مرد را حدّ بزنند تحریم زایل شود، و این قول سعید بن المسیب است و سعید بن جبیر.

فرقت لعان بنزدیک ما فسخ است طلاق نیست، و مذهب شافعی همین است. و ابو حنیفه گفت: طلاق است، به این قول تحریمی مؤبد تعلق دارد با او، و بنزدیک ابو حنیفه تحریمی در حال اگر خود را دروغزن کند «۴» حدّش بزنند تحریم زایل شود، و سفیان ثوری همین گفت.

این طرفی است از مسایل فقهی در این باب، و مسایل در این بسیار است، و این قدر کفایت [است] «۵» این جا، اما تفسیر آیت آن است که در خیر هلال و عویمر شرح داده شد «۶». و «شهادت»، به معنی سوگند است.

و قوله: **وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ**، گفت: عذاب «۷» باز دارد «۸» از زن، یعنی حدّ زنا آن که «۹» او نیز سوگند خورد، چهار سوگند به خدا که مرد در این دعوی دروغزن است، این مذهب ماست و مذهب شافعی، و مذهب ابو حنیفه آن است که: این عذاب حبس است.

قوله تعالی: **وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ**، و اگر نه فضل خدا و رحمت خداستی بر شما. جواب «لو لا»، از کلام حذف کرد لدلالة الكلام عليه، و التقدير:

لهلكنتم او لعوجلتم بالعقوبة، و مانند این در قرآن و کلام عرب بسیار است، منها قوله تعالی: **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ** «۱۰»، و منها قوله تعالی:

(۱). همه نسخه بدلها + تا.

(۲). همه نسخه بدلها: با زنی.

(۳). آب، آز: زیرا تا زنی تواند کردن.

(۴). همه نسخه بدلها + باز.

(۵). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۶). آج، لب، آل: است.

(۷). همه نسخه بدلها: عقاب.

(۸). آج، لب، آل: باز داده است.

(۹). آج، لب، آل، مش: زنا تا آنگه.

(۱۰). سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۵.

ص: ۱۰۲

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ «۱» ...، و فی المثل: لو ذات سوار «۲» لطمتنی، و قال جریر - شعر:

کذب العواذل لو رأین مناخنا بحزیز «۳» رامة و المطی سوام

قوله تعالى: «وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ»، و خدای تعالی توبه پذیرنده است و محکم - کار «۴».

[سوره النور (۲۴): آیات ۱۱ تا ۲۶]

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲) لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْسَّتِّينِ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵)

وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (١٦) يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧) وَبَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١٨) إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (١٩) وَلَوْ لَا فَضَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ (٢٠)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٢١) وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَعْفُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٢٢) إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٢٣) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢٤) يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (٢٥)

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَُّونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (٢٦)

[٩٠-ر]

[ترجمه]

آنان که آوردند «٥» دروغ گروهی «٦» از شما، مینداری که بد است شما را بل آن بهتر است شما را هر مردی از ایشان آن است که کسب کنند «٧» از بزه، و آن که تولا کرد بزرگ این کار «٨» از ایشان او را عذابی بزرگ بود.

چرا چون بشنیدی [این را] «٩» گمان نبردند «١٠» مؤمنان و زنان مؤمنه به خویشتن نیکی، و گفتند این دروغی است روشن.

چرا نیاوردند بر او چهار گواه، چون نیاوردند گواهان، ایشان نزدیک خدای دروغزن اند.

و اگر نه فضل خداستی بر شما و بخشایش او در دنیا و آخرت، برسیدی به شما در آنچه در شدی در او عذابی بزرگ.

(١). سوره رعد (١٣) آیه ٣١.

(٢). اساس: سواء و، به قیاس با نسخه بدلها تصحیح شد.

(٣). همه نسخه بدلها: بحز.

(٤). آط، آج، لب+ قوله تعالی.

(٥). آج، لب، آل: آمدند.

(۶). آج، لب، آل: جماعتی‌اند از ده تا چهل.

(۷). آط، آب: کسب کند، آج، لب، آل: کسب کرد.

(۸). آج، لب، آل + را.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). اساس: بردند، با توجه به آط تصحیح شد.

ص: ۱۰۳

[پ - ۹۰]

چون می‌گیری از زبانها تان «۱» و می‌گویی به دهنهایتان آنچه نیست شما را به آن علم و می‌پنداری آسان است، و آن بنزدیک خدای بزرگ است.

و چرا چون شنیدی نگفتی که نباشد ما را که سخن بگوییم به این، منزهی تو این بهتانی بزرگ است.

پند می‌دهد شما را خدای که باز شوی «۲» با مانند آن هرگز اگر ایمان داری.

و بیان می‌کند خدای برای شما آیات، و خدای دانا و محکم کار است.

آنان که دوست دارند که آشکارا شود کار زشت در آنان که ایمان دارند، ایشان را بود عذابی دردناک در دنیا و آخرت، و خدای داند و شما ندانی.

[۹۱-ر]

و اگر نه فضل خداستی «۳» بر شما و بخشایش او و آن که خدای مهربان و بخشاینده است.

ای آنان که ایمان آوردید «۴» پی‌گیری «۵» مکنی گامهای دیو را، و هر که پی‌گیری «۶» کند گامهای دیو را، او فرماید کار زشت و نابایست «۷»، و اگر نه فضل خداستی بر شما و بخشایش او پاک نبود از شما از کسی هرگز، و لکن خدای تزکیت «۸» کند آن را که خواهد، و خدای شنوا و داناست.

(۱). اساس: دهنها تان، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). آج، لب: به سر مانند آن در نروی، آل: در نروید.

(۳). آج، لب، آل: خدای بودی.

(۴). آج، لب، آل: آورده‌اید.

(۵-۶). آط، مش، مه: پسروی.

(۷). آج، لب، آل: ناشایست.

(۸). آج، لب، آل، مه: پاک.

ص: ۱۰۴

[۹۱-پ]

و نباید که تقصیر کنند خداوندان مال از شما و دست فراخی کنند که بدهند خویشان را و درویشان را و هجرت کنندگان در ره خدای، و باید که تا عفو کنند و در گذرند «۱»، شما دوست [نمی] «۲» دارید که بیمارزد خدای شما را؟ و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

آنان که تهمت کنند زنان پارسای بی خیر مؤمن را، لعنت کرده‌اند «۳» در دنیا و آخرت، و ایشان را عذابی بزرگ است.

آن روز گواهی دهد بر ایشان زبانشان و دستهایشان و پاهایشان به آنچه بودند کرده باشند «۴».

آن روز تمام بدهد ایشان را خدای دین «۵» ایشان بحق، و بدانند که خدای، اوست که حق است و روشن «۶».

[۹۲-ر]

زنان پلید مردان پلید را باشد «۷»، و مردان پلید زنان پلید را باشد «۸»، و زنان پاک مردان پاک را باشد «۹»، و مردان پاک زنان پاک را باشد «۱۰»، ایشان بیزارند از آنچه می‌گویند، ایشان را آمرزش بود و روزی با کرامت.

قوله تعالی: **إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ**، حق تعالی این آیات در «۱۱»

(۱). همه نسخه بدلها: در گذارند، اساس + آنچه، که زاید به نظر می‌رسد.

(۲). اساس و آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۳). آج، لب: لعنت کرده شده‌اند.

(۴). آج، لب، آل: به آنچه هستند که می‌کنند.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل: جزای.

(۶). آط، آب، مش+کننده.

(۷-۸-۹-۱۰). آط، آب، مش: باشند.

(۱۱). همه نسخه بدالها+حق.

ص: ۱۰۵

جماعتی منافقان فرستاد که ایشان تهمت کردند عایشه را «۱»، و سبب آن بود که رسول را- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- عادت چنان بود که چون به سفری خواستی رفتن، قرعه زدی میان زنان، آن که نام او بر آمدی او را با خود ببردی. در این غزو «۲» قرعه زد به نام عایشه بر آمد- و این پس از آن بود که آیت حجاب آمده بود- و خدای تعالی زنان را فرموده بود که: از مردان روی بیوشند.

عایشه گفت: رسول- علیه السّلام- هودجی فرمود برای من، و مرا در آن جا نشاند و برفت، و آن غذا بکرد و باز گشت. چون بنزدیک مدینه رسیدیم در شب فرو آمدیم. من برخاستم «۳» در شب با زنی دیگر که با من بودی، و از لشکرگاه دور برفتم به قضای حاجت. چون باز آمدم مرا عقدی بود از مهرک «۴» یمانی بر گردن داشتیم، دست بمالیدم نمانده بود، گمان بردم که آن جا ضایع کرده‌ام که به قضای حاجت رفته بودم.

برخاستم در تاریکی شب تنها و بر اثر «۵» برفتم، و آن جا بسیار طلب کردم نیافتم.

آن جا دیر بماندم. رسول- علیه السّلام- از رفتن من بی‌خبر بود، بفرمود تا آواز رحیل کردند و لشکر برگرفت و از آن منزل برفتند. و آنان که هودج من داشتند، بیامدند و هودج بر سر شتر نهادند و گمان بردند که من در آن جاام و برفتند. من باز ماندم، در آن منزل هیچ آدمی را ندیدم از داعی و مجیب، همان جا که جای شتر من بود دست بمالیدم عقد بیافتم برگرفتم و همان جا بنشستم، و خواب بر من غالب شد بخفتم و اندیشه کردم که کسی باز پس آید به طلب از پیوستگان من چون خبر یابند، که نگه کردم صفوان بن المعطل السّلمی در آن منزل که پیش از آن بخته بود، از لشکر باز مانده بود، می‌آمد بر شتری نشسته. چون مرا بدید بشناخت، از آن که مرا دیده بود پیش از حجاب. لا حول گفت و استرجاع کرد، و بیامد و با من هیچ حدیث نکرد. شتر فرو خوابانید تا من بر نشستم، و زمام شتر به دست گرفتم و آمد تا به منزل

(۱). اساس: نمی‌شود، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). آط، آب، آز، مش + ما.

(۳). آط، آب: راه نمایند، آج، لب، آل: راه نماینده.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آط، مه: بگزرانید، آب، آز: بدرانید، مش: از دریا بدر آمد.

ص: ۱۰۶

رسول - علیه السلام - فرو «۱» آمده بود و لشکر فرو «۲» آمده، در وقت هجیر و گرمگاه و از کار من بی خبر «۳».

چون شتر من از دور پدید آمد، عبد الله بن ابی سلول و جماعتی منافقان بر سبیل طعن گفتند: این نگر! زن پیغامبر با مردی بیگانه از راه بیابان می‌آید، چه ایمن نتوان «۴» بودن که میان ایشان ناشایسته‌ها رفته باشد! این حدیث بسرّ با یکدیگر گفتند، و ما «۵» از آن بی خبر بودیم، و حسّان ثابت شاعر در آن جمله بود. ما با مدینه آمدیم، و مردم این حدیث در زبان گرفتند و می‌گفتند، و من بی خبر بودم از آن. و سبب آن بود که چون در مدینه آمدیم، بیمار شدم و یک ماه بیمار بودم، و رسول - علیه السلام - با من بر عادت نبود، و من نمی‌دانستم «۶» که سبب چیست، و چون در آمدی گفتم: بیمار چون است و برفتمی، و بر من یک ساعت نشست، تا من از بیماری بهتر شدم.

شبی از شبها با جماعتی از زنان به قضای حاجت بیرون آمدیم، و عادت چنان بود آن جا که در سراها طهارت جای نبود، زنان به شب به صحرا بیرون شدند یا در شهر جایی که خربه‌ای «۷» بودی. و از جمله زنان امّ مسطح با ما بودی او را پای به دامن در آمد، گفت: تعس مسطح، به روی در آیا «۸» مسطح! من گفتم: چرا مردی مسلمان را دشنام می‌دهی که به بدر حاضر بود؟ و این مسطح از خویشان ابو بکر بود و از جمله اصحاب افک بود. مادرش مرا گفت: ندانی که او در حقّ تو چه گفته است؟ گفتم: نه. گفت: او در حقّ تو چنین و چنین سخنی گفت. من دلتنگ شدم و بدانستم که آن [۹۲-پ] گرانی رسول با من از آن جاست. دستوری خواستم از رسول و گفتم: تا به خانه پدر روم. دستوری داد، من برفتم. مادر و پدر را گفتم: در حقّ من مردمان چه می‌گویند؟ ایشان گفتند: چنین حدیثی می‌گویند، و رسول - علیه السلام - از آن دلتنگ است، و لکن ما را چیزی نگفت «۹». من در گریستن نشستم و شب و روز

(۲-۱). همه نسخه بدلها: فرود.

(۳). همه نسخه بدلها + بودند.

(۴). همه نسخه بدلها: توان.

(۵). آج، لب، آل: من.

(۶). اساس: می دانستم، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: خرابه‌ای.

(۸). آط، آب، مش: درآید.

(۹). همه نسخه بدلها + گفت.

ص: ۱۰۷

می‌گریستم و بیماری با سر گرفت مرا، و رسول - علیه السّلام - اسامه بن زید را و علی بن ابی طالب را - علیه السّلام - بخواند و در باب من با ایشان اندیشه کرد. اما اسامه گفت: سخن اصحاب اغراض نباید شنیدن و امساک باید کردن بر او. و اما علی بن ابی طالب گفت: رای تو قویتر باشد در هر کاری. بریره را بخواند - و او زنی بود که با من در سرای بودی - گفت: عایشه را چگونه دانی؟ گفت: و الله یا رسول الله که من هیچ خطا و تهمت ندیدم جز آن که کودک است و جوان و وقتها که خمیر کرده بودی از آن غافل شدی تا گوسپند «۱» از آن پاره‌ای بخوردی. رسول - علیه السّلام - به منبر بر آمد از سر دلتنگی و خطبه کرد و گفت یا قوم:

یا معشر المؤمنین من یعذرنی من رجل بلغنی اذاه فی اهلی،

ای قوم! که معذور دارد مرا از مردی که مرا می‌رنجاند از «۲» اهل من و عبد الله ابی سلول را خواست. سعد معاذ بر پای خاست «۳» و گفت: یا رسول الله! من تو را از او معذور دارم، اگر از اوس است بفرمای تا گردنش بزنم، و اگر از برادران ماست از خزرج، اشارت فرمای تا گردنش بزنم. سعد عباده رئیس خزرج بود، برخاست و با سعد معاذ گفت و گوی کرد، که عبد الله ابی «۴» خزرجی بود «۵».

رسول - علیه السّلام - ایشان را خاموش کرد و از منبر به زیر آمد و در حجره من آمد، و زنی انصاری بنزدیک من بود، و من می‌گریستم، مرا گفت: یا عایشه! اگر تو مبرایی، خدای تعالی براءت ساحت تو پیدا کند، و اگر خطایی کرده‌ای «۶»، خدای تعالی توبه آن قبول کند. من گفتم: یا رسول الله! خدای داند که من مبرام از این حدیث، و چیزی نکرده‌ام که مرا از خدای شرم باید داشت، و لکن کسی مرا باور ندارد و لکن «۷» چیزی نتوانم گفتن الا که «۸» یعقوب - علیه السّلام - گفت: ... فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ «۹»، این بگفتم و روی به دیوار کردم و با سر گریه شدم.

رسول - علیه السّلام - هم در آن جا نشسته بود، او را وحی آمد، و این آیت خدای تعالی

(۱). آل: گوسفند.

(۲). همه نسخه بدلها: در.

(۳). آط، آب، آج، لب، آز: خواست.

(۴). همه نسخه بدلها: عبد الله ابی سلول.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها + توبه کن که.

(۷). همه نسخه بدلها: من.

(۸). همه نسخه بدلها + آن.

(۹). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۸.

ص: ۱۰۸

بفرستاد: **إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ** - الايات «۱»، گفت: آنان که افک آوردند. این «با» تعدیه است، يقال: جاء بكذا او «۲» اتی به. و افک، حدیثی باشد مقلوب از وجه خود. و دروغ را برای آن افک خوانند که معدول و مقلوب باشد از راست، و يقال: افكته الاوافك اذا صرفته «۳» الصّوارف، و منه المؤتفكات. و افك «۴» یأفك اذا كذب. **عُصْبَةٌ**، ای جماعه یشد «۵» بعضها بعضا. و اصله من العصب و هو الشّد، و منه العصابة لما یشدّ به الرّأس، و منه العصبة لبني العم لأنّ الرّجل یشدّ بهم و يتقوّى، و جمع العصبة عصب.

عبد الله عباس گفت: عبد الله ابی سلول بود، هو الذی تولی کیره، و او از جمله رؤسای منافقان بود، و مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و حمنه بنت «۶» جحش بود.

فراء گفت: عصبه، در لغت از یکی تا چهل باشد. **لا تَحْسَبُوهُ**، مپنداری که آن بتر است، یعنی آن افک و دروغ و بهتان شما را که مبهوت و مکذوبی. **بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ**، بل آن بهتر شما را برای آن که شما بر ایشان مستحقّ عوض «۷» شوی، و چون بر آن صبر کنی مستحقّ ثواب شوی. آنکه گفت: **لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ**، هر مردی را از شما آن است که «۸» اكتساب کند از گناه، یعنی جزای آن و وبال و عقوبت آن به او رسد، و به دیگر کس نرسد. **وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ**، و آن کس که تولای معظم آن کرد «۹»، و بیشتر و مهترینه آن حدیث «۱۰» کرد و آن عبد الله بن ابی سلول بود، و گفتند: حسان ثابت بود تا به

حدی که صفوان بن المعطل چون این حدیث بشنید، تیغ بر گرفت و به ره «۱۱» حسان ثابت آمد و حسان را به تیغ بزد و گفت - شعر [۹۳- ر]

غلام اذا هو جیت لست بشاعر

تلق ذباب [السيف «۱۲»] منی فأنتی

(۱). آج، لب: الایة.

(۲). همه نسخه بدلها: و.

(۳). همه نسخه بدلها: صرفت.

(۴). اساس: و اوفک، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: شد.

(۶). اساس: حمنه بن، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: اعواض.

(۸). آج، لب، آل، مش: از شما دانست که.

(۹). آج، لب، آز، آل، مش: کند.

(۱۰). آط، آج، لب، آل، مش + او.

(۱۱). آج، لب، آل: نزد.

(۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

و لکننی احمی حمای و انتفی «۱»

من الباهت الرأمی البراء الطواهر

مردم گرد آمدند و حسّان را بجهانیدند، و حسّان بنزدیک رسول آمد، و رسول - علیه السّلام - آن ضربت از او بخواست و آن را فدیة کرد به غلامی رومی و خرماستانی که حسّان آن خرماستان به معاویه ابو سفیان فروخت در عهد ولایت او به مالی عظیم، و حسّان بن ثابت به عذر این «۲» چند بیت بگفت «۳»:

حصان رزان ما تزّن بریبة

و تصیح غرثی من لحوم الغوافل

حلیة خیر الناس دینا و منصبا

نبیّ الهدی ذی المکرمات الفواضل

چون بیت اوّل بر عایشه خواند، عایشه او را گفت: اما انت فلسّت کذلک، اما تو چنین نه‌ای، یعنی که تو مرا قذف کردی. اما «کبر» و «کبر» «۴» اهل لغت گفتند: هما لغتان بمعنی. و ابو جعفر «کبره» خواند به ضمّ «کاف»، و ابو عمرو گفت: فرق میان «کبر» و «کبر» آن است که «کبر» کبریا و تکبّر باشد، و «کبر» کبر السنّ بالضمّ، و منه قول الشّاعر:

لو لا جلال السنّ و الکبر

لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ، او را عذابی عظیم باشد. و گفتند: حسّان دل عایشه به دست آورد، و او را دل خوش کرد. شعبی گفت: از عایشه شنیدم «۵» که گفت: نیک آید مرا قول حسّان که در جواب ابو سفیان گوید - شعر:

هجوت محمّدا فاجبت عنه

و عند الله فی ذاک الجزاء

فانّ ابی و والده و عرضی

لعرض محمّد منکم و قاء

او را گفتند: یا امّ المؤمنین! او نه آن است که خدا او را می گوید: وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ؟ گفت: پس نه بس «۷» آن عذاب که او دید! نه کور شد و زخم تیغ بچشید! لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ، «لولا» به معنی «هلا» است، و آن تحضیض را باشد.

(۱). آب، لب، ابتعی.

(۲). همه نسخه بدلها: بعد از آن.

(۳). همه نسخه بدلها + منها.

(۴). همه نسخه بدلها + بعضی.

(۵). همه نسخه بدلها: شنیدند.

(۶). همه نسخه بدلها: تشتمه.

(۷). همه نسخه بدلها: نه بس است.

ص: ۱۱۰

گفت: چرا چون این حدیث شنیدی شما که مؤمنانی از مردمان و زنان به خویشتن [گمان] «۱» «۱» خیری نبردی، یعنی به مسلما [نا] «۲» نی که حکم ایشان حکم شماست، نظیره قوله تعالی: وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ «۳» ... ای اخوانکم، و قوله: فَسَلُّوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ «۴»، و

قوله - عليه السلام: المؤمنون کنفس واحدة.

بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: هلا ظننتم کما ظنّ المؤمنونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا، چرا شما به این کار همان ظنّ نبردی که مؤمنان به خویشتن برند از خیر؟ وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ، و گفتند: این دروغی ظاهر است.

مفسران گفتند: مراد به این ابو ایوب است و امّ ایوب که چون این حدیث می‌رفت، و مردم در زبان گرفته بودند، امّ ایوب ابو ایوب را گفت: می‌شنوی که مردمان چه می‌گویند در حقّ عایشه؟ گفت: می‌شنوم، و لکن دروغ است. گفت: با «۵» امّ ایوب اختیار چنین کار کنی؟ گفت: معاذ الله! گفت: پس به هر حال عایشه از تو بهتر است. آنکه هر دو متفق شدند و گفتند: هذا إِفْكٌ مُّبِينٌ، این دروغی ظاهر است.

لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ، ای هَلَّا جَاءُوا. آنکه حق تعالی گفت: چرا نیاوردند بر این سخن که بگفتند چهار گواه، چنان که شرع است که آن کس که قذف کند و تهمت نهد زنی را یا مردی را به زنا، او را چهار گواه باید آوردن. چون نیاورند گواه و گواه نداشتند بر این، ایشان بنزدیک خدای - جلّ جلاله - دروغزن اند. این خاصّ است به عایشه که خدای - جلّ و عزّ - از او براءت ساحت شناخت، و آن گویندگان را دروغزن دانست، فامّا جز او روا «۶» بود که کسی کسی را به زنا به «۷» ناشایستی بیند، و چون بگوید از او چهار گواه خواهند او گواه ندارد بنزدیک خدا دروغزن نباشد.

آنکه گفت: وَ لَوْ لَا فَضَّلُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، اگر نه فضل و رحمت خداستی «۸» بر شما که مسلمانید «۹»، هم در دنیا و هم در آخرت برسدی به

(۲-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۲۹.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۶۱.

(۵). همه نسخه بدلها: است تو با.

(۶). همه نسخه بدلها: جز او را.

(۷). همه نسخه بدلها: بر.

(۸). همه نسخه بدلها: خداستی.

(۹). همه نسخه بدلها: مسلمانانید.

ص: ۱۱۱

شما، به آنچه شما در آن خوض می‌کنید و افاضت در وی «۱» می‌شوی، عذابی بزرگ، يقال: افاض فی الحدیث اذا دخل فیه. [۹۳- پ] قال الله تعالى: إَلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ «۲».

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ، چون تلقی می‌کنی و بهری از دهن بهری می‌گیری. و تلقی تقبّل [باشد] «۳» و استقبال، یعنی به زبان از یکدیگر فرا می‌گیری. و ابی خواند: از تَلَقَّوْنَهُ به دو «تا»، و عایشه خواند: از تلقونه «۴»، من الولق و هو استمرار اللسان بالكذب، يقال: ولق يلق ولقا، بمعنى، از تکذّبونه ای الحدیث. [و محمد بن السّمیع خواند: از تلقونه، من الالقاء، و این همه شاذّ است]. «۵» وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ، و می‌گویی به زبانتان آنچه شما را به آن علمی نیست. وَ تَحْسِبُونَهُ هَيِّنًا، و می‌پنداری که این خوار است. وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ، و این بنزدیک خدا بزرگ است.

وَلَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ، چرا چون این سخن بشنیدی، نگفتی که ما این سخن نگوییم «۶»؟ سُبْحَانَكَ، منزهی تو ای خدای ما، این بهتانی است بزرگ. و بهتان دروغ «۷» باشد که صاحبش چون بشنود مبهوت و متحیر ماند.

آنکه گفت: يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا، خدای تعالی پند می‌دهد شما را از آن که با سر مانند آن روی، و گفتند: تقدیر آن است که: لئلا تعودوا، تا با سر مانند آن نروی، و این هر دو وجه را محتمل است، چنان که در نظایرش رفته است من قوله تعالی: وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ «۸» ...، و قوله تعالی:

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا «۹» ...، و قوله تعالی: أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا «۱۰» ...، و مانند این بسیار است که در جای خود شرح داده شد «۱۱». إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، اگر شما مؤمنانی و به خدای ایمان داری.

(۱). همه نسخه بدلها: و در او.

(۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۶۱.

(۳-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: یلقونه.

(۶). همه نسخه بدلها: نیست ما را که این سخن گوییم.

(۷). همه نسخه بدلها: دروغی.

(۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲.

(۱۱). آل: است.

وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ، و خدای تعالی برای شما آیات و بینات و دلایل بیان می‌کند. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، و خدای عالم است به احوال خلقان بر عموم، و به حدیث عایشه و صفوان و براءت ساحت ایشان از تهمت، و محکم کار و درست کردار است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ، گفت: آنان که خواهند و درست دارند که زشتی و منکر در میان مؤمنان آشکارا شود - یعنی عبد الله ابی سلول و اصحابش از منافقان، لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، ایشان را عذابی است دردناک در دنیا و آخرت. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، و خدای داند دروغ ایشان و شما ندانی.

و گفتند: خدای داند تفصیل عذاب ایشان و شما ندانی. وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ، و اگر نه فضل خداستی «۱» بر شما و رحمت او، و آن که خدای رءوف و مهربان و بخشاینده است. و جواب «لو لا» نیز حذف کرد - چنان که پیش از این بگفتم، و التَّقْدِيرُ: لعاجلكم بالعقوبة، تعجیل کردی بر شما بر عقوبت.

آنکه گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای گروندگان «۲» و باوردارندگان! لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ، پی شیطان مگیری و به دنبال او مشوی. وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ، و هر که او به دنبال گامهای شیطان رود، فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ، او مردمان را فحشاء و منکر فرماید. این دو اسم است عامّ جمله قبایح و معاصی را، فالفحشاء و الفاحشة کار زشت باشد، و منکر هر فعلی بود که عقل یا شرع آن را انکار کند. وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ، و اگر نه فضل خداستی «۳» و رحمتش بر شما. ما زَكِيٌّ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا، هرگز کس از شما زکی و پارسا نبودی. يعقوب خواند و ابن محیصن: «ما زَكِيٌّ» بالتشديد، تزکیه نکردی خدای کس را و حکم نکردی به زکا و طهارت او. وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ، و لکن خدای تعالی تزکیت «۴» کند آن را که خواهد از گناه به رحمت و مغفرت. وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، و خدای شنوا و داناست، سمیع لأقوالکم، علیم باحوالکم.

ابو الدرداء روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: هیچ کس نباشد که او

(۱). آج، لب، آل: خداستی.

(۲). آج، لب، آل: گروندگان.

(۳). همه نسخه بدلها: خداستی.

(۴). مش + کسی.

دست کسی قوی دارد در خصومتی که او را به آن علمی نبود و آلا او در سایه خشم خدای باشد تا از آن باز ایستادن «۱» و هیچ کسی نباشد که او به شفاعت برخیزد تا حدی از حدّهای خدای ضایع کند و آلا با خدای خصومت کرده باشد، و لعنت خدای بر او متتابع شود تا به قیامت «۲». هیچ کسی نباشد که کلمتی بر مردی مسلمان اشاعت کند، و به آن عیب او خواهد آلا بر خدای [۹۴-۹] واجب بود که او را در آتش دوزخ بگذارد. آنگه گفت: و اصل این در کتاب خدای فی قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا - الآية.

قوله تعالی: وَ لَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ، و نباید که سوگند خورند خداوندان فضل و مال بسیار «۳». يفتعل من الالیه، و هی القسم. این قول بیشتر مفسران است.

اخفش گفت: لَا يَأْتِلِ، ای لا يفتعل من الالو، و هو التَّقْصِيرُ وَ التَّرْكَ، یعنی نباید که تقصیر کنند خداوندان فضل و افزونی مال. وَ السَّعَةِ، و فراخی روزی. أَنْ يُؤْتُوا أَوْلَى الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، که به «۴» چیزی که به خویشان دهند و به درویشان، و به آنان که در ره خدای هجرت کرده‌اند. گفتند «۵»: آیت در حق مسطح آمد- و او پسر خاله ابو بکر بود- و درویش بود- و بدری بود- و ابو بکر بر او نفقه کردی، چون در حدیث افک خوضی کرد، نفقه از او باز گرفت، خدای تعالی در حق او این آیت بفرستاد. ابو بکر نفقه او با جای داد، و بر عادت نفقه می‌کرد. وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا، و بگو ای محمد تا عفو بکنند «۶». أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ، نخواهی تا خدای [شما را بیامرزد؟ یعنی اگر می‌خواهی تا خدای گناه شما «۷»]

«۸» بیامرزد و شما را عفو کند، شما بیامرزی ایشان را و عفو کنی، که رسول- علیه السلام- چنین گفت «۹»:

من يغفر الله له و من يعف الله عنه

، هر که بیامرزد کسی را خدای او را بیامرزد، و هر که عفو کند خدای عفو کند از او. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، خدای «۱۰» تعالی

(۱). همه نسخه بدلها: باز ایستند.

(۲). همه نسخه بدلها+ و.

(۳). چاپ شعرانی+ یا تل.

(۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۵). آج، لب، آل+ این.

(۶). همه نسخه بدلها+ و در گذرند.

(۷). آل+ را.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها+ که.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و خدای.

ص: ۱۱۴

آمرزنده و بخشاینده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ، آنکه بر عموم فرمود که:

هر کس که او قذف کند زنان پارسا را به چیزهایی که ایشان غافل باشند و بی خیر، و مؤمن باشند، لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، ایشان در دنیا و آخرت ملعونند. وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، و ایشان را عذابی عظیم «۱» بود، بزرگ.

ابو حمزة الثمالی گفت: آیت در حق مهاجرات «۲» مکه آمد که چون ایشان با پیغامبر هجرت کردند و از قفای رسول به مدینه رفتند، مشرکان ایشان را به مکه طعن «۳» زدند و گفتند: اینان به فجور می روند، و بعضی گفتند: مراد عایشه است، و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد تا شاملتر بود فایده را و هم داخل باشد «۴» تحت آن.

آنکه تهدید کرد ایشان را و بترسانید به نوعی از وعید روز قیامت، گفت: يَوْمَ تَشْهَدُ، آن روز که گواهی دهد بر ایشان، و عامل در «یوم»، «عذاب عظیم» باشد، و یا عاملی «۵» مقدّر من قوله تعالی: اذْكَرَ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ، یاد کن آن روز «۶» که گواهی دهد بر ایشان زبانهاشان «۷» و دستهاشان «۸» و پا [ها] «۹» «۱۰» آنچه کرده باشند در دنیا. و گفتند:

معنی آن است که، زبان بعضی بر بعضی گواهی دهد.

يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ، آن روز که خدای تعالی تمام بدهد جزا و حساب ایشان بحق. عامّه [قراء] «۱۱» به نصب [حق] «۱۲» خواندند، و مجاهد مرفوع خواند علی أنه صفة الله تعالی، ای یوقیهم الله الحقّ دینهم، و در مصحف ابی چنین است «۱۳».

و بدانند که خدای تعالی هست که «۱۴» او حقّ است و بیان کننده.

آنکه گفت: الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ، بیشتر مفسران گفتند: معنی آیت آن است که، الْخَبِيثَاتُ مِنَ الْكَلِمَاتِ وَالْقَوْلِ لِلْخَبِيثِينَ، مِنَ الرِّجَالِ. وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ، ای

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۲). آل: مهاجرین.

(۳). همه نسخه بدلها: طعنه.

(۴). آط، آل، مش: همه داخل باشند.

(۵). آب، آج، لب، آز، آل، مش: عامل.

(۶). همه نسخه بدلها: روزی.

(۷). آج، لب، آل، مش: زبانهای ایشان.

(۸). مش: دستهایشان.

(۹-۱۱-۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). آج، لب، آل: پایهای ایشان به.

(۱۳). کذا در همه نسخه‌ها، چاپ شعرانی (۸/ ۲۰۰) + وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ.

(۱۴). همه نسخه بدلها: خدای راست تعالی که.

ص: ۱۱۵

من الرجال للخبيثات من الكلمات، سخن زشت و پلید از مردان پلید حاصل آید، و مردان پلید و نابکار سزا و لایق کلمات و سخنهای پلید باشند، معنی آیت بر معنی آن بود که خدای تعالی گفت: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ «۱»...، و در مثل: کلّ اناء یترشّح «۲» بما فيه، و اشبه امرء «۳» بعض اثره «۴»، یعنی سخن ناسزا از مردم ناپارسا آید، و این قول عبد الله عباس و بیشتر مفسران است.

و این قول را یک معنی دیگر است، و آن آن است که: سخن پلید لایق به مردان پلید و زنان پلید باشد، و همچنین سخن پاکیزه. و ابن زید گفت: معنی آن است که، زنان ناپارسا مردان ناپارسا را شاید «۵»، و مردان ناپارسا زنان ناپارسا را شاید «۶»، و معنی آیت بر این وجه چنان بود که گفت: الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً [۹۴-پ] وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ «۷»، چه اینان لایق یکدیگرند «۸»، و كذلك القول في الطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبَاتِ. آنکه گفت: أُولَئِكَ مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ، ایشان مبرأند از آنچه «۹» اصحاب افک می‌گویند- یعنی عایشه و صفوان. و گفتند: زنان مهاجرات- بر آن قول که رفت. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ، ایشان را آمرزش بود و روزی گرامی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۲۹) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَى إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

وَ أَنْكَحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَ لَيْسَتَعْفَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ آتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَ لَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِنَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴) اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ (۳۶)

رجالٌ لا تلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكرِ اللهِ وإقامِ الصلاةِ وإيتاءِ الزكاةِ يخافونَ يوماً تتقلبُ فيه القلوبُ والأبصارُ (۳۷) لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

[ترجمه]

ای آنان که گرویده‌ای، مروی «۱۰» در خانه‌ها جز خانه‌هایتان تا مستأنس شوی «۱۱»، و سلام کنی مر «۱۲» خداوندان آن را، آن بهتر است شما را تا همانا «۱۳» شما اندیشه کنی.

اگر نیابی در آن جا کسی، مروی «۱۴»

(۱). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۴.

(۲). آط، آج، لب، آل، مش: یرشح.

(۳). آط، آب، آج، لب، آز، مش: لعء، چاپ شعرانی (۸ / ۲۰۰) لعزّ.

(۴). همه نسخه بدلها: بزّه.

(۵-۶). همه نسخه بدلها: شایند.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۳.

(۸). همه نسخه بدلها: باشند.

(۹). همه نسخه بدلها: آن که.

(۱۰). آج، لب: در میایید.

(۱۱). آط، آب: نشوی.

(۱۲). آب، آج، لب، آل، مش: بر، آط: ور.

(۱۳). آج، لب: مگر.

(۱۴). آط، آب، آل: در مثنوی.

ص: ۱۱۶

در او تا دستوری دهند شما را، اگر گویند شما را باز گردی باز گردی، آن پاکتر باشد شما را و خدای به آنچه می‌کنی داناست.

[۹۵-ر]

نیست بر شما بزّه‌ای که شوی «۱» در خانه‌هایی که نه مسکن باشد، در آن جا متاعی باشد شما را، و خدای داند آنچه آشکارا داری و آنچه پنهان داری.

بگو مؤمنان را تا بر هم نهند چشمه‌اشان، و نگاه دارند فرجه‌اشان، آن پاکتر باشد ایشان را که خدا داناست به آنچه ایشان کنند.

«۲» [۹۵-پ]

بگو زنان مؤمن را تا چشم «۳» بر هم نهند از چشمه‌اشان، و نگاه دارند اندامهای خود «۴»، و ظاهر نکنند زینت خود الّا آنچه ظاهر باشد از آن، و «۵» بزنند مقنعه‌های خود بر گریبانها «۶»، و آشکارا نکنند زینت خود «۷» الّا شوهران را یا پدران «۸»، یا پدران شوهرانشان را، یا پسرانشان را، یا پسران شوهرانشان را، یا برادرانشان را، یا پسران برادرانشان را، [یا پسران خواهرانشان] «۹»، یا زنانشان را، یا آنچه دارد

(۱). آب، آج، لب، آل، مش: در شوی.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، از قرآن مجید افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). آط، آب: فرجهای خویش، آج، لب، آل، مش: فرجهاشان.

(۵). آج، لب+ باید.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل، مش+ شان.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل: زینتهاشان.

(۸). آب+ ایشان را.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۱۱۷

دستهایشان، یا پسروان «۱» جز «۲» خداوندان حاجت «۳» از مردان، یا طفل آن که آشکارا نکنند «۴» بر عورت‌های زنان، و نزنند به پایها [ی خویش] «۵» تا بدانند آنچه پوشیده دارند از زینت ایشان، و توبه کنی با خدای جمله‌ای مؤمنان تا همانا «۶» ظفربایی.

به شوهر دهی بیوگان را از شما و از نیکان از بندگان شما و پرستاران شما اگر باشند درویش توانگر «۷» کند ایشان را خدای از روزی او «۸»، و خدای فراخ عطا و داناست.

[۹۶-ر]

و بگو تا عفت «۹» کنند آنان که نیابند نکاحی تا مستغنی کند ایشان را خدای از روزیش «۱۰» و آنان که طلب مکاتبه «۱۱» کنند از آنان که «۱۲» مالک باشند دستهای شما، کتابت کنی ایشان را اگر دانی در ایشان خیری، و بدهی ایشان را از مال خدای آن که داد شما را، و اکراه مکنی پرستارانتان را بر زنا اگر خواهند پارسایی. تا طلب کنی مال «۱۳» زندگانی دنیا، و هر که اکراه کند [ایشان را] «۱۴»، بدرستی که خدای از پس اکراه ایشان آمرزنده و بخشاینده است.

بدرستی که فرو فرستادیم به شما آیاتی روشن و مثلی [از آنان] «۱۵» که گذشته‌اند از پیش شما، و پندی پرهیزگاران را.

(۱). مش: پیروان.

(۲). آج، لب، آل: نه.

(۳). آج، لب، آل: شهوت.

(۴). آط، آب، مش: مطّلع نباشند.

(۵-۱۴-۱۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آج، لب، آل: تا مگر شما.

(۷). آب، آج، لب، آل، مش: توانگر.

(۸). آط: فضل خویش، آب، آج، لب، مش: فضل خود.

(۹). اساس: عفو، با توجه به آط، تصحیح شد.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: فضل خویش.

(۱۱). آج، لب، آل: مکاتب.

(۱۲). آط، آب، آج، لب، آل، مش: از آنچه.

(۱۳). مش + اندکی.

ص: ۱۱۸

[۹۶-پ]

خدای روشن کننده آسمانها و زمین است، مثل نور او چون شکافی «۱» است که در او چراغی باشد «۲»، چراغ در آبگینه‌ای باشد «۳»، آبگینه پنداری که آن ستاره‌ای است روشن، باز گیرند «۴» از درختی مبارک زیتون «۵»، نه شرقی باشد نه غربی، نزدیک بود که زیت «۶» آن روشنایی دهد، و اگر «۷» نرسیده باشد به او آتش، نوری باشد بر نوری، ره نماید خدای به نورش آن را که خواهد، و بزند خدای مثلهایی برای مردمان، و خدای به همه چیز داناست.

در خانه‌هایی که دستوری داد خدای که بردارند «۸» و گویند در او «۹» نام او، تسبیح کند «۱۰» او را در آن جا به بامداد و شبانگاه.

[۹۷-ر]

مردانی که مشغول نکند ایشان را بازارگانی «۱۱» و نه فروختنی از ذکر خدای، و به پای داشتن نماز و دادن زکات، ترسند «۱۲» از روزی که برگردد در او دلها و چشمها.

تا پاداشت «۱۳» دهد ایشان را خدای نکوتر آنچه کرده باشند، و بیفزاید ایشان را از فضل خود، و خدای روزی دهد آن را که خواهد بی حساب «۱۴».

(۱). آط، آب، آج، لب، آل، مش: چراغخانه.

(۲). آط، آب، آج، لب، آل، مش + آن.

(۳). آب + آن.

(۴). آج، لب، آل: افروخته باشند.

(۵). آج، لب، آل: که زیتون است.

(۶). آج، لب، آل: روغن.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش + چه.

(۸). آج، لب، آل: تعظیم نمایند.

(۹). آج، لب، آل: یاد کنند در آن.

(۱۰). آط، آب، آج، لب، آل: می‌کند.

(۱۱). آط، آب، مش: بازرگانی.

(۱۲). آط، آب، آج، لب، آل، می ترسند.

(۱۳). آج، لب، آل: پاداش.

(۱۴). آط، آب، آج، لب: بی شمار.

ص: ۱۱۹

قوله تعالی: **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ** - الاية. عدی بن ثابت گفت: سبب نزول آیت آن بود که، زنی انصاری بنزدیک رسول «۱» آمد و گفت: یا رسول الله! اوقاتی است که مرا حالتی می باشد که من نمی خواهم که پدرم یا فرزندم مرا بدان حالت ببینند، و ایشان در سرای من می آیند و دیگران «۲»، مرا از آن کراهت است، چگونه سازم؟ خدای تعالی این آیت فرستاد و خطاب کرد با جمله مؤمنان، گفت: ای گرویدگان به خدا و رسول! در هیچ خانه مشوی که نه خانه «۳» شما باشد، **حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا**، تا مستأنس نشوی. بعضی مفسران گفتند: این «استیناس»، به معنی استیذان است، یعنی تا دستوری خواهی.

سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که: قرآن منزل این است که: «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا»، و لکن نویسنده را خطا افتاد و ابی کعب و عبد الله عباس و اعمش «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا» خواندند، و بیشتر مفسران گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری است، و تقدیر آن است که: **حَتَّى تَسَلَّمُوا عَلَىٰ اهْلِهَا وَ تَسْتَأْذِنُوا** «۴»، برای آن که سلام پیش از استیذان باید، و در مصحف عبد الله مسعود مقدم «۵» مؤخر نبشته است چنین که گفتیم.

عمرو بن سعید «۶» التَّقْفِيَّ گفت: مردی به در حجره رسول آمد دستوری خواست و گفت: **الْحَجَّ** «۷»، در آیم؟ رسول - علیه السلام - کنیزی را «۸» - نام او روضه - گفت: این مرد دستوری نمی داند خواستن، برو و او را بیاموز. او بیامد و گفت: یا هذا، چون دستوری خواهی، اول بگوی: السلام علیکم ا ادخل. مرد این بشنید و بیاموخت و بگفت «۹».

دستوری داد تا «۱۰» در سرای رفت، و اگر این تعسّف نکنند از تقدیم و تأخیر «۱۱» روا باشد، چه «او» ایجاب ترتیب نکند، روا بود که آنچه در لفظ مقدم بود در معنی و مراد مؤخر باشد.

(۱). آل + علیه السلام.

(۲). همه نسخه بدلها + و.

(۳). آج، لب، آل: جای.

(۴). آج، لب، آل: لیستأذنوا.

(۵). مش + و.

(۶). همه نسخه بدلها: عمرو بن سعد.

(۷). همه نسخه بدلها: الحج.

(۸). همه نسخه بدلها + گفت.

(۹). همه نسخه بدلها + او را.

(۱۰). آب: یا.

(۱۱). همه نسخه بدلها + هم.

ص: ۱۲۰

مجاهد و سدّی گفتند: این «استیناس»، تنحیح و تنخّم است. زینب گفت - زن عبد الله مسعود: [که عبد الله مسعود چون] «**۱**» خواستی که در سرای آید، گلو پاک کردی و آواز کردی [۹۷-پ] که معلوم شدی که او در سرای خواهد آمدن، آنکه در آمدی.

ابو ایوب انصاری گفت: ما رسول را - علیه السلام - پرسیدیم که: خدای به این «استیناس» چه خواست «**۲**» که گفت: **حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا؟** رسول - علیه السلام - گفت: آن که مرد «**۳**» چون به در سرای رسد، تسبیح و تهلیلی کند و تنحیحی که اهل سرای آگاه شوند از آن که او در سرای خواهد رفتن. بر این اقوال «استیناس» طلب انس باشد، و «سین» استفعال، طلب را باشد کالاستفهام و الاستعلاء. و خلیل احمد گفت: معنی استیناس، استفعال است من الإیناس و هی «**۴**» الإبصار، من قوله: **إِنِّي أَنَسْتُ نَاراً «**۵**»** ... ای ابصرتها، و معنی آن است که بنگرد تا کس آن جاست، و مراد «**۶**» نه آن است که در سرای ننگرد پیش «**۷**» اعلام و استیدان، انما مراد آن است که به نوعی اختیار «**۸**» اعتبار «**۹**» کند تا خود کسی است «**۱۰**» آن جا، اگر کس «**۱۱**» نباشد او تکلیف استیدان و استیناس نکند، قال و هو من قول العرب: اذهب فاستأنس هل تری احدا، ای انظر، به این تأویل که گفتیم برای آن که ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که - رسول - علیه السلام - گفت:

من اطلع فی بیت بغير اذنهم فقد حلّ لهم ان یفقاوا عینه

، گفت: هر کس که او در سرای کسی ننگرد بی دستوری، ایشان اگر چیزی بر چشم او زنند و چشمش تباه کنند، بر ایشان قصاص نباشد، و نیز نه دیت.

سهل بن سعد گفت: مردی در بعضی حجرات رسول نگرید، رسول - علیه السّلام - به در آمد، قضیبی سر تیز به دست، [گفت] «۱۲» اگر دانستمی که تو در حجره من

(۱۲ - ۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). آط، آب، آز، مش + گفت.

(۳). همه نسخه بدلها: مردی.

(۴). همه نسخه بدلها: بمعنی.

(۵). سوره طه (۲۰) آیه ۱۰.

(۶). همه نسخه بدلها + از این.

(۷). آل + از.

(۸). همه نسخه بدلها: اختباری.

(۹). همه نسخه بدلها: اعتباری.

(۱۰). همه نسخه بدلها: هست.

(۱۱). همه نسخه بدلها: تا اگر کسی.

ص: ۱۲۱

نگریدی به سوراخ در، این «۱» قضیب در چشمت زدمی. انما الاستیذان من النّظر، دستوری خواستن برای نظر می‌باید.

عطاء بن یسار گفت: مردی رسول را - علیه السّلام - گفت: یا رسول الله! مرا مادری است، چون در نزدیک او خواهم شدن دستوری خواهم؟ گفت: بلی. [گفت] «۲»:

خدمت او مرا باید کردن، و هر روز چند بار بر او باید رفتن مرا، به هر نوبت دستوری خواهم؟ گفت: آری. آنکه گفت: شاید تو را که در روی و او را برهنه بینی؟ گفت:

نه. گفت «۳»: دستوری بخواه.

و در خبر است که: ابو موسی اشعری به «۴» در سرای عمر خطّاب آمد و تعلّل بکرد «۵» و سلام بکرد و دستوری خواست سه بار، جوابش ندادند به جوابی که معنی او توقّف بود. برفت. عمر کس فرستاد و او را باز خواند، گفت: چرا توقّف نکردی؟ گفت:

برای آن که از رسول شنیدم که: چون سه بار دستوری خواهی، و دستوری ندهند برگردی. گفت: اگر کسی را بیاری که با تو این شنیده باشد و آلا تو را عقوبت کنم. او برفت و یکی را از صحابه بیاورد که با او آن حدیث شنیده بود تا گواهی داد تا عمر دست از او برداشت. **ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ**، اشارت است به استیذان و تسلیم، گفت: این معنی کار بستن و دستوری خواستن و استیناس کردن بهتر باشد «۶». آنکه گفت: **لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**، یعنی این بیان و تعلیم و توقیف و تأدیب برای آن است تا باشد که شما متذکّر شوی و اندیشه کنی.

آنکه گفت: **فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا**، اگر چنان باشد که در آن خانه‌ها کسی را نیابی و در او کس نباشد، در آن جا مشوی تا دستوری دهند شما را، چه اگر در آن جا شوی و کس نباشد، به دزدی متهم شوی، و اگر چیزی مفقود شود از آن جا تهمت بر شما نهند، و وهم به شما برند. **وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا**، و اگر شما را گویند باز گردی، همچنان کنی و بازگردی. **هُوَ أَزْكى لَكُمْ**، که آن پاکیزه‌تر

(۱). همه نسخه بدلها: به سوراخ، به این.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها + پس.

(۴). دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها: نکرد.

(۶). همه نسخه بدلها: بهتر است شما را.

ص: ۱۲۲

باشد شما را، یعنی «۱» رجوع و بازگشتن از تهمت دورتر باشد، و بهتر «۲» و صالحتر. **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ**، و خدای عالم است به آنچه شما کنی.

گفتند «۳»: چون این آیت آمد، بعضی صحابه گفتند: یا رسول الله! پس این خانات و مساکن که در راه شام هست که در آن جا کس نباشد، آن جا نیز نرویم بی دستوری؟ خدای تعالی این آیت فرستاد: **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ**، بر شما بزه‌ای نیست که در

خانه‌ها شوی که مسکون نباشد، [۹۸-ر] و نه سرایها مسکن باشد [و در آن جا کس نباشد] «۴». **فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ**، و متاعی از آن شما در آن جا باشد، اگر در آن جا روی بی دستوری روا باشد.

مفسران در آن «۵» بیوت خلاف کردند، قتاده گفت: مراد کاروان سرایهاست و جایی که متاع باشد و مشترک، و خانه‌هایی «۶» که برای سایله و رهگذریان بنا کرده باشند که غربا در آن جا روند و آن جا متاع خود بنهند.

مجاهد گفت: در راه مدینه خانه‌ها «۷» ست که ایشان پالان و آلت شتر «۸» آن جا بنهادندی، و راهها ایمن بودی کس بر نداشتی. گفتند: آن جا نیز به دستوری در رویم؟ خدای تعالی گفت: آن جا رواست که بی دستوری در روی.

محمد بن الحنفیه - رضی الله عنه - گفت: خانه‌های مکه خواست: **سِوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ «۹»** ...، و حضری و بدوی در او یکی باشد. **ضَحَّاك** گفت:

خرباتی «۱۰» است که مسافر در او فرو «۱۱» آید تابستان و زمستان. عطا گفت: مراد مزابل است که در آن جا قضای حاجت کنند. ابن زید گفت: انبار خانه‌ها «۱۲» ست که در بازار «۱۳» و کاروان سرایها باشد. ابن جریر گفت: بر عموم هر خانه است که در او کس نباشد، برای آن که استیناس برای آن می‌باید «۱۴» تا هجوم نکنند بر عورتی از عورات.

(۱). همه نسخه بدلها + و.

(۲). آج، لب + باشد.

(۳). همه نسخه بدلها: گفت.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۶). آط، آب: جایها، آن، آل، مش: جایی.

(۷). همه نسخه بدلها: جایها.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مش: اشتر.

(۹). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵.

(۱۰). آط، آج، آل: حزبتی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: فرود.

(۱۲). همه نسخه بدلها + و اهریان خانه‌ها.

(۱۳). همه نسخه بدلها + ها.

(۱۴). آج، لب، آل، مش + که.

ص: ۱۲۳

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ، و خدای داند آنچه شما آشکارا «۱» و آنچه پنهان داری، چه او عالم است به سایر معلومات بر هر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود.

آنکه گفت: چون آداب در سراپها رفتن شناختی، قُلْ، بگو ای محمد مؤمنان را:

يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ، تا چشم بر هم نهند، و مراد نه آن است که اطباق جفن کنند بر حدقه، معنی آن است که: چشم نگاه دارند از آنچه ایشان را نیست که در او نگرند از روی عقل و شرع، و قوله: **مِنْ أَبْصَارِهِمْ**، بعضی گفتند: «من»، زیادت است، و درست آن است که زیادت نیست، و آنما فایده او تبعیض است، ای قل لهم لا ينظروا الی بعض ما ينظرون، برای آن که همه نظر حرام نیست و غضّ بصر از همه چیزی واجب نیست، آنما واجب از محرّمات است، پس معنی تبعیض حاصل است.

وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ، و نیز بگو تا فرجهای خود نگاه دارند. در او دو قول گفتند: یکی آن که، از زنا نگاه دارند و از آنچه [شرع] «۲» دستوری نداد ایشان را در آن. ابن زید گفت: هر کجا در قرآن حفظ فرج است، مراد «۳» زناست الا این جا «۴» مراد ستر عورت است، یعنی چشم نگاه‌داری از آن که در عورت کسی نگری، و عورت نگاه داری به حفظ «۵» از آن که کسی در او نگرد، و گفت: دلیل بر این آن است که این جا «من» نیاورد چنان که در غضّ بصر آورد، نگفت و يحفظوا من فروجهم، و این وجهی قریب است، و نیز از روی نظم مناسبتی دارد من کونه تارة ناظرا و تارة منظورا الیه. **ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ**، این پاکیزه‌تر باشد ایشان را و به صلاحتر. و «ذلک»، اشارت است الی ما تقدّم من غضّ البصر و حفظ الفرج. **إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ**، که خدای عالم است به آنچه ایشان کنند.

عباده صامت گفت که، رسول - علیه السّلام - گفت: شش چیز مرا ضمان کنی، تا بهشت ضمان کنم شما را: چون حدیث کنی راست گویی، و چون وعده دهی «۶» وفا کنی، و چون امانتی به شما دهند ادا کنی، و فرجهای خود نگاه داری، و چشم از حرام نگاه‌داری، و دست کشیده داری تا من ضمان کنم شما را به بهشت.

(۱). همه نسخه بدلها + کنی.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها + از او.

(۴). همه نسخه بدلها + که.

(۵). همه نسخه بدلها + و ستر.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آج: وعده کنی.

ص: ۱۲۴

امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت:

النَّظْرُ إِلَى مُحَاسِنِ الْمَرْأَةِ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِيسَ

، نظر کردن در محاسن زنان، تیری است زهر آلود از تیرهای ابلیس، هر که او چشم نگاه دارد از ایشان طلب ثواب خدای را خدای تعالی او را بندگی «۱» آن عبادتی کرامت کند که به ثواب «۲» شادمانه شود.

ابو هریره گفت که، از رسول - علیه السّلام - شنیدم که: بینا «۳» مرد در نماز باشد، زنی بگذرد، او در نماز به آن زن نگرَد و چشم از قفای او رها کند، بیم آن بود که چشمهای او برود.

آنکه حق تعالی گفت: این تکلیف مقصور نیست بر مردان، زنان نیز به این معنی مخاطباند، گفت: بگو ای محمد زنان مؤمنات را: تا «۴» چشم نگاه دارند و فرج نگاه دارند بر آن معانی «۵» که گفتیم از اجتناب زنا «۶» [۹۸-ب] و ستر عورت تا کس در ایشان ننگرد.

و در خیر است که: روزی «۷» رسول - علیه السّلام - در حجره فاطمه - علیها السّلام - بود، مردی بود نابینا مادر زاد - نام او عبد الله بن امّ مکتوم - او در بزد «۸»، رسول - علیه السّلام - گفت: در آی. او در آمد. فاطمه برخاست و در خانه رفت و تا او بنرفت از خانه بیرون نیامد. رسول - علیه السّلام - بر سبیل امتحان گفت: یا فاطمه! چرا از او پنهان شدی، و او چشم ندارد و چیزی نبیند؟ گفت: یا رسول الله:

ان کان لا یرانی «۹» الست اراه،

اگر مرا نبیند «۱۰»، من او را ببینم «۱۱»، ایس الله تعالی قال: وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ، رسول - علیه السّلام - گفت:

الحمد لله [الذی] «۱۲» ارانی فی اهل بیته ما سرتی،
سپاس آن خدای را که با من نمود در اهل البیت من

(۱). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: بدل آن.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آج + آن.

(۳). دیگر نسخه بدلها: بینایی.

(۴). همه نسخه بدلها: که.

(۵). آط، لب، آل: و این معنی، آب: به این معنی.

(۶). اساس: زنان، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آج: یک روز.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آج: بر در بود.

(۹). اساس + آئی، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می نماید.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز آج: اگر او مرا نمی بیند.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز آج: نه من او را می بینم.

(۱۲). اساس ندارد، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: ۱۲۵

آنچه مرا خرم بکرد. قوله تعالی: **وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**، و اظهار نکنند از زینت خود آلا آنچه ظاهر باشد.

علما خلاف کردند در آن زینت ظاهر [که] «۱» خداى استننا کرد آن را و رخصت داد در آن. عبد الله مسعود گفت: جامه است و رداء، و دلیل این تأویل قوله تعالی:

خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ «۲» ... ای ثیابکم. عبد الله عباس گفت و اصحاب او که: سرمه است و انگشتری و دستورنجن «۳» و خضاب. ضحاک گفت و اوزاعی:

روی است و کفهای دست. حسن بصری گفت: روی است و جامه. و عایشه روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

لا یحلّ لامرأة تؤمن بالله و الیوم الاخر اذا تحرّکت «۴» ان تظهر آلا وجهها و یدها الی ههنا

، قالت: و قبض علی نصف الذراع، گفت: حلال نباشد هیچ زنی را که ایمان دارد به خدای و به قیامت که چون بجنبید پیدا کند آلا رویش و دستها تا نیمه بازو. و معنی خبر آن است که از زن این مقدار عورت نباشد به آن معنی که چون در نماز گشاده بود نمازش درست باشد. و درست آن است که روی و کفهای دست و کفهای پای از زن عورت نباشد، به آن معنی که بشاید که در نماز گشاده باشد.

و بعضی دیگر از مفسران گفتند: زینت زن که اظهار شاید که تا کند، [د] «۵» و است: زینت ظاهر است، و زینت باطن. اما زینت ظاهر جامه است، و آنچه زینت باطن است خلخال است و دستورنجن و قلاده و گوشواره. و معتمد آن است که گفتیم که جز روی و کفهای دست نشاید تا در نماز گشاده باشد. وَ لَبِضْرَيْنَ بِخُمُرَيْنِ عَلَي جُبُوبَيْنِ، و بگو این زنان را تا «۶» مقنعه‌ها را بر گریبانها زنند، یعنی چنان سازند که گریبان ایشان «۷» پوشیده باشد به مقنعه «۸» تا سینه ایشان پیدا نبود. آنچه بیان کرد آنان را که زینت زنان ببینند، و زنان از ایشان زینت باز نپوشند: وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا، و

(۵-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۳۱.

(۳). آز: دست و برنجن.

(۴). همه نسخه بدلها: حرّکت.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آل + این.

(۷). همه نسخه بدلها: گریبانهاشان.

(۸). همه نسخه بدلها: مقنعه.

اظهار زینت نکنند الا بر شوهران خود، یا برادران خود «۱»، یا پدران شوهران، یا پسران ایشان، یا پسران شوهر ایشان، و بر پدران خود شاید نیز تا اظهار کنند و ان علوا، و اگر چه بر بالا می‌شود از اجداد و اجداد «۲»، پس جمله ایشان «۳»: شوهران اند «۴»، و پدران زنان اند، و پدران و فرزندان «۵» ایشان اند - اعنی فرزندان خود، و برادران ایشان اند یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرشان یا زنانشان، مراد «۶» زنان مؤمنان اند بر موجب این آیت، حلال «۷» نباشد زنان مسلمانان را که پیش زنان کافران برهنه شوند الا که پرستار ایشان باشد، و ذلک قوله تعالی: **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ**، عبادت گفت: عمر خطاب نامه نبشت به ابو عبیده جراح آن جا که او عامل بود، گفت: شنیدم که زنان اهل کتاب با زنان مسلمانان به یک جای به گرمابه «۸» می‌شوند، تمکین مکن ایشان را از آن که با زنان مسلمانان به گرمابه «۹» روند «۱۰»، و اندام ایشان ببینند. او کس فرستاد و منع کرد، و قوله تعالی: **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ** عام است در جمله [۹۹- ر] زیر داستان از بنده و پرستار، که رخصت است زنان را که زینت خود از ایشان باز نپوشند.

ابن جریج گفت: مخصوص است آیت به پرستاران دون بندگان، و بر قول آنان که گفتند: بندگان در این داخل اند، محمول بود، اما بر آن که ایشان نابالغ باشند و اما بر آن که زینت ظاهر اظهار کنند بر ایشان، و اما بر آن که از کودکی تربیت با ایشان بوده باشد و مقارب بلوغ باشند. **أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ**، یا تابعانی که شما را باشند که ایشان را به زنان حاجت نبود.

عبد الله عباس گفت: آنان باشند که در شرع متابعت قوم کنند به طمع طعام ایشان را، و هم او گفت: مراد آنان اند که زنان از ایشان شرم ندارند، و یک روایت دیگر از او آن است که: عنین باشند. مجاهد گفت: مراد ابلهی است که احوال زنان

(۱). همه نسخه بدلها: پدران ایشان، اعنی پدران این زنان.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آز+ اجداد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آز+ دوازده کس اند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آز: شوهر باشد.

(۵). آط، لب+ شوهران، آج، لب، آل، مش: پدران شوهران و فرزندان شوهران.

(۶). همه نسخه بدلها+ از.

(۷). همه نسخه بدلها: روا.

(۸). آط، آج، لب، آل، مش: گرمابه.

(۹). آط، آب، آز، مش: گرما به.

(۱۰). آب، آز+ به یک جا.

ص: ۱۲۷

ندانند. حسن بصری گفت: آن بود که او را انتشار متاع نباشد. سعید جبیر گفت:

معتوه باشد. عکرمة گفت: مراد خصیّ محبوب «۱» است. حکم گفت: مخنّی باشد که در او قوّت نباشد، و گفته‌اند پیری پیر «۲» باشد. و الإربة «۳»، الحاجة و قد اربت الی کذا اربا.

و قرآء در اعراب «غیر» «۴»، خلاف کردند: ابو جعفر و ابن عامر «۵» به روایت ابو بکر «غیر» خواند [ند] «۶» به نصب علی الحال، و باقی قرآء به جرّ خواندند علی الصّفّة.

أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ، یا اطفالی که ایشان بر عورت زنان مطّلع نباشند، و ندانند که عورت چه باشد، از آن جا که ایشان را شهوتی نبود به زنان. و لفظ طفل هم واحد باشد و هم جمع، [برای این گفت: الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا، به کنایت «۷» جمع] «۸». وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ، و نباید که ایشان در وقت رفتن پای چنان نهند و گام چنان زنند که زینت پوشیده ایشان ظاهر شود از خلخال و پای بند و مانند این.

وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ «۹»، و توبه کنی به جملگی با خدای تعالی ای مؤمنان تا باشد که فلاح یابی و ظفر به ثواب خدای تعالی. و ابن عامر خواند:

ایّه المؤمنون، به ضمّ «ها»، و همچنین فی قوله تعالی: أَيُّهَا السَّاحِرُ «۱۰» ...، و: أَيُّهُ التَّقْلَانِ «۱۱»، و در کتابت «۱۲» بی «الف» نداشت. و باقی قرآء، به فتح «ها» «۱۳» خواندند و در کتابت «۱۴» «الف» نداشتند، و «۱۵» در حال وقف «الف» بگفتند چنان که: رأیت زیدا.

قوله تعالی: وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ - الاية، حق تعالی در این آیت امر کرد مکلفان را به آن که: بیوگانی که با ایشان متعلّق باشند «۱۶»، ولایت ایشان به دست

(۱). اساس: محبوب، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). آل: مردی پیر.

(۳). همه نسخه بدلها+ و الارب.

(۴). آب، آز، مش: او.

(۵). همه نسخه بدلها+ و عاصم.

(۶-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). آج، لب، آل: کنایات.

(۹). آج، لب، آل+ الایة.

(۱۰). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۹.

(۱۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۱.

(۱۲-۱۴). اساس: کتبت (کتابت)، همه نسخه بدلها: کتب.

(۱۳). اساس: «الف»، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۵). چاپ شعرانی (۸ / ۲۰۸) + ابو عمرو و کسائی.

(۱۶). همه نسخه بدلها+ و.

ص: ۱۲۸

ایشان بود، ایشان را به شوهر دهند. بعضی علما گفتند: این امر واجب است، و آنچه قول بیشتر علماست آن است که: این سنت است، و این مذهب ابو حنیفه است و اصحابش و مذهب شافعی و مالک و اوزاعی و لیث «۱» و مذهب ما همچنین است. اما مذهب داود آن است که: امر بر وجوب است، هر که طول دارد بر او واجب آن است که زن آزاد را به زنی کند، و هر که طول ندارد «۲» کنیزکی را به زنی کند، و همچنین «۳» بر زنان نکاح واجب است. و بعضی فقها گفتند: نکاح در حق حرایر واجب است، و در حق پرستار «۴» چون «۵» راغب باشد سنت است. و «ایامی» جمع ایّم باشد، و ایّم از مردان آن بود که زن ندارد، و از زنان آن که شوهر ندارد، يقال: امرأة «۶» ایّم و ایّمة، كما يقال: امرأة «۷» عزب و عزبة، و قد آمت المرأة تئیم ایما و ایوما و تأیمت تأیما، قال الشاعر - شعر:

و ان كنت [افتی «۹»] منکم اتأیّم

فان تنکحی «۸» انکح و ان تتأیمی

و قال آخر - شعر:

الم تر ان الله اظهر دينه

و سعد بباب «١٠» القادسيّة معصم

فأبنا و قد امت نساء كثيرة

و نسوة سعد ليس منهنّ ائيم

و قال آخر:

قد يتمت بنتي و امت كنتي

«١١» و شافعي را قولی آن است که: واجب است عند حاجت و توقان سخت، و اصحاب او حمل کردند علی السنّة المؤکّدة، و دلیل بر این قول رسول است - علیه السلام - که گفت:

النّکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فليس منّي

، گفت: نکاح سنّت من است، هر که «١٢» رغبّت کند از سنّت من از من نباشد، و همچنين گفت:

(١). همه نسخه بدلها؛ بجز مه: اوزاعی است.

(٢). همه نسخه بدلها+ بر او واجب است.

(٣). همه نسخه بدلها+ گفت.

(٤). آج، لب، آل: حرایر.

(٥). آب، آز+ به.

(٦). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۷). آط، آج، لب: لقراة، چاپ شعرانی (۸ / ۲۰۹): للمراء.

(۸). اساس: تنكح، با توجه به آط تصحيح شد.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). اساس: بیام، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحيح شد.

(۱۱). آط، آج، لب، کنیتی.

(۱۲). مه + کس.

ص: ۱۲۹

تناكحوا تكثرُوا فأنى اباهى بكم الامم يوم القيمة حتى بالسقط، [۹۹-پ]

گفت:

نكاح كنى تا بسیار شوى كه من مباحات كنم به شما با امتان دیگر روز قیامت تا آن كودك كه از شكم مادر بیوفتاده «۱» باشد ناتمام او را در شمار آرم. و همچنین گفت:

من احبّ فطرتى فلیستنّ بستتى و هی النكاح

، هر كه ملت من خواهد، گو سنت من بر دست گیر، و آن نكاح است.

سمره «۲» روایت کرد از رسول - علیه السلام - كه: او نهی کرد از تبتل. ابو نجیح السلمی گفت، كه رسول - علیه السلام - گفت: هر كه او طول [دارد] «۳» به چندان كه زن تواند كردن و نكند از ما نیست. یحیی بن عبد الرحمن روایت کرد از پدرش «۴»، از جدش، كه رسول - علیه السلام - گفت: هر كسى كه او را فرزندی بالغ شود «۵». و ابو هریره گفت كه از رسول - علیه السلام - شنیدم كه گفت:

شراركم عزابكم،

بترین شما عزیزان باشند، هم ابو هریره روایت کرد كه، رسول - علیه السلام - گفت:

اذا تزوج احدكم عجب شیطانہ، یقول یا ویله عصم ابن آدم منى بثلى دینه،

گفت: یکی از شما چون زن بکند، شیطان از «۶» او فریاد کند و بگوید: ای وای بر او فرزند آدم! دین خود از من حمایت کرد دو ثلث راه، و در خبری دگر گفت:

من تزوج فقد احرز نصف دینه فعلیه بالتصف الاخر،

گفت: هر که «۷» زن بکند، نیمه دین خویش نگاهداشته بود، بر اوست که نیمه دیگر نگاه دارد.

ابو نجیح السّلمیّ روایت کرد که، رسول - علیه السّلام - گفت:

مسکین مسکین رجل لا زوجة له مسکينة مسکينة امرأة لا زوج لها،

گفت: مسکین باشد مردی که زن ندارد و زنی که شوهر ندارد. گفتند: یا رسول الله! و اگر چه توانگر «۸» باشد از مال؟

[گفت: و اگر چه توانگر باشد از مال] «۹».

ابو امامه گفت، از رسول - علیه السّلام - شنیدم که او گفت: چهار کس آن «۱۰» باشد «۱۱»

(۴-۱). همه نسخه بدلها، بجز آل و مش: بیفتاده، آل: بیفتند، مش: افتاده.

(۲). مش: سمرة بن جندب.

(۳-۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: عبارت «عبد الرحمن ... بالغ شود» را ندارد.

(۶). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۷). همه نسخه بدلها+ او.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آط: توانگر.

(۱۰). آز: کسان.

(۱۱). همه نسخه بدلها: باشند.

که خدای تعالی لعنت کند بر ایشان به ندا «۱» ایشان را از بالای عرش و فریشتگان آمین کنند:

یکی آن که، خود را از زنان ننگه دارد و زن نکند و کنیزک ندارد تا او را فرزند نباشد، و مردی که تشبّه کند به زنان و خدای تعالی او را مرد آفریده بود، و زنی که تشبّه کند به مردان و خدای تعالی او را زن آفریده باشد، و آن که درویشان را معطل فرو گذارد «۲». خالد گفت: معنی معطل در حدیث آن است که، درویش را بخواند، گوید: بیا تا چیزیت بدهم، چون بیاید گوید: چیزی نیست بر طریق استهزا، یا به نابینا استهزا کند و گوید: از ره باز شو که چهار پای آمد، و چنان نباشد. یا کسی پیش او آید، [گوید] «۳»: سرای فلان کجاست؟ گوید: فلان جای و نشان کتر دهد.

عکاف بن وداعة الهلالی گفت: بنزدیک رسول - علیه السلام - شدم، مرا گفت:

یا عکاف! زن داری؟ گفتم: نه. گفت: کنیزک داری؟ گفتم: نه. گفت: تو تندرستی و توانگر «۴»؟ گفتم: آری و الحمد لله. گفت:

فانک اذا من اخوان الشیاطین،

تو از برادران دیوانی، اما رهبان «۵» ترسا «۶» باش و اما آن کن که مسلمانان کنند که سنت ما نکاح است و بتزینه «۷» شما عزبانند، و بتزین «۸» مردگانتان آنانند که عذب میرند.

آنکه گفت: شیطان را در خود سلاحی نیست بلیغتر از زنان آلا و آنان که زن «۹» دارند مطهرانند و میرایان از خنا، و یحک یا عکاف! زنان صواحب داوداند، و صواحب ایوب، و صواحب یوسف، و صواحب کرسف. ما گفتیم: یا رسول الله! کرسف کیست؟ گفت: مردی که خدای را پرستید بر کنار دریا سی سال، به روز روزه داشتی و به شب نخفتی از صیام روز و قیام شب فاتر نشد «۱۰»، کافر شد به خدای از سبب زنی که او را دوست بداشت و دست از عبادت بداشت، خدای تعالی دریافت او را به برکت روزگار گذشته «۱۱» او، و یحک یا عکاف! زن بکن «۱۲» که تو از

(۱). همه نسخه بدلها: لعنت کند ایشان را.

(۲). آط: فرو گزارد.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). آج، لب، آز، آل، مش، مه: توانگر.

(۵). آج، لب، آل: رهبانان.

(۶). همه نسخه بدلها: و ترسایان.

(۷-۸). مه: بترین، دیگر نسخه بدلها: بدترین.

(۹). همه نسخه بدلها: زنان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: نشدی.

(۱۱). آط: گزشته.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز لب+ زن بکن.

ص: ۱۳۱

جمله گناهکارانی. گفت «۱»: یا رسول الله! زنی ده مرا پیش از این که از این «۲» جا برخیزم. گفت: من به تو دادم بر نام خدای کریمه بنت کلتوم الحمیری را.

و عبد الله مسعود روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: چون بر امت «۳» صد و هشتاد سال بگذرد از هجرت من، روا بود که اختیار عزبت و عزلت کنند و بر سر کوهها [۱۰۰- ر] عبادت «۴» کنند.

اما اخباری که آمده است که کدام زن را اختیار باید کردن: عیاض بن غنم الاشعری روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت:

یا عیاض لا تزوجن عجوزا و لا عاقرا فانی مکاتر [بکم یوم القیامة] «۵»،

گفت: زنی که به زنی کنی پیر نباشد و نازاینده نباید که من به کثرت شما فخر آورم روز قیامت، و همچنین گفت:

تزوجوا الودود الودود فانی مکاتر بکم الانبیاء،

گفت: زن دوست داشتنی «۶» زاینده را به زنی کنی، که من به کثرت شما فخر کنم با پیغامبران. و صادق - علیه السلام - [گفت] «۷» از پدرانش، از رسول - علیه السلام - که گفت:

تزوجوا الابرار فانهم اعذب افواها و افتح ارحاما و اثبت مودة،

گفت: زن بکر به زنی کنی که ایشان را دهن خوش [تر] «۸» بود و رحم نرمتر و دوستی ثابت تر. و رسول - علیه السلام - گفت: چون یکی از شما زنی «۹» خواهد، باید از مویش پیرسد چنان که از روی «۱۰»، که موی احد الجمالین است، از دو نیکویی یکی است و در خبری آمد که رسول گفت - علیه السلام:

تَزَوَّجُوا الزَّرْقَ فَإِنَّ فِيهِنَّ يَمْنًا «۱۱».

گفت: زنان ازرق چشم را به زنی کنی که در ایشان خجستگی است «۱۲». و عایشه «۱۳» روایت کرد «۱۴» که، رسول - علیه السلام - گفت:

اعظم النساء بركة اصبحهنّ وجها و اقلهنّ مهرا،

گفت: بزرگترین زنان به برکت آنان باشند که نکو روی تر باشند و کم مهر تر.

(۱). همه نسخه بدلها: گفتم.

(۲). آط: آن.

(۳). همه نسخه بدلها + من.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آل: عادت.

(۵). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۶). آب، آز: دوست دارنده، آج، لب: دوست داشتنی، آل، مش: دوست داشت.

(۷-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها: زن.

(۱۰). همه نسخه بدلها: رویش.

(۱۱). همه نسخه بدلها: یمن.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز مش: هست.

(۱۳). اساس + رضی الله عنها.

(۱۴). همه نسخه بدلها: و روایت کردند.

اما اخباری که آمده است در آداب نکاح و زفاف: عایشه «۱» روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت که: نکاح آشکارا کنی، و در مسجدها کنی، و در وقت زفاف رواست تا دف زنی، و ولیمه بکنی، و اگر همه «۲» گوسپندی «۳» باشد.

معاذ جبل روایت کرد که: با رسول حاضر بودم به گواه گیران مردی انصاری «۴».

رسول - علیه السلام - عقد بیست، آنگه گفت:

على الالفه والخير و الطير الميمون،

بر الفت باد و خیر و مرغ و فال خجسته «۵». آنگه گفت: نتاری کنی بر سر صاحبان، آنگه سبدها بیاوردند در او میوه، و در بعضی شکر. رسول - علیه السلام - بفرمود تا بریختند آن جا، و از صحابه کس دست بر او نهاد، رسول گفت: چه نیکوست حلم! چیزی بر نمی گیری و نمی ربایی؟ گفتند: یا رسول الله! نه ما را نهی کردی فلان روز از نهب؟ گفت: بلی نهی کردم از نهب لشکر، و نهی نکردم از نهب ولایم. آنگه در افتادند از «۶» میوه و شکر می ربودند، و رسول - علیه السلام - همچنین با ما می ربود.

ابو هریره گفت: املاک و ولیمه به شب کنی که در «۷» خجستگی و برکت عظیمتر باشد.

عایشه گفت «۸»: دخترکی انصاری در حجره من بود و من او را می پروردم تا به شوهری دادیم. آن شب که با خانه شوهر شد - در همسایگی ما - رسول - علیه السلام - گفت: چرا هیچ آوازی نیست این جا «۹» و شعر نمی خوانند؟ که انصاریان را این عادت باشد و دوست دارند. و چون خواهد که عقدی «۱۰» بنند بر زنی، مستحب آن است که:

اولاً استخاره بکند «۱۱»، دو رکعت نماز کند، و در عقب آن حمد خدای گوید، آنگه گوید:

اللهم [انّی ارید ان اتزوج اللهم] «۱۲» قدّر لی من النساء اعفهنّ فرجا و احفظهنّ لی فی نفسها و اوسعهنّ رزقا و اعظمنّ برکة و قدّر لی منها ولدا طیبیا تجعله خلفا

(۸-۱). اساس + رضی الله عنها.

(۲). همه نسخه بدلها: به.

(۳). همه نسخه بدلها: گوسفند.

(۴). همه نسخه بدلها + را عقد بیست.

(۵). آط، مه: خوخته.

(۶). همه نسخه بدلها: آن.

(۷). همه نسخه بدلها + شب.

(۹). آط، لب، آل: آن جا.

(۱۰). همه نسخه بدلها: عقد.

(۱۱). همه نسخه بدلها + و.

(۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۱۳۳

صالحا فی حیاتی و بعد موتی.

و قمر در عقرب «۱» مکروه است عقد بستن علی ما جاء فی الاخبار.

و ولیمه مستحب است، روزی یا دو روز مهمانی کند، و مؤمنان را بخواند، و طعامی بسازد برای ایشان. و باید که چون بنزدیک «۲» یکدیگر شوند بر وضوی نماز باشند، و هر یکی دو رکعت نماز کنند، و عقیب آن از خدای در خواهند تا او را روزی کند الف او و دوستی او. چون بنزدیک او بنشینند، دست بر پیشانی او نهد و بگوید:

اللهم علی کتابک تزوّجتها و علی امانتک اخذتها و بکلماتک استحللت فرجها، فان قضیت لی فی رحمها نسیا فاجعله مسلما سویا و لا تجعله شرک شیطان «۳».

و مستحب آن است که زفاف به شب باشد و اطعام به روز، و مکروه است زفاف «۴» و خلوت در شب خسوف و در شبی که در «۵» روزش خسوف بوده باشد، [۱۰۰-پ] و از میان فرو شدن آفتاب تا فرو شدن شفق. و در شبی که بادی سیاه باشد «۶»، و در شبی که زلزله باشد، و در محاق ماه.

و در وقت صحبت نباید تا برهنه باشند «۷»، و روی به قبله نیارند، و پشت بر قبله نیارند «۸»، و در سفینه خلوت نکنند، و سخن گفتن در آن حال مکروه است جز به ذکر خدای تعالی، و به حضور کسی مکروه است. و روا نباشد مردان را که بیشتر از چهار ماه عزلت کند «۹» از حلال خود، اگر چنین کند مأثوم باشد.

و مکروه است که عزل آب کند از زن آزاد آلا به اذن او یا به شرطی که میان ایشان باشد در حال عقد. و اگر «۱۰» دو زن دارد روا باشد که یک شب بر «۱۱» زنی باشد و سه شب بر «۱۲» دیگر زن، برای آن که او را چهار زن حلال است، چون چهار زن دارد بنزدیک هر یکی یک شب باید که باشد «۱۳». و میان ایشان باید تا قسمت [به سویت] «۱۴» کند از نفقه

(۱). مش: و چون قمر در عقرب باشد.

(۲). آط، آب، آز: با نزدیک.

(۳). آل: للشیطان شریکا.

(۴). همه نسخه بدلها: و زفاف مکره است به روز.

(۵). آل: ندارد.

(۶). همه نسخه بدلها: شود.

(۷). آط، آب، آج، لب، آز، مش: باشد.

(۸). همه نسخه بدلها: با قبله نکنند.

(۹). آج، لب، آل: کنند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و چون.

(۱۱-۱۲). همه نسخه بدلها: به بر.

(۱۳). آط، لب، آل، مش: باید تا بود.

(۱۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۱۳۴

و کسوت.

و چون زنی بکر به زنی کند، در اول حال شاید که او را تفضیل دهد به سه شب تا هفت شب. چون زنی آزاد دارد و زنی برده، دو شب زن آزاد را باشد و یک شب برده را. و اگر این کنیزک به ملک یمین دارد، او را قسمت نرسد با زنان آزاد.

و حکم زنان اهل کتاب، حکم پرستاران باشد.

و آن کس که بر زنی عقد خواهد بستن، روا باشد که روی او ببیند و رفتار و اندام او در جامه، و چون نخواهد «۱» بستن نشاید.

قوله تعالی: **وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ**، انکاح تمکین باشد از نکاح، يقال: نکحت المرأة و انکحتها غیری، و كذلك الاملاک التّمکین من الملک، و هو من باب احفرت زیدا بئرا. حق تعالی در این آیت امر کرد و ترغیب فگند ما را در نکاح، هم مردان را و هم زنان را، گفت: بدهی زنان بی شوهر را [به شوهران] «۲»، و نیز زن دهی مردان صالح را از بردگان «۳» و آزادان از زنان و مردان از بندگان و پرستاران.

آنکه گفت: نگر تا از درویشی نترسی، چه اگر درویش باشی خدای تعالی از فضلش استغنا دهد شما را. عبد الله عباس گفت که، رسول - علیه السلام - گفت:

التمسوا الرّزق بالنّکاح،

طلب روزی کنی به نکاح، یعنی ممکن باشد که از دوگانه - زن یا شوهر - فراخ روزی باشند «۴» از سبب او خیری و رزقی «۵» بدین دیگر رسد.

و «۶» در خیر است که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! درویشم.

گفت: برو زنی بکن. و همچنین در عهد بو بکر «۷» و عمر و عثمان «۸» غرض ایشان تبرک به این آیت بود: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**. و رسول - علیه السلام - گفت:

عليک بذات الدّین تربت یداک،

گفت: بر تو باد که زن دیندار به زنی کنی که دستهای خاک آلود باد، یعنی درویش باداش «۹»، معنی آن که در باب نکاح در بند

(۱). همه نسخه بدلها + عقد.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). اساس: بزرگان، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

(۴). آج، لب، آل: باشد.

(۵). همه نسخه بدلهای: روزی.

(۶). همه نسخه بدلهای + همچین.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش، مه: ابو بکر، آز: ابا بکر.

(۸). اساس + رضوان الله علیهم.

(۹). آل: باش.

ص: ۱۳۵

مال مباش، زن دیندار طلب کن که مال خدای بدهد، از آن جا که گفت: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**، و خدای تعالی فراخ عطاست و دانا، روزی [بدهد] «۱» به سعت رحمتش، و عالم است به مصالح خلق بر وفق مصلحت دهد.

قوله تعالی: **وَلَيْسَتَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا**، آنکه گفت: بگو ای محمد [تا عفت] «۲» کار بندند و پارسایی کنند آنان که نکاح نیابند [از حرام اجتناب کنند، آنان که طول و قدرت و استطاعت ندارند، یا کسی را نیابند] «۳» که با او نکاح کنند.

حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، تا آنکه که خدای تعالی مستغنی بکند ایشان را از فضل خود، یعنی از رزق و نعمت خود. **وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**، و آنان که طلب مکاتبت کنند از جمله بردگان شما، با ایشان مکاتبت کنی اگر در ایشان خیری دانی. و معنی مکاتبه آن بود که غلام یا کنیزک گوید: با من موافقت کن که از من چندینی بستانی در چند نجم معلوم یا در مدّت یک سال یا کما بیش، چون من این داده باشم آزاد باشم، بر این شرط کنند. مستحب است که چون غلام یا کنیزک گویند و این خواهند خداوند «۴» با ایشان این مساعدت بکند «۵» و ایشان را اجابت کند «۶» با این، اگر داند «۷» که قوّت [۱۰۱-ر] آن دارند که با آن وفا کنند.

و مذهب داود و عمرو بن دینار و عطا و محمد جریر آن است که: این مکاتبه واجب است، و روایت عوفی است از عبد الله عباس. و قتاده گفت: این سیرین از انس خواست که او را مکاتبه کند، اجابت نکرد، با عمر گفت، عمر او را درّه زد. و گفتند: این آیت در شأن غلامی آمد از آن حویطب بن عبد العزی که از خواجه خود می خواست تا مکاتبه بکند او را، نمی کرد. خدای تعالی این آیت بفرستاد و او را مکاتبت کرد با او بر صد دینار، و بیست دینار از آن جمله ببخشد، و او در مدّت مکاتبه مال بداد «۸»، و او را به غزات خیبر بکشند. و دیگر فقها از شعبی و حسن بصری

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲-۳). اساس افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: خداوندان.

(۵). همه نسخه بدلها: بکنند.

(۶). همه نسخه بدلها: کنند.

(۷). همه نسخه بدلها: دانند.

(۸). همه نسخه بدلها+ و آزاد شد.

ص: ۱۳۶

و مالک و ابو حنیفه و شافعی و اوزاعی و جمله فقها و مذهب ما هم این است. و مستحب آن است که مغالات «۱» نکند با او در بها، و مسامحت کند و یاری دهد او را از «۲» فک رقبه او از بندگی، و یاری دهد او را به سهمی از زکات من سهم الرقاب.

و مکاتب «۳» بر دو ضرب باشد: مطلق باشد و مشروط. مشروط آن باشد که او را گوید در اول «۴» مکاتبه اگر عاجز آیی در «۵» ادای مال کتابت «۶» آنچه داده باشی مراست، و تو همچنان بنده‌ای که بودی. چون غلام بر این شرط قبول کند همچنان باشد، که «۷» ادا نکند «۸» به وقت به تمامی رد کنند «۹» او را با بندگی. و مطلق آن بود که با او این شرط نکنند «۱۰»، هر گه که مثلاً یک دینار از مکاتبه بدهد «۱۱»، به مقدار از آنچه ادا کرده باشد آزاد شود و به مقدار از آنچه بر او باشد بنده بود.

و حکم مکاتب «۱۲»، حکم بندگان باشد چون مشروط بود، و چون مطلق بود به مقدار ادای کتابت از بندگی بیرون آید. این ضرب اگر میراثی بود او را یا مورثی باشد او را، موارثه «۱۳» ایشان ثابت بود به حساب آنچه آزاد بود و به حساب آنچه بنده بود منع کنند «۱۴» میراث از او، و اگر چیزی کند که حد بر او واجب آید از زنا و قذف به حساب آنچه آزاد باشد، حدّ آزادان زنند او را، و به حساب آنچه بنده باشد حدّ بندگان «۱۵». اما آن که مشروط بود از مکاتبان تا یک درم باشد «۱۶» از مال مکاتبه که نداده باشد، حکم او حکم بندگان باشد، و این مذهب مالک و ابو حنیفه و اصحابش «۱۷» و حسن و زهری و سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار، و شافعی اعتبار این نکرد «۱۸» و این قسمت نهاد «۱۹»، بل «۲۰» گفت: هر مکاتبی که عاجز آید از ادای مال مکاتبه در آن اجل

-
- (۱). همه نسخه بدلها: مغلات.
- (۲). همه نسخه بدلها: در.
- (۳). همه نسخه بدلها: مکاتبت.
- (۴). همه نسخه بدلها: اگر در مدت.
- (۵). همه نسخه بدلها: از.
- (۶). آج، لب: کتاب.
- (۷). همه نسخه بدلها: اگر.
- (۸). آج، لب، آل، آز: کند.
- (۹ - ۱۴). همه نسخه بدلها: کند.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: نکند.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: بدهند.
- (۱۲). آط، آج، لب، آز، آل، مش: مکاتبت.
- (۱۳). مش: بموارثه، همه نسخه بدلها + میان.
- (۱۵). همه نسخه بدلها: زنند.
- (۱۶). همه نسخه بدلها: ماند.
- (۱۷). همه نسخه بدلها، بجز آز: اصحاب اوست.
- (۱۸). همه نسخه بدلها: نکردند.
- (۱۹). همه نسخه بدلها: ننهادند.

(۲۰). آط، آج، لب: بلکه.

ص: ۱۳۷

مضروب تا «۱» به آن نجوم معلوم، کتابت او باطل بود و او مردود باشد با رِقّ و بندگی.

قوله: **إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا**، اگر در او خیری دانی. در او خلاف کردند که مراد به این «خیر» چیست؟ عبد الله عمر گفت و عبد الرحمن بن زید و مالک بن انس «۲»:

مراد حرفت است و اکتساب، یعنی «۳» پیشه‌ای داند و یا کسبی تواند کردن که به آن ادای مال کتابت کند، و این مذهب ثوری است و روایت وائلی «۴» از عبد الله عباس. و حسن و مجاهد و ضحاک گفتند، و عوفی از عبد الله عباس که: مراد به «خیر»، مال است، من قوله: **إِنْ تَرَكَ خَيْرًا** «۵»...، ای مالا، یعنی اگر مالی دارد و شما دانی که آن مال دارد و ادا تواند کردن. و خلیل گفت: این وجه ضعیف است برای آن که اگر مراد مال بودی، نگفتی: **فِيهِمْ خَيْرًا**، گفتی: لهم خیرا.

ابو لیلی «۶» الکندی گفت: سلمان غلامی داشت، سلمان را گفت: با من مکاتبه کن. گفت: مالی [داری؟ گفت] «۷»: نه. پس گفت «۸»: مرا اوساخ الناس خواهی دادن، یعنی از سؤال و کدیه مردمان! ابراهیم و ابو صالح و ابن زید گفتند: یعنی صدقا و وفاء، مراد صدق و وفاست، اگر در ایشان صدقی و وفایی دانی. طاووس گفت: مراد مال است و امانت. شافعی گفت: اولیتر تفسیر «۹» که لایق است «۱۰» مال است و امانت، یا کسب «۱۱» و امانت.

ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: سه کس آند «۱۲» که بر خدای واجب است که ایشان را یاری دهد: مردی که در سبیل خدای بیرون آید، یعنی «۱۳» هجرت یا «۱۴» جهاد، و مردی که زنی کند تا خدای او را مستغنی کند، و غلامی که مکاتبه خواهد از خواجه‌اش و نیت ادا کند [۱۰۱-پ].

(۱). آط، آب: یا.

(۲). اساس + گفت.

(۳). همه نسخه بدلها + اگر.

(۴). همه نسخه بدلها: والبی.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰.

(۶). همه نسخه بدلها: ابو لیل.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: گفت پس.

(۹). همه نسخه بدلها: و تفسیری.

(۱۰). آط، آب، آز: با آیت، آج، لب، آل: با این آیت.

(۱۱). همه نسخه بدلها: کتب.

(۱۲). آل: اند، مش: کسانند.

(۱۳). همه نسخه بدلها + به.

(۱۴). آط، آب، آز، آل، مش + به.

ص: ۱۳۸

محمد بن سیرین گفت از عبیده «۱» که: مراد به «خیر» اقامت نماز است، یعنی اگر دانی که غلام «۲» اهل خیر است و نماز کن. بهری دیگر گفتند: مراد آن است که، اگر غلام عاقل و بالغ باشد، برای آن که با دیوانه و کودک کتابت درست نباشد، این مذهب ماست و مذهب شافعی. و ابو حنیفه گفت: با کودک درست باشد چون مراهق و ممیز بود مکاتبه «۳» درست باشد، هم حال و هم مؤجل، و ابو حنیفه همین گفت. و شافعی گفت: درست نباشد الا به اجل، و اقلش دو نجم باشد، اما اگر مکاتبه کند «۴» با دیوانه کتابت درست نباشد، [اگر مال مکاتبه بدهد آزاد نشود. و شافعی را دو قول است: یکی آن که درست باشد] «۵»، و یکی آن که فاسد.

وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ، و بدهید ایشان را از مال خدای، یعنی از زکات از «۶» سهم الرقاب تا در وجه ادای مال کتابت کنند.

آنکه خلاف کردند که خطاب با کیست، بعضی گفتند: خطاب با خداوندان بنده است، یعنی محسوب دارید ایشان را از حساب زکات آنچه میسر شود و آنچه شما را از دل بر آید تا شما را به زکات محسوب باشد و ایشان را به ادا. و بعضی دگر گفتند: خطاب با جمله مکلفان است، یعنی شما که مکلفانی ایشان را یاری دهی بر «۷» ادای مکاتبه از زکات مال.

آنکه در آن خلاف کردند که چه مقدار باید. بعضی گفتند: ربع مال رها کند، و این روایتی است از امیر المؤمنین «۸» - علیه السلام - و ابو عبد الرحمن السلمی و مذهب ثوری است. و بعضی دگر گفتند: آن را حدی نیست چندان که خواهد، و این امر است بر سبیل استحباب بنزدیک بیشتر اهل علم. و داود و اهل ظاهر گفتند: بر وجوب است.

أَمَّا حَجَّتْ أَنْ كَسَّ كَمَا وَكَلَّتْ «۹» مِنْ مَالِ زَكَاةٍ خَوَّاسَتْ، أَنْ أَسَتْ كَمَا «۱۰» زَكَاةٍ

(۱). آج، لب، آل: ابو عبیده.

(۲). همه نسخه بدلها + از.

(۳). آط، آب، آز، مش: مکاتبت.

(۴). همه نسخه بدلها: کنند.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها + جمله.

(۷). همه نسخه بدلها: در.

(۸). همه نسخه بدلها + علی.

(۹). آط، آب + این، آج، لب، آز، آل + که این.

(۱۰). اساس: و، با توجه به آط، تصحیح شد.

ص: ۱۳۹

واجب است، گوییم: زکات واجب است، أَلَا أَنْ كَمَا وَكَلَّتْ «۹» مِنْ مَالِ زَكَاةٍ خَوَّاسَتْ، أَنْ أَسَتْ كَمَا «۱۰» زَكَاةٍ «۲» مستحبّ است.

سهل بن حنیف روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت:

مِنْ أَعَانَ مَكَاتِبًا فِي فَكِّ رَقَبَتِهِ أَوْ غَارِمًا فِي عَسْرَتِهِ «۳» أَوْ مُجَاهِدًا فِي سَبِيلِهِ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ،

هر که او مکاتبتی را بر فکاک رقبه‌اش، یا غارمی را در عسرتش «۴»، یا مجاهدی را در راه جهادش یاری دهد، خدای تعالی سایه کند او را در سایه عرش آن روز که سایه نباشد أَلَا سَايَهُ أَوْ. وَلَا تُكْرَهُوا فِتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ، و اکراه مکنی پرستاران «۵» را بر زنا. گفتند: آیت «۶» در معاذه و مسیکه آمد - پرستاران عبد الله ابی سلول منافق - که او اکراه کردی ایشان را بزنا، ضریبه‌ای «۷» به او آوردندی «۸» و این عادتی بود در جاهلیت که پرستاران را حمل کردند بر زنا. چون اسلام در آمد این

کنیزکان عبد الله ابی «۹» با یکدیگر گفتند: اگر این کار که ما می‌کنیم نیک است، بسیار بگردیم، وقت آن است که باز ایستیم، و اگر بد است شاید که تا نیز نکنیم، خدای تعالی این آیت فرستاد.

مقاتل گفت شش کنیزک بودند از آن عبد الله ابی «۱۰»، که او ایشان را اکراه کردی بر زنا و اجرت با او آوردندی «۱۱»: معاذه بود و مسیکه و امیمه و عمره و اروی و قتیله.

یکی روزی آمد و دیناری آوردی و یکی بردی. گفت: بروی و هم بر کار می‌باشی.

گفتند: اسلام آمد و زنا حرام کرد، و ما نیز این نکنیم. و آمدند و شکایت با رسول کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

معمر روایت کرد از زهری که: عبد الله ابی سلول مردی را از قریش اسیر بگرفت روز بدر- و عبد الله کنیزکی داشت- این قریشی مراوده کرد او را از نفس «۱۲» او، او ابا

(۱). اساس: به او دادند، با توجه با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آط، لب: علی التَّعِين.

(۳). همه نسخه بدلها: عشرته.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مه: عشرتش.

(۵). آط، آب، آز، مش، مه: پرستاران، آج، لب. آل: پرستاران تا.

(۶). همه نسخه بدلها: این.

(۷). همه نسخه بدلها: جزیه.

(۸). آط، آج، لب، مش: آن به او دادندی، آب: به او دادندی.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز مه + سلول.

(۱۰). آب، آج، لب، آز، آل + سلول.

(۱۱). همه نسخه بدلها: به او دادندی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: پیش.

کرد، و عبد الله او را اکراه می‌کرد امید آن را که باشد که از او بار گیرد «۱» تا «۲» او فدیة فرزند خواهد از او بسیار «۳»، و کنیزک تن در نمی‌داد، خدای تعالی این آیت فرستاد:

إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا، اگر ایشان اختیار حصانت و پارسایی کنند. و گفتند: «ان» به معنی «اذ» است، برای آن که این نهی از اکراه مطلق می‌باید مشروط نمی‌باید، گوییم: اگر چه «ان»، شرط است، «اذ» هم مخصّص است، برای «۴» آن که ظرف است و آن «۵» منهی «۶» است بر عموم، جواب معتمد از او آن است که: اگر چه در آیت مشروط است این نهی، منع نیست از آن که به دگر دلیل [۱۰۲- ر] داند که این همیشه حرام است، سواء اگر ایشان اختیار تحصّن «۷» کنند و اگر نکنند، چه این دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب درست نیست بنزدیک محققان. [و دگر آن که اکراه جز چنین نباشد، چه اگر این کنیزکان مرید و راغب باشند به اکراه حاجت نباشد، و بر این وجه سؤال لازم نباشد] «۸». و بعضی مفسران گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری است، و تقدیر آن است که: (و انکحوا الایامی منکم ان اردن تحصنا)، و این تعسف برای فرار از این سؤال کرده‌اند، و به این حاجت نیست بر این وجه که ما بیان کردیم. و البغاء الزنا، و البغاء الطلب، و البغی، الطلب بغير الحق. لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، تا به آن عرض و مال دنیا طلب کنی. وَ مَنْ يُكْرِهْهُمْ، و هر که اکراه کند ایشان را و باز پشیمان شود خدای تعالی از پس اکراه ایشان غفور و رحیم است، یعنی خدای تعالی با آن که ایشان اکراه «۹» باشند هم آمرزنده و بخشاینده است، و آن اکراه ایشان کنیزکان را بر بغاء، خدای را منع نکند از آن که ایشان را بیامرزد. معنی این است نه آن که این غفران و رحمت موقوف باشد بر بعد اکراه دون قبل «۱۰»، و معنی آن است: (فان الله مع اکراههم غفور رحیم)، و اگر اکراه به حدّ «۱۱» الجاء بود، و زر

(۱). همه نسخه بدلها: بار بر گیرد.

(۲). آج، لب، آل + از.

(۳). همه نسخه بدلها: بستاند.

(۴). همه نسخه بدلها: از بهر.

(۵). همه نسخه بدلها: این.

(۶). آج، لب، آل، مش: نهی.

(۷). آط، آب، آج، لب، آز، مش: تحصین.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). کذا در اساس و مش، دیگر نسخه بدلها + کرده.

(۱۰). همه نسخه بدلها + اکراه.

(۱۱). آط، آب: به خدایی، آج، لب، آز، آل: به خدای، مش: به خدای تعالی.

ص: ۱۴۱

وبال «۱» بر مکره باشد.

آنکه حق تعالی گفت: **وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ**، ما فرو فرستادیم به شما آیاتی مبین و روشن. **وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ**، و مثلی از آنان که پیش شما رفته‌اند، و موعظتی و پندی پرهیزگاران را، و این جمله وصف قرآن است و آیات او.

آنکه گفت: **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، عبد الله عباس گفت و انس: معنی «نور» آن است که خدای تعالی ره نماینده اهل آسمان و زمین است، به هدایت او مهتدی شوند و به نور او راه برند، و به معرفت و توفیق او راه برند، چنان که مرد رونده در تاریکی شب به روشنایی ماه راه برد، مکلفان به الطاف و توفیق او بر نجات راه یابند، پس او در این معنی با نور ماند، و این بر سبیل توسع «۲» و تشبیه باشد.

ضحاک و قرظی گفتند: معنی آن است که خدای تعالی منور و روشن کننده آسمانها و زمین است به ماه و آفتاب و ستارگان. مجاهد گفت: مدبر الامور فی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، تدبیر کننده کارهاست در آسمان و زمین، به تدبیر او ره برند و وجوه صواب در کارها از خطا بشناسند، چنان که به نور و روشنایی ره راست از کثر «۳» بدانند.

ابی کعب گفت: معنی آن است که، مزین السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالسَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّجْمِ، آراینده آسمانهاست به آفتاب و ماه و ستارگان، و آراینده زمین است به انبیا و ائمه و علما و مؤمنان.

بعضی دگر گفتند: معنی آن است که، منه **نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، هر نور که در آسمانها و زمین است ازوست، چنان که گویند: فلان رحمة و فلان سخط، فلان رحمت است و فلان سخط است، یعنی رحمت و سخط از او باشد. و اصل او از باب وصف با مصدر «۴» باشد «۵»، فلان عدل و صوم و فطر و رضی، ای عادل صائم مفطر

(۱). وزر وبال وزر و وبال، با ادغام دو حرف همجنس، همه نسخه بدلها: وزر و وبال.

(۲). اساس: توقع، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). آب، آز، مش: کج.

(۴). همه نسخه بدلها: وصف المصدر.

(۵). همه نسخه بدلها + من قولهم.

ص: ۱۴۲

مرضی «۱». پس نور به معنی منور باشد. و بعضی اهل معانی گفتند: اصل نور تنزیه و تصفیه باشد، من قولهم: امرأة نوار «۲»، و نساء نور «۳»، اذا كن متبريات من الریبة «۴» و الفحشاء، قال الشاعر - شعر:

نوار من صواحبا نوار
كما حال سوار او صوار «۵»

پس بر این قول معنی آن باشد که، منزّه است خدای - جلّ جلاله - از هر عیب.

و بعضی علما گفتند نور بر چهار وجه است: نوری است متألّی، و نوری است متولّد، و نوری است از جهت صفای لون، و نوری است از طریق مدح احیا «۶».

نور متألّی، چون جرم آفتاب و ماه و ستاره است، و نور متولّد آن «۷» شعاع است که از ایشان بتابد بر ما، و آنچه از صفای لون باشد چون نور جواهر روشن باشد و هر جسم که در او صفایی باشد چون آینه و مانند آن، و آن نور که از جهت مدح بود چنان که گویند «۸»: نور البلد و شمس العصر، و كما قال الشاعر - شعر:

فانک شمس و الملوک کواکب
اذا طلعت «۹» لم یبید منهنّ کواکب

[۱۰۲ - پ] و قال اخر - شعر:

قمر القبائل خالد بن یزید

و قال آخر - شعر:

امّا حقیقت «۱۰» نور جسمی باشد رقیق، مزیء، چنان که ما می‌بینیم از شعاع آفتاب و ماه و روشنای آتش. و حقیقت ظلمت، جسمی باشد رقیق مختصّ «۱۱» به هیأت سواد

(۱). آز: رضی.

(۲). مش: نوار.

(۳). آج، لب، آل: نورا.

(۴). همه نسخه بدلها: الزینة.

(۵). کذا در نسخه اساس: مصرع دوم در همه نسخه بدلها بدین صورت: کما فاجاک سرب او سوار، و در چاپ مرحوم شعرانی (۸ / ۲۱۷) به صورت: کما فاجاک سرب او سوار، ضبط شده است.

(۶). همه نسخه بدلها: آن.

(۷). آج، لب، آل + نور.

(۸). همه نسخه بدلها + فلان.

(۹). همه نسخه بدلها: اذا ما بدت.

(۱۰). اساس + ظلمت، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می‌نماید.

(۱۱). آج، لب، آل: مختص.

ص: ۱۴۳

چنان که ما می‌دانیم از تاریکی هوا در شب، و چون چنین باشد وصف خدای تعالی کردن به نور بر حقیقت روا نباشد، و امّا بر سبیل توسّع و مجاز روا بود علی احد الوجوه.

اما به معنی منور چنان که گفتیم عدل به معنی عادل، و اما به معنی هادی علی وجه التّشبیّه، و اما علی طریق المدح، و این نیز راجع باشد علی «۱» احد المعینین اللّذین ذکرناهما، من المنور و الهادی. و دگر آن که نور از امارات حدت خالی نیست: از طلوع و غروب و سطوع و بلوغ و ارتفاع و هبوط، و خدای - جلّ جلاله - قدیم است.

و روایت کرده‌اند که «۲» امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - خواند: اللّهُ نور السّموات و الارض، علی الفعل.

مَثَلُ نُورِهِ، در این ضمیر خلاف کردند که عاید با کیست. بعضی گفتند: عاید است با نام خدای تعالی، یعنی مثل نور اللّهِ فی قلب المؤمن. و بعضی گفتند: مثل نور المؤمن راجع است با مؤمن، یعنی مثل نور مؤمن. و گفتند «۳» بیان این آن است که ابیّ کعب خواند: مثل نور من امن به. کَمِشْكَاةٍ، عبد اللّهِ عبّاس و اشرس و زید و حسن «۴» گفتند: مراد به این نور قرآن است، و بر این قول ضمیر با خدای تعالی راجع باشد.

کعب الاحبار و سعید جبیر گفتند: مراد محمّد است - علیه السّلام - مقاتل و ضحاک گفتند: این اضافت تخصیص است، کبیت اللّهُ و ناقة اللّهِ.

عطا «۵» گفت از عبد اللّهِ عبّاس که: مراد به نور طاعت است، و طاعت را نور خوانند «۶» من قوله: یَسْعَى نُورُهُمْ بَیْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ «۷» ...، ای نور طاعتهم.

آنکه مثل زد نور خود را به چراغ وایی «۸» که در او چراغ باشد. و گفته‌اند که:

کَمِشْكَاةٍ، کوه باشد بر دیوار «۹» که آن را منفذ نبود چراغ بر او نهند. و اصل مشکات «۱۰»، و عایی باشد از ادیم مانند دلوی که آب در او سرد کنند، و وزن او مفعله است کالمقراة و المصفاة، قال الشّاعر - شعر:

(۱). آب، آز، مش: الی.

(۲). آج، لب، آل: از.

(۳). آط، آج، لب، آز، مش، آل: گفته‌اند.

(۴). همه نسخه بدلها: عبد اللّهِ عبّاس و حسن و زید اسلم و پسرش.

(۵). همه نسخه بدلها: عطیه.

(۶). همه نسخه بدلها: خواند.

(۷). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۲.

(۸). آب: به چراغ به فانوس، آج، لب، آن: به چراغ و آن، مش: به چراغدانی.

(۹). همه نسخه بدلها: دیواری.

(۱۰). آط: شکوة.

ص: ۱۴۴

كأن عينيه مشكاتان في حجر قیضا «۱» اقتیاضا «۲» بأطراف المناقیر

و گفته‌اند: مشكات، عمود قندیل باشد که پلیته در او بود. مجاهد گفت: مشكوة، قندیل باشد که چراغ در او بود، و مصباح چراغ بود و هو مفعال من الصبح، و هو الضوء، و این «۳» بنای آلات باشد، كالمفتاح و المقلاد و المقلاف. گروهی گفتند: فرقی نیست میان سراج و مصباح، و گروهی فرق کردند و گفتند: مصباح این آلت باشد که روغن و پلیته در او باشد، و سراج پلیته‌ای بخشنده «۴» باشد، و این قول خلیل است، و قال:

المسرجة كالمصباح في كونها آلة. و بعضی دگر گفتند: سراج مهتر باشد از مصباح لقوله تعالى: وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً «۵»، و قوله تعالى: وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَاجاً «۶».

آفتاب را سراج خواند، و ستارگان را که کهتر از آفتاب‌اند مصابیح خواند، فی قوله:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ «۷» ... و آنچه نور او به آن مشبه است، بعضی گفتند مصباح است، و «۸» تقدیر تقدیم و تأخیر است کانه قال: مثل نوره كمصباح في مشكوة، و اگر بر ظاهر برانند هم مطرد است برای آن که گفت: مثل نور او چون مصباحی است که در او «۹» مشکاتی باشد و مشکات که در او مصباح باشد روشنی باشد به روشنایی مصباح. پس در معنی فرقی «۱۰» نبود و به این تعسّف حاجت نیست. آنکه گفت:

المصباح في زُجاجة، آن چراغ که در آبگینه باشد، برای آن که گفته آبگینه‌ای «۱۱» که روشنایی او ممنوع نباشد و مصون باشد از باد و آفاتی که بدو رسد. حق تعالی مثل زد نور خود را در دل مؤمن به چراغی در آبگینه‌ای که آن آبگینه در چراغدانی باشد یا در کوه‌ای بر دیواری، دل او [۱۰۳-] ر] به جای آبگینه است، و صدر او به جای مشکات، و این مثل برای «۱۲» صیانت آورد که آن نور جایی نهداند حصین که آفات به او نرسد و خیرش ممنوع نباشد. آنکه آن آبگینه را تشبیه کرد به ستاره در افشان «۱۳».

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آط: فیض.

(۲). آط، آب، آز: انقیاضا.

(۳). همه نسخه بدلها + از.

(۴). آط، آب، آز، مش: بسنجیده، آج، لب، آل: پیچیده.

(۵). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۶.

(۶). سوره نبأ (۷۸) آیه ۱۳.

(۷). سوره ملک (۶۷) آیه ۵.

(۸-۹). آب، آز، مش + در.

(۱۰). همه نسخه بدلها: فرق.

(۱۱). همه نسخه بدلها: آن گفت در آبگینه.

(۱۲). همه نسخه بدلها + آن.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز آل: درفشان.

ص: ۱۴۵

گفت: **الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ**، آن آبگینه پنداری ستاره‌ای است درفشان «۱»، این قول عبد الله عباس است و ابن جریج و ابی‌کعب. و گفتند: مؤمن از برکت این نور در میان چهار خصلت است: ان اعطی شکر، و ان ابتلی صبر، و ان حکم عدل، و ان قال صدق، اگر نیز بدهند «۲» شکر گوید، و اگرش ابتلا کنند صبر کند، و اگر حکم کند عدل کند، و اگر گوید راست گوید. کعب الاحبار گفت: مشکات محمد است - علیه السلام - و مصباح دل اوست «۳»، نور نور علم و معرفت است در دل او.

و قرأ خلاف کردند در «دری». ابن کثیر و نافع و ابن عامر و حفص عن عاصم خواندند به کسر «دال» و به تشدید «با» «۴» علی وجه النسبة الى الدرّ. و ابو عمرو و کسائی به کسر «دال» خواندند و به همزه. و حمزه و عاصم در روایت ابو بکر به ضمّ «دال» و همز «۵» خواندند. آن که «دری» خواند به کسر «دال» و همز «۶»، گفت: هو فعیل من الدرّ و هو الدّفع «۷»، و برای آن کوكب را دری خواند که سریع الانقباض «۸» باشد. و گفتند «۹»: لأنها تندفع فی المجيء و الذّهاب. و آن که به ضمّ

«دال» [خواند] «۱۰» نسبت «۱۱» کرد او را با درّ در ضیاء و روشنایی و حسن و صفای لون. و قراءت آن که به ضمّ «دال» خواند با همز، ضعیف است برای آن که در کلام عرب فعّیل [نیامده است] «۱۲» به ضمّ «فا» و تشدید العین، قال سیبویه و الفراء: ابو عبیده گفت این را وجهی توان گفت «۱۳»، و آن آن است که این «دروء» علی فعول «۱۴»، مثل سبوح و قدوس. آنکه «۱۵» تتابع ضمّات مستقل «۱۶» آمد ایشان را، «فا» را مکسور کردند، کما قالوا: عتیّا و هو فعول من عتوت «۱۷».

(۱). آل: در افشان.

(۲). همه نسخه بدلها: اگر بدهندش.

(۳). همه نسخه بدلها+ و.

(۴). همه نسخه بدلها+ بی همزه.

(۵-۶). همه نسخه بدلها: همزه.

(۷). اساس: دفع، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: الاتقضاض.

(۹). همه نسخه بدلها: گفته‌اند.

(۱۰-۱۲). اساس ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۱). اساس: تشبیه، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها، بجز آز: گفتن.

(۱۴). همه نسخه بدلها: علی وزن فعول بوده باشد.

(۱۵). همه نسخه بدلها+ به.

(۱۶). اساس و اغلب نسخه بدلها: مستقبل، با توجّه به چاپ شعرانی (۸/ ۲۲۰) و فحوای عبارت تصحیح شد.

(۱۷). همه نسخه بدلها: عتو.

يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ، که باز گیرند و برافروزند از درختی مبارک «۱». و قرآء در این لفظ خلاف کردند، نافع و ابن عامر و عاصم «۲» به روایت حفص خواندند:

«یوقد»، به «یا» ی مضموم، یعنی یوقد ذلک المصباح، که آن چراغ برافروزند. و حمزه و کسائی و خلف و عاصم به روایت ابی بکر خواندند: به «تا» ی مضموم ردّا الی الزّجاجة، ای توقد تلك الزّجاجة، و ابن محیصن در شاذّ خواند: توقّد، علی تقدیر تنوقّد الزّجاجة، فروخته «۳» شود آن آبگینه «۴»، به فتح «تا» و تشدید «قاف» و باقی قرآء خواندند: «توقّد» به فتح «تا» و تشدید «قاف» «۵»، و فتح «دال» علی الفعل الماضي ردّا. الی «۶» المصباح، که فروخته «۷» شده باشد «۸» از درختی مبارک زیتون. مُبَارَكَةٌ، وصف «۹» درخت است، و زَيْتُونَةٌ، بدل شجره است. حق تعالی درخت زیتون را مبارک خواند برای منافعی که در او باشد. لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ، که آن درخت نه شرقی باشد نه غربی.

عکرمه گفت و جماعتی مفسّران: معنی آن است که این درخت به زمینی باشد که هیچ کوهی و وادی آن را نپوشد «۱۰» به بامداد و شبنگاه «۱۱» از آفتاب، همه روز آفتاب بر او تافته بود نه آن بود که به وقت شروق یا به وقت غروب بر او تابد تا توان گفتن شرقی است یا غربی، و بر این قول معنی آن است که: هم شرقی باشد هم غربی. و این برای آن گفت که چون چنین باشد زیتون از او پرورده «۱۲» باشد و روغنش روشنتر بود.

سدّی گفت «۱۳» و جماعتی مفسّران: گفتند معنی آن است که شرقی نیست که همیشه آفتاب بر او باشد «۱۴»، و غربی نیست که همیشه در سایه غروب «۱۵» باشد، بل حظّ

(۱). همه نسخه بدلها، بجز لب: مبارکه.

(۲). اساس: حفص، به قیاس با آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها + افروخته.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مش: بلیه.

(۵). اساس: دال، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: علی.

(۷). آب، مش: افروخته.

(۸). آب، آز: مثل باشد.

(۹). همه نسخه بدلها: صفت.

(۱۰). آط، آج، لب، آل، مش: باز نیوشد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: شبانگاه.

(۱۲). همه نسخه بدلها: زیتون او پرورده تر.

(۱۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: تابد.

(۱۵). همه نسخه بدلها + آفتاب.

ص: ۱۴۷

خود تمام دارد از آفتاب و (سایه) و چون چنین باشد بغایت جودت و پروردگی باشد.

بعضی دگر گفتند: معنی [آن است که] «۱» منبت او در زمینی «۲» باشد معتدل، شرقی نیست که سردسیر باشد، و غربی نیست که گرمسیر باشد، و این روایت ابو ظبیان است از عبد الله عباس. ابن زید گفت: معنی آن است که این درختی شامی است، چه شام نه شرقی است و نه غربی معدود نباشد در ولایت مشرق یا مغرب.

ثعلب «۳» گفت: معنی آن است که این درختی است بین شرقیه و غربیه، لیست بشرقیه محضه و لا بغربیه خالصه. [۱۰۳- پ]، بل هی وسط بینهما، چنان که گویند: لیس هذا بأسود و لا ابیض، این سیاه نیست و سپید نیست، بل از هر یکی نصیبی دارد، و مثله قول الشاعر - شعر:

بأیدی رجال لم یشیموا سیوفهم و لم یكثر القتلی بها حین سلّت

و گفته‌اند: تخصیص زیتون برای آن کرد که روغن او روشنتر باشد و صافی تر.

و گفته‌اند: برای آن که شاخه‌های او از اوّل تا آخر، از سر تا پای همه برگ دارد. و گفتند: برای آن که در استخراج روغن او به فشردن محتاج نباشد. و گفته‌اند: برای آن که او اوّل درختی است که بر زمین برست. و گفته‌اند:

اول درخت «۴» که پس از طوفان پدید آمد بر زمین. و گفته‌اند: برای آن که منبت او در شام و بیت المقدس است که منزل انبیا و اولیاست، و زمین مقدسه است و گفته‌اند:

برای آن که هفتاد پیغامبر به او تبرک کرده‌اند، منهم ابراهیم - علیه السلام.

عبد الله بن جراد روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

اللهم بارک لی فی الزیت و الزیتون.

ابن اسید روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

کلوا الزیت و ادهنوا به فانه من شجرة مباركة

، روغن زیت بخوری و در خود مالی که آن از درختی مبارک است.

عبد الله بن ثابت الانصاری پسران را بخواند و بنشاند و پاره‌ای روغن زیت بیاورد و گفت: سرها با این روغن چرب کنی. گفتند: ما را نمی‌باید. عصا برگرفت و ایشان را بزد و گفت: اترغبون عن دهن رسول الله، رغبت می‌نمایی از روغن رسول

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: رستی.

(۳). لب: تغلب.

(۴). آط، آج، لب، آل + است، آب، آز: درختی است.

ص: ۱۴۸

- علیه السلام!

عقبه بن عامر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

علیکم بهذه الشجرة المباركة زيت الزيتون فتداووا به فانه مصححة من الناسور «۱».

بر شما باد که این درخت مبارک بر کار داری زیت زیتون و به آن تداوی کنی که آن سود دارد ناسور را. **يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ**، آنگه گفت: نزدیک آن باشد که روغن «۲» روشنایی دهد از صفا و ضیاش «۳»، و اگر چه آتش به او نرسیده بود. **نُورٌ عَلَى**

نور، نوری باشد بر نوری متراکب متراکم از غایت ضیاء و روشنایی. يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ، ره نماید خدای تعالی به نور خود آن را که خواهد. وَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ، و مثلها بزند برای مردمان تا ایشان در آن اندیشه کنند و به علم آن منتفع شوند، و خدای تعالی به همه چیزی عالم و داناست.

اکنون علما و اهل معانی خلاف کرده‌اند در این مثل و ممثّل، و در آن که مراد به «مشکات» و «مصباح» و «زجاجه»، چیست؟ سمره بن عطیه گفت «۴»: «عبد الله عباس «۵» پرسید «۶» کعب الاحبار را «۷» از این آیت، کعب گفت: این مثلی است که خدای تعالی بزد برای رسولش، اما مشکات سنت «۸» اوست، و زجاجه دل اوست و چراغ که در اوست نور نبوت «۹» است، و درخت مبارک درخت زیتون «۱۰» است. يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ، نزدیک «۱۱» است که کار محمد آشکارا شود هر کسی را، و اگر چه او سخن نگوید، چنان که این روغن زیت نزدیک بود که روشنایی دهد بی آتش.

نافع روایت کرد از سالم، از عبد الله عمر که او گفت: در این آیت مشکات

(۱). همه نسخه بدلها: مصحّحه من الناصور.

(۲). همه نسخه بدلها + او.

(۳). آط، آج، لب، آل: ضیائش.

(۴-۶). همه نسخه بدلها + از.

(۵). همه نسخه بدلها + که.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۸). همه نسخه بدلها + آن است.

(۹). اساس: سورت، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). اساس: نبوت، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد- با این حال ضبط اساس هم با تعبیری که چند سطر بعد از این آیه می‌شود سازگار می‌نماید.

(۱۱). همه نسخه بدلها + آن.

جوف محمد است، و زجاجه دل اوست، و مصباح آن نور است که خدای در او نهاد، و روایتی دیگر از او آن است که: مصباح محمد است، خدش در این آیت مصباح خواند، چنان که در دگر آیت سراجش خواند فی قوله: **سِرَاجاً مُبِيناً** «۱». و درخت مبارک که این سراج «۲» از او گرفتند، ابراهیم است - علیه السلام - و برای آتش مبارک خواند که بیشتر انبیا از صلب او اند. و شرقی و غربی نیست، یعنی جهود و ترسا نیست و لکن مسلمان است. و برای آن کنایت کرد از جهودی و ترسایی به شرقی و غربی که ترسایان رو به مشرق کند و جهودان به مغرب. **يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ**، یعنی نزدیک است که محاسن اخلاق محمد و محامد جلال او پیدا شود مردمان را. **وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ**، یعنی و اگر چه او را وحی نیامده باشد «۳». این نوری است که نبوت بر سر آن نوری دگر است، یعنی او پیغامبری است از نسل پیغامبری.

مقاتل گفت از ضحاک «۴»: [۱۰۴- ر] مشکات عبد المطلب است، و زجاجه عبد الله است، و مصباح رسول است که در صلب ایشان بود. و ایقاد آن از درختی مبارک بود، یعنی نبوت به میراث بیافت از ابراهیم. و بعضی دگر گفتند: نور چراغ، نور نبوت است، و درخت «۵» رسول است که نه شرقی است و نه غربی «۶» - مکی است - و مکه نه از ناحیت «۷» مشرق باشد نه از ناحیت «۸» مغرب، بل او میانه همه دنیا است، و بعضی بلغا این درخت را وصف کرد و گفت: **هي شجرة التقي والرضوان وعشيرة الهدى والایمان، شجرة اصلها النبوة وفرعها مروة و اغصانها تنزِيل، و ورقها تأويل و خدمها جبريل و ميكائيل** «۹»، و ربیع بن انس گفت عن ابی العالیه که: این مثلی است که خدای تعالی زد برای مؤمنان، مشکات نفس اوست، و زجاجه صدر اوست، و مصباح نور معرفت اوست در دل او و علم قرآن، و درخت مبارک اخلاص اوست خدای را به وحدانیت، و حده لا شریک له. مثل او چون درختی است ناعم سبز «۱۰» که آفتاب به او

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۶.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آز، مش: چراغ.

(۳). همه نسخه بدلها + نور علی نور.

(۴). آج، لب، آل + که.

(۵). آب، آز + مبارک بود یعنی نبوت.

(۶). همه نسخه بدلها + یعنی.

(۷). همه نسخه بدلها: جانب.

(۸). آج، لب، آز، آل: جانب.

(۹). آب، آج، لب، آز، آل، مش: جبرئیل و میکائیل.

(۱۰). آط، آب، آز، مش: سیر، آج، لب: سر.

ص: ۱۵۰

نرسد نه در وقت طلوع و نه در وقت غروب، همچنین مؤمن در حرز است از فتنه‌هایی که دیگران را به آن مبتلا کردند او از میان چهار خصلت است: شکر در وقت عطا، صبر در وقت بلا، و عدل در وقت حکم، و صدق در وقت قول. او در میان مردمان چنان باشد که زنده‌ای در میان مردگان. آنکه گفت: **نُورٌ عَلٰی نُورٍ**، او در میان پنج نور می‌گردد: کلامش نور باشد، عملش «۱» نور باشد، و مدخلش نور باشد، و مخرجش نور باشد، و مرجعش به روز «۲» قیامت نور باشد.

عبد الله عباس گفت: این مثل نور خداست، و هدایت او در دل مؤمن که همچنان که روغن زیت نزدیک باشد که روشنایی دهد پیش «۳» آتش، چون آتش به او رسد نورش بر نور زیادت شود، همچنین دل مؤمن نزدیک باشد که در هدایت آویزد پیش از آن که علم به او آید، چون علم به او آید هدی بر هدی بیفزاید، چنان که گفت: **وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى «۴»**.

حسن بصری و عبد الرحمن بن زید گفتند: معنی آن است که، مثل قرآن در دل مؤمن همچون چراغی «۵» است که به روشنایی او منتفع شوند و از او چراغها افزونند بی آن که در او نقصانی بود. مصباح قرآن است، و آبگینه دل مؤمن است، و مشکات دهن و زبان اوست، و درخت مبارک درخت وحی است. **يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ**، یعنی نزدیک آن است که حجج قرآن روشن شود پیش از آن که بر «۶» خوانند چون در آن تأمل و تفکر کنند «۷» این قرآن نور است بر نور، یعنی در این قرآن ادله سمعی است بر سری از ادله و حجج عقل که پیش از آن قرآن است «۸».

آنکه حق تعالی گفت: این نور «۹» الطاف و توفیق عزیز است، به آن کس دهم که من خواهم، و لا محال خدای تعالی افعال خود به «۱۰» مشیت خود کند جز که مشیت او

(۱). آج، لب: علمش.

(۲). اساس: بزر، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). مش+ از آن که به او رسد.

(۴). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷.

(۵). همه نسخه بدلها: چراغ.

(۶). همه نسخه بدلها+ او.

(۷). همه نسخه بدلها: کند.

(۸). همه نسخه بدلها: پیش از قرآن هست.

(۹). همه نسخه بدلها + به.

(۱۰). همه نسخه بدلها + حسب.

ص: ۱۵۱

ملايم حكمت باشد. و گفتند: معنی آن است كه، خدای تعالی نبوت به آن دهد كه او خواهد از آن كه مصلحت داند كه صلاحیت آن دارد. و گفتند: معنی آن است كه، خدای تعالی حكم كند به هدایت و ایمان آن كس كه او خواهد. **وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ**، و مثلها چنین می‌زنند برای مردمان كه او به همه چیز عالم است و داند كه چه باشد كه مكلفان را در آن لطف و بیان بود كه عند آن به طاعت نزدیک شوند و از معصیت دور.

قوله تعالی: **فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ**، در نظم آیت خلاف کردند و در آن كه این ظرف متعلق به چیست؟ بعضی گفتند: تقدیر آن است كه المصباح فی بیوت، و قیل:

توقد فی بیوت، و بهینه اقوال آن است كه: فی بیوت صفتها كذا [یسبح] «۱» رجال.

آنكه در «بیوت» خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد مساجد است. سعید جبیر روایت كرد از عبد الله عباس كه او گفت: مساجد خانه‌های خداست در زمین از زمین همچنان تابنده و روشن باشد كه ستاره از آسمان. عمرو بن میمون گفت: من اصحاب پیغامبر را دریافتم، ایشان گفتندی: مسجدها خانه «۲» خداست در زمین، و واجب است بر خدای تعالی كه زایر خود را در خانه خود گرامی دارد. صالح بن حیّان «۳» گفت عن [پ] ۱۰۴- [پ] ابی بریده «۴» كه، مراد چهار مسجد است كه آن را پیغامبران بنا کرده‌اند: مسجد مكّه، یعنی خانه كعبه كه ابراهیم و اسماعیل بنا کردند، و بیت المقدّس كه داود و سلیمان بنا کردند، و مسجد مدینه كه رسول - علیه السّلام - بنا كرد، و مسجد قبا كه اساس آن «۵» بر تقوا نهادند، و آن هم رسول - علیه السّلام - بنا كرد.

انس بن مالك روایت كرد و بریده كه: يك روز رسول - علیه السّلام - این آیت می‌خواند، مردی برخاست «۶» و گفت: یا رسول الله! این خانه‌ها كدام است؟ گفت:

(۱). اساس: ندارد، با توجه به فحوای عبارت و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: گفتند كه مساجد خانه‌های.

(۳). آج، لب: صالح حنان، آز، لب: صالح جنان، مش: صالح بن حیات.

(۴). آز: ابی برده.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مه + را.

(۶). همه نسخه بدلها: برخواست.

ص: ۱۵۲

بیوت «۱» الانبیاء،

خانه‌های پیغامبران است. ابو بکر برخاست «۲» و گفت: یا رسول الله! خانه فاطمه و علی از این جمله هست؟ گفت:

هو من افاضلها

، خانه ایشان فاضلترین خانه‌های ایشان است. صادق - علیه السلام - گفت: مراد خانه‌های رسول است. سدّی گفت: خانه‌های مدینه است. **أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ**، خدای تعالی دستوری داده «۳» که آن خانه‌ها «۴» رفیع گردانند «۵»، یعنی از روی قدر و منزلت، و در آن جا نام او برند. **يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ**، تسبیح می‌کنند «۶» او را در آن جا مردانی.

ابن عامر و عاصم خواندند: یسّیح له، به فتح «با» علی الفعل المجهول. آنکه در رفع «رجال»، چند وجه گفتند: یکی آن که، علی جواب السائل كأن سائلا سأل «۷»، و قال من یسّیح و من هم «۸»؟ فقال: رجال، و کما قال الشّاعر - شعر:

لیبک یزید ضارع لخصومة

کأنه لما قال: لیبک یزید، قال له قائل: من یبکیه؟ قال: ضارع لخصومة، و این وجهی نیکوست. و گفتند: خبر مبتدای محذوف است، ای هم رجال و المسبّحون رجال. و گفتند «۹»: مبتداست و خبر او فی بیوت مقدّم بر او، و این وجه بر قراءت آن کس مطرّد باشد که «یسّیح» خواند علی الفعل المجهول. و مبرّد گفت: یسّیح له، در جای صفت بیوت است. عبد الله عباس گفت: مراد به این «تسبیح»، نماز است لقوله: **بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ**، یعنی نماز بامداد و نماز شام گزارند «۱۰» آن جا، و دگر مفسران گفتند: مراد پنج نماز است برای آن که «غدو» وقت نماز بامداد «۱۱»، و «آصال»، جمع «۱۲» است وقت نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن را.

ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام «۱۳» - گفت: هیچ کس نباشد که بامداد

(۱). اساس: بیت، با توجه به فحوای عبارت و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: برخواست.

(۳). همه نسخه بدلها + است.

(۴). آط، آب، آز، مش + را.

(۵). آز: دانند.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مه: می گویند.

(۷). آب، آز، مش + رجلا.

(۸). آط، آب، لب، آج، مش: منهم.

(۹). همه نسخه بدلها: مبرّد گفت.

(۱۰). اساس، آب، آج، لب، آز، آل: گذارند.

(۱۱). همه نسخه بدلها: باشد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: جامع.

(۱۳). همه نسخه بدلها + که او.

ص: ۱۵۳

و شبانگاه به مسجد رود و مسجد بگزیند بر خانه‌های «۱» دیگر آلا و او را بنزدیک خدای نزلی معدّ و بزارده «۲» باشد در بهشت چنان که یکی از ما بنزدیک دوستی شود به زیارت نه او اجتهاد کند در کرامت او؟

سهل بن سعد «۳» السّاعدیّ روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت: هر که بامداد و شبانگاه «۴» به مسجد شود امید بر آن تا علمی آموزد از کسی، یا کسی را علمی «۵» آموزد ثواب او ثواب مجاهدان باشد در سبیل خدای که جهاد بکنند و غنیمت بردارند.

و هر کس که نه «۶» برای این به مسجد شود، همچنان باشد که به نظاره کاری رود «۷»، ببیند آن چیز و او را نصیبی نباشد «۸» نمازکنان را ببیند و از ایشان نباشد، و ذاکران را ببیند و از ایشان نباشد. آنگه گفت: رَجَالٌ، مردانی‌اند. گفتند: برای آن تخصیص کرد مردان را، که بر زنان نماز جماعت و نماز آدینه نیست، و این قول آن کس باشد که گفت: مراد به «بیوت» مساجد است. آنگه وصف کرد آن مردان را گفت: لَا تُلْهِيهِمْ، مردانی‌اند که ایشان را مشغول نکند هیچ تجارت و بازرگانی و نه بیع و شرا از ذکر خدای تعالی، به خلاف آنان که: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا «۹» ...، آواز طبل بر آمد که کاروان طایف در مدینه آمد، و رسول در نماز آدینه بود او را رها کردند و برفتند، توانگران به تجارت و درویشان به نظاره. اگر گویند: نه تجارت اسمی است واقع بر بیع و شرا، چرا گفت پس از او: و لا بیع؟

گوئیم، واقدی گفت: تجارت عبارت است از شرا دون بیع، بیانش قوله: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً «۱۰»، یعنی شرا برای آن که اهل مدینه فروختنی نداشتند برای خریدن بیرون آمدند، و کانه قال: لَا تُلْهِيهِمْ شَرِي وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.

وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ، اقامت صلاة «۱۱» خواست، «تا» بیفکنند برای اضافت، چه این «تا»

(۱). همه نسخه بدلها: جایهای.

(۲). آط، آل، مش: بجاره، آب: و یجارده، آج، لب: بچارده.

(۳). آب، آج، لب، آل: سهل بن سعید.

(۴). همه نسخه بدلها: شبانگاه.

(۵). آط، آج، لب، آز، آل، مش + در.

(۶). مش + از.

(۷). همه نسخه بدلها + و.

(۸). همه نسخه بدلها: و از آن نصیبی نباید.

(۹-۱۰). سوره جمعه (۶۴) آیه ۱۱.

(۱۱). همه نسخه بدلها: الصلوة.

ص: ۱۵۴

[۱۰۵- ر] بدل «واو» است که عین الفعل بود، چه اصل اقوم «۱» اقواما «۲» بوده است، حرکت برای حرف عِلّت گران داشتند، از او بر گرفتند دو ساکن جمع شد، «واو» بیفگندند و بدل او «تا» در آخر کلمه باز آوردند، و مثله: عدة فی وعد، و زنة فی وزن که این بدل «واو» است که فاء الفعل بود، چون اضافه کردند تا بیفگندند، چنان که شاعر گفت - شعر:

انّ الخلیط اجدوا البین و انجدوا
و اخلفوک عد «۳» الامر [الذی «۴»] [وعدوا

اراد عدة الامر، «ها» بیفگند برای اضافه. **وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ**، و دادن زکات، یعنی تجارت و بیع منع نکند ایشان را از آن که نماز به پای دارند در اوقات خود «۵»، زکات مال بدهند که بر ایشان فرض است. عبد الله عَبَّاس گفت: زکات در آیت اخلاص طاعت است خدای را. مقاتل حیان گفت: اهل صفه اند. عبد الله عمر گفت: این در جماعتی آمد که در بازار به تجارت مشغول بودند، چون بانگ نماز شنیدند درهای دکان بیستندی و به نماز رفتندی. ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

انّ للمساجد «۶» اوتادا الملائكة جلساؤهم «۷».

مساجد را «۸» ملازمانی هستند که فریشتگان هم نشینان ایشان اند، اگر ایشان را نیابند تفقد و طلب کنند ایشان را، و اگر به نماز شوند این فریشتگان به عبادت ایشان شوند، و اگر در جماعتی باشند یاری دهند ایشان را.

آنکه گفت: جلیس مسجد بر سه خصلت بود «۹»: برادری مستفاد، یا کلمتی محکم «۱۰»، یا رحمتی منتظر. و اصیغ بن نباته روایت کرد از امیر المؤمنین - علیه السلام - که او گفت: هر که به مسجد آمد و شد کند خصلتی یابد «۱۱» از هشت خصلت:

اذا

(۱). همه نسخه بدلها: اقامة.

(۲). لب، مش: اقاما.

(۳). آب، آج، لب، آل، مش: علی، آز: عن.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها+ و.

(۶). اساس: المساجد، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). آط، آج، لب، آل: جلباهم.

(۸). آب، آز+ میخهایی هست یعنی، آط، آج، لب، آل، مش+ صحنهایی هست یعنی.

(۹). همه نسخه بدلها: بر خصلتی بود از سه خصلت.

(۱۰). آب، آز، مش: بحکمه، آط، آج، لب، آل: کلمه محکمه.

(۱۱). آب، آز: باید.

ص: ۱۵۵

مستفادا فی الله،

برادری در دین،

او علما مستطرفا

، یا علمی «۱» نو، یا آیتی محکم، یا کلمتی که او را ره نماید به هدی و باز دارد از هلاک، یا رحمتی منتظر، یا گناهی رها کند اما برای ترس خدای یا شرم مردمان. و صادق - علیه السلام - گفت: هر که به مسجد رود، پای بر هیچ تری و خشکی نهد الا تسبیح کنند «۲» برای او تا به زمین هفتم. و «۳» صادق - علیه السلام - گفت از پدرانش، از رسول - علیه السلام - که او گفت:

من کان القرآن حدیثه و المسجد بیته بنی الله له بیتا فی الجنة،

هر که قرآن حدیث او باشد و مسجد خانه او، خدای تعالی برای او در بهشت خانه‌ای بنا کند. و صادق گفت - علیه السلام - گفت: نمازی «۴» در بیت المقدس هزار نماز باشد، و در مسجد اعظم صد نماز باشد، و در مسجد قبيله «۵» بیست و پنج نماز باشد، و در مسجد بازار دوازده نماز باشد، و نماز مرد در خانه خود یک نماز باشد.

فاما بر قول آنان که گفتند که مراد به «بیوت» خانه رسول است و اهل البیت «۶»، این صفات خود نعت و سیرت ایشان است از ذکر خدای و اقامت نماز و ایتاء زکات، تا در خبر است که امیر المؤمنین «۷» - علیه السلام - هر شبان روزی هزار رکعت نماز زیادت «۸» کردی بیرون از فرائض و سنن، و همچنین زین العابدین علی بن الحسین - علیهما السلام.

أَمَّا ائْتَاءُ زَكَاتٍ «٩» فِي إِسْلَامٍ وَ بِيَشٍ مِنْ إِسْلَامٍ كَسَّ جَمْعُ نَكَرٍ «١٠» بَيْنَ نَمَازٍ وَ زَكَاتٍ جَزَّ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كِهْ اَوْ فِي نَمَازٍ زَكَاتٍ دَادَ فِي رُكُوعٍ تَا فِي حَقِّ اَوْ اَمَدَ كِهْ: يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ «١١». اَنگَهْ كَفْتْ: بَا اَيْنِ هَمِهْ كِهْ عِبَادَاتٍ مِي كَنْدِ اَزْ خِدَايِ مِي تَرْسَنْدِ، يَخَافُونَ يَوْمًا، مِي تَرْسَنْدِ اَزْ رُوزِي كِهْ فِي اَن رُوزِ دَلْهَا وَ چِشْمَهَا بَرْگَرْدَدِ، يَعْني رُوزِ قِيَامَتِ، وَ اَيْنِ هَمِ فِي حَقِّ اَوْ مُحَقِّقِ اسْتِ فِي قَوْلِهْ:

(١). اساس: عالمي، با توجه به فحوای عبارت و اتفاق نسخه بدلها، تصحيح شد.

(٢). همه نسخه بدلها: کند.

(٣). همه نسخه بدلها + هم.

(٤). همه نسخه بدلها: نماز.

(٥). همه نسخه بدلها: قبا.

(٦). همه نسخه بدلها + او.

(٧). مش + على.

(٨). همه نسخه بدلها: زيادتي.

(٩). آب، آج، لب، مش: ايتاء الزكاة.

(١٠). همه نسخه بدلها + در.

(١١). سوره مائده (٥) آيه ٥٥.

ص: ١٥٦

يُوفُونَ بِالَّذَرِّ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا «١»، وَ فِي قَوْلِهْ: إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا «٢». كَفْتْ: اَزْ رُوزِي تَرْسَنْدِ كِهْ دَلْهَا وَ چِشْمَهَا اَزْ هَوْلِ اَن رُوزِ تَرْسَانِ «٣» بَاشَدِ تَا مَرْدِ هَالِكِ اسْتِ يَا نَاجِي؟ اَزْ اَهْلِ دَسْتِ رَاسْتِ اسْتِ يَا اَزْ اَهْلِ دَسْتِ چِپْ؟ نَامِهْ اَشْ بِهْ دَسْتِ رَاسْتِ دَهَنْدِ يَا بِهْ چِپْ؟ نَامِهْ اَشْ سِيَاهِ بَاشَدِ يَا سَيِيدِ «٤»؟ بَرِ اَوْ بِهْ سَعَادَتِ نَدَا كَنْدِ يَا بِهْ شَقَاوَتِ؟ وَ مِثْلِهْ قَوْلِهْ تَعَالَى: لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ «٥».

آنکه بیان کرد که این برای چه کنند، لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ [۱۰۵-پ] أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا، تا خدای تعالی جزا کند «۶» ایشان را نکوتر از آن که کرده باشند به استحقاق و آن ثواب باشد. وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، و بيفزاید ایشان را از فضلش، و آن تفضل باشد که بر سری بود از ثواب. وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، و خدای روزی دهد آن را که خواهد بی شمار بدان تفسیر «۷» که کرده شد در سوره البقره با اختلاف اقوال.

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۹ تا ۵۷]

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَزِجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳)

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (۴۴) وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸)

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُدْعِينَ (۴۹) أُولَئِكَ قُلُوبُهُمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۵۳)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴) وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ بِالنَّارِ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۵۷)

[ترجمه]

و آنان که کافر شدند عملهای ایشان چون سراپی است به بیابان «۸» که پندارد آن را تشنه آب «۹» چون به او آید نیابد «۱۰» چیزی و یابد «۱۱» خدای را نزدیک آن «۱۲» تمام بدهد «۱۳» حسابش و خدای زود شمار است.

یا چون تاریکیها در دریای بسیار آب «۱۴» پیوشد آن را موجی «۱۵» از

(۱). سوره دهر (۷۶) آیه ۷.

(۲). سوره دهر (۷۶) آیه ۱۰.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آل: گردان، آل: گریان.

(۴). آج، لب، آل: سفید.

(۵). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۲.

(۶). همه نسخه بدلها: دهد.

(۷). آج، لب، آل: بر آن تعبیر.

(۸). آط، آب، آج، لب، آل، مش: در دشت.

(۹). آط، آب، آج، لب، آل، مش + تا.

(۱۰-۱۳). آط، آب، آل، مش + او را.

(۱۱). آط: یافت، آج، لب، آل + عقاب.

(۱۲). آط، آب، آج، لب، آل، مش + پس.

(۱۴). آب، مش: دریای با موج.

(۱۵). آط، آب، مش: نوه آب، آج، لب، آل: آشوب آبی.

ص: ۱۵۷

بالای «۱» آن موجی «۲» از بالای «۳» آن ابری تاریکیها بهری زبرتر «۴» بهری چون بیرون کند دستش نزدیک نباشد که بیند آن را، و هر که نکند خدای آن را «۵»، نوری نباشد او را از نور.

نبینی «۶» که خدای را تسبیح کند «۷» او را هر که در آسمان و زمین است و مرغ صف زده «۸» همه دانند نماز او «۹» و تسبیح او «۱۰» و خدای داناست به آنچه ایشان می‌کنند.

و «۱۱» خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین، و با خدای است بازگشت.

«۱۲» [۱۰۶-پ]

نبینی «۱۳» که خدای می‌راند ابری را پس جمع کند «۱۴» میان آن را، پس کند آن را بر هم نشسته، بینی باران بزرگ قطره بیرون آید از میان او «۱۵» و فرو فرستد از آسمان از کوهها که هست در او از تگرگ «۱۶» برساند به او به آن که خواهد، و برگرداند از آن که خواهد نزدیک باشد روشنایی برق «۱۷» او ببرد چشمها را.

می‌گرداند خدای

(۱-۳). آط، آج، لب، آل: زبر.

(۲). آط، آب، مش: نوه آب، آج، لب، آل: آشوب آبی.

(۴). آط، آج، لب: زبر، آب، مش: از بالا.

(۵). آط، آج، لب، آل، مش: که را نکند خدا مر او را.

(۶). آط، مش: آن دیدی، آب: روان دیدی، لب، آل: ای ندیدی.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل: به پاکی یاد کند.

(۸). آط، آب، مش: مرغان دسته کرده.

(۹-۱۰). آط: خویش، آب، آج، لب، آل، مش: خود.

(۱۱). آط، آج، لب+ مر.

(۱۲). اساس: عمّن، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۳). آط، آب: یا ندیدی، آج، لب، آل: یا ندیدند، مش: آیا ندیدی.

(۱۴). آط آب: مش: فراهم آورد.

(۱۵). آج، لب، آل: از فرجهای آن.

(۱۶). آط، آب، مش: یخ.

(۱۷). آط، آب، مش: درخش.

ص: ۱۵۸

شب «۱» و روز «۲»، در این عبرتی است «۳» خداوندان دیده‌ها «۴» را.

و خدای آفرید هر جنبنده را «۵» است از آب، از ایشان می‌رود بر شکم، و از ایشان است که می‌رود بر دو پای، و از ایشان است که می‌رود بر چهار پای، بیافریند خدای آنچه خواهد که خدای بر همه چیزی تواناست.

بفرستادیم ما آیاتی روشن «۶»، خدای راه نماید آن را که خواهد به ره «۷» راست.

[۱۰۷-ر]

و می‌گویند بگروید [یم] «۸» به خدای و پیغامبر، فرمان برداریم «۹»، پس بر می‌گردند گروهی از ایشان از پس آن و نیستند ایشان گرویده «۱۰».

چون باز خوانند با خدای «۱۱» و پیغامبرش تا حکم کند میان ایشان که بنگری «۱۲» گروهی از ایشان برمی‌گردند.

و اگر باشد «۱۳» ایشان را حق، بیایند به «۱۴» او گردن نهاده «۱۵».

(۱-۲). آط، آج، لب، آل+را.

(۳). آط: آن پندی مر خداوندان بینایها، آب، آج، لب، مش: آن پندی است مر خداوندان بینایها.

(۴). اساس و آط: خالق کل، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۵). اساس: و خدای آفریننده هر جانوری است، با توجه به نسخه آج و معنی عبارت تصحیح شد.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل، مش: نشانهای پیدا.

(۷). آط: زی راه.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). آط، آب، آج، لب، آل، مش: بردیم ما.

(۱۰). آط، آب، آج، لب، آل، مش: گروندگان.

(۱۱). آط: چون خوانده شوند زی خدای.

(۱۲). آط، آب، مش: ایشان چون گروهی، آج، لب، آل: ناگهان.

(۱۳). آط، آج، لب، آل + مر.

(۱۴). آط: زی.

(۱۵). آج، لب، آل، مش: گردن نهندگان.

ص: ۱۵۹

در «۱» دل ایشان است بیماری یا شکّ شدند «۲» یا می ترسند که ظلم کند خدای بر ایشان و پیغامبرش؟ بل ایشان ستمکاره‌اند.

باشد سخن مؤمنان چون باز خوانند ایشان را با خدای «۳» و رسولش تا حکم کند میان ایشان که گویند شنیدیم و طاعت داشتیم، و ایشان ظفر یافته‌اند «۴».

[۱۰۷-پ]

و هر که فرمان برد خدای را و پیغامبر «۵» را و بترسد از خدای و پرهیزگار شود، ایشان رستگاران «۶» باشند.

و سوگند خورند «۷» به خدای غایت سوگندشان «۸» اگر بفرمایی ایشان را بیرون شوند بگو سوگند مخوری فرمان برداری است معروف که خدای داناست به آنچه می‌کنی شما.

بگو فرمان بری خدای را و فرمان بری رسول او را، اگر برگردند که بر او شد آنچه بر او نهادند و بر شماست آنچه بر شما نهادند، اگر فرمان بری او را راهیابی، و نیست بر پیغامبر الا رسانیدن روشن.

[۱۰۸.ر]

نوید داد خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند از شما

(۱). آط: پس در، آج، لب، آل: ای در، مش: ایادر.

(۲). آط، آب، آج، لب، آل، مش: در شک افتادند.

(۳). آط: زی خدای.

(۴). آط، آب، آج، لب، آل، مش: رستگاران اند.

(۵). آط، آب، آج، لب + او.

(۶). آج، لب، آل: ظفر یافتگان.

(۷). مش: خوردند.

(۸). آط، آب، مش: بغایت کوشش سوگند خوردند.

ص: ۱۶۰

و آنان را که عمل صالح کنند تا خلیفه کند «۱» ایشان را در زمین چنان که کرد خلیفه «۲» آنان را که پیش ایشان بودند و تمکین کند «۳» ایشان را دین آنان که بیسندید «۴» برای ایشان، و بدل کند «۵» ایشان را از پس ترسشان ایمنی که مرا پرستند، انباز نگیرند به من چیزی، و هر که کافر شود پس از آن ایشان فاسقان «۶» اند.

و به پای داری نماز و بدهی زکات و فرمان بری پیغامبر را تا باشد که بر شما رحمت کنند.

مپنداری آنان را که کافر شدند به عاجز کننده «۷» اند در زمین و جای ایشان دوزخ «۸»، و بد جایی «۹» است آن.

قوله تبارک و تعالی: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ**، حق تعالی در این آیت مثل زد و تشبیه کرد اعمال کافران را در نفی ثبات و قبول و وقوع به موقع خود به سراب آب نمای، گفت: آنان که کافر شدند اعمال ایشان چون [۱۰۸-پ] سرابی است، و سراب آن باشد که مردم در بیابان به گرمگاه [نگاه] «۱۰» بکند، سپیدی «۱۱» زمین شوره آفتاب در او شعاع افکنده بود گمان برد که آب است، و برای آن سراب خواندند «۱۲» که يتسرب کالماء، ای یجری. **بِقِيعَةٍ**، جمع قاع، کجیرة و جار. و «قاع»، زمین فراخ ساده باشد، و یجمع ایضا علی اقواع و قيعان. آنچه به آن جای رسد چیزی نبیند، همچنین عمل کافر او گمان برد که چیزی می کند چنان که گفت: ... **وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا** «۱۳»، ایشان گمان برند که کاری نکو می کنند، چون به وقت جزا «۱۴» هیچ محصول نباشد آن را به آنچه گمان برده باشند به خلاف آن باشد، و

(۱). آط، آب، مش: بدل گردانند.

(۲). آط: که بدل گردانیدن، آب، مش: که بدل گردانیدند.

(۳). آط، آب، آج، لب، آل، مش: دستگاه داد.

(۴). آط، آب، آج: بپسندیدند.

(۵). آج، لب، آل: بدل گردانید.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل، مش: تباهاکاران.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: فوت شدندگان.

(۸). آط، آب، آج، لب: آتش است.

(۹). آط، آب، آج، لب، آل: و بد بازگشتنی.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۱). آج، لب، آل: سفیدی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: سرایش خوانند.

(۱۳). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۴.

(۱۴). همه نسخه بدلها + رسد.

ص: ۱۶۱

قوله تعالی: **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ،** ای جاء السَّرَاب و اراد موضع السَّرَاب، برای آن که سراب هیچ «۱» نباشد اَلَا خِیَالِی و گمانی، از این جا گفت: **لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا،** هیچ نیابد آن را. **وَ وَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ،** و خدای «۲» یابد عند آن، یعنی جزای خدای یابد آن جا معدّ بر وفق عمل «۳». و گفتند: خدای را یابد شمار کننده و جزا دهنده. **فَوْفًا حِسَابُهُ،** شمار او به تمامی بکند که او سریع الحساب است، حساب همه خلائق به یک بار بر آرد که منع نکند او را بعضی از بعضی، و این دلیل کند بر آن که خدای تعالی

متکلم است نه به آلت، چه اگر متکلم بودی به آلت ممکن نبودى او را حساب خلاقى کردن در یک وقت، بل اوقات بسیار حاصل آمدی از او.

[او] «۴» «كَظُلُمَاتٍ» [گفت] «۵» «۵»: عمل کافر با سراب نمای ماند «۶» یا با تاریکی در دریای قعیر، من لَجَّةَ الْبَحْرِ وَ هِیَ مَعْظَمُهُ «۷». «يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ» که بیوشد آن را موجی که از بالای آن موجی باشد «۸»، از بالای آن ابری باشد، و این جمله چون جمع کنند ظلماتی باشد، و تاریکیها بهری «۹» بالای بهری: یکی ظلمت دریا، و یکی ظلمت ابر، و یکی ظلمت موج، باز عمل کافر را تشبیه کرد با این سه تاریکی چه کافر را اعتقاد تاریک است و عمل تاریک است و مرجع با او «۱۰» تاریکی است که دوزخ است. ابن کثیر خواند به روایت نبال: «سحاب» به رفع و تنوین «ظلمات» جرّ بر بدل من قوله: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ» بزّی از او روایت کرد: سحاب ظلمات، به اضافت، و باقی قرأء: سحاب ظلمات، هر دو به رفع و تنوین. آنگه این تکا [ثف] «۱۱» «ظلمات با آن ماند از طریق مبالغت که [اگر] «۱۲» دست از آستین بیرون کند، لَمْ يَكْذِبْ يَرَاهَا، نزدیک آن نبود «۱۳» که ببند آن را. گفتند: «یکد»، صله است، و معنی آن است: لم يرها «۱۴»، و درست نیست

(۱). اساس + فایده، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می‌نماید.

(۲). آط، آب، آج، لب، آل + را، مش + تعالی را.

(۳). آط، آب، آز، مش: بر وفق عمل معد، آج، لب: بر وفق عمل معدود.

(۴-۵-۱۱-۱۲). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: یا به سرابه‌ای ماند.

(۷). آج، لب: معظم.

(۸). همه نسخه بدلها + و.

(۹). همه نسخه بدلها + بر.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مرجع او با.

(۱۳). اساس: بود، با توجه به نسخه بدلها و فحوای عبارت، تصحیح شد.

(۱۴). اساس: یردها، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

این، و «کاد» بر جای خود است، و این برای مبالغت گفتند. و معنی آن است: لم یکد یریها فضلا من ان یراها، نه نبینند «۱» و نه نزدیک آن باشد [که] «۲» نبیند «۳». بعضی مفسران گفتند: به «ظلمات» اعمال کافر خواست، و به دریای لَجّیّ دل او خواست، و به موج آن چهل و شکّ و حیرت که غالب است، و به سحاب رین و طبع و ختم که بر دل اوست.

ابی کعب گفت در این آیت که، کافر در پنج ظلمت است: کلامش ظلمت است، و عملش ظلمت است، مدخلش ظلمت است، مخرجش ظلمت است، و مصیرش روز قیامت با ظلمت است و آن دوزخ است، و قوله تعالی: **لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا**، میرد گفت معنی [آن است] «۴» که: لم یرها الا بعد جهد و مشقّة، چنان که [یکی] «۵» از ما گوید: ما کدت اراک «۶» من الظلمة، بیم «۷» آن بود که از تاریکی تو را نبینم و او را دیده باشد. و گفتند: نزدیک باشد که ببند و نبیند، چنان که کاد العروس ان یکون امیرا، و کاد النعمان يطير، و او را امارت نباشد و آن را طیران، و این هر یکی وجهی است، و وجه اول که گفتیم «۸» پیش از این اولیتر است و بلیغتر. **وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ**، و هر کس که خدای او را نوری نکند، او را نور «۹» نباشد، یعنی هر که خدای به او لطف نکند و هدایت ندهد مهتدی نباشد. مقاتل گفت: آیت در عتبه بن ابی ربیعہ آمد که او در جاهلیت طلب دین و زهد کرد، چون اسلام در آمد کافر شد. در خبر است که رسول را- علیه السلام- [۱۰۹-] ر پرسیدند: امّت تو فردای قیامت صراط چگونه گذراند در ظلمات قیامت؟ گفت: امّت من بر صراط به نور علی گذرند «۱۰»، و علی بر صراط به نور من گذرد، و من به نور خدای تعالی گذرم، و نور امّت من از نور علی است، و نور علی از نور من، و نور من از «۱۱» خدای تعالی، و هر که به ما تولا نکند او را نور نباشد، ثمّ قرء: **وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ**.

(۳-۱). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: ببیند.

(۵-۴-۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: اریک.

(۷). همه نسخه بدلها: نزدیک.

(۸). اساس+ که، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۹). آز: نوری.

(۱۰). آب، آز: گذرد.

(۱۱). همه نسخه بدلها+ نور.

قوله تعالی: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، گفت: نبینی که تسبیح می‌کند خدای را هر که در آسمان و زمین است؟ و تسبیح، تنزیه خدای باشد از آنچه لایق نباشد به او از صاحبه و ولد و شریک و شبیه «۱» و افعال قبیح و اخلال به واجب. و معنی تسبیح اهل زمین و آسمان آن است که: دلیل می‌کند به عجیب خلق و بدیع صنع بر آن که ایشان را خالقی است مستحق تسبیح و تنزیه. **وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ**، و مرغان نیز تسبیح می‌کنند او را در آن حال که صف زده‌اند، برای آن که در آن حال دلیل آن کند که ایشان را خالقی است قادر بر آن که ایشان را آلت طیران دهد.

مجاهد گفت: نماز مکلفان را باشد، و تسبیح همه چیزی را، از این جا گفت:

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ «۲».

قوله تعالی: **كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ**، هر کس از ایشان را «۳» هر یک از ایشان صلات و تسبیح خود دانند. بر این قول ضمیر مرفوع مستکن فی «علم» راجع است با لفظ «کل». و بعضی دگر گفتند: **كُلُّ قَدْ عَلِمَ**، ای قد علم الله صلاته و تسبیحه، همه را خدای تسبیح او داند. وجه سیم در او آن است که: کلّ قد علم صلاة الله و تسبیحه علی اضافه المصدر الی المفعول، چنان که فاعل «علم» مصلی و مسبّح «۴» باشد که به لفظ «کل» گفت، و ضمیر مجرور ضمیر نام خدای است. **وَ اللَّهُ عَلِيمٌ** بما یفعلون، و خدای داناست به آنچه ایشان می‌کنند.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، خدای راست ملک آسمانها و زمین به خلق و ملک، و ملک تصرف آن اوست، چنان که خواهد می‌گرداند به حسب مصلحت.

وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ، و باز گشت با اوست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا، آنکه گفت رسول را- و مراد جمله مکلفان- بر سبیل تنبیه: نبینی «۵» [یعنی] «۶»: نمی‌دانی که خدای تعالی می‌راند ابر را آنکه جمع و تألیف

(۱). اساس: و ولدا و شریکا و شبیها، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۴.

(۳). همه نسخه بدلها: بل.

(۴). همه نسخه بدلها: یسلی و تسبیح.

(۵). اساس: بیشتر، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

می‌کند میان آن، ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا، آنکه آن را بر هم نشاند متراکب و متراکم کند.

فَتَرَى الْوَدُقَ، باران بزرگ قطره بینی که از او بیرون می‌آید؟ وَ يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ، و فرود آرد از آسمان، مِنْ جِبَالٍ فِيهَا، از کوهها «۱» که در آسمان است، مِنْ بَرَدٍ، از تگرگ. «من» اول ابتدای غایت است، و دوم تبعیض، و سیم «۲» تبیین. فَيُصِيبُ بِهِ «۳» مِنْ يَشَاءُ، برساند به آن که خواهد بر سبیل عذاب تا زرع و میوه او هلاک کند «۴».

وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ «۵» يَشَاءُ، و بگرداند از آن که خواهد. يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ، نزدیک آن باشد که «۶» روشنائی برق او چشمها را ببرد، و مثله قوله تعالی: يَكَادُ الْبَرْقُ يُخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ «۷»... ابو جعفر خواند: يذهب به ضم «یا» و کسر «ها» من الازهاب.

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ، خدای تعالی می‌گرداند شب و روز را، شب می‌برد و روز می‌آرد، این به عقب آن و آن به عقب این. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ، در این عبرتی و پندی است خداوندان چشمها را، یعنی خداوندان عقل و خرد را.

ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام «۸» - گفت، خدای تعالی گفت:

يُؤَذِّنِي ابْنِ آدَمَ «۹»

، فرزند آدم مرا می‌رنجانند، روزگار را دشنام می‌دهد، و من روزگارم،

بيدى الامر اقلب الليل و النهار

، کار به دست من است شب و روز می‌گردانم.

وَ اللَّهُ خَلَقَ «۱۰» كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ، و خدای تعالی آفریننده هر جانوری است از آب. کوفیان جز عاصم خواندند «خالق» به «الف» علی الاسم، و باقی قراء:

خَلَقَ، علی الفعل الماضی. و «کل» بر تغليب گفت «۱۱». و بعضی گفتند: اصل همه آب

(۱). همه نسخه بدلها: کوههایی.

(۲). آب، آز، آل: سیوم.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: بها، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: شود.

(۵). اساس: عمّن، با توجه به آط و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). مش + آن.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۰.

(۸). همه نسخه بدلها + که.

(۹). اساس: گفته بود بنی آدم، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: خالق کلّ، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: گفتند.

ص: ۱۶۵

بود، و بعضی از آتش کرد «۱»، و بعضی با باد، و اوّل معتمد است. **فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ**، از ایشان بهری آند [۱۰۹-
پ] که بر شکم می‌روند چون مار و ماهی و کرم، **وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ**، و بهری از آن «۲» بر دو پای می‌روند چون
آدمی و چون «۳» مرغان، **وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ**، و از ایشان بعضی آند که بر چهار پای روند چون انعام و بهایم و
وحوش و سباع، و برای آن ذکر «۴» جانوران نکرد که بر بیشتر چهار پای «۵» روند، که حکم ایشان در آن که منبسط باشد
«۶» بر زمین حکم چهار پایان است. **يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ**، می‌آفریند خدای آنچه خواهد چنان که خواهد، و «۷» خدای بر همه
چیز تواناست.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ، گفت: ما فرو فرستادیم آیاتی مبین روشن، و نصب کردیم ادله واضح «۸». **وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**، و خدای تعالی ره نماید آن را که خواهد به ره راست از لطف و حکم و تسمیه به هدی - چنان که بیان کردیم.

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ، می‌گویند - یعنی منافقان که: ما ایمان آوردیم به خدای و پیغامبر و طاعت داشتیم، این
می‌گویند به زبان. **ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ**، آنکه پشت بر می‌کنند و بر می‌گردند گروهی از ایشان بعد این گفتار که
گفتند. **وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ**، و اینان بر حقیقت مؤمن نه‌اند.

مفسران گفتند: این آیت در حقّ مردی منافق آمد نام او بشر و خصمی جهود که او را بود «۹» در زمین «۱۰» که ایشان در
آن خصومت می‌کردند. جهود او را به حکومت بر پیغامبر می‌آورد، و منافق می‌گفت: بر کعب اشرف رویم که مهتر جهودان
است که محمد حیف کند بر ما. خدای تعالی این آیات فرستاد و گفت: می‌گویند به زبان که

(۱). آط، آب، آج، لب، آز، آل: به آتش، مش: به آتش پیدا کرد، مه: با آتش.

(۲). آج، لب: ایشان.

(۳). آط، آب، آز، مش: و جن و.

(۴). آط، آب، آز، مش + آن.

(۵). آج، لب، آل، مش: بیشتر بر پایها.

(۶). آط، آب، آز، مش: باشند.

(۷). آب، آز، مش: که، آج، لب: چه.

(۸). همه نسخه بدلها: واضح.

(۹). همه نسخه بدلها: که او داشت.

(۱۰). آط، مش: زمینی.

ص: ۱۶۶

ما به خدا و پیغامبر «۱» ایمان داریم و طاعت می‌داریم ایشان را، و آنچه بر می‌گردند و بر حقیقت مؤمن نه‌اند ایشان.

علامت نامؤمنی ایشان آن است که «۲»: چون ایشان را با خدای و رسول می‌خوانند تا رسول حکم کند میان ایشان. بعضی گفتند: راجع است با رسول برای آن که تولّای حکم او کند «۳». و بعضی گفتند: راجع است با خدای تعالی که اگر حکم رسول می‌کند آن حکم صادر است از قدیم - جلّ جلاله - و بر حقیقت حکم اوست. إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ، گروهی از ایشان چون بنگری عدول و اعراض کنند، و این «اذا» مفاجات است - که معنی او را چند جای بیان کردیم.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ، و اگر چنان که حق ایشان را بودی، يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ، به او آمدندی منقاد و گردن نهاده، و لکن چون دانستند که حق نیست ایشان را بل بر ایشان است، و رسول - علیه السلام - حکم «۴» که کند از روی حجّت بر ایشان خواهد بودن، از او عدول و اعراض می‌کنند.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، در دل ایشان بیماری و شک است؟ أَمْ ارْتَابُوا، یا به شک افتاده‌اند، و این خود بر حقیقت چنین است که این صفت منافقان است، و آنما بر لفظ استفهام گفت و معنی تقریر و تنبیه، چنان که یکی از ما گوید جاهلی را: [هما] «۵» تو جاهلی و تو را علمی «۶» نیست با این کار، با آن که داند چنین است تا جهل بر او تقریر کند، و مانند این قول شاعر - شعر:

الستم خیر من ركب المطايا و اندی العالمین بطون راح

این استفهام را معنی تقریر است. أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ، یا می‌ترسند که خدای و پیغامبر بر ایشان حیف و ظلم کنند «۷».

(۱). آج، لب، آل: پیغامبران.

(۲). همه نسخه بدلها+ و اذا دعوا الى الله و رسوله.

(۳). مش+ میان ایشان.

(۴). آط، آب، آز، مش: حکمی.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). اساس: عملی، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آط، آج، لب، آز، مش: کند.

ص: ۱۶۷

بَلْ أَوْلِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، بل ظالم و ستمکاره ایشانند بر نفس و «۱» عدول کردن از حکم رسول - علیه السلام - به حکم کعب اشرف، و او را بر رسول اختیار کردن، و در این باب وضع چیزی می‌کنند نه به موضع خود، و این ظلم باشد در لغت.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ «۲»، آنما بر حقیقت و راستی قول مؤمنان آن باشد که چون ایشان را دعوت کنند با خدای تعالی و پیغامبرش تا میان ایشان حکم کند که گویند: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا، شنیدیم و طاعت داشتیم. وَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ، نصب است بر خبر «کان»، و اسم «ان» مع الفعل اوست «۳»، من قوله: أَنْ يَقُولُوا، التَّقْدِيرُ: إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ، ای [۱۱۰- ر] کان هذا القول قول المؤمنين. و قوله:

إِذَا دُعُوا، در محلّ نصب است علی الظرف. وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، و ایشان ظفر یافتگان باشند که چنین کنند.

آنکه گفت: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، هر که طاعت خدا و پیغمبر دارد و فرمان ایشان را منقاد باشد، وَيَخْشَى اللَّهَ وَيَتَّقَهُ، از خدای بترسد «۴» و از معاصی او اجتناب کند «۵»، فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ، ایشان ظفر یافتگان باشند به مراد خود.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ، آنکه هم در وصف منافقان گفت: ایشان سوگند خوردند بغایت سوگند که [اگر] «۶» تو ما را «۷» فرمایی برویم.

سبب نزول آیت «۸» آن بود که، منافقان رسول را - علیه السلام - گفتند: اینما کنت نکن معک، ای رسول الله هر کجا که تو باشی ما آن جا باشیم، اگر بروی برویم با تو، و اگر مقام کنی مقیم باشیم «۹» با تو، و آنچه فرمان تو باشد انقیاد نماییم. و برین گفتار سوگندان عظیم خوردند، و این سوگند خوردن برای نفی تهمت بود. و چون اندیشه کنند ایشان با این سوگندها متهم بودند برای آن که مؤمنان بگفتند «۱۰» و سوگند

(۱). همه نسخه بدلها + خود و به.

(۲). همه نسخه بدلها + و.

(۳). همه نسخه بدلها: مع الفعل است.

(۴). همه نسخه بدلها: بترسند.

(۵). همه نسخه بدلها: کنند.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). اساس: مرا، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). آج، لب، آل + این.

(۹). آج، لب، آل: مقام کنیم.

(۱۰). آب، مش: نگفتند.

نخوردند، ایشان از آن نفاق که در دل داشتند ترسیدند که ایشان را به مجرد گفتار باور ندارند، سوگند خوردند، و شاعر این معنی خواست آن جا که گفت - و هو المتنبی - شعر:

عقبی الیمین علی عقبی الوغی ندم ماذا یزیدک فی اقدامک القسم

و فی الیمین علی ما انت واعده ما دلّ أنّک فی المیعاد متّهم

و نزدیک است با این. قوله شاعر «۱» - شعر:

و اکذب ما یكون ابو المعلى اذا آلی علينا بالطلاق

و هم در سوگند دروغ گفت:

و حلف «۲» الف یمین غیر صادقة مطرودة ککعوب الرّیح فی نسق

حق تعالی گفت: قُلْ، یا محمد بگو این منافقان را: لا تُقْسِمُوا، سوگند مخوری. طاعةٌ معروفةٌ، ای هذا القول منکم باللسان طاعةٌ معروفةٌ، این گفتار شما طاعتی است معروف، یعنی این طاعت چنین به زبان که با آن وفا نباشد و با آن کردار نباشد و آن گفتاری دروغ بود و سوگندی بی اعتقاد، طاعتی است معروف به شما که منافقانی، و این معنی قول مجاهد است، و بر این قول طاعت خبر مبتدا باشد محذوف. و دگر مفسران گفتند: معنی آن است که، طاعة معروفة خیر من قولکم و قسمکم، طاعتی معروف چنان که مسلمانان می کنند بهتر از این که نماز «۳» دروغ و سوگند دروغ باشد، و بر این قول طاعت مبتدا باشد، و معروفة صفت او باشد، و خبر او محذوف مقدر، ای خیر و امثل. إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، که خدای تعالی داناست به آنچه شما می کنی از گفتار و کردار و آنچه در دل داری.

قُلْ، یا محمد بگو این منافقان را که: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ**، که طاعت خدای دارید و طاعت رسولش. **فَإِنْ تَوَلَّوْا**، اگر برگردند و اعراض کنند، **فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ**، بر اوست آنچه بر او نهادند و او را تکلیف کردند، و بر شماست آنچه بر شما نهادند و شما را تکلیف کردند «۴»، هیچ کس را از شما به گناه دیگری نخواهد «۵» گرفتن،

(۱). آط، آج، لب، آل، مش+ که گفت.

(۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی: (۸ / ۲۳۴): حلفت.

(۳). همه نسخه بدلها: گفتار.

(۴). همه نسخه بدلها+ و.

(۵). همه نسخه بدلها: نخواهند.

ص: ۱۶۹

و مثله قوله تعالى: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** «۱»...، و مثله المثل: كل شاة برجها ستناط.

وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا، و اگر شما طاعت او داری و فرمان او بری، راه راست یابی. **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ**، و بر پیغمبر نیست الا رسانیدنی روشن، برای آن که به پیغامبر «۲» همین تعلق دارد که دعوت کند «۳» و برساند، آنچه لطف و توفیق و اقدار «۴» و تمکین است بر خدای «۵» - **جَلَّ جَلَالُهُ** - و آنچه امتثال «۶» مأمور به و تولى فعل و گذاردن بر وجه مأمور به به مکلف تعلق دارد، و هر یکی را فعلی ظاهر است که کار اوست که جز او نکند و «۷» نتواند کردن.

قوله: **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**، خدای تعالی گفت در این آیت: وعده داد خدای آنان «۸» را که ایمان آوردند از شما و عمل صالح کردند که، ایشان را خلیفه کند در زمین، چنان که خلیفه کرد آنان را که پیش «۹» ایشان بودند، و ایشان را تمکین کند از دینی که پسندیده است برای ایشان [۱۱۰-پ]، و بدل کند برای ایشان از پس خوف و ترس ایمنی، که مرا پرستند و به من شرک نیارند و با من انباز نگیرند. و هر که او کافر شود پس از آن، **فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**، ایشان فاسق و خارج باشند از فرمان خدای - **جَلَّ جَلَالُهُ**.

در آن که مراد به آیت کیست، سه قول گفتند. جماعتی گفتند: مراد جمله امت مصطفی‌اند - علیه السلام - که خدای تعالی ایشان را خلیفه امتان گذشته کرد، چنان که آدم را - علیه السلام - خلیفه جان کرد و زمین «۱۰» از ایشان پاک کرد و به ایشان داد، همچنین خدای تعالی زمین از کافران و امتان گذشته پاک کرد و به امت محمد داد، چنان که گفت: **جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ «۱۱»**...، و هی جمع خلیفه، [و خلیفه] «۱۲» آن باشد که

(۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴.

(۲). آج، لب، آز، آل: پیغامبران.

(۳). همه نسخه بدلها+ و بیان کند.

(۴). چاپ شعرانی: اقتدار.

(۵). همه نسخه بدلها: و بر خداست.

(۶). همه نسخه بدلها: مثال.

(۷). همه نسخه بدلها: یا.

(۸). اساس: آن، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها+ از.

(۱۰). آب، آز، مش+ را.

(۱۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۴.

(۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۱۷۰

یخلف الماضی، که او از پس گذشته بنشیند و قائم «۱» باشد مقام او.

و بعضی گفتند: [مراد صحابه] «۲» اند که خلافت کردند بعد رسول الله - علیه السلام - از: ابو بکر و عمر و عثمان و علی، که خدای تعالی در عهد ابو بکر بعضی ولایت عرب بگشاد، و در عهد عمر بعضی ولایت عجم.

و قول سه دیگر آن است که، در تفسیر اهل البیت آمد که: مراد به این خلیفه صاحب الزمان است - علیه السلام - که رسول - علیه الصلوة و السلام - خبر داد به خروج او در آخر الزمان، و او را مهدی خواند «۳»، و امت بر خروج او اجماع کردند، و انما خلاف در عین افتاد، و دلیل بر صحت این قول و فساد قولهای دیگر آن است، اما قول اول قریبتر است، اگر نه که ظاهر آیت مانع است از آن، و آن آن است که حق تعالی گفت: خدای وعده داد، و وعده به چیزی باشد که نبود «۴»، و اگر مراد

دولت ملت رسول است، این نقد، وعد «۵» نبود، که این در عهد رسول - علیه السلام - بود که خدای تعالی ملک «۶» و شرایع منسوخ کرد، و زمین از دیگران بستند و به رسول داد. دیگر آن که: این استخلاف به خود «۷» حوالت کرد، چنان که استخلاف خلفا «۸» که از پیش ایشان بودند. دیگر آن که: تمکین «۹» از دین پسندیده به آن حد نیست که خدای تعالی حکایت کرد، و تبدیل خوف به امن «۱۰» حاصل نیست بر حد آن که از او باز گویند، و آن که گفت: **يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا**، این هم حاصل نیست، و این جمله که گفتیم «۱۱» دلیل فساد قول آنان می‌کند که آیت را بر خلافت صحابه حمل کردند، و آن آن است که امت از میان دو [قول] «۱۲» قایلند: قایلی گفت: خلافت به نصّ باشد دون اختیار، و قایلی گفت: به اختیار باشد.

آنان که به نصّ خدا و [رسول] «۱۳» گفتند، و استخلاف از جهت خدای گویند «۱۴» به

(۱). آط، آب، آز، مش + مقام.

(۲-۱۲-۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). آج، لب، آل: خوانند.

(۴). اساس: بود، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). آط، آب، آج، لب، مش: نقد بود وعده، آز، آل: تقدیر بود وعده.

(۶). آط، مش: ملل.

(۷). همه نسخه بدلها: استخلاف بود که.

(۸). آب، آز: خلفایی.

(۹). آل: تمکن.

(۱۰). همه نسخه بدلها + هم.

(۱۱). همه نسخه بدلها + همه.

(۱۴). همه نسخه بدلها: گفتند.

امامت علی و فرزندان او - علیهم السّلام - گفتند، و آنان که به امامت صحابه گفتند، امامت به اختیار گفتند. قول به آن که امام «۱» نصّ باشد، و خلیفه به استخلاف خدای باشد و جز علی بود قولی بود ثالث خارق اجماع. و آنان که در حقّ صحابه دعوی نصّ کردند، قول ایشان معتمد نیست، چه اتّفاق است که اگر از خدای یا پیغامبر نصّی بودی، به اختیار امت و اجماع ایشان حاجت نبودی در حقّ ابو بکر، آنکه به «۲» نصّ ابو بکر بر عمر، آنکه به مشورت و «۳» شوری در امامت عثمان، و این جمله دلیل فساد قول آنان می‌کند که ایشان نصوصیّت صحابه گفتند، و آن جماعتی [اند] «۴» اندکی از اصحاب «۵» حدیث، دگر آن که گفت:

كما استخلف الّذین من قبلهم

، چنانکه خلیفه کرد آنان را که پیش ایشان بودند، و آنان که خدای خلیفه کرد ایشان را آدم بود فی قوله تعالی: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** «۶» ...، و داود بود خلیفه [فی] «۷» قوله تعالی «۸»: **إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ** «۹» ...، و هارون بود خلیفه فی قوله تعالی: [هارون] «۱۰» **اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي** «۱۱» ...، و معلوم است «۱۲» استخلاف بر این وجه نه در حقّ صحابه بود و نه در حقّ امت، و اگر وعده چنان که سابق شده بودی از خدای تعالی در حقّ ایشان به استخلاف این صریح نصّ بودی و به این هیچ حاجت نبودی به اختیار و اجماع «۱۳» امت و «۱۴» بیعت ایشان. اما قوله تعالی: **وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ**، اگر تمکن بر «۱۵» دین بر حدّ آن خواستند که امروز است و در عهد صحابه بود، و این و مانند این در عهد رسول - علیه السّلام بود [۱۱۱- ر]، و اگر بیش از آن خواست تمکینی «۱۶» کلی چنان که وعده داد فی قوله تعالی:

(۱). همه نسخه بدلها: امامت.

(۲-۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴-۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: اندک از صحابه.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۳۰.

(۸). آط، آب، آز: بود فی قوله: یا داود.

(۹). سوره ص (۳۸) آیه ۲۶.

(۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با همه نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد.

(۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

(۱۲). همه نسخه بدلها + که.

(۱۳). آط، آب، آز، مش: اجتماع.

(۱۴). همه نسخه بدلها + به.

(۱۵). آط، آب، آز، آل، مش: تمکین از.

(۱۶). آب، آز، مش: تمکین.

ص: ۱۷۲

يُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ «۱» ...، نه آن روز بود و نه امروز است، آن روز خواهد بودن که رسول - علیه السّلام - گفت:

يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا

، و اما تبدیل خوف به امن معلوم است که این بر عموم حاصل نیست مگر در بعضی مواضع، و این که **يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا** پوشیده نیست که مسلمانی به اضافه با کافری اندکی است از بسیاری، پس آیت لایق نیست «۲» و معنی او مطرد نیست الّا به خلافت و امامت مهدی - علیه السّلام - که رسول - علیه الصّلوٰة و السّلام - به او بشارت داد، و امت بر آن اجماع کردند بر جمله، و اگر چه در تعیین آن خلاف کردند و رسول - علیه السّلام - گفت:

لو لم يبق من الدّنيا الّا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدی يواطی اسمه اسمی و کنيته کنيتی يملأ الارض قسطًا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما

، گفت: اگر از دنیا نماند الّا یک روز، خدای تعالی آن روز را دراز کند تا بیاید مردی از فرزندان من همنام من و هم کنیت من، زمین پر از عدل و انصاف کند پس از آن که پر «۳» جور و ظلم باشد. و این خبر مخالف و مؤالف روایت کردند، و خلاف در تعیین افتاد، و نیز این خبری است معروف که رسول - علیه السّلام - گفت: هیچ کس را حلال نیست که [جمع کند] «۴» میان نام من و کنیت من مگر مهدی امت را که او را رواست که نام من و کنیت من برگیرد «۵». جابر الجعفی روایت کرد از جابر بن عبد الله الانصاری که او گفت، چون این آیت آمد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** «۶» ...، من گفتم: [یا رسول الله] «۷» خدای را و رسول را می شناسم «۸»، و طاعت ایشان واجب می دانم «۹»، اولو الامر کدامند که خدای طاعت ایشان با طاعت خود و طاعت تو مقرون بکرد؟ گفت:

یا جابر هم خلفائی و ائمة المسلمین بعدی اولهم علی بن ابی طالب، ثمّ الحسن ثمّ الحسین ثمّ علی بن الحسین ثمّ محمد بن علی المعروف فی التّوریه بالباقر و سندرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرئه «۱۰» منی

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۳.

(۲). اساس: است، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مش + از.

(۴-۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آل: بردارد.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۵۹.

(۸). آط، آب، آز: می‌شناسیم.

(۹). آط، مش، مه: می‌دانیم.

(۱۰). آط، آج، لب، آل: فاقره.

ص: ۱۷۳

السَّلَامُ ثُمَّ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ سَمِيِّ وَكُنْيَى حِجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّتِهِ فِي عِبَادَةِ «۱» ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَلِيَّ يَدَهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ غَيْبَةً «۲» لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلِيٌّ الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ

، گفت: [یا جابر!] «۳» ندانی تا «۴» اولو الامر که‌اند؟ خلیفتان منند و امامان مسلمانان از پس من: اولشان علی بن ابی طالب، آنکه حسن، آنکه حسین، آنکه علی بن الحسین، آنکه محمد بن علی - که او در توریت به باقر معروف است، و تو ای جابر او را دریابی. چون او را بینی سلام من به او رسان، آنکه صادق جعفر بن محمد، آنکه موسی بن جعفر، آنکه علی بن موسی، آنکه محمد بن علی، آنکه علی بن محمد، آنکه حسن بن علی، آنکه پسر حسن بن علی - آن که خدای تعالی مشارق و مغارب زمین بر دست او بگشاید - او از شیعت خود غایب شود، غیبتی که بر قول «۵» امامت او بنه ایستد الا آن که خدای تعالی دل او را به ایمان امتحان کرده باشد.

جابر گفت، من گفتم: یا رسول الله! شیعه او را به او انتفاع باشد در غیبت او؟

گفت:

ای و الذی بعثنی بالنبوّه

، آری! به آن خدای که مرا به نبوت بفرستاد که ایشان به نور مبصر [او] «۶» مستضیء «۷» باشند و به ولایت او منتفع باشند در غیبت او چنان که منتفع باشند به آفتاب،

و ان یجلّ لها سحاب

، و اگر چه ابری در پیش او آید.

آنکه گفت:

یا جابر هذا من مکنون سرّ الله و مخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله

، ای جابر این از مکنون سرّ خداست و مخزون علم خدای، پوشیده دار این را الا از اهله.

جابر بن عبد الله گفت: بر این مدتی بر آمد دراز، و من منتظر این وعده می بودم تا یک روز در نزدیک زین العابدین شدم - علی بن الحسین، [۱۱۱-پ] و او با من

(۱). چاپ شعرانی (۸ / ۲۳۸) + محمد.

(۲). آز: غیبت.

(۳-۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: که.

(۵). همه نسخه بدلها + به.

(۷). اساس: مستغنی، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

حدیث می‌کرد، نگاه کردم محمد بن علی از حجره زنان بیرون آمد- و او کودک بود- و بر سر دو گیسو داشت- جابر گفت: من در او نگریدم پهلوهای من بلرزد و موی بر اندام من برخاست، نیک در او نگریدم آن امارات که رسول- علیه السلام- گفته بود در او باز یافتم، گفتم: یا غلام! اقبل فاقبل، روی به من آر. روی به من کرد «۱». گفتم:

ادبر فادبر، پشت بر کن «۲»، همچنان کرد. گفتم: شمائل رسول الله، شمایل رسول است به خدای کعبه. آنکه او را گفتم: نام تو چیست؟ گفت: محمد. گفتم: پدرت؟ «۳» گفت «۴»: «علی بن الحسین. گفتم «۵»: «همانا تو باقری؟ گفت: آری یا جابر! پیغام رسول بگزار «۶». گفتم: رسول- علیه السلام- مرا بشارت داده است که چندان بمانم تا تو را دریابم، و گفت: چون او را دریابی سلام من «۷» برسان، اکنون یا محمد بن علی! رسول خدا تو را سلام می‌گوید «۸»، گفت:

علی رسول الله «۹» ما دامت السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام.

جابر گفت: پس از آن «۱۰» پیش او آمد و شد «۱۱» کردمی و از او پرسیدمی و «۱۲» آموختمی. یک روز «۱۳» از من مسأله‌ای پرسید، گفتم: و الله لادخلت فی نهی رسول الله، به خدای که من در نهی رسول نروم، که رسول مرا خبر داده است که شما ائمه هدی «۱۴» از پس او،

احلم الناس صغارا و اعلمهم کبارا لا تعلموهم فانهم اعلم منکم،

حلیمترین مردمانند که خرد باشند «۱۵» و عالمترین ایشان چون بزرگ باشند «۱۶»، ایشان را میاموزی که عالمتر از شما باشند. باقر- علیه السلام- گفت:

صدق جدی رسول الله،

راست گفت جد من رسول خدای که به خدای که به این مسأله عالمتر از توام،

(۱). آج، لب: آورد.

(۲). آب، آز: بر من کرد.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مه + کیست.

(۴). آط، آب، آز+ ابی.

(۵). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: بگذار من.

(۷). همه نسخه بدلها: منش.

(۸). همه نسخه بدلها: می‌کند.

(۹). همه نسخه بدلها + السّلام.

(۱۰). همه نسخه بدلها + در.

(۱۱). همه نسخه بدلها + می.

(۱۲). آل + از او.

(۱۳). همه نسخه بدلها + او.

(۱۴). آب، آج، لب، آل: هدایید.

(۱۵). همه نسخه بدلها: مردمانید در وقت خردی.

(۱۶). آط، آج، لب، آل: ایشان در وقت بزرگی، آب، آز، مش: ایشانند در وقت بزرگی.

ص: ۱۷۵

و لقد اوتيت الحكم صبياً كل ذلك بفضل الله علينا و رحمته علينا اهل البيت

، و اخبار از این معنی بسیار است.

قوله تعالی: **وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزُّكَاةَ**، آنکه خطاب کرد با جمله مکلفان، گفت: نماز به پای داری به اوقات و حدود و شرایط آن، و زکات مال بدهی. **وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ**، و طاعت پیغمبر داری تا باشد که بر شما رحمت کنند.

آنکه خطاب کرد که: یا رسول الله، یا با مخاطبی مبهم «۱»: **لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ**، میندار آن «۲» را که به من کافر شدند که ایشان مرا عاجز بکرده‌اند در زمین، یعنی نه «۳» چنان است که اگر من خواهم که ایشان را از «۴» کفر باز دارم به جبر نتوانم، جز آن است که حکمت راه نمی‌دهد با تکلیف جبر کردن بر مکلفان.

حفص و ابن عامر و حمزه «لا يحسبن» خواندند به «یا». و «الذین» در موضع رفع است با آن که فاعل «۵» حسابان است بر این قراءت و مفعول او [ل] «۶» محذوف باشد از کلام برای آن که «حسابان» همیشه متعدی باشد به دو مفعول، و تقدیر آن است که: لا يحسبن «۷» «الذین كفروا انفسهم معجزين». و باقی قراء به «تا» ی خطاب خواندند، یعنی لا تحسبن «۸» یا

محمد. و فرأه گفت: بر قراءت آن که به «یا» خواند، ممکن بود که فعل مسند باشد با رسول، و در کلام هر دو مفعول باشد، و التقدير:

لا يحسبنَّ «۹» محمد الذين كفروا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، و این نهی مغایبه باشد، یعنی نباید تا محمد کافران را معجز پندارد. و مَاوَاهُمُ النَّارُ، و فردا مأوای ایشان «۱۰» دوزخ بود، و این بد جای «۱۱» است آنان را که آن جا گرفتار شوند «۱۲».

(۱). همه نسخه بدلها: خطاب کرد با رسول یا با مخاطبی مبهم گفت.

(۲). همه نسخه بدلها: آنان.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها + آن.

(۵). اساس: فعل، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷-۸). همه نسخه بدلها: تحسبنَّ.

(۹). اساس: تحسبنَّ، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، آل + در.

(۱۱). آط، مش: جایی.

(۱۲). آط، آب، آج، لب، آز، آل + قوله تعالی.

ص: ۱۷۶

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۸ تا ۶۴]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ اتَّذُنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* (٥٩) وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* (٦٠) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦١) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* (٦٢)

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* (٦٣) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يَرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* (٦٤)

[١١٢-ر]

[ترجمه]

ای آنان که گروهی باید که تا دستوری خواهند از شما آنان که مالک است دستهای شما و آنان که در نرسیده باشند «۱» به خواب از شما سه بار: از پیش نماز بامداد، و آنکه که فرو نهی جامه‌هایتان از نماز پیشین، و از پس نماز خفتن سه عورت است شما را، نیست بر شما و نه بر ایشان بزه‌ای پس از این گردندگان «۲» بر شما بهری بر بهری همچنین بیان کند خدای بر شما آیتها را، و خدای داناست و محکم کار است.

[١١٢-پ]

و چون برسند کودکان «۳» از شما به خواب دیدن، بگو تا دستوری خواهند چنان که خواستند آنان که «۴» پیش ایشان بودند همچنین بیان کند خدای برای شما آیتهاش «۵»، و خدای داناست و محکم کار است.

و فرو نشستگان از زنانی که امید ندارند شوهر کردن، نیست بر ایشان بزه‌ای که بنهند جامه‌هاشان چون پیدا نکنند «۶» به زینتی و اگر «۷» پارسایی کنند بهتر باشد ایشان را، و خدا شنوا و داناست.

(۱). همه نسخه بدلهای بجز آ: نرسیده باشند.

(۲). مه: گردانندگانند.

(۳). آب، مش: بچگان.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آط آز+ از.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آز: دلیها.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آز: جز پیدا کننده.

(۷). این ترجمه ظاهرا ناشی از التباس «ان» ناصبه با «ان» شرط بوده، با این حال با سیاق عبارت قدری سازگار افتاده است.

ص: ۱۷۷

[۱۱۳-ر]

نیست بر نابینا بزه و نه بر لنگ بزه‌ای و نه بر بیمار بزه‌ای، و نه بر تنهای شما که بخوری از خانه‌هایتان، یا خانه‌های پدرانتان، یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادرانتان، یا خانه‌های خواهرانتان، یا خانه‌های عمّانتان «۱»، یا خانه‌های عمگانتان، یا خانه‌های خاله‌هایتان «۲»، یا خانه‌های خالگانتان «۳»، یا آنچه مالک باشید کلیدهای آن را، یا رفیق شما، نیست بر شما بزه‌ای که بخوری جمله یا پراکنده، چون در روی در خانه‌هایی سلام کنی بر «۴» خود تحیتی است از نزدیک خدای مبارک پاکیزه، همچنین بیان کند خدای برای شما آیتها تا همانا عقل کار بندی.

[۱۱۳-پ]

مؤمنان باشند آنان که بگرویدند به خدای و پیغامبرش، و چون باشند با او بر کاری جمع کننده بنروند تا دستوری نخواهند از او، آنان که دستوری می‌خواهند از تو «۵»، آنانند که ایمان دارند «۶» به خدای و پیغامبرش، چون دستوری خواهند از تو برای بهری کارشان دستوری ده آن را که خواهی از ایشان، و آمرزش خواه برای ایشان از خدای که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

مکنی «۷» خواندن پیغامبر در میان شما چون خواندن بهری شما بهری را،

(۱). آط: عمتان، آج، لب، مش: عمه‌هایتان.

(۲). مش: خالواتان، دیگر نسخه بدلها: خالویانتان.

(۳). مش: خاله‌هانتان.

(۴). آب، مش + نفسهای.

(۵). آط + ایشان.

(۶). آب، آج، لب، آل، مش: ایمان آوردند.

(۷). آج، لب، آل: مگردانید.

ص: ۱۷۸

می‌داند خدای آنان را که فرو می‌خیزند از شما از پس یکدیگر، بگو تا حذر کنند آنان که مخالفان‌اند از فرمان [او] «۱» از آن که به ایشان رسد فتنه‌ای یا بدیشان رسد عذابی به درد آورنده.

[۱۱۴-ر]

بدان که خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است، داند آنچه شما بر آنی بر او «۲»، و آن روز که باز آورند ایشان را با او، خبر دهد «۳» ایشان را به آنچه کرده باشند، و خدای به همه چیزی داناست.

قوله تعالی: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** - الاية، حق تعالی به این آیت خطاب کرد با مؤمنان، گفت: ای گرویدگان به خدا و رسول! بفرمای «۴» تا دستوری خواهند بر شما آنان که بندگان شمااند. گروهی گفتند: مراد بندگان و پرستاران‌اند، و عموم آیت اقتضای آن می‌کند. **وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ**، و آنان که از شما به حد بلوغ و خواب نرسیده باشند، یعنی از آزادان. **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ**، در شبان روز «۵» سه بار: یکی پیش از نماز بامداد، و یکی وقت نماز پیشین که وقت قیلوله باشد، و از پس نماز خفتن. و آنکه علت آن بگفت که این سه وقت چرا مخصوص است، گفت: **ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ**، برای آن که سه عورت است که مردم در این وقت برهنه باشند و زنان سر گشاده «۶» و با جامه‌های کوتاه و ازار پای به حسب عادت «۷» بیرون کرده. کوفیان خواندند **الَّا** حفص: ثلاث عورات لكم، بر نصب «ثا» بدل «ثلاث مرآت» باشد. و اگر گویند: این چه بدل است؟ گوئیم: بدل **الکلّ من الکلّ**. اگر گویند «۸» نیاستی تا هر دو یکی بودی، و سه عورت جز سه مرّت باشد،

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). اساس: ندانی برو، با توجه به نسخه بدلها و معنی آیه، تصحیح شد.

(۳). اساس: دهند، به قیاس با نسخه آز، تصحیح شد.

(۴). آب، آز: بفرمایند، مش: بفرماید.

(۵). آط، آب، مش: شبانه‌روزی.

(۶). آز، آب: بگشاده.

(۷). آب، آز، مش: عادتی.

(۸). اساس: نگویند، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها: تصحیح شد.

ص: ۱۷۹

گویم تقدیر آن است که: ثلاث اوقات [عورات] «۱» «۱»، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، تا مستقیم شود. و باقی قرأء: ثلاثُ عَوْرَاتٍ، خواندند به رفع «ثلاث» علی تقدیر هی «۲» ثلاث عورات.

آنکه گفت: لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ، بر شما و بر ایشان حرجی و بزه‌ای نیست. بَعْدَهُنَّ، پس از این سه بار که بیان کرد در سه وقت که وقت عورت باشد.

اکنون بدان که: جمع فعله چون جمع سلامت باشد و اگر «۳» واحد او ساکن العین باشد، «عین» او را در جمع تحریک کنند، نحو: جفنة و جفنات، و صحفة و صحفات، و صفحة و صفحات، چون عین الفعل حرفی صحیح باشد. فاما چون «واو» یا «یا» باشد بیشتر عرب تحریک نکنند کراهة «۴» الحركة علی حرف العلة، فقالوا: جورات و بیضات، و علی هذا لغة التنزیل فی قوله: ثلاث عورات، و قال بعضهم: عورات و جوزات و بیضات، قال الشاعر - شعر:

رفیق بمسح المنکبین سبوح

ابو بیضات راتح متأوب

و در شاذّ، اعمش خواند: «ثلاث عورات» بتحریک الواو. طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ، گردندگان [اند] «۵» «۵» این بندگان «۶» و کودکان بر شما، یعنی هر ساعت ایشان را کاری بود بر شما، در سرای آیند و بشوند، دستوری خواستن هر ساعت ایشان را متعذّر بود در این سه وقت دستوری خواهند، [و ما عدا ذلك، و آنچه جز آن باشد این بندگان و کودکان نابالغ اگر دستوری نخواهند] «۷» بر ایشان و بر شما حرجی نباشد.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ، و خدای تعالی احکام شرع شما را بیان می‌کند.

مقاتل گفت: آیت در زنی آمد نام او اسماء بنت مرثد، او را غلامی بود بزرگ، وقتی ناگاه در سرای شد. او را از آن کراهت آمد، و او بر حالتی «۸» که نخواست که او را غلام چنان ببیند، بیامد و گفت: یا رسول الله! این غلامان و خدمتکاران در سرای ما

(۷-۵-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). اساس: یعنی، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). آط، آب، آج، آز، آل، مش + چه.

(۴). آل، آج: کراهیه.

(۶). آج، لب، آل + ایشان را متعذر.

(۸). آط، آج، لب، آل، مش: که او بر حالتی بود.

ص: ۱۸۰

می‌آیند در اوقاتی که ما را از آن کراهت است. خدای [۱۱۴-پ] تعالی این آیت فرستاد.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، و خدای تعالی دانا و محکم کار است. و بعضی مفسران گفتند: حکم این آیت منسوخ است، و این آنگه بود که سرایها را در نبود و پرده‌ها آویخته نبود، چون حال چنین بود و خدای تعالی در این اوقات استیذان فرمود، آنگه منسوخ کرد این حکم، و این درست نیست.

قوله تعالی: **وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ،** آنگه گفت: چون اطفال شما به حد بلوغ رسند اما به احتلام یا [به ا] «۱» نیات یا به چهارده سالگی. **فَلْيَسْتَأْذِنُوا،** باید که تا دستوری خواهند چنان که آن بالغان که پیش ایشان گفتیم ایشان را. **كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ،** چنین بیان می‌کند خدای تعالی آیاتش برای شما، و او علیم و حکیم است.

قوله تعالی: **وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ-** الایة، قواعد جمع امرأة قاعدة باشد چنان که «۲» زنانی که ایشان فرو نشسته باشند از آن که حیض بینند و فرزند زایند. و گفته‌اند: آنان باشند که ایشان فرو نشسته باشند که شوهر کنند از کبر سن. و قوله تعالی: **لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً،** دو وجه گفته‌اند در او: یکی آن که امید آن ندارند که مناکحه کنند از آن که گذشته باشند از حد آن، و دوم آن که صلاحیت خلوت ندارند، هم از این سبب **فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ،** بر ایشان بزه‌ای نیست که فرو نهند جامه‌هاشان. گفتند: مراد مقنع «۳» است که از بالای [خمار باشد، و آن ردا که از بالای] «۴» جامه باشد، دلیل این «۵» قراءت ابی است و از آن بعضی اهل البیت: ان یضعن [من] «۶» ثیابهن، و «من» تبعیض را باشد. **غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ،** نصب او بر حال است، ای غیر مظهرات الزنیة، یعنی قصد ایشان نه اظهار زینت باشد. و «تبرج» آن باشد که اظهار چیزی کند از محاسن خود که واجب باشد ستر آن. **وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ،** و اگر «۷» طلب عفاف و پارسایی

(۶-۴-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آب: باشد گفت.

(۳). همه نسخه بدلها: مقنعه.

(۵). همه نسخه بدلها: قول.

(۷). ظاهرا مترجم «آن» ناصبه را «ان» شرط پنداشته و بدین گونه معنی کرده است.

ص: ۱۸۱

کنند و وضع این جامه‌ها نکنند ایشان را بهتر باشد. **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**، و خدای شنوا و داناست.

قوله تعالی: **لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ**، الایة، علما در تأویل آیت و حکم او خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: چون خدای تعالی این آیت فرستاد: یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل «۱» ...، مسلمانان تحرّج کردند از مؤاکله نابینایان و زمنان و بیماران، و گفتند: طعام «۲» فاضلتر مالی است، و خدای تعالی ما را نهی کرد از آن که مال مردمان خوریم به باطل، و نابینا طعام «۳» نبیند و نیک از بد باز نداند. و اعرج و زمن مزاحمت نتواند کردن بر طعام، و بیمار به مقدار آنچه تن درست خورد نتواند خوردن، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: حرجی نیست بر شما و نه بر اینان که ذکر ایشان کرده شد. و بر این وجه «علی» به معنی «فی» باشد، ای لیس فی الاعمی، علی تقدیر فی مؤاکلة الاعمی و الاعرج حرج.

سعید جبیر گفت: سبب نزول آیت آن بود که: نابینایان و لنگان و بیماران احتراز کردند از مؤاکلت تن درستان، و گفتند: باشد که ایشان را استقذار «۴» کنند و خوش نیاید ایشان را مؤاکلت ما، و اصحاب نیز احتراز کردند از مؤاکلت ایشان، خدای تعالی این آیت فرستاد.

مجاهد گفت: آیت برای آن آمد تا ترخیص کند «۵» و رخصت دهد با نابینایان و لنگان و بیماران در آن که در «۶» خانه‌های این مذکوران طعامی خورند. و سبب آن بود که جماعتی از صحابه رسول چون در خانه‌های ایشان طعام «۷» نبود، به خانه یکی از این مذکوران رفتندی از مادر و پدر و برادر و خواهر و عمّت و عمّی «۸» و خاله و خالی «۹»، و از آن جا طعامی که یافتندی بخوردندی، پس نابینایان و اعرجان و بیماران تحرّج

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۲۹.

(۲). آج، لب، آل + ما.

(۳). همه نسخه بدلها + نیک.

(۴). آز: استعداز.

(۵). اساس: کنند، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: از.

(۷). همه نسخه بدلها: طعامی.

(۸). آط، آب، آز، مش: عم و عمه.

(۹). همه نسخه بدلها: و خال و خاله.

ص: ۱۸۲

کردندی از این خدای تعالی این آیت فرستاد.

معمر گفت: از زهری این آیت پرسیدم، گفت عبید الله بن عبد الله گفت مرا:

سبب آن بود که چون مسلمانان به غزات رفتندی، کلیدهای خانه‌های خود به کسانی دادندی که خویشان ایشان [۱۱۵- ر] بودند از جمله مخالفان «۱» از نابینایان و زمنان و بیماران، و ایشان را گفتندی: آنچه خواهی از این خانه‌های ما می‌خوری. ایشان را تحرج آمدی «۲» و نخوردندی، خدای تعالی این آیت فرستاد و رخصت داد.

حسن بصری و ابن زید گفتند معنی آیت آن است که: لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و [لا علی] «۳» المریض حرج فی التّخلف عن الجهاد، گفت: مرد نابینا و لنگ را و بیمار را و بر ایشان حرج نیست اگر به جهاد نروند. آنچه کلامی دیگر ابتدا کرد منقطع از این و گفت: **وَلَا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ اَنْ تَاْكُلُوْا مِنْ بُیُوْتِكُمْ**، و این وجه بعید است برای مخالفت ظاهر و حذف از کلام آنچه در کلام دلیلی نیست بر حذف او، و خدای تعالی گفت: بر نابینا و لنگ و بیمار و نه بر شما که تن درستانی حرجی و بزه‌ای نیست که طعام خوری از خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عمیانتان «۴» یا خانه‌های عمگانتان «۵» یا خانه‌های خالیانتان «۶» یا خانه‌های خالگانتان «۷».

اَوْ مَا مَلَکَتْهُمُ مَفَاتِحُهُ، یا خانه‌های آنان که کلیدهای ایشان به دست شما باشد.

عبد الله عباس گفت: مراد و کیل مرد است و قیّم به او در ضیعت و ماشیتش، چه آنچه او خورد از خانه ایشان از مال خود خورده باشد از ثمره ضیعت خود از شتر و از شیر «۸» گوسپندان خود.

عبد الله عباس گفت: آیت در حارث بن عمرو آمد که او با رسول - علیه السلام به غذا رفت و مالک بن زید را ها «۹» کرد بر خانه خود. چون باز آمد او را یافت رنجور و

(۱). آط، آط، آز، مش: مخلفان.

(۲). آج، لب، آل: ایشان تحرّج آمدندی.

(۳). اساس: ندارد، با توجّه به آط و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: عمّانتان.

(۵). آط، آب، آز، مش: عمّانتان، آج، لب، آل: عمّه تان.

(۶). همه نسخه بدلها: خالاتان.

(۷). همه نسخه بدلها: خالاتان.

(۸). آط، آب، آز، مش: خود و شیر، آج، لب، آل: خود به شیر.

(۹). همه نسخه بدلها: رها.

ص: ۱۸۳

مهجور. او را پرسید که: تو را چه رسید؟ گفت: تا تو برفته‌ای «۱» من از طعام تو نخورده‌ام تحرّج را، خدای تعالی این آیت فرستاد.

حسن و قتاده گفتند: روا باشد که مرد از خانه رفیقش طعام خورد بی اذن او برای این آیت. و در اخبار اهل البیت چنان است که: مرد را روا باشد که از خانه این مذکوران طعام خورد بی اذن ایشان به قدر حاجت بی اسراف، و جبّائی گفت: این آیت منسوخ است بقوله: ... لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ «۲» - الایة، و این درست نیست برای آن که این را به آن تعلقی نیست و حکم رسول - علیه السلام - دگر است و حکم اینان دگر. **أَوْ صَدِيقِكُمْ**، یا از خانه دوستان و رفیقان. **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً**، گفت: بر شما حرجی نیست اگر بخوری از خانه‌های اینان جملگی یا پراکنده، و قوله: **أَنْ تَأْكُلُوا**، با آن که گفت: **عَلَيْكُمْ** و لا علیهم «۳» برای تغلیب مخاطب.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که از پیش نزول آیت، توانگران با درویشان طعام نخوردندی.

ضحاک گفت: پیش از این «۴» آیت، مردم طعام تنها بخوردند.

ابو صالح گفت: چون مهمانی فرو «۵» آمدی، ایشان نخوردندی الا با او، خدای تعالی آیت فرستاد و رخصت داد که: چنان که خواهند «۶».

بعضی دگر گفتند: آیت در حیّی از بنی کنانه آمد- که ایشان را بنو لیث بن عمرو «۷» گفتند- تحرّج کردند از آن که تنها طعام خوردند «۸»، بنشستی طعام ساخته و پرداخته پیش بنهادی و او گرسنه طعام نخوردی از بامداد «۹» و تا شب‌نگاه «۱۰» نگاه داشتی تا کسی پیش «۱۱» آمدی با او طعام خوردی. اگر شب در آمدی و کس نبود، از آن پس او

(۱). آج، لب، آل، مش: رفته.

(۲). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳.

(۳). اساس: علیهم و لا علیکم، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، دو کلمه به صورت مقدّم و مؤخر ضبط شد.

(۴). همه نسخه بدلها: نزول.

(۵). همه نسخه بدلها: فرود.

(۶). چاپ شعرانی + خوردند.

(۷). آج، لب، آل: عمر.

(۸). همه نسخه بدلها + ربّما که مرد.

(۹). آج، لب، آل: بامدادان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: شب‌نگاه.

(۱۱). همه نسخه بدلها: به دست.

ص: ۱۸۴

طعام بخوردی، خدای تعالی این آیت بفرستاد و این حرج از ایشان برداشت که ایشان بر خود نهاده بودند، این قول قتاده و ضحاک است و ابن جریر و روایت والبی «۱» از عبد الله عباس.

و عطای خراسانی «۲» گفت از عبد الله عباس: مرد توانگر «۳» در نزدیک درویش «۴» شدی و او طعام می خوردی. آن درویش بسیار شفاعت کردی که طعام بخور. او گفتی: تحرّج کنم از آن که طعام تو بخورم که تو درویشی و من توانگر «۵»، خدای تعالی «۶» آیت بفرستاد.

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ، گفت: چون در سرای شوی بر خود سلام کنی، یعنی بر اهل آن سرای سلام کنی، و ایشان را نفس او خواند [۱۱۵-پ] از آن جا که بر دین و ملت او اند،

لقوله عليه السلام: المؤمنون كنفس واحدة

، و قوله:

لَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ «۷» ...، ای لا یقتل بعضکم بعضا، و این قول حسن است و ابن زید.

قول «۸» دیگر آن است که: سلام کنی بر ایشان تا جواب دهند شما را، چون جواب واجب باشد عند سلام همچنان باشد «۹» آن سلام بر خود کرده‌ای.

عبد الله مسعود روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

السَّلام اسم من أسماء الله تعالى فافشوه بينكم فان الرجل المسلم اذا مرّ بقوم «۱۰» فسلم عليهم فردّوا عليه كان له عليهم فضل درجة بذكرة اياهم بالسَّلام «۱۱» فان لم يرّدوا عليه ردّ عليه من هو خیر منهم و اطیب،

گفت: سلام نامی است از نامهای خدای تعالی، فاش دارید میان شما که مرد مسلمان چون به قومی بگذرد «۱۲» بر ایشان سلام کند، و ایشان جواب دهند او را بر ایشان فضل درجه باشد به آن که سلام کرده باشد بر ایشان اگر ایشان جواب دهند او را، [جواب دهد او را] «۱۳» آن که از ایشان به باشد «۱۴» و پاکیزه تر، یعنی فرشتگان.

(۱). آب، مش: ابی.

(۲). آط، آب: خوراسانی.

(۳-۵). آط، آب: تونگر.

(۴). آط، آج، لب، آل: درویشی.

(۶). مش + این.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۲۹.

(۸). همه نسخه بدلها: قولی.

(۹). همه نسخه بدلها + که.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بالقوم.

(۱۱). اساس: السّلم.

(۱۲). آط: بگزرد.

(۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها: بهتر باشد و.

ص: ۱۸۵

ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که گفت: چون یکی از شما به اهل مجلسی رسد، باید تا سلام کند بر ایشان، اگر خواهد «۱» که بنشیند «۲»، چون خواهد تا برود نیز سلام کند که آن اوّل اولیتر نیست «۳» از این آخر «۴»، رسول - علیه السّلام - گفت:

[افشوا السّلام تسلّموا،

سلام فاش کنی تا سلامت یابی، و همچنین گفت] «۵»:

افشوا السّلام و اطعموا الطّعام و صلّوا الارحام و صلّوا باللیل و النّاس نیام تدخلوا الجنّة بسلام

، گفت: سلام فاش داری و طعام بدهی، و رحم بیبندی، و به شب نماز کنی و مردم خفته «۶» تا به بهشت روی به سلامت.

و در خبر است «۷»: میان آن که سلام کند و آن که جواب دهد صد جزء ثواب باشد نود و نه آن را باشد که سلام کند [و یکی آن را که جواب دهد] «۸»، برای آن که او ابتدا کند و اختیار آن کند که «۹» سلام کند بر مسلمانی. و رسول - علیه السّلام - گفت:

السّلام تحیّة لملتنا و امان لدمّتنا

، سلام تحیّت ملت ماست و امان دمّت ماست، از این جا گفت - علیه السّلام - که:

السَّلام للركاب على الرّاجل و للقاءم على القاعد،

گفت: سلام سوار را باید کردن بر پیاده و ایستاده را بر نشسته «۱۰»، برای آن که سلام برای سلامت نهادند، و از روی ظاهر ایستاده را با سلامت تر است «۱۱» از نشسته و سوار از پیاده، ایشان از اینان خایفند، اینان سلام گویند تا ایشان را امان حاصل شود. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که، چون در خانه خود شوی بر اهل خانه خود سلام کنی و بر عمّال «۱۲» خود و این قول جابر بن عبد الله انصاری است و طاووس و زهری و قتاده و ضحاک و عمرو بن دینار. و روایت عطاء خراسانی «۱۳» از عبد الله عبّاس، گفت: اگر در

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مش: خواهند.

(۲). همه نسخه بدلها + بنشیند.

(۳-۸). آج، لب، آل: اولیتر است، مش: اولیترین است.

(۴). همه نسخه بدلها + و.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آب، آز، مش + باشند.

(۷). همه نسخه بدلها + که.

(۹). مش + او را.

(۱۰). اساس: سلام ایستاده را باید کردن بر نشسته سوار را بر پیاده، با توجه به اصل روایت و اتفاق نسخه بدلها، عبارت تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: با سلامتست.

(۱۲). همه نسخه بدلها: عیال.

(۱۳). خورآسانی.

سرای کس نباشد بگوید: السَّلامَ عَلینَا مِنَ رَبَّنَا «۱» السَّلامَ عَلینَا وَ عَلی عِبَادِ اللّهِ الصَّالِحینَ السَّلامَ عَلی اهل البیت وَ رحمة اللّهِ.

انس مالک گوید که: من خدمت رسول کردم مدّتی، هرگز مرا نگفت در کاری که کردم که: چرا کردی؟ و اگر چیزی بشکستم، نگفت «۲»: چرا شکستی. روزی آب بر دست او می‌ریختم، مرا گفت: تو را سه خصلت بیاموزم که به آن منتفع شوی؟

گفتم: بایی انت و امی یا رسول اللّهِ! گفت: هر کس را که بینی از اَمّت من بر او سلام کن تا عمرت دراز شود، و چون در خانه خود شوی سلام کن بر اهل خانه خویش تا خیر خانهات بسیار شود، و نماز سنّت به جای آر.

بعضی دگر گفتند: مراد به «بیوت»، مساجد است، یعنی چون در مسجدها شوی سلام کنی بر اهل مسجد «۳».

عبد اللّهِ عبّاس گفت در این آیت که: معنی آن است که چون در مسجد شوی بگویی: السَّلامَ عَلینَا وَ عَلی عِبَادِ اللّهِ الصَّالِحینَ.

قوله: تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ، تَحِيَّتِي از نزدیک خدای تعالی مبارک، خوش، پاکیزه. و نصب او بر مصدری است لا من لفظ الفعل، کانه قال: فَسَلِّمُوا عَلی انْفُسِكُمْ تَسْلِيمًا او فَحَيُّوا «۴» انْفُسِكُمْ «۵» تَحِيَّةً مُبَارَكَةً. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، گفت: چنین بیان کند خدای تعالی «۶» آیات «۷» برای شما تا همانا شما بدانید.

قوله تعالی: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ [۱۱۶-ر] الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ، گفت: مؤمنان بحقیقت آنان باشند که به خدای و پیغامبر ایمان دارند. وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ، و چون با رسول - علیه السَّلام - حاضر باشند بر امری جامع، که آن امر میان ایشان جمع کرده باشد و ایشان را به یک جا آورده، بتروند تا از او دستوری بخواهند، و بی اذن و اشارت او متفرّق نباشند.

(۱). همه نسخه بدلها: عبارت «السَّلامَ عَلینَا مِنَ رَبَّنَا» را ندارد.

(۲). همه نسخه بدلها + که.

(۳). مش: مجلس.

(۴). اساس: تَحَيُّوا. به قیاس با نسخه آط تصحیح شد.

(۵). آج، لب، آل: لِانْفُسِكُمْ.

(۶). مش: خدای جَلَّ جلاله و عَمَّ نواله.

(۷). همه نسخه بدلها: آیاتی.

ابو حمزه الثمالی گفت: مراد روز آدینه است که رسول - علیه السلام - چون بر منبری شدی و مردی را کاری پیش آمدی از قضای حاجتی و تجدید وضوی یا رنجی و بیماری، از مسجد بیرون نشدی تا برابر رسول آمدی و از او به اشارت دستوری خواستی. رسول - علیه السلام - او را دستوری دادی تا او برفتی، حق تعالی گفت: **إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**، آنان که از تو دستوری خواهند ایشان باشند که به خدا و پیغامبر ایمان دارند. آنکه رسول را فرمود که: از تو دستوری خواهند برای بهری کارهای خود، دستوری ده آنان را که تو خواهی، و استغفار کن برای ایشان، و آمرزش خواه از خدای ایشان را، که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

قوله تعالی: **لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ**، الایة، مجاهد و قتاده گفتند: معنی آن است که رسول را - علیه السلام - چنان مخوانی که یکدیگر را خوانی، مگوی یا احمد! و یا محمد! و یا ابا القاسم! بل گویی: یا رسول الله! یا نبی الله! و بعضی دگر مفسران گفتند، معنی آن است که: حذر کنی از دعای رسول - علیه السلام «۱» - چون او را به خشم آورده باشی، که دعای او بر شما نه چنان باشد که دعا و نفرین شما یکدیگر را، بل دعای او موجب سخط و عذاب باشد، و قول اول اولیتر است لقوله:

كُدَعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا، و اگر این معنی خواستی، گفتم: کدعاء بعضکم علی بعض، برای آن که این دعا اهمّ از «۲» دعوت و دعاست که ما می خوانیم «۳» یکدیگر را، يقال: دعوت الله لفلان بالخير و علیه بالشر. **قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا**، خدای تعالی داند آنان را که فرو خیزند «۴» از میان شما پوشیده. «لواذا»، مصدری است لا من لفظ الفعل در جای حال ای ملاوذین، بهری در پس بهری پنهان شده. و لواذا «۵»، لاوذ یلاوذ ملاوذة. و اگر مصدر «لاذ» بودی، لیذا گفتم، کالقیام من قام، و الصیام من صام.

و گفتند: این روز حفر خندق بود که رسول - علیه السلام - صحابه را فرمود تا خندق

(۱). مش + که.

(۲). همه نسخه بدلها: دعا هم آن.

(۳). مش: می خواهیم.

(۴). آط: فرخیزند.

(۵). همه نسخه بدلها + مصدر.

می‌کنند، مناققان یک یک در میان مردمان فرو خیزیدند «۱»، یک در پس دیگر «۲» پنهان شده کروغان الثعلب و دیبب الضراء و مشی الحمر، چنان که کسی در پس داری و دیواری بگریزد پوشیده.

آنکه گفت: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ، آنکه رسول را گفت بگو: تا حذر کنند آنان که مخالفت امر رسول می‌کنند از آن که فتنه‌ای به ایشان رسد. عبد الله عباس گفت: مراد به فتنه قتل است. عطا گفت: زلازل و احوال است. صادق - علیه السلام - گفت: سلطان جایز است که بر ایشان مسلط شود. حسن گفت: بلیتی باشد که به ایشان رسد که به آن بلیت نفاق ایشان ظاهر شود.

أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، یا به ایشان رسد عذاب دردناک.

آنکه گفت: أَلَا إِنَّ اللَّهَ، «الا»، استفتاح «۳» کلام را بود و غرض تنبیه سامع، گفت: خدای راست آنچه در آسمانها و زمینهاست از آن جا که آفریده اوست و ملک و اوست، و او قادر است بر تصریف و تقلیب «۴» آن چنان که خواهد. و جمله آن دلیل است بر وجود وحدانیت، و به حصول او بر صفات کمال. [قد يعلم] «۵» ما انتم علیه، داند آنچه شما بر آنی «۶» از احوال ظاهر و باطن، از اخلاص و نفاق. وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا، و آن روز که ایشان را با او رجوع باشد خبر دهد ایشان را به آنچه کرده باشند از خیر و شر، و این بر سبیل تهدید و وعید گفت. وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، و خدای تعالی به همه چیز عالم است بر هر وجه که صحیح بود که «۷» معلوم «۸» بود [۱۱۶-پ].

(۱). آط: فرو می‌خیزیدند، آب، مش: فرو می‌خیزیدند.

(۲). آط، آب، آج، آل: یکی در پس یکی.

(۳). اساس: استفهام، که چون خطا به نظر رسید، با توجه به اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). آز: تغلیب.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به ترجمه و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد.

(۶). اساس: ندانی، با توجه به اتفاق نسخه بدلها و معنی آیه تصحیح شد.

(۷). آط، آب: ندارد.

(۸). آب، آز، مش + او.

سورة الفرقان

«۱» مکی است و آن هفتاد «۲» و هفت آیت است، و هشتصد و نود و دو کلمت است، و سه هزار و هفتصد «۳» و سی و سه حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، رسول- علیه السلام- گفت: هر که او را سورة الفرقان بر خواند «۴»، خدای تعالی روز قیامت او را در زمره مؤمنانی «۵» حشر کند که ایمان دارند به «۶» بعث و نشور، و او را بی حساب به بهشت فرستد «۷».

[سورة الفرقان (۲۵): آیات ۱ تا ۲۰]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا (۳) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا (۴)

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَسَبَهَا فِيهَا تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۵) قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۶) وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (۷) أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۸) أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹)

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (۱۰) بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَاعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱) إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا (۱۲) وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضِيقًا مُقْرِنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴)

قُلْ أ ذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا (۱۵) لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (۱۶) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَقُولُ أ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸) فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَ لَا نَصْرًا وَ مَنْ يَظْلِمِ مِنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹)

وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أ تَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر

بزرگوار است آن که فرو فرستاد قرآن بر بنده اش تا باشد جهانیان را ترساننده.

آن که او راست پادشاهی آسمانها و زمین و نگرفت فرزندی و نبود او را انبازی در پادشاهی و بیافرید همه چیز «۸»
بینداخت انداختنی «۹»

(۱). اساس: فرقان، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد، آط + این سورت.

(۲). اساس: هشتاد، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). آب، آز، آل: هفتصد.

(۴). همه نسخه بدلها: بخواند.

(۵). همه نسخه بدلها: مؤمنان.

(۶). آج، لب، آل: بر.

(۷). مش: فرستند.

(۸). آط، آج، لب، مش، مه: همه چیزی، آب: هر چیزی.

(۹). آج، لب: پس اندازه کرد اندازه کردنی.

ص: ۱۹۰

[۱۱۷-ر]

و بگرفتند از فرود «۱» او خدایانی که نیافرینند «۲» چیزی و ایشان را بیافرینند «۳» و مالک نباشند خود را زیانی و نه سودی، و نتوانند مرگی و نه زندگانی، و نه زنده شدنی.

گفتند آنان که کافر شدند: نیست این مگر دروغی که فرو «۴» بافت آن را و یاری دادند [او را] «۵» بر آن گروهی دیگر «۶»، آمدند به بیداد و دروغ.

و گفتند فسانه‌های «۷» پیشینگان است بنوشته است آن ر [۱] «۸»، املا می‌کنند «۹» بر او بامداد و شبنگاه «۱۰».

بگو فرو فرستاد آن که داند سرّ «۱۱» در آسمانها و زمین او بود آمرزنده و بخشاینده بوده است «۱۲».

[۱۱۷-پ]

گفتند: چیست این پیغامبر را که می‌خورد «۱۳» طعام و می‌رود در بازارها، چرا نفرستادند به او فرشته [تا] «۱۴» باشد «۱۵» با او ترساننده.

یا افگندند بر او گنجی یا باشد او را بستانی که خورد از آن، و گفتند ستمکاران اگر «۱۶» پیروی نمی‌کنی «۱۷» آلا مردی جادوی کرده را.

(۱). آب، مش: غیر.

(۲). مش: و نیافریدند.

(۳). آج، لب، مش: ایشان آفریده شده‌اند.

(۴). آط، آب، آج، لب، مش: فرا.

(۱۴-۸-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آب، مش + بدرستی که.

(۷). آط، آج، لب: فسانه.

(۹). اساس: می‌کند، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۰). آط، آب، آج، لب، مش، مه: شبانگاه.

(۱۱). آط، آب، آج، لب، مش: نهان.

(۱۲). آج، لب: آمرزنده و مهربان.

(۱۳). آط: می‌خرد.

(۱۵). آط، آب، باشند، آج، لب: پس بودی.

(۱۶). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۱۷). آط: ظالمان پیروی کنی، آب: ظالمان پیروی کنند، مه: ظالمان پیروی نمی کنی.

ص: ۱۹۱

بنگر که چگونه زدند برای تو مثلها، گمراه شدند نتوانند «۱» راهی.

متعالی است آن «۲» اگر خواهد کند تو را بهتر از آن بستانها که «۳» رود از زیر آن جویها، کند تو را کوشکها.

[۱۱۸-ر]

[بل] «۴» به دروغ داشتند قیامت و ساخته ایم «۵» برای آن که دروغ داشت قیامت دوزخ.

چون بیند ایشان را از جایی دور شنوند آن را خشمی و آوازی ناخوش.

چون در اندازند ایشان را جای تنگ بند بر نهاده بخوانند آن جا و اهلاک «۶».

مخوانی امروز یک هلاک و بخوانی هلاکها «۷» بسیار.

بگو آن بهتر است یا بهشت جاودانه «۸» آن که نوید دادند پرهیزگاران را، باشد ایشان را پاداشت و بازگشت.

ایشان را باشد در آن جا آنچه خواهند همیشه باشد بر خدای تو نویدی در خواسته.

[۱۱۸-پ]

آن روز که جمع «۹» کنیم ایشان را و آنچه می پرستند از فرود خدای گویند شما گمراه کردی بندگان مرا اینان را، یا ایشان گم کردند راه «۱۰»؟

(۱). آط، آب، آج، لب، آل: نتوانستند.

(۲). آط، آب، آج، لب، آل + که.

(۳). مش + می.

(۴). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۵). آط: ساخته کنم.

(۶). آط، آب، مش: و اهلاک گاه.

(۷). آط، آب، بل هلاک بخوانی هلاک.

(۸). آط، آب، مش: جاویدان، آج، لب: جاودان.

(۹). آط، آب، مش: گرد.

(۱۰). مش + را.

ص: ۱۹۲

گفتند منزهی تو نباید ما را که بگیریم از فرود تو از دوستان و لکن برخورداری دادی «۱» ایشان را و پدر ایشان را تا فراموش کردند یاد تو و بودند گروهی هلاک شده.

به دروغ داشتند شما را به آنچه می‌گویی نتوانند باز گردانیدن و نه یاری کردن و هر که بیدادی «۲» کند از شما بچشانیم او را عذابی بزرگ.

[۱۱۹-ر]

و نفرستادیم پیش تو از پیغامبران آلا و ایشان خوردندی طعام و رفتندی در بازارها، و کردیم بهری شما را برای «۳» بهری فتنه‌ای، صبر می‌کنی و بود «۴» خدای تو همیشه بیناست «۵».

قوله تعالی: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ، «تبارک»، تفاعل من البركة.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که برکت آورد خدای تعالی. حسن گفت:

معنی آن است که برکت همه از نزدیک او باشد. ضحاک گفت: تعظیم و تمجّد، بزرگواری و مجید است خدای - جلّ و علا «۶». و محققان گفتند: معنی «تبارک» ای ثبت فیما لم یزل و لا یزال حاصل علی صفة «۷» الکمال، یعنی قدیم - جلّ جلاله - در لم یزل و لا یزال حاصل بود و بر صفات کمال: از قادری و عالمی و حیّی و موجودی، آن که به خلاف همه موجودات و معلومات است و در لا یزال حاصل است بر صفت مریدی و کارهی و مدرکی، چه این سه صفت خدای تعالی متجدد است به تجدّد معنی و شرط. و اصل کلمه «ثبوت» باشد من بروک البعیر و بروک الطّیر علی الماء.

(۱). مش: بهره‌مند گردانیدی.

(۲). مش: بیداد.

(۳). آط، مش: بهری رای از شما برای.

(۴). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۵). آط: می‌کنی و خدای تو همیشه بینا بوده است.

(۶). آط، آب، آج، لب: خدای تعالی.

(۷). همه نسخه بدلها: صفات.

ص: ۱۹۳

اللَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِي، آن خدای که فرو فرستاد کتاب قرآن را بر بنده‌اش محمد. و قرآن را برای آن «فرقان» خوانند، که فرق کننده است میان حق و باطل، و این اسم مصدر است در جای اسم فاعل بر طریق مبالغت، من باب قولهم: رجل عدل و صوم و فطر. و مراد به «عبد»، رسول ماست محمد - علیه السلام. لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، در ضمیر «یکون» خلاف کردند که راجع با کیست؟ بعضی گفتند: راجع است با رسول - علیه السلام - یعنی تا رسول نذیر جهانیان باشد، و بعضی گفتند «۱»: با قرآن، تا قرآن ترساننده جهانیان باشد. و مراد به «عالمین»، جن و انس‌اند، چه آن نوع «۲» حیوانات که خارجند از اینان، مکلف نه‌اند و خارجند از تکلیف.

اللَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، آن خدای که ملک و پادشاهی آسمان و زمین او راست «۳»، و نگرفت فرزندی نه بر حقیقت و نه بر مجاز بر طریق تبنی خلاف آن که جهودان و ترسایان و مشرکان گفتند از آن که: عزیر و مسیح پسران خداوند، و فریشتگان دختران خدای‌اند. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، او را در ملک انبازی نیست، بل او مختص است به صفت الهیت که هیچ ذات استحقاق عبادت ندارد با او، و کس با او مشارکت نکرده است در آفریدن آسمان و زمین و آنچه در میان آن است، خلاف آن که جمله مشرکان گفتند علی اختلاف انواعهم، بل همه چیزها او آفریده است از آن که فعل مقدور اوست، و آنچه آفریده است مقدر و باندازه آفریده است، و ذلک قوله: وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا، به حسب حاجت بر وفق مصلحت، چنان که در او هیچ تفاوت و خلل و عیب نیست.

آنکه حکایت صنع مشرکان کرد که ایشان بدون او خدایان گرفتند، گفت «۴»:

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ «۵» آلِهَةً، این مشرکان بدون او خدایانی «۶» گرفته‌اند که ایشان هیچ نتوانند آفریدن، بل آفریده‌اند ایشان را و مخلوق‌اند، و آن که مخلوق باشد و قدرت بر خلق آفریدن نباشد او را، او الهیت را نشاید. وَلَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا، و ایشان مالک نباشند برای خود بر هیچ مضرّتی او منفعتی، نه جرّ منفعتی توانند نه دفع

(۱). همه نسخه بدلها+ راجع است.

(۲). همه نسخه بدلها: انواع.

(۳). همه نسخه بدلها+ و لم يتخذ ولدا.

(۴). آج، لب، آل: و گفتند.

(۵). اساس: دون الله، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). آج، لب، آل: خدایان.

ص: ۱۹۴

مضرّتی، و آن که برای خود نتواند «۱» این معنی، برای دیگری چگونه کند «۲»! وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا، و ایشان قادر نباشند بر مرگ و زندگانی و نشور و زنده باز کردن «۳» پس از مرگ، و خدای تعالی بر این قادر است. پس عقل اقتضا نکند که عبادت او رها کنند و در عبادت اینان آویزند، چه این بتان جماداند، در ایشان حیاتی نیست، و آن که «۴» او حی نباشد قادر نباشد، و آن که [۱۱۹-پ] قادر نباشد، هیچ نتواند کردن، فضل بر «۵» آن که [افعال] «۶» قادر الذات چگونه از او ممکن بود! وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، گفتند آنان که کافر شدند: إِنَّ هَذَا، نیست این، اشارت به قرآن است. إِلَّا إِنْ كُنَّا أَفْتَرَاءُ، آلا دروغی که محمد بر ساخته است و فرا بافته.

مفسران گفتند «۷»: آیت در نضر بن الحارث آمد و این قول او گفت. وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ، و گروهی دیگر او را بر این یاری داده‌اند یعنی جهودان.

حسن بصری گفت: به «قوم ۸» آخرون»، عبید الله بن الخضر الخشنی «۹» را خواست- و او مردکی کاهن بود. بعضی دگر گفتند، به این آیت سه مرد را خواست:

یکی «حبر ۱۰»، و یکی «یسار ۱۱»، و یکی عدّاس مولی حویطب بن عبد العزیّ.

خدای تعالی گفت: فَقَدْ جَاءُ ظُلْمًا وَ زُورًا، اینان در این که گفتند ظلم کردند، و وضع چیزی نه به موضع خود کردند و دروغ گفتند.

و نیز گفتند این کافران که: این قرآن فسانه پیشینگان است. اکتَبَهَا، که محمد برای خود بنوشته است. گفتند: کتبت الشیء او اکتبته بمعنی، و گفتند:

کتبت الشیء لغیری و اکتبته «۱۲» لنفسی، کما یقال: شویت و اشتویت «۱۳» و خیزت

(۱). آط، آب، آج، لب، آل، مش: نتوانند.

(۲). آب: کنند.

(۳). آب، مش: و نشور زنده باز کردن باشد.

(۴). مش: و اگر.

(۵). مش: برای.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). آج، لب، آل + این.

(۸). اساس: لقوم، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها: عبید بن الخضر الحبشی.

(۱۰). همه نسخه بدلها: صبر.

(۱۱). اساس: یسمار، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۲). آط، آج، لب: اکتبته.

(۱۳). اساس: اشویت، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۱۹۵

و اختبزت. فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ، این قرآن بر او املا می‌کنند به بامداد و شبانگاه. و «هی» ضمیر «۱» اساطیر است برای آن «۲» تأنیث کرد آن را. و نصب بُكْرَةً وَ أَصِيلًا بر ظرف است.

خدای تعالی گفت محمد را که جواب ایشان باز ده و بگو: **أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، این قرآن آن خدای فرستاده است از آسمان که او سرّ و نهانی داند، و آنچه پنهان رود در آسمان و زمین، و او همیشه غفور و رحیم بوده است، آمرزنده و بخشاینده است.

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ، گفتند این کافران بر سبیل طعن: چه بوده است این پیغامبر را که طعام می خورد همچون ما؟ و در بازار می رود به طلب معاش چنان که ما می رویم و همچون ما محتاج است به طعام و شراب؟ و او را نیز طلب معاش می باید کردن چنان که ما را؟ **لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ**، چرا فرشته ای به او فرو نیاید «۳» تا با او نذیر و ترساننده بود تا آنچه او می گوید آن فریشته تصدیق می کند.

أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ، یا چرا گنجی به او نمی فگند «۴» تا او محتاج نباشد به طلب معاش چون ما؟ **أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ**، یا چرا او را بستانی نیست تا او از آن جا خورد و آن ضیعت طعمه او باشد؟ جمله قرآء خواندند «۵»: «يَأْكُلُ» به «یا» بر آن که فعل رسول را باشد. و حمزه و کسائی و خلف خواندند به نون «تَأْكُلُ مِنْهَا»، تا ما از آن جا خوریم. **وَقَالَ الظَّالِمُونَ**، و گفتند ظالمان - یعنی کافران - مؤمنان را که: شما متابعت نمی کنی الا مردی مسحور را که با او جادوی کرده باشند. آیت در قصه ابن ابی امیّه آمد و اصحاب او، و قصّه آن در سوره بنی اسرائیل رفته است.

آنگه بر سبیل تسلی رسول را گفت: انظر يا محمد! **كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ**، بنگر که چگونه مثلها زدند برای تو از این گفتار که گفتند «۶» من قولهم: **مَا لِهَذَا الرَّسُولِ** «۷».

(۱). آب، آز، مش: راجح.

(۲). همه نسخه بدلها + آن که.

(۳). همه نسخه بدلها + از آسمان.

(۴). همه نسخه بدلها: فرو نمی فگند.

(۵). آط، آب، آز: خوانند.

(۶). آج، لب، آل: گفتندی.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷.

فَضْلُوا، آنکه گفت: گمراه‌اند ایشان، و هیچ راهی نمی‌یابند به رشد و صواب، و مراد به نفی استطاعت نه نفی قدرت است، چه اگر نفی قدرت بودی تکلیف ما لا یطاق بودی، و در عقل عقلاً مقرر است قبح تکلیف ما لا یطاق و قبح تکلیف فعل بی آلت و قدرت، و آنما مراد آن است که: بر ایشان گران می‌آید و سخت تا بمنزلت آنان‌اند که قدرت ندارند، چنان که یکی از ما گوید: فلان مرا نمی‌تواند دیدن «۱»، و سخن من نمی‌تواند شنیدن، و چشم آن ندارد که در من نگردد و مانند این. و غرض از این همه بغض و ثقل باشد.

و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که اختیار هدی و راه راست نمی‌کنند، و مراد به نفی استطاعت نفی اختیار و داعی «۲» است، چنان که گفت: هَلْ یَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ یُنزِلَ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ «۳» ...، تواند خدای تو تا خوانی از آسمان بفرستد، و خلاف نیست در آن که حواریان [۱۲۰- ر] شاک «۴» نبودند «۵» در آن که خدای تعالی قادر است بر فرستادن خوان.

و وجه سیم «۶» در آیت آن است که: فَلَا یَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا الی ابطال امرک، این کافران هیچ راه نمی‌یابند به ابطال کار تو، در کار تو متحیراند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ، گفت: متعالی است خدای تعالی اگر خواهد تو را بهتر از آن که ایشان می‌گویند بدهد تو را «۷». جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، بهشتهایی که در زیر درختان [آن] «۸» جویها می‌رود. وَ یَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا، و تو را کوشکها دهد در بهشت. و کوشک را برای آن قصر خواندند «۹» که دستها کوتاه باشد از آن که به ایشان رسد که در آن جا باشند، و آنان که بیرون او باشند قاصر باشند «۱۰».

ابن کثیر و ابن عامر و عاصم به روایت ابو بکر و مفضل خواندند: «و یجعل»

(۱). همه نسخه بدلها: دید.

(۲). اساس: و مراد به نفی استطاعت است و نفی اختیار بر داعی، با توجه به دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۲.

(۴). آج، لب، آل: شاک.

(۵). اساس: بودند، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). آل: سوم.

(۷). همه نسخه بدلها: «تو را» ندارد.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها: خوانند.

(۱۰). چاپ شعرانی + از رسیدن به آن.

ص: ۱۹۷

مرفوع اللام بر استیناف، و باقی قراء مجزوم اللام خواندند علی جزاء الشرط فی قوله:

إِنْ شَاءَ جَعَلَ، ثمّ عطف علی موضع جعل، فقال: وَ يَجْعَلُ «۱»، چون شرط ماضی باشد و جزا مضارع، «۲» تو مخیر باشی در جزا، خواهی رفع کنی خواهی جزم کنی، تقول: ان اکرمتني اکرمک «۳»، قال الشاعر فی الرفع:

فان «۴» آتاه خلیل یوم مسئله يقول لا غائب مالی و لا حرم

جبیر «۵» گفت از ضحاک از عبد الله عباس که: مشرکان رسول را - علیه السلام طعن زدند به درویشی و ابتذال، و گفتند: ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الأسواق «۶»، رسول - علیه السلام - دلتنگ شد. جبریل آمد و گفت: یا رسول الله! ربّ العزة تو را سلام می کند و می گوید: و ما أرسلنا قبلك من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الأسواق «۷»، گفت: ما هیچ پیغامبر نفرستادیم و الا طعام خوردی و در بازار رفتی به طلب معاش. رسول - علیه السلام - گفت: ما در این بودیم که جبریل در پیش من نشسته بود، پنداشتی که بگذاخت حتی صار مثل المردة «۸». ما گفتیم: یا رسول الله! مرده «۹» چه باشد؟ گفت: عدس باشد مرجو، چنان که بگذاخت که مانند مرجوی گشت. من گفتم: یا جبریل! تو را چه بود «۱۰»؟ گفت: یا رسول الله! دری از درهای آسمان بگشادند که پیش از این هرگز نگشاده بودند، و فرشته ای می آمد «۱۱». چون دری از درهای آسمان بگشایند که نگشاده باشند پیش از آن، اما به رحمت باشد و اما به عذاب، من از خوف عذاب خدای چنین شدم که ایمن نام که این در به عذاب گشادند بر آنان که تو را این طعن زدند و دلتنگ کردند.

(۱). همه نسخه بدلها + و.

(۲). اساس + و، که زائد می نمود، لذا با توجه به دیگر نسخه بدلها، حذف شد.

(۳). اساس: اکرمتک، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس: و ان، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). آط، آب، آج، آز، مش: جویر، لب، آل: جوهر، چاپ شعرانی: جریر.

(۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۰.

(۸). چاپ شعرانی: المرّة.

(۹). چاپ شعرانی: مره.

(۱۰). همه نسخه بدلها: شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: و فرشته می آید.

ص: ۱۹۸

رسول - علیه السّلام - و جبریل می گریستند، در میانه «۱» جبریل با حال خود شد و روی به رسول آورد و گفت: یا رسول الله! بشارت باد تو را که این در برای تو گشادند، و آن فریشته که می آمد «۲» «رضوان» بود خازن بهشت، تو را بشارت آورده است از خدای تعالی به آن که: از تو خوشنود است.

رضوان فراز آمد و رسول را سلام کرد و گفت: خدایت سلام می کند، و سفتی با او بود از نور، گفت این کلید گنجهاست در دنیا «۳»، اگر خواهی بردار و نصیب و حظّ تو از ثواب هیچ ناقص نیست به مقدار پر سر اشکی «۴». رسول - علیه السّلام - روی با جبریل کرد کالمستشیر، چون کسی که با کسی مشورت کند. جبریل - علیه السّلام - اشارت کرد به زمین و گفت: «تواضع لله»، تواضع کن خدای را. رسول - علیه السّلام - گفت: مرا حاجت نیست به این، من درویشی دوست «۵» دارم و آن که بندهای صابر و شاکر باشم. رضوان گفت: اصبت اصاب الله بک الرّشاد، صواب گفتی، خدای تو را به رشاد برساناد. و ندا «۶» از آسمان در آمد، جبریل سر برداشت درهای آسمان دید گشاده تا به زیر عرش، و خدای وحی کرد به بهشت عدن که:

شاخی از شاخهای خود فرو گذارد «۷»، شاخی فرو گذاشت «۸»، بر او خوشه ای و بر آن خوشه غرفه ای از زبرجد سبز که [آن را] «۹» هفتاد هزار در بود از یاقوت صرخ «۱۰» - جبریل گفت: یا رسول الله! چشم بردار تا ببینی «۱۱». چشم برداشت منازل انبیا دید، و منزلت «۱۲» خود از بالای [۱۲۰-پ] منازل ایشان، و منادی ندا می کرد که: راضی شدی ای محمّد؟ رسول - علیه السّلام - گفت: راضی شدم. بار خدایا! [آنچه] «۱۳» به من خواستی دادن در دنیا ذخیره کن، تا شفاعت امّت من باشد «۱۴» روز قیامت.

و روایت کرده اند که: این آیت رضوان فرو آورد، اعنی قوله تعالی:

(۱). آج، لب، آل: میان نه.

(۲). آط، آج، لب، آز، آل: می آمد.

(۳). همه نسخه بدلها: کلیدهای گنجهای دنیاست.

(۴-۱۳). همه نسخه بدلها: پشه.

(۵). همه نسخه بدلها: دوستر.

(۶). همه نسخه بدلها: ندایی.

(۷). آط: فرو گزار.

(۸). آط: فرو گذاشت.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: سرخ.

(۱۱). همه نسخه بدلها + رسول.

(۱۲). همه نسخه بدلها: منزل.

(۱۴). همه نسخه بدلها: امت باشد مرا.

ص: ۱۹۹

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ الْآيَةِ.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ، آنکه گفت: این کافران قیامت به دروغ می‌دارند و ما بجا رده‌ایم «۱» برای ایشان که قیامت به دروغ دارند دوزخ.

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ، چون دوزخ ایشان را ببیند از جای دور، ایشان بشنوند دوزخ [را] «۲» خشمی و ناله‌ای. گفتند مراد صوت تَغِيْظُ است که تَغِيْظُ شنیدنی نباشد.

قطرب گفت: در آیت حذفی است، و تقدیر آن است که: [رأوا] «۳» لها تغيظا و سمعوا لها زفيرا، چنان که شاعر گفت - شعر:

علفتها تبنا و ماء باردا

«۴» ای، و سقیتها ماء باردا. و قال آخر - شعر:

متقلدا سیفا و رمحا

و رأیت بعلک فی الوغی

ای، و حاملا رمحا.

راوی خیر گوید که: رسول - علیه السلام - گفت:

من کذب علی متعمدا فلیتبوا بین عینی جهنم مقعدا

، گفت: هر که بر من دروغ گوید، گو خویشتن را در چشمهای دوزخ جای ساز. گفتند: یا رسول الله! دوزخ را چشم باشد؟ گفت:

نمی شنوی که خدای تعالی می گوید: **إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ**، و این مجاز باشد، و حقیقت او بر وجهی باشد او دو وجه: اما آن که: راتهم خزنة النار، چون خازنان دوزخ ایشان را ببینند، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، کقوله تعالی:

وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ «۵» ... و اما آن که رؤیت «۶» به معنی ملاقات و مقابله و مقاربه باشد کقولهم: الجبلان یترائیان «۷» ای متقابلان «۸». و «تغيظ» تفعل باشد از غیظ. و «زفیر» آواز ناله باشد.

وَإِذَا الْقَوْمُ مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ، چون ایشان را در جایی فگنند تنگ از

(۱). همه نسخه بدلها: بنهاده ایم.

(۲-۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). چاپ شعرانی + [حتی شتت همالة عیناها].

(۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲!

(۶). آج، لب، آل: رأیت.

(۷). اساس: یتران، با توجّه به آط و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۸). کذا در اساس و همه نسخه‌ها، چاپ شعرانی (۸/ ۲۵۶): یتقابلان.

ص: ۲۰۰

دوزخ، مُقَرَّنِينَ، در آن حال که «۱» دستهای ایشان با گردن بسته باشد.

راوی خیر گوید که: رسول را - علیه السّلام - پرسیدند از این آیت، گفت: (و الذی نفسی بیده)، بدان خدای که جان من به امر اوست که، ایشان را چنان در دوزخ فگنند بزور و کره که میخ در دیوار کوبند. مُقَرَّنِينَ، مصفّدين، دست با گردن بسته. و رسن را از این جا «قرن» گویند [که] «۲» به آن چیزی با چیزی بندند. و گفتند، معنی آن است که: ایشان را با شیاطین درهم بسته در دوزخ اندازند. دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً، عند آن حال و در آن جای «۳» ثبور خوانند و گویند: وا ثبورا «۴». عبد الله عباس گفت:

ویلا. ضحاک گفت: هلاک باشد.

انس مالک روایت کرد از «۵» رسول - علیه السّلام [که] «۶»: اوّل کسی که او را حله آتش پوشند «۷» روز قیامت ابلیس باشد، و آن حله از ابروانش تا به قدمش برسد «۸»، چنان که در «۹» زمین می‌کشد و فرزندان او از قفای او می‌روند و او می‌گوید: یا ثبورا، ای وای هلاک «۱۰» او، و «۱۱» ایشان می‌گویند: یا ثبورهم، تا «۱۲» بر کناره دوزخ بایستند ایشان را گویند. و در کلام محذوفی است، و هو یقال لهم: لا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً واحداً، گویند ایشان را که امروز یک ثبور مخوانی «۱۳»، و ثبور بسیار خوانی.

قُلْ أَدْلِكَ خَيْرٌ، آنکه گفت رسول را که: بگو که این بهتر است که وصف کرده شد از عذاب دوزخ، [یا] «۱۴» بهشت «۱۵» خلد که وعده داده‌اند متقیان «۱۶» را. و این بر سبیل تهکم و استهزا فرمود قدیم تعالی، و این چنان بود که یکی از ما گوید کسی را که: تو را بر فلان فعل چندین خیر است اگر آن کنی، و بر فلان فعل نیز «۱۷» چندین

(۱). آب، آز: در حالی که.

(۱۴ - ۶ - ۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: حال.

(۴). آط: واثبورا.

(۵). اساس: که، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: پوشانند.

(۸). همه نسخه بدلها: آتش برو تا به قدم برسد.

(۹). همه نسخه بدلها: بر.

(۱۰). آط، آج، لب، آل: و اهلاک.

(۱۱). آط، آج، لب، آل: او و.

(۱۲). آز، مش: یا ثورا همچین تا.

(۱۳). اساس: می خوانی، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۵). اساس: همیشه، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۶). همه نسخه بدلها: بهشتیان.

(۱۷). همه نسخه بدلها: بر فلان شر.

ص: ۲۰۱

عقوبت است اگر اختیار «۱» کنی، آنگه گوید: این بهتر است یا آن؟ بر طریق «۲» استفهام، و این بر وجه تقریر باشد تا او مقرر آید که: به هر حال خیر بسیار از شر بسیار بهتر بود، همچین تا مقرر آیند اینان که: ثواب ابد از عقاب ابد به بود. **كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءٌ وَ مَصِيرًا**، که آن بهشتهای خلد متقیان را جزا و پاداشت. و «مصیر» «۳» بازگشت باشد.

لَهُمْ [۱۲۱- ر] فِيهَا مَا يَشَاءُونَ، ایشان را باشد، یعنی متقیان را، در آن جایگاه، یعنی در بهشت آنچه خواهند و **تَمَنَّا «۴»** کنند. **خَالِدِينَ**، همیشه باشند آن جا. و نصب او بر حال است. **كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا**، این بر خدای وعده مسؤل «۵» باشد، یعنی مؤمنان از خدای خواسته اند این در دنیا فی قوله حکایه عنهم: رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ «۶»، پس این بهشت جای موعود است و این وعده مسؤل «۷» است «۸».

و بعضی اهل عربیت گفتند: **مَسْئُولًا**، ای واجبا، یعنی همچنان واجب باشد که دین اگر نیز بنخواهند خواستنی «۹» بود فی قول العرب: **لَاعْطَيْنِكَ «۱۰»** الفا وعدا مسئولا [ای واجبا] «۱۱»، یعنی واجب که تو را بود «۱۲» که از من بخواهی. کعب القرظی گفت: معنی آن است که وعده‌ای که فرشتگان بخواهند آن بر طریق شفاعت، فی قوله تعالی: رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ «۱۳».

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ، ابو جعفر و ابن کثیر و یعقوب به «یا» خواندند: **يَحْشُرُهُمْ**، خبرا عن الله - عز و جل. و باقی قرآء به «نون» خواندند علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی وجه التّعظیم. حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم جمله ایشان را، **وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**، و آن معبودان را که ایشان می‌پرستند ایشان را

(۱). همه نسخه بدلها + آن.

(۲). همه نسخه بدلها: سبیل.

(۳). اساس + و، به قیاس با نسخه آب و معنی عبارت، زاید می‌نماید.

(۴). آط، آج، لب، آل: فتمنا.

(۵). آب، لب، آز، آل، مه، مش: مسئول.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آط و آج: مسئول.

(۸). آز: باشد.

(۹). آج، آل: خواستی.

(۱۰). اساس: ليعصينك، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: یعنی همچنان واجب باشد تو را.

(۱۳). سوره غافر (۴۰) آیه ۸.

بدون خدای. آنگه حق تعالی بر طریق تنبیه این مکلفان بر خطای ایشان بر «۱» عبادت اصنام، این اصنام را گوید: **أَأَنْتُمْ أَضَلُّنْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ، شَمَا گم کردی «۲» بندگان مرا، أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ،** یا خود ایشان ره گم کردند؟

ابن عامر خواند: «فَنَقُولُ» «۳». حملا علی قوله: و یوم نحشرهم، و آیت از روی معنی جاری مجرای آن بود «۴». وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «۵». و قوله تعالی: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ «۶»...، فی توجیه الملامة إلی غیر الملمیم تنبیها للملمیم «۷». و شرح این طریقت رفته است در آخر سورة- المائدة فی قوله: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ «۸»- الاية.

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا، گویند این معبودان، بر قول آن که «۹» مراد عیسی است و فرشتگان، آیت بر ما ظاهر باشد و محتاج تاویل نباشد. و بر قول آن کس که گفت: مراد اصنام است در تأویل **قَالُوا،** گفت: معنی آن است که وضوح آن حال و ظهور او به جایی باشد که پنداری آن اصنام به زبان خود تصریح لفظ تبرا «۱۰» می کنند از عبادت این عابدان، و می گویند: اگر ما مکلف بودمانی، روا نداشتمانی که با خدای تعالی شریک گرفتمانی «۱۱»، و بدون او ولی و یاری گرفتمانی.

و ابو جعفر و حسن بصری خواندند: «ان نتخذ» علی «۱۲» المجهول، نبایست ما را که ما را خدای «۱۳» گیرند و یار گیرند با خدای تعالی بدون او. و ابو عبیده گفت: این قراءت ضعیف است برای «من» که در «اولیاء» است. و این قراءت آنگه مطرد بودی که «من» نبود و چنین بودی: ما کان «۱۴» لنا ان نتخذ من دونک «۱۵» اولیاء. و بر قراءت

(۱). همه نسخه بدلها: در.

(۲). آط: گمراه کردی.

(۳). آط+ به نون.

(۴). همه نسخه بدلها+ که گفت.

(۵). سورة تکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

(۶-۸). سورة مائده (۵) آیه ۱۱۶.

(۷). آط+ علی فعله.

(۹). آط+ گفت.

(۱۰). آط، آب، آج: هراهی، لب، مش: مراهی، آز: هر که.

(۱۱). همه نسخه بدلها: گفتمانی.

(۱۲). همه نسخه بدلها + الفعل.

(۱۳). همه نسخه بدلها: بخدایی.

(۱۴). اساس + ینبغی، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها، حذف شد.

(۱۵). اساس + من، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها، حذف شد.

ص: ۲۰۳

اول که عامه قراء می خوانند مطرد است، و «من» به جای خود است و معنی او تأکید نفی است که آن را نحویان زیادت می خوانند، و این قول معتمد است. **وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ**، و تو ایشان را متمتع و برخوردار گردانیدی. **حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ**، تا قرآن رها کردند و بر آن کار نکردند. و گفتند: مراد به «ذکر»، رسول است، [و] «۱» گفتند: اسلام است، و گفتند: توحید است، و گفتند: ذکر خداست - جل و علا «۲». **وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا**، و مردمانی بودند هلاک شده و شقاوت و خذلان بر ایشان غالب.

حسن و ابن زید گفتند: «بور «۳»»، آنان باشند که در ایشان هیچ خیر نبود.

ابو عبیده گفت: اصل او از «بور» است و آن کساد و فساد بود، و این اسمی است به معنی مصدر، کالزور، واحد و جمع و تشبیه در او یکسان باشد، قال ابن الزبیری - شعر:

یا رسول الملّیک انّ لسانی راتق ما فتقت اذ انا «۴» بور

و قبیل: هو جمع بائر، و هو الخراب، کغائط و غوط، و عائد و عود.

قوله تعالی: **فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ**، در او دو قول گفتند: یکی «۵» خطاب با مشرکان است، یعنی فرشتگان و پیغامبران شما را که مشرکانی شما را «۶» به دروغ [۱۲۱-پ] می دارند در آنچه می گویی. [ابن زید گفت: خطاب با مؤمنان است، یعنی مشرکان شما را به دروغ می دارند در آنچه می گویی] «۷» از نبوت رسول ما و دیگر انبیا - علیه و علیهم السلام.

فَرَّاءٌ كَفَّتْ: آن کس که «يقولون» به «یا» خواند، [گفت] «**۸**»: «ما» مصدری است، یعنی بقولهم: **فَمَا تَسْتَطِيعُونَ**. حفص به «تا» خواند، و دگر قراء به «یا». بر قراءت عامه قراء «**۹**»، آن است که این بتان یا این بت پرستان هیچ نتوانند بلای از شما بگردانیدن یا نصرت خود کردن. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که این کافران صرف تو که محمدی نتوانند کردن [از حق و نصرت خود نتوانند کردن] «**۱۰**». و آن که به

(۱۰-۸-۷-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: جلّ جلاله.

(۳). آب، آج، لب، آل، آز، مش: بورا.

(۴). اساس: اما، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها+ آن که.

(۶). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۹). آب، آج، آز، لب، مش+ معنی.

ص: ۲۰۴

«تا» خطاب خواند، گفت «**۱**»: آن است که بگو ای محمد مشرکان را که: شما نتوانی صرفی «**۲**» و نصری بر این معانی که گفتیم.

یونس گفت: صرف، حیلست باشد من قول العرب «**۳**»: **أَنَّهُ لِيَنْصُرَفَ**، ای یحتال. و اصمعی گفت: **الصَّرْفُ التَّوْبَةُ**، و العدل الفدیة، یعنی نه توبه قبول کنند نه فدا. **وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا**، و هر که از شما «**۴**» ظلم کند او را عذابی کنیم «**۵**» بزرگ.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ - الایة، این آیت حق تعالی به ردّ «**۶**» آنان فرستاد که گفتند: **مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ** «**۷**»، حق تعالی گفت: این که ایشان تو را به آن عیب می‌کنند نه کاری است بدیع «**۸**»، بل پیش از تو همچنین بوده است که ما هیچ پیغامبر را نفرستادیم الا و ایشان طعام خوردندی و در بازار رفتندی.

و بعضی اهل معانی گفتند: تقدیر آن است که **إِلَّا قِيلَ لَهُمْ أَنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ**، یعنی ما هیچ پیغامبر را نفرستادیم «**۹**» الا همین طعن که در حق تو طعن «**۱۰**» زدند در حق ایشان همین «**۱۱**» گفتند که: این رسولان طعام می‌خورند و در بازار می‌روند، دلیلله قوله تعالی: **مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ** «**۱۲**».

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً، و ما بهری را فتنه و امتحان بهری کردیم، که بینا فتنه نابیناست، و تن درست فتنه بیمار است، توانگر فتنه درویش است، گویند: اگر خدا خواستی ما را همچنان کردی که ایشان را. آنگه گفت بر طریق تحریر:

أَتَصْبِرُونَ، صبر خواهی کردن، یعنی صبر کنی و خدای تعالی بصیر و عالم است به همه کس تا جزا دهد ایشان را.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، من بعضی را به امتحان و اختبار

(۱). همه نسخه بدلها + معنی.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مش: صبری.

(۳). همه نسخه بدلها + و.

(۴). اساس: از ایشان، با توجه به ترجمه آیه در بخش مربوط به آیات تصحیح شد.

(۵). اساس: عذاب کنند، به قیاس با همه نسخه بدلها و معنی آیه، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها + بر.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷.

(۸). همه نسخه بدلها بجز آل + عجیب، آل + و عجیب.

(۹). همه نسخه بدلها + و.

(۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). آط، آج، مه: هم این.

(۱۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۳.

ص: ۲۰۵

بعضی کرده‌ام «۱» تا بر آن صبر کنند و ثواب یابند، و اگر خواستی جمله دنیا به رسول [ان] «۲» خود دادمی و ایشان را از آن ممکن کردم، و لکن حکمت «۳» در تکلیف اقتضای آن کرد که بعضی را به بعضی امتحان کنم.

ابو الدرداء روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت:

ویل للعالم من الجاهل، ویل للجاهل «۴» من العالم،

وای عالم از دست جاهل، و وای «۵» جاهل از دست عالم، و وای مالک از دست مملوک، و وای مملوک از دست مالک، و وای شدید از ضعیف، و وای ضعیف از شدید، و وای سلطان از رعیت، و وای رعیت از سلطان، که اینان همه فتنه «۶»، بهری فتنه بهری اند، فهو قول الله تعالی:

و جعلنا بعضكم لبعض فتنة أ تصبرون و كان ربك بصيرا.

مقاتل گفت: آیت در ابو جهل - علیه اللعنة - آمد و در ولید بن عقبه «۷»، و العاص بن وائل، و النضر بن الحارث که ایشان ابو ذر را دیدند و عبد الله مسعود را و عمار را و صهیب را و بلال را و عامر بن فهیره «۸»، گفتند: ما اسلام آوردیم «۹» تا با اینان راست شویم؟ خدای تعالی این آیت فرستاد و مؤمنان را گفت: صبر خواهی کردن بر چنین حال و بر این شدت و فقر که خدای تعالی غافل و بی خبر نیست، بل عالم است به حال آن که او صبر کند و یا جزع کند، و ایمان آرد یا نیارد.

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۲۱ تا ۴۴]

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (۲۱) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۲۲) وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴) وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵)

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶) وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲۹) وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا (۳۱) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲) وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳) الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَ زَيرًا (۳۵)

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْرنَاهُمْ تَدْمِيرًا (۳۶) وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا هُمُ لِلنَّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۷) وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (۳۸) وَ كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأُمْتَالَ وَ كَلَّا تَبَرْنَا تَبِيرًا (۳۹) وَ لَقَدْ آتَوْا عَلَى الْفَرِيَةِ الَّتِي أَمْطَرَتِ مَطَرَ السَّوْءِ أَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (۴۰)

وَ إِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أ هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (٤١) إِن كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنِ الْهَتَمَاتِ لَوْ لَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَن أَضَلُّ سَبِيلًا (٤٢) أ رَأَيْتَ مَن اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (٤٣) أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (٤٤)

[١٢٢-ر]

[ترجمه]

گفتند: آنان که امید ندارند «١٠» به ثواب ما «١١» اگر «١٢» فرو نفرستادند بر ما فریشتگان، یا ببینیم خدای ما را «١٣»، بدرستی که بزرگواری

(١). همه نسخه بدلها: کردم.

(٢). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(٣). همه نسخه بدلها+ من.

(٤). اساس: من الجاهل: با توجه به آط و معنی عبارت تصحیح شد.

(٥). اساس+ از دست، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، می نماید.

(٦). همه نسخه بدلها: ندارد.

(٧). آب، آذ: ولید بن عتبه.

(٨). آج، لب، آل: عامر بن فهرة، همه نسخه بدلها+ را.

(٩). آط: آوریم.

(١٠). اساس: نداشتند، به قیاس با آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(١١). آط، آب: قرآن ما، آج، لب، آل: رسیدن ما، مش: لقای ما.

(١٢). آط، آب، آج، لب، آل، مش: چرا.

(١٣). آب، مش: خود را.

کردند در خود و اندازه نگذاشتند «۱» نگذشتنی بزرگ.

آن روز که بیند فریشتگان را، بشارت نباشد آن روز کافران را، و گویند حرامی است محرّم «۲»، یعنی بشارت بر ما «۳».

و قصد [کردیم] «۴» به آنچه کردند از کاری، و کردیم آن را خاکی پراکنده.

اهل بهشت آن روز بهتر باشند به جایگاه و نکوتر به خوابگاه روز «۵».

و آن روز که بشکافد آسمان به ابر و بفرستند فریشتگان را فرستادنی.

پادشاهی آن روز بدرست خدای را بود و باشد روزی بر کافران دشخوار «۶».

[۱۲۲-پ]

و آن روز که گازی بدهد کافر «۷» بر دستهایش، گوید کاشک بر گرفتمی «۸» با پیغامبر راهی.

ای وای من! کاشک من نگرفتمی فلان را دوست.

گمراه بکرد مرا از قرآن «۹» پس آن که به من آمد و بود شیطان مر آدمی را مخذول کننده «۱۰».

و گفت پیغامبر: یا

(۱). آط، آب، آج، لب، آل، مش: و از حد در گذشتند در.

(۲). آج، لب، آل: منع بادا ممنوع بودنی.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آط، آج، لب: ندارد.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل، مش: دشوار.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: که بگذرد ظالم.

(۸). آط، آب، آج، لب، آل: بگرفتمی.

(۹). آط، آب، مش: ذکر خدا، آج، لب، آل: یاد خدا.

(۱۰). آج، لب، آل: فرو گذارنده.

ص: ۲۰۷

خدای من، که قوم من گرفتند این قرآن متروک.

و همچنین کردیم هر پیغامبری را دشمنی از گناهکاران، و بس «۱» خدای تو راهنما و یار «۲».

گفتند آنان که کافر شدند: چرا نفرستادند بر او این قرآن به یک باره، همچنین تا بداریم «۳» به آن دل تو، و روشن کردیم آن را روشن کردنی.

[۱۲۳-ر]

و نیارند به تو مثلی آلا و ما بیاریم به تو حقّ و نکوتر به تفسیر و بیان.

آنان را «۴» حشر کنند بر رویه‌اشان به دوزخ، ایشان بترند به جایگاه و گمراهتر.

بدادیم ما موسی را توریت، و کردیم «۵» با او برادرش را هارون را وزیر «۶».

گفتیم بروی «۷» به آن قوم آنان که دروغ داشتند آیات ما، ما هلاک کردیم ایشان را هلاکی «۸».

و قوم نوح «۹» چون به دروغ داشتند رسولان را غرقه کردیم ایشان را و کردیم ایشان را برای مردمان عبرتی و بیجار کردیم «۱۰» برای کافران عذابی دردناک.

و عاد را و ثمود را و

(۱). آب، آج، لب، آل، مش + است.

(۲). آط، آب، آج، لب، آل، مش: راه نماینده و یاری دهنده.

(۳). آج، لب، آل: تا ثابت کنیم.

(۴). آط، آب، آج، لب، آل، مش+ که.

(۵). آج، لب، آل: گردانیدیم ما.

(۶). آط، آب، آج، لب: وزیری.

(۷). آط، آب: بشوی.

(۸). آط، آب، آج، لب، آل: هلاک کردنی.

(۹). آب، مش+ را.

(۱۰). آج، لب، آل: ساخته‌ایم، مش: بجارده‌ایم.

ص: ۲۰۸

اصحاب رس و گروهی را میان ایشان بسیار.

[۱۲۳-پ]

و همه را «۱» بزیدیم برای او مثلها، و همه را هلاک کردیم هلاک کردنی.

بدرستی که آمدند «۲» بر آن دیه «۳» که بر ایشان بارانند «۴» باران بد «۵»، نمی‌دیدند ایشان را «۶»، بل بودند امید «۷» نداشتند زنده شدن «۸».

چون ببینند تو را نگیرند تو را اَلَّا فسوس این آن است که بفرستاد خدای پیغامبری.

نزدیک است که گمراه کند ما را از خدایان ما اگر نه آنستی که ما صبر کردیم بر آن، و زود بود که بدانند آنگاه که ببینند عذاب را که کیست گمراه «۹».

[تو دیدی «۱۰» آن کس را که گرفتند خدای را «۱۱» به هوای خود، تو بر او و کیل خواهی بودن «۱۲».

یا پنداری که بیشترین ایشان می‌شنوند یا خرد دارند، نیستند ایشان مگر همچون چهار پایان، بل ایشان گمراهتراند «۱۳» [«۱۴».

قوله تعالى: **وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا** - الآية، حق تعالی گفت: در این آیت گفتند آنان که امید لقای ما نداشتند، یعنی به قیامت ایمان نداشتند و اعتقاد

(۱). آب، آل: ندارد.

(۲). آج، لب، آل: گذشتند.

(۳). آب: ده.

(۴). آط: بارانیدن، آج، لب، آل: بارانیده شد.

(۵). آل: بدی.

(۶). آج، لب، آل: ای پس نداند که بیند آن را.

(۷). آط، آب: بل ایشان امید.

(۸). آط، آب: زنده شدند.

(۹). آط، آج، آل، مه: گمراهرتر.

(۱۰). آب: آیا دیدی، آج، لب، آل: ای تو دیدی.

(۱۱). آب: آن را که گرفت خدای خود.

(۱۲). آج، لب، آل: ای پس تو باشی بر او نگهبان.

(۱۳). آج، لب، آل + به راه.

(۱۴). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۲۰۹

بعث و نشور نبود ایشان را، و امید ثواب ما نداشتند، و از عقاب ما ایشان را خوف نبود «۱» «۱». روا بود که «رجا» این جا به معنی خوف بود، چنان که گفت: ما لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً «۲»، ای لا تخافون لله عظمة «۳»، چون تفسیر بر ایمان به بعث و نشور کنند شامل بود هر دو را. لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ، چرا فریشتگان را بر ما فرو نفرستادند، و ما «۴» چرا خدای

را نمی‌بینیم، یعنی ایمان ما موقوف است [۱۲۴- ر] بر یکی از این دو: یا فریشتگان باید که «۵» به زمین آیند و بر صدق محمد «۶» و نبوت او گواهی دهند، یا ما معاینه خدای را ببینیم همچنان که بنی اسرائیل گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً «۷»... و این قوم گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً «۸»، الی قوله: أَوْ تَأْتِيَ «۹» بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً «۱۰».

حق تعالی گفت: لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ، سخت متکبر شدند «۱۱» این کافران، وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا، و طغیان و مجاوزت الحدّ از حدّ «۱۲» برده‌اند که ایشان را جز به یکی از این دو قناعت نیست. و مقاتل گفت: «عتوا «۱۳»»، غلو باشد، و آن سخت‌تر «۱۴» کفری باشد و عظیم‌تر ظلمی، اما تمسک مشبهه و اشاعره به این آیت در این «۱۵» باب رؤیت «۱۶» آن که لقاء رؤیت باشد وجهی ندارد، برای آن که ما چند جای در این کتاب ذکر «۱۷» کردیم که لقاء و ملاقات از رؤیت در هیچ «۱۸» نیست، و اما ملاقات مقابله باشد بر وجه مقاربه، چنان که گویند: التقى الصّفان و تلاقی الفریقان و التقت «۱۹» الفتنان، و مراد از این همه مقابله است، اگر چه این التقا به شب تاریک باشد «۲۰» که یکدیگر را نبینند، و

(۳-۱). همه نسخه بدلها + و.

(۲). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳.

(۴). همه نسخه بدلها: یا.

(۵). همه نسخه بدلها: تا.

(۶). مش + صلی الله علیه و آله و سلم.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۵۵.

(۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۰.

(۹). همه نسخه بدلها، و چاپ شعرانی: یأتی.

(۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۲.

(۱۱). همه نسخه بدلها: شده‌اند.

(۱۲). آل: مجاوزت از حد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: عتوا.

(۱۴). آط، لب: سخر / سخت تر.

(۱۵). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۶). همه نسخه بدلها + و.

(۱۷). همه نسخه بدلها: بیان.

(۱۸). چاپ شعرانی (۸ / ۲۶۲) + جا.

(۱۹). اساس: الفت، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲۰). اساس: باشند، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۲۱۰

همچنین گویند: التقی الاعیامان و تلاقی الضریان. و اگر لقاء، رؤیت بودی این مناقضه نبودی؟ و قال تعالی: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ «۱». و رؤیت بر رویها «۲» نیست، چه به رویها «۳» یکدیگر «۴» نبینند. و در آیت، التقاء به معنی مماسه و مخالطت است، یعنی به یکدیگر رسیدند.

دگر آن که اتفاق مفسران است که: آیت در حق کافران مشرک آمد «۵»، ایشان به اثبات صانع نگرند «۶»، فضل بر آن که اثبات یا نفی رؤیت کردند. دگر آن که این طعن بر مثبتان «۷» رؤیت متوجه تر است از آن که بر نفات رؤیت، برای آن که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان که ایشان رؤیت بر خدای تعالی روا داشتند، و گفتند:

أَوْ نَرَى رَبَّنَا، و این مخالفت نافیان رؤیت باشد و موافقت مثبتان رؤیت.

آنکه گفت: يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ، آن روز که ایشان فریشتگان را ببینند «۸» خبر داد که از این دو اقتراح ایشان فردای قیامت یکی خواهد بود و آن رؤیت فریشتگان است، اگر خدای مرئی بودی بگفتی که ایشان فریشتگان را ببینند، و گروهی دیگر خدای را. لا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ، آن روز بشارتی و مزدهای نبود کافران را. وَ يَقُولُونَ، و گویند این کافران را: حَجْرًا مَحْجُورًا، ای حراما محرما.

قتاده گفت: این از قول فریشتگان بود، وَ يَقُولُونَ، و یعنی فریشتگان گویند:

بشارت بر شما حرام «۹» محرم است. و مجاهد و ابن جریج گفتند «۱۰»: آن قول کافران است، و معنی آن است که: عودا معودا من العذاب، ما پناه می جویم از عذاب «۱۱».

بعضی دگر گفتند: این کلمتی است که عرب گویند عند آن که ایشان را شدتی و مکروهی پیش آید، گویند: حَجْرًا مَحْجُورًا، ای نری ضیقا «۱۲» مضیقًا. و روا بود که کافران عند آن که به ضرورت بدانند که مرجع ایشان با دوزخ و عذاب است،

(۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۱۹.

(۲). همه نسخه بدلها: دریا روا.

(۳). همه نسخه بدلها: دریاها.

(۴). همه نسخه بدلها + را.

(۵). همه نسخه بدلها + که.

(۶). همه نسخه بدلها: ایشان اثبات صانع نکردند.

(۷). آج، لب، آل + زدند.

(۸). مش: می بینند.

(۹). آط: حرامی.

(۱۰). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۱). مش + خدای تعالی.

(۱۲). آج، لب، آل + و.

ص: ۲۱۱

گویند: بهشت و راحت بر ما حرام کردند امروز.

و اصل کلمه از «حجر» است، و آن منع و تنگی بود، و منه المثل: لا حجر علی الحرّ، ای لا ضیق علیه و لا منع. و «الحجر»، بمعنی المحجور، ای الممنوع، و منه قولهم: حجر القاضی علی «۱» فلان و الیتیم فی حجر ابيه او جدّه، و منه الحجره لأنّها ممنوعه بالحجر من الدّخول فيه، و منه الحجر لامتناعه «۲» علی النَّاسِ بصلابته، و منه الحجر الَّذی هو العقل لأنّه یحجر، ای یمنع کما أنّه سمّی عقلاً لأنّه یعقل، ای یمنع، کالعقال، و منه سمّی النَّهی لأنّه ینهی «۳»، و الحجی لأنّ صاحبه احجی بان لا

يفعل «٤» ما يقبح في العقل، و من ذلك حجر الانسان و حجره لغتان: و منه حجر ثمود و الحجر الرّمكة من الخيل، قال المتلمّس «٥»- شعر:

حَنَّتْ اِلَى النَّخْلَةِ الْقَصْوَى فَقَلَّتْ لَهَا
حجر حرام الا تلك الدهاريس

وَقَدِمْنَا اِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ، مجاهد كُفَّت: اى قصدنا و عمدنا، بيانش قوله:

الى، چه «٦» قصد و عمد با «٧» «الى» مستعمل بود، يقال عمدت [١٢٤- پ] «٨» [الى كذا و قصدت الى كذا، قال الرّاجز:

و قدم الخوارج الضّلال
الى عباد ربّهم فقالوا

انّ دماءكم لنا حلال

و در اين كلام معنى و بلاغى هست، و آن آن است كه: تشبيه كرد خود را بر طريق توسّع به قادمى كه تقدّم كند بر آنچه نپسندد «٩» و كاره باشد آن را بر هم زند و نيست گرداند، گفت: چون عمل ايشان كه با پيش ما آرند موافق رضا و مطابق ارادت ما نباشد، ما آن را باطل گردانيم و بر كار نگريريم، بمانند آن كه خاكى نرم در روز

(١). اساس: الى، به قياس با نسخه آط، و ديگر نسخه بدلها، تصحيح شد.

(٢). اساس: لاتساعه، به قياس با نسخه آط، و ديگر نسخه بدلها، تصحيح شد.

(٣). اساس: ينتهى، به قياس با نسخه آط، و ديگر نسخه بدلها، تصحيح شد.

(٤). آج، لب، آل: لا يعقل.

(٥). همه نسخه بدلها: الشّاعر.

(٦). اساس: الى خير، با توجّه به مه تصحيح شد، ديگر نسخه بدلها: الوجه.

(۷). اساس: قصه و عمدنا، که چون خطا می نمود، با توجه به آط تصحیح شد.

(۸). عکس نسخه اساس از این جا چند صفحه‌ای افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۹). آب، لب، آز: نبندد، چاپ شعرانی: ببند.

ص: ۲۱۲

باد سخت بر هوا فشاندند «۱» هیچ ثبات نبود آن را و هیچ حاصل.

ابو القاسم بلخی گفت: قَدِمْنَا، المعنی قدمت احکامنا، احکام ما قدوم کرد و آن اعمال ایشان باطل کرد.

و معتزله در باب احباط به این «۲» تمسک کردند و گفتند خدای می گوید «۳»: ما اعمال ایشان چون «هباء منثور» کردیم و این را «۴» هیچ نباشد جز احباط، جواب گوییم: این آیت دلیل است بر بطلان احباط بر آن که در قرآن هر کجا لفظ احباط یا معنی او آمد، نفی وقوع فعل است اصلاً از آن که به موقع قبول باشد، از آن جا که اتفاق است که کافران را عمل «۵» نبود واقع ثابت که به آن مستحق ثواب باشند، و حق تعالی تشبیه چنان فرمود بر سبیل توسع که ایشان را عملی نباشد «۶» حاصل بمنزلت خاک، آنکه آن را نیست کنند و مفترق و متلاشی بمنزلت «هباء منثور». و اجماع است بر خلاف این، پس معلوم شد که مراد به آیت نفی وقوع و قبول است.

و اهل لغت گفتند: «هباء»، غباری باشد از دقیقی «۷» بمنزلت شعاع که قبض نتوان کرد بر او.

حسن و عکرمه و مجاهد گفتند: گرد باشد که از سنب ستور بر آید. عبد الله عباس گفت و بعضی دگر از مفسران که: «هباء منثور»، آب ریخته باشد. بعضی دگر گفتند از مفسران که: «هباء منثور» آن باشد که چون آفتاب از سوراخی در خانه جهد «۸» در آن میانه چیزکها ببیند که در چشم آید در دست نیاید «۹» آن را ذره می «۱۰» خوانند و در سایه نتوان دید.

قوله: أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا، حق تعالی بر سبیل تهکم و استهزا چون ذکر کافران و دوزخیان بکرد، گفت: اهل بهشت به هر حال جای ایشان و مقرر

(۱). آج، لب، آل: افشانند.

(۲). آب، مش + آیت.

(۳). مش + که.

(۴). مش: و از این.

(۵). آب، آز، مش: عملی.

(۶). چاپ شعرانی: باشد.

(۷). چاپ شعرانی: رقیقی.

(۸). آب، آز: افتند.

(۹). مش: نمی آید.

(۱۰). مش: همی.

ص: ۲۱۳

ایشان بهتر بود و قیلوله گاه و خوابگاه ایشان نکوتر از جای آن مشرکان متکبران مفتخران به حطام دنیا باشد، اما قوله: وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا، «مقیل»، جای قائله باشد و آن خفتن بود به گرمگاه آسایش را، و برای آن مقیل گفت که در خبر آمده است:

لا ينتصف «۱» النهار يوم القيامة حتى يقبل اهل الجنة في الجنة و اهل النار في النار،

گفت:

روز قیامت روز به نیمه نرسد تا اهل بهشت در بهشت قیلوله نکنند و اهل دوزخ در دوزخ. و مراد به «قیلوله» نه خواب است، که در بهشت و دوزخ خواب نباشد، اما مراد وصول و استقرار است.

عبد الله مسعود خواند: «ثم ان مقيلهم لالی الجحيم»، به جای «مرجعهم».

عبد الله عباس گفت: برای آن که خدای تعالی به نیمه روز از حساب خلقان فارغ شده باشد، و معنی آن که بیش از آن وقت نرود که از بامداد تا نماز پیشین به مناسبت وقت قیلوله.

گفت: وَ يَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ، یاد کن ای محمد آن روز که آسمان بشکافد به ابر.

در او چند قول گفتند: یکی آن که، «با» به معنی «مع» است، ای مع الغمام، کما قال: اخذته برمته و اشتریت الذار بالآلتها، یعنی تشق السماء و عليها الغمام، این آسمان در حالی شکافته شود که بر او ابر باشد. بعضی دگر گفتند: «با» به معنی «عن» است، و این هر دو حرف متعاقب باشند، يقال: رميت بالقوس و عن القوس، و معنی آن باشد بر این قول که: آسمان بشکافد و از بالای آن ابر پدید آید، چنان که یسفر «۲» اللیل عن صبحه.

ابن کثیر و نافع و ابن عامر خواندند: «تَشَقَّ»، مشدود «۳» الشَّيْنِ و العَيْنِ «۴»، علی تقدیر تَشَقَّق. آنگه ادغام کردند چنان که در اخواتش بیان کردیم. و باقی قراء، تَشَقَّق، تَفَعَّل به تخفیف «شین» و تشدید «قاف» بر حذف «تا» ی تَفَعَّل دون

(۱). چاپ شعرانی (۸ / ۲۶۴): ینصف.

(۲). آط: یفر خوانده می شود، با توجّه به معنی جمله و دیگر نسخه ها، تصحیح شد.

(۳). چاپ شعرانی (۸ / ۲۶۵): مشدّد.

(۴). کذا: در آط، آب، آج، لب، آز، آل، که می تواند مراد «عین الفعل» کلمه باشد، یعنی «قاف»، مش: و القاف.

ص: ۲۱۴

«تا» ی مضارعت. و غمام، ابری باشد سپید تنک چنان که بنی اسرائیل را بود در تیه، فی قوله: وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ «۱» ...، و اصله من الغمّة و هو السّتر، برای آن که آفتاب را بپوشد. وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا، و فرود آرند فریشتگان را فرود آوردنی. جمله قراء چنین خواندند بر فعل مجهول من التّنزِيل و رفع الملائكة، و ابن کثیر خواند: و نزل الملائكة به دو «نون» من الانزال علی وجه اخبار الله عن نفسه. و نصب الملائكة علی انه مفعول به. و «تنزیلا» بر این قراءت مصدری باشد لا من بناء الفعل، كقوله: وَ تَبْتَلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا «۲»، و قوله: أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا «۳».

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ، گفت: ملک و پادشاهی بحق و راستی آن روز، یعنی روز قیامت خدای را باشد «۴». وَ كَانَ يَوْمًا، ای و کان ذلك اليوم یوما، و آن روز روزی باشد بر کافران دشخوار «۵».

وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ، و یاد کن آن روز که آن ظالم کافر به حسرت و ندامت دست خود به دندان «۶» می درد و می گوید: کاشکی تا من با رسول خدای راه گرفته بودمی! کاشکی تا من بر ره و دین رسول بودمی! مفسران گفتند: آیت در عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف آمد که ایشان با یکدیگر دوستی کردند، و عقبه بن ابی معیط را عادت چنان بود که چون از سفری «۷» باز آمدی طعامی بساختی و اشراف قوم خود را به حاضر کردی، و با رسول - علیه السلام - مجالست بسیار کردی. وقتی به سفر رفت، چون باز آمد بر عادت دعوت ساخت و جماعت را به حاضر کرد «۸» و رسول را نیز - علیه السلام - حاضر کرد. چون طعام بنهادند رسول - علیه السلام - گفت من طعام تو نخورم تا تو نگویی:

اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله

، و اسلام نیاری. او این کلمه شهادت نیز بگفت، و رسول - علیه السلام - طعام او بخورد.

و ابی خلف غایب بود، چون باز آمد و این حدیث بشنید او را ملامت کرد و

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۰.

(۲). سوره مزمل (۷۳) آیه ۸.

(۳). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷.

(۴). مش + جَلَّ جلاله.

(۵). آج، لب، آل: دشوار.

(۶). آط: بدان، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۷). آج، لب، آز، آل، مش: سفر.

(۸). آج، لب، آز: حاضر کردی.

ص: ۲۱۵

گفت: صابی شدی؟ گفت: من صابی نشدم، و لکن مردی در سرای من آمد و گفت: به هیچ وجه طعام تو نخورم الا آنکه که تو این شهادت بگویی، و من نخواستم که از خانه من برود و طعام ناخورده، این کلمه بگفتم تا او طعام بخورد. گفت: من از تو راضی نشوم الا آنکه که او را تکذیب کنی در روی او، و خیبو در روی او افگنی.

گفت: همچنین کنم، و همچنین کرد. رسول او را گفت: تو را چندانی زندگانی است که در مکه باشی، چون از مکه برون آیی به شمشیرهای ما کشته گردی. او را روز بدر بکشتند به تیغ همچنان که رسول - علیه السلام - گفت. و اما ابی خلف را رسول - علیه السلام - به دست خود بکشت در مصاف، و خدای تعالی این آیت فرستاد در شأن ایشان.

و ضحاک گفت: چون عقبه خیبو در روی رسول افگند، خیبو با روی او گردید و متفرق شد به دو فرقه، بر هر روی پاره‌ای بر آمد و چندان که بر افتاد «۱» بسوخت و اثر آن تا به مردن بر روی «۲» پیدا بود.

عطای خوراسانی «۳» گفت: ابی خلف «۴» بسیار آمدی بنزدیک رسول - علیه السلام - و چون او قرآن خواندی استماع کردی. عقبه بن ابی معیط او را منع کرد، خدای تعالی آیت در حق ایشان فرستاد.

شعبی گفت: عقبه بن ابی معیط دوست ابی بن خلف بود اسلام آورد، ابی گفت: روی من از روی تو حرام است اگر تو کافر نشوی به محمد. او برای دل او مرتد شد، خدای این آیت فرستاد در شأن ایشان و گفت: **وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ**، و آن روز که آن کافر دست به دندان می‌گزد، و می‌گوید: کاشکی من با محمد رسول خدای ره گرفته بودمی.

یا وَيَلْتِي لَيْتِي لَمْ أَتَّخِذْ، و ابو عمرو خواند: یا لیتنی اتّخذت، به فتح «یا». و دیگر قراء به اسکان «یا»، کاشکی تا من فلان را به دوست نگرفتمی، یعنی ابی خلف را.

مجاهد گفت: مراد به خلیل، شیطان است، و در تفسیر اهل البیت

(۱). آل: به روی او رسید.

(۲). آج، لب، آل، مش + او.

(۳). آج، لب، آز، آل، مش: خراسانی.

(۴). آج، لب، آل + نه.

ص: ۲۱۶

- علیه السلام - آمد که: از جمله دشمنان خانه رسول است.

ابن درید گفت عن ابی حاتم که: «فلان» کنایت است از هر مذکری، و «فلانه» از هر مؤنثی، و چون خواهند تا کنایت کنند از بهایم، «الف» و «لام» تعریف در آورند، گویند: الفلان و «۱» الفلانه.

آنکه بیان کرد که این تبراً برای چه باشد، گفت: لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ، که مرا گمراه کرد از ذکر، یعنی قرآن. و گفتند: محمّد - علیه السلام - و خدای تعالی هر دو را در قرآن ذکر خواند. بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي، پس از آن که به من آمد. وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا، و شیطان آدمی را مخدول کننده است و رها کننده، از راه راستش به گمراهی برد که: لَقَدْ أَضَلَّنِي، آنکه در راهش رها کند. وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا، او فعول است به معنی فاعل، بنای مبالغه. و این آیت اگر چه بر سببی آمد در حقّ دو شخص معین، حکم او عامّ است در هر دو دوست که ایشان اجتماع «۲» و اتّفاق کنند بر معصیت. و شاعر در این معنی بیتی چند گفت «۳»:

فان لم تجد عنه محیصا فداره

تجنّب قرین السوء و اصرم «۴» حباله

تتل منه صفو الودّ ما لم تماره

و احب حبيب الصّدق و احذر مرآه

و فى الشيب ما ينهى الحليم عن الصبا

اذا اشتعلت نيرانه فى عذاره

ديگرى گفت:

اصحب خيار الناس حيث لقيتهم

خير الصحابة من يكون عفيفا

و الناس مثل دراهم ميزتها

فوجدت فيها فضة و زيوفا

و لبشار من ابيات:

اذا قل ماء الوجه قل حياؤه

و لا خير فى وجه اذا قل ماءه

و قارن اذا قارنت حرا فانما

يزين و يزرى بالفتى قرناه

و اقلل اذا ما قلت قولا فانه

اذا قل قول المرء قل خطاه

و للعطوى:

اذا انكرت اخلاق الصديق

فلمست من التحير فى مضيق

(۱). آج، لب، آل: من.

(۲). آل: اجماع.

(۳). آب، آج، آز+ شعر.

(۴). چاپ شعرانی (۸ / ۲۶۷): و اخرم.

ص: ۲۱۷

فاشبع «۱» فاجتنبه الی طریق

طریق کنت تسلکه زمانا

و لآخر:

فقلت قولاً فیہ انصاف

و قائل کیف تهاجرتها «۲»

و الناس اشکال و الاف

لم یک من مثله «۳» ففارقته

و به هر حال چون چنین باشد، مرافقت او را به مفارقت بدل باید کرد و مؤالفت او را به مخالفت، چنان که ابو الاسود الدّلیّ گفت:

أتانی فقال اتّخذنی خلیلاً

رأیت امرءاً کنت لماً أنله

فخالته ثم اكرمه

و لم استفد من لدنه فتبلا

فالفيتة غير مستعتب

و لا ذاكر الله الا قليلا

الست حقيقا بتوديعه

و اتبع ذلك صرما جميلا

و لقد احسن قائل هذه الابيات في صديق السوء، حيث قال:

ولما رأيتك لا فاسقا

ظريفا «٤» و لا انت بالعابد

و ليس عدوك بالمتقى

و ليس صديقك بالحامد

ذهبت بك السوق سوق الرقيق

فناديت هل فيك من زايد

على رجل قاطع للصديق

كفور لانعمه جاحد

فما جاءني رجل واحد

يزيد على درهم واحد

فبعتك منه بلا شاهد

مخافة ردك بالشاهد

و ابت الى منزلي غاضما

و حلّ [البلاء «٥»] [على الناقد

و در این معنی واعظ بر «٦» قول رسول - علیه السلام، پس اقتدا به او کن، چون گفت:

مثل الجليس الصالح كمثل الدّارِ ان لم يحذك من عطره علقك من ريحه، و مثل الجليس السّوء كمثل صاحب الكيران ان لم يحرقك من

(١). چاپ شعرانی (٨ / ٢٤٨): فاتبع.

(٢). چاپ شعرانی (٨ / ٢٤٨): تهاجرته.

(٣). چاپ شعرانی (٨ / ٢٤٨): مثل.

(٤). آب، آج، لب، آز، آل: طریقا.

(٥). همه نسخه بدلها: ندارد، به قیاس با چاپ شعرانی افزوده شد.

(٦). کذا، در همه نسخه‌ها، چاپ شعرانی (٨ / ٢٤٩): واعظنر.

ص: ٢١٨

شرار ناره علقك من نتن دخانه،

مثل همنشین نیک چنان است که مثل عطار، اگر عطر خود به تو ندهد، بوی عطر او در تو گیرد. و مثل همنشین بد چون خداوند کوره است، اگر جامه تو به شرار آتش بنسوزد، بوی دود او در تو گیرد.

و حقیقت دان که هر دوستی و دشمنی که نه برای خدای باشد، آن پشیمانی بار آرد،

لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَبِّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضِ فِي اللَّهِ

، دوستی و دشمنی برای خدای باید کرد، قال الله تعالی:

الْإِخْلَاءُ يَوْمُنَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ أَلَّا الْمُتَّقِينَ «۱»

، هر دوستی که نه برای خدای باشد وبال بود و دشمنی گردد.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا، حق تعالی حکایت کرد از شکایت رسول با او از قوم خود، گفت چنین گفت رسول من محمد که: ای خداوند من! قوم من این قرآن مهجور کرده‌اند. در او دو قول گفتند: یکی آن که، متروک کرده‌اند این قرآن را من الهجر، به او ایمان نمی‌دارند و نمی‌خوانند و کار نمی‌بندند. و گفته‌اند: من الهجر و هو الهذیان، یعنی گفتند: این قرآن هذیان و هوس است من جنس کلام النَّائِمِ و المَجْنُونِ.

انس مالک روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: هر که او قرآن بیاموزد و بداند، و مصحف در آویزد و در او ننگرد و تعهد نکند، روز قیامت در او «۲» آویزد و گوید: بار خدایا! این بنده مرا مهجور کرد، از میان من و او حکم کن، و این بر سبیل توسع و تمثیل «۳» گفت.

آنکه برای تسلی رسول - علیه السلام - گفت: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا، و همچنین «۴» کردیم هر پیغامبری را دشمنی از کافران، یعنی نه اول پیغامبر تویی که او را کافران دشمن گرفتند. و معنی این «جعل» حکم باشد و تسمیه، یعنی ما ایشان را دشمن او خواندیم و حکم کردیم به آن، و حکم [و] «۵» تسمیه تبع محکوم و مسمی باشد. وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا، و خدای تو بس است تو را ره نماینده و یاری کننده. و نصب او بر تمیز است.

(۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۷.

(۲). آب، آج، لب، آز: ندارد.

(۳). آب، آج، لب، آز: تمثیل.

(۴). مش + گفتیم.

(۵). آط اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

ص: ۲۱۹

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، آنگه حکایت کرد از کافران که، ایشان از وجهی دگر طعنه زدند در قرآن، گفت گفتند کافران: چرا این قرآن بر محمد به یک جمله فرو نفرستادند، مفرّق «۱» کردند آیت آیت سورت سورت؟ چرا چنان نکردند که توریت و انجیل به یک بار «۲» فرو فرستادند «۳»؟

از این سؤال بعضی علما جواب این گفتند: برای آن که کتابها به یک بار نوشته بر پیغامبرانی خواننده فرستادند، و این کتاب بر «۴» پیغامبری امّی فرو فرستادند نانویسنده، برای [این] «۵» آیت آیت فرستادند.

بعضی دگر گفتند: در او ناسخ و منسوخ خواست بودن، به یک بار نشایست فرستادن، چنان کردند که چون ناسخ در آمد حکم منسوخ برداشت.

و جواب درست از این آن است که «۶»: مصلحت در باب انزال قرآن معتبر است، چون مصلحت در تفریق بود به یک بار نشایست فرستادن، و حق تعالی اشارت به این معنی فرمود فی قوله: كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَ بِهٖ فُؤَادَكَ، همچنین تا دل تو به آن بر جایگاه داریم، و این معنی لطف است. و گفتند: معنی آن است تا بر تو آسان بود حفظ و یاد گرفتن آن. وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيْلًا، و ما آن را مرتّل کردیم. عبد الله عباس گفت: یعنی مبین کردیم آن را. نخعی و حسن «۷» گفتند: مفرّق کردیم «۸» آن را به بیست و سه سال فرو فرستادیم. ابن زید گفت: یعنی مفسّر کردیم آن را. و «ترتیل» گشاده و هویدا خواندن باشد، من قولهم: نغز مرتّل، ای مفلّج، قال الله تعالى: وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيْلًا «۹»، و اصل او تبیین باشد.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ، آنگه گفت: این کافران مثلی «۱۰» نیارند به تو و مثلی نزنند تا کار تو به آن باطل کنند یا وهنی در او پدید آرند، اَلَا و ما حقّی بیاریم که آن مثل ایشان را باطل کند بر نیکوتر تفسیری و بیانی.

(۱). آج، لب، آل: متفرّق.

(۲). آج، لب، آل: یک جمله.

(۳). آج، لب، آل: نفرستادند.

(۴). آج، لب، آل: برای.

(۵). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۶). آب، آز+ به.

(۷). آج، لب: حسن بصری.

(۸). آط: کرد، با توجه به چاپ شعرانی (۸/ ۲۷۰) تصحیح شد.

(۹). سوره مزمل (۷۳) آیه ۴.

(۱۰). آب، آج، لب، آل: مثل.

ص: ۲۲۰

آنکه وصف آن مشرکان کرد و شرح حال ایشان در مآلشان «۱»، گفت: **الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ**، آنان که ایشان را حشر کنند، یعنی زنده کنند.

و «علی» تعلق دارد به محذوفی، و تقدیر آن که: فیحسبون علی وجوههم الی جهنم، و ایشان را بر روی به دوزخ کشند. **أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا**، ایشان بدترین خلقان باشند به جایگاه، چه جایگاه ایشان دوزخ بود و از آن بدتر جای نیست. **وَ أَضَلُّ سَبِيلًا**، و گمراهتر به راه. و نصب هر دو بر تمیز است.

ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خلقان را روز قیامت بر سه گروه حشر کنند: گروهی سواران باشند، و گروهی پیادگان که بر قدم می‌روند رفتنی تیز، و گروهی را بر روی می‌کشند.

آنکه در حدیث موسی - علیه السلام - گرفت و گفت: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ**، ما موسی را کتاب دادیم، یعنی توریت. **وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا** و برادرش را «۲» هارون را با او وزیر کردیم. و «وزیر» فعلی باشد به معنی مفاعل «۳»، یعنی موازر و معاون، و آزره‌ای اعانه. و حق تعالی ایشان هر دو برادر را نبوت داد و به یک جای به فرعون و قوم او فرستاد تا پشت و یار یکدیگر باشند.

فَقُلْنَا اذْهَبْ، گفتیم ایشان را که: بروی به آن قوم که آیات و دلالات ما را تکذیب کردند و دروغ داشتند، یعنی گروه فرعون. و در کلام محذوفی هست این جا، و التقدير: **فَكَذَّبُوهُمَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا**، ایشان را تکذیب کردند، ما ایشان را هلاک کردیم و دمار از ایشان بر آوردیم. و **الدَّمار**، الهلاک.

وَ قَوْمَ نُوحٍ، و قوم نوح را چون پیغامبران را به دروغ داشتند غرق کردیم ایشان را.

و نصب او بر فعل محذوف است، و التقدير: **وَ أَعْرَقْنَاهُمْ**، و اول «۴» بیفکنند لدلالة الثانی علیه، و مثله قوله: **وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ** **مَنَازِلَ** «۵».

وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً، و ایشان را به علامتی و عبرتی کردیم، و به دست نهادیم برای ظالمان و کافران عذابی سخت مولم، جز آن عذاب که در دنیا به ایشان رسید.

(۱). آب، آج، لب، آز، آل: مالشان، آج، لب، آل + را باطل.

(۲). آب، آج، لب، آز، آل: ندارد.

(۳). آج، لب، آل: فاعل.

(۴). آب، آز: اوله.

(۵). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹.

ص: ۲۲۱

وَعَادًا وَنَمُودَ «۱»، نصب او بر فعلی مقدر است که سیاق و معنی بر او دلیل می‌کند، و التَّقْدِيرُ: و اهلکنا عادا و ثمود، و نیز هلاک کردیم عاد و ثمود را که قوم هود و قوم صالح بودند چون کافر شدند به ایشان. وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ، و نیز اصحاب الرِّسِّ را.

و در اصحاب الرِّسِّ خلاف کردند مفسران. عبد الله عباس گفت: جماعتی بودند خداوندان چاهها در بیابان. وهب منبه گفت: رسّ نام چاهی است معروف، گروهی آن جا فرود آمده بودند و اصحاب مواشی و چهار پایان بودند و بت پرست بودند، خدای تعالی شعیب را به ایشان فرستاد، و شعیب پیامد و ایشان را به اسلام دعوت کرد.

اجابت نکردند و بر کفر اصرار کردند، و شعیب را ایداء کردند، خدای تعالی شعیب را گفت: من این کافران را هلاک خواهم کردن، عذر بر انگیز با ایشان. شعیب انذار کرد ایشان را و مبالغت کرد، التفات نکردند، خدای تعالی چندان که پیرامن آن چاه بود که ایشان فرود آمده بودند به زمین فرو برد با جمله آنان که آن جا بودند از آدمی و چهار پایان و مال و آنچه داشتند.

قتاده گفت: «رسّ» نام دیهی «۲» است [به فلج الیمامه، خدای پیغمبری فرستاد به اهل آن دیه، او را بکشتند، خدای تعالی ایشان را هلاک کرد. بعضی دگر گفتند:

اصحاب الرِّسِّ] «۳» بقیه قوم صالح بودند، و «رسّ» آن چاه بود که ایشان این جا فرود آمده بودند، و آن چاهی است که خدای تعالی گفت: وَ بَثْرٍ مُّعْطَلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ «۴».

سعید جبیر و ابن کلبی گفتند: ایشان را پیغامبری بود نام «۵» حنظلة بن صفوان، و به زمین ایشان کوهی بلند بود که آن را فیح «۶» گفتند و سیمرغ آن جا مأوی داشت، و آن مرغی است که از او بزرگتر مرغ نباشد و همه لونها بر او باشد. و او را عنقاء برای آن خوانند که دراز گردن است. او از آن کوه در آمدی و هر مرغی را که دیدی صید

(۱). آط، آب، آج، لب، آز، آل، مه: ثمودا، به قیاس با نسخه مش، و با توجه به قرآن مجید، تصحیح شد.

(۲). آج، لب: دهی.

(۳). آط و همه نسخه بدلها: ندارد، به قیاس با چاپ شعرانی (۲۷۲ / ۸) و با توجه به فحوای عبارت در مآخذ تفسیری، افزوده شد.

(۴). سوره حج (۲۲) آیه ۴۵.

(۵). آج، لب، آل، مه + او.

(۶). آب، آج، لب، آز، آل، مش: فسیح.

ص: ۲۲۲

کردی. یک روز در آمد «۱» هیچ مرغ نیافت کودکی کوچک را دید بر بود و ببرد، و روزی دیگر دختری را ببرد. آن وقت شکایت با پیغامبر وقت کردند، او دعا کرد و گفت: اللهم خذها و اقطع نسلها، بار خدایا بگیر او را و نسل او را منقطع گردان! صاعقه‌ای بیامد و او را بسوخت و او را نسل نماند، دگر اثر او ندیدند. پس عرب مثل زدند چیزهای نایافت را به عنقاء مغرب، گفت: پس از آن قوم پیغامبر خود را بکشتند، خدای تعالی هلاک «۲» بر آورد ایشان را.

کعب الاحبار و مقاتل و سدّی گفتند: اصحاب الرّسّ، اصحاب «یس» «۳» بودند، و «رسّ»، نام چاهی است به انطاکیه که ایشان حبیب نجّار را که «مؤمن آل یس» بود بکشتند و در آن جا فگندند.

بعضی دگر مفسران گفتند: اصحاب الرّسّ، اصحاب الاخدود بودند، و رسّ اخدود ایشان بود.

محمد بن اسحاق روایت کرد از محمد «۴» کعب القرظی که، رسول - علیه السلام گفت: اوّل کس که روز قیامت به بهشت رود بندگی «۵» سیاه باشد، و آن آن بود که خدای تعالی پیغامبری را به شهری فرستاد که در آن جا خلقی عظیم بودند، از ایشان کسی ایمان نیاورد مگر بنده‌ای سیاه. آنکه اهل آن شهر بر پیغامبرشان برون «۶» آمدند و او را بگرفتند و چاهی بکنند و او را در آن چاه فگندند «۷»، و سنگی بزرگ بیاوردند و بر سر آن چاه نهادند.

آن غلام سیاه هر روز برفتی و پشته‌ای هیزم گرد کردی و بفروختی و طعامی خریدی و بیاوردی و به آن چاه فرو دادی و بتنهایی آن سنگ برگرفتی و با جای نهادی به یاری خدای تعالی. مدّتی همچین می‌بود «۸»، یک روز بیامد و بعبادت هیزم گرد کرد و در پشت گرفت، چون خواست تا بردارد او را نعاسی پدید آمد و بخفت،

(۱). مش + چون.

(۲). مش + کرد و دمار.

(۳). آط، آج، لب، آل، مش: اصحابش، با توجه به چاپ شعرانی (۸ / ۲۷۲) و فحوای عبارت، تصحیح شد.

(۴). مش، مه + بن.

(۵). آل: بنده گنگی.

(۶). آب، آز، آل، مش: بیرون.

(۷). آب، آج، لب، آل: افگندند.

(۸). آج، لب، آل: می‌کرد.

ص: ۲۲۳

خدای تعالی خوابی بر او افگند، هفت سال خفته بود، یک لحظه بیدار شد و از این پهلو بر آن پهلو گردید دو هفت سال دیگر خفته بماند، چهارده سال «۱». آنکه بیدار شد و گمان برد که ساعتی خفته است، برخاست «۲» و هیزم در پشت گرفت و به بازار آورد و بفروخت.

آنکه پیامد تا طعام به پیغامبر آرد «۳» به آن جایگاه، چندان که چاه طلب کرد نیافت و در آن مدت آن قوم پشیمان شدند «۴» و پیغامبرشان را از چاه برآوردند و به او ایمان آوردند و او مدتی با ایشان بود، آنکه فرمان یافت، و او در آن مدت احوال آن غلام سیاه پرسید، گفتند: ما خبر نداریم از حال او، پس اهل رسّ ایشان‌اند، و این قول درست نیست برای آن که در این حدیث چنان است که ایشان ایمان آوردند، و خدای ذکر ایشان در قرآن به کفر کرد و گفت «۵»: ایشان را هلاک کردیم.

و قولی دیگر آن است که، روایت کردند از «۶» زین العابدین - علیه السلام - از پدرش حسن بن علی از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که: مردی از اشراف بنی تمیم بنزدیک او «۷» آمد و او را پرسید «۸» که: «اصحاب رسّ» که‌اند، و در کدام عصر بودند؟

و پیغامبر ایشان که بود؟ و جای ایشان کجا بود؟ و به چه چیز هلاک شدند؟ که من در کتاب خدای تعالی ذکر ایشان می‌یابم و خبرشان نمی‌دانم؟

امیر المؤمنین «۹» - علیه السلام - گفت: مرا چیزی «۱۰» پرسیدی که کس از من نپرسیده است پیش از این، و کس تو را خبر ندهد پس از من بدان یا [۱] «۱۱» خاتمیم، که ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر پرستیدند، و آن درخت را شاه درخت خواندند، و آن درخت یافت بن نوح کشته بود بر کنار چشمه‌ای که آن را «دوشاب» گفتندی، که این چشمه برای نوح، گشادند پس از طوفان، و ایشان را اصحاب الرّسّ برای آن

(۱). آل: که چهارده باشد.

(۲). آب، آج، لب، آل، آز، مش: برخواست.

(۳). مش: طعامی بخرد و از برای آن پیغمبر بیاورد.

(۴). مش+ از کرده‌ای که کرده بودند.

(۵). مش: گفتندی.

(۶). مش+ حضرت امام.

(۷). مش: آن حضرت.

(۸). مش+ یا خلیفة الله.

(۹). مش+ علی مرتضی.

(۱۰). آج، لب، مش: خبری.

(۱۱). آط: ندارد، از آج، افزوده شد.

ص: ۲۲۴

خواندند که ایشان پیغامبر خود را در زمین داشتند، و ایشان پیش «۱» سلیمان داود بودند و ایشان را دوازده ده بود بر کنار جویی که آن را «رس» گفتند «۲» از «۳» بلاد مشرق و آن جوی را به ایشان باز خواندند، و در آن روزگار جویی نبود از آن بسیار آبت، و خوش آبت، و هیچ شهر از آن آبادان‌تر و بسیار اهلت‌تر نبود. و بزرگترین این دیه‌ها، دیهی بود نام او «اسفند باد» «۵»، و مسکن ملک ایشان آن جا بود و پادشاهشان را نام ترکون «۶» بن عامور بن ناوش بن شاوین بن «۷» نمرود بن کنعان بود، و این چشمه و این درخت صنوبر در این دیه بود، و «۸» جز آن که مردمان آن ولایت از دانه‌های آن درخت هر کسی دانه گرفته بودند و به دیه خویشان برده و بکشته، و درختان بسیار از آن صنوبر آن جا پیدا شده بود، و

ایشان آب آن چشمه بر خویشان حرام کرده بودند، از آن جا آب نخوردند، و چهار پایان را آب ندادند. و اگر کسی از آن جا آب برگرفتی او را بکشندی و گفتندی «۹»: این حیات خدایان ماست نباید که از او نقصان کنند.

و ایشان را در هر ماهی عیدی بودی، بنزدیک آن درخت که بر در دیه «۱۰» ایشان بودی. هر ماهی بر در دیهی «۱۱» دیگر بیامدندی و آن درخت «۱۲» بیاراستندی به انواع حریر که بر او صورتها بودی. آنگه گاو و گوسفند «۱۳» بسیار بیاوردندی و آن جا قربان کردندی و آتش بر افروختندی آن جا و این ذبایح در آتش افگندندی، چو «۱۴» دود و غبار «۱۵» آن در هوا شدی و آسمان بپوشیدی، ایشان «۱۶» درخت را سجده کردند و بگریستندی «۱۷» و تضرع کردند و گفتند [ی] «۱۸»: ای خدای ما! از ما راضی شو. شیطان بیامدی و شاخ آن درخت بجنبانیدی و از ساق درخت آواز دادی «۱۹» بمانند آواز کودکی که: خشنود شدم

(۱). مش + از.

(۲). آج: گفتندی.

(۳). مش: در.

(۴). آل: آب سرد.

(۵). آز: اسفندیاد.

(۶). آج، لب، آل + بود.

(۷). آج، لب، آل: شان و بن.

(۸). مش + اما آن درخت درخت صنوبر بود و.

(۹ - ۱۸). مش + که.

(۱۰). آل: ده.

(۱۱). آل: دهی.

(۱۲). آج، لب، آل + را.

(۱۳). آج، لب، آل: گوسفندان.

(۱۴). آب، آج، لب، آز، آل، مش: چون.

(۱۵). آب، آج، لب، آز، آل: قبار.

(۱۶). آب، آج، لب، آز، آل: مش + آن.

(۱۷). آب: بگریستند، به قیاس با سایر افعال جمله و با توجه به نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۹). آب: داد، به قیاس با سایر افعال جمله و با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۲۲۵

از شما ای بندگان من. ایشان را دل خوش شدی از آن جا برگشتندی و به لهُو و نشاط مشغول شدندی و به خمر خوردن و معازف آن روز و آن شب «۱» چون نزدیک «۲» آن دیه «۳» بزرگتر رسیدندی، اهل آن دیه «۴» به استقبال ایشان آمدندی کوچک و بزرگ، و آن جا سراپرده‌ای زدندی که بر او انواع صورت بودی، و آن را دوازده در بودی برای هر دهی «۵» دری و از برون «۶» آن سراپرده درخت را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها که بنزدیک آن درخت کرده بودند بنزدیک آن «۷» درخت بکردندی و تضرع بسیار کردندی. ابلیس بیامدی و شاخه‌های این «۸» درخت بجنبانیدی سخت، و به آواز بلند آواز دادی و ایشان را وعده بسیار و امانی بسیار دادی. ایشان سر بر داشتندی و نه چندان نشاط و خرمی کردندی که آن را حدی بودی، و به لهُو مشغول شدندی دوازده شبانه روز به عد «۹» عیدها که ایشان را بودی در سال «۱۰»، آنگه برگشتندی.

چون مدتی بر این بودند، خدای تعالی پیغامبری را به ایشان فرستاد از فرزندان یهودا بن یعقوب، مدتی دراز در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد و با خدای خواند اجابت نکردند و اصرار کردند و تمادی بر کفر. چون مدتی دراز بر آمد و ایشان کفر و طغیان از حد ببرند، پیغامبرشان بنزدیک آن درخت حاضر آمد و بدید آنچه ایشان می‌کردند. دل‌تنگ شد، دعا کرد و گفت: بار خدایا! اینان بی فرمانی از حد ببرند و از عبادت این درخت باز نمی‌ایستند. بار خدایا! یا آتشی «۱۱» به ایشان نمای، یا این درخت بخوشان «۱۲». خدای تعالی آن درخت خشک کرد، ایشان را سخت آمد و مضطرب شدند و گفتاگوی «۱۳» کردند در آن معنی و دو فرقه شدند.

گروهی گفتند: این سحر این پیغامبر است که پیغامبر خدای آسمان و زمین است، خواست تا شما را به طاعت خود آرد «۱۴»، و روی شما با خود گرداند. و گروهی

(۱). چاپ شعرانی (۸/ ۲۷۴) + در آن جا بودندی.

(۲). آب، آج، لب، آز، آل: بنزدیک.

(۳-۴). آج، لب، آل: ده.

(۵). آب، مش: دیهی.

(۶). آب، مش: بیرون.

(۷). مش: این.

(۸). آب، آج، لب، آز، مش: آن.

(۹). مه: به عدد.

(۱۰). آل: سالی.

(۱۱). مه: آیتی.

(۱۲). آز، مش: بخوشکان.

(۱۳). آج، لب، آل، مش: گفت و گوی.

(۱۴). مش: آورد.

ص: ۲۲۶

گفتند: این از آن است که خدایان شما بر شما خشم گرفتند که رها کرده‌ای تا این مرد ایشان را دشنام می‌دهد و عیب می‌کند. و بر جمله اتفاق کردند «۱» که این مرد را ببايد کشتن تا رضای خدایان خود حاصل کنیم. بیامدند و گنگها بساختند دراز از ارزیز به فراخای چاهی، و بر یکدیگر نهادند تا به فراز زمین آن چشمه، آنکه آبی که در او حاصل بود بپرداختند و در آن جا چاهی بکنند و آن پیغامبر را در «۲» چاه کردند و آن بت مهین «۳» را که از سنگ بود بیاوردند و بر سر آن چاه نهادند، گفتند: تا ناله و فریاد او این بت مهین ما شنود تا باشد که از ما راضی شود، و آن پیغامبر در آن چاه می‌نالید و خدای را دعا کرد تا خدای تعالی قبض روح او کرد.

آنکه خدای تعالی جبریل را گفت: این بندگان کافر نعمت را طول حلم و انات من مغرور کرد، سالیان است تا عبادت جز من می‌کنند و پیغامبر مرا بکشتند، من از ایشان انتقام خواهم کشیدن، و سوگند خوردم به عزت خود که ایشان را نکال و عبرت جهانیان گردانم.

آنکه چون نوبت عید ایشان بود، بر عادت به عید رفتند و به سجده و قربان و به لهو و نشاط مشغول شدند، خدای تعالی بادی بفرستاد سرخ سخت، ایشان از آن بترسیدند و بهری با بهری می‌گریختند، خدای تعالی فرمان داد زمین را تا در زیر پای ایشان سنگ کبریت گشت، و ابری سیاه از بالای سر ایشان باستاد «۴» و آتش بر ایشان بیارید و ایشان در آن جا گداخته شدند چنان که ارزیز در آتش گداخت، این است قصه اصحاب الرّس که پرسیدی.

بعضی دگر گفتند از اهل علم، اصحاب الرّس دو بودند: اما یکی از ایشان بدوی بودند اهل خیمه و خداوندان مواشی و چهار پایان بودند «۵»، خدای تعالی پیغامبری به ایشان فرستاد او را بکشند. آنکه ولیی را بفرستاد، آن ولی با ایشان جهاد کرد و با ایشان مناظره و مجادله کرد و گفت: شما چه چیز می‌پرستی؟ گفتند:

خدای ما در این دریاست، و دریایی بود که ایشان بر کنار آن دریا بودند. و هر ماه یک بار

(۱). آب، آز: کردندی.

(۲). آب، آز، آل، مش + آن.

(۳). آز: مهتر.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: بایستاد.

(۵). آب، آج، لب، آز: بودندی.

ص: ۲۲۷

شیطانی «۱» از آن دریا بر آمدی، و ایشان قربان کردندی او را. این ولی ایشان را گفت: چه گویی اگر وقت آن که این معبود شما از دریا بر آید من او را بخوانم او پیش من آید ذلیل و منقاد، شما ایمان آری؟ گفتند: ایمان آریم. بر این، عهد و میثاق کردند. چون وقت بود برفتند، این شیطان از دریا بر آمد چون حوتی، گردنی دراز. بر چهار حوت نشسته تاجی بر سر نهاده، ایشان سجده کردند او را. این ولی گفت: ایننا طوعا او کرها بسم الله الکریم. آن شیطان پیاده شد در حال و ذلیل می‌آمد تا پیش او، گفت: آن دیگران را بیار، ایشان را نیز بیاورد و پیش او اسیر و ذلیل باستاد «۲». آن ولی گفت: دیدی که او اسیر و منقاد خدای من است که به نام خدای من چگونه ذلیل گشت! آنکه گفت: برو ذلیل و اسیر. او برفت، و ایشان ایمان نیاوردند، خدای تعالی بادی بر ایشان گماشت تا همه را با آنچه داشتند از انعام و مواشی و مال و اثاث «۳» در دریا ریخت. آن پیغامبر با قوم بیامدند و آنچه توانستند که از مالها بر «۴» سر آب بود از مالهای ایشان به غنیمت بر گرفتند. این یک گروه بودند.

و اما اصحاب رس دیگر: ایشان جماعتی بودند که ایشان را جویی بود که آن را رس خواندند، و ایشان را نسبت با آن بود، و در میان ایشان پیغامبران بسیار بودند، و هیچ پیغامبر بر نخاستی «۵» در میان ایشان و آلا او را بکشند. و این جوی از میان

آذربایجان «۶» و ارمنیه «۷» بود، از آن جانب که به آذربایجان «۸» بود آتش پرست بودند، و بهری از ایشان دختران به خانه پرستیدندی «۹». و عرض این جوی ایشان سه فرسنگ بود، و در شبانه روزی یک بار ارتفاع کردی چندان که تا به نیمه کوهها بر آمدی و از زمین ایشان به در نشدی، خدای تعالی در یک ماه سی پیغامبر به ایشان فرستاد، هر روز یکی، همه را بکشتند. خدای تعالی پیغامبری فرستاد و او را به نصرت مؤید کرد و

(۱). آب، آز، آل، مش: شیطان.

(۲). آب، آز، آل، مش، مه: بایستاد.

(۳). آط و همه نسخه بدلها: اساس، با توجه به مه تصحیح شد.

(۴). آب، آج، لب، آز، آل، مش: توانستند که بر.

(۵). همه نسخه بدلها: برخواستی، با توجه به رسم الخط امروز، تصحیح شد.

(۶-۸). مش: آذربایجان.

(۷). مش: ارمنیه.

(۹). مه + چون یکی از ایشان را سی سال تمام شدی بکشتندی او را و دیگری را به دست گرفتندی در پرستیدن.

ص: ۲۲۸

ولی با او بفرستاد مجاهد.

و در بنی اسرائیل دعوت پیغامبران «۱» بودی و جهاد به اولیا، و پیغامبر به نفس خود جهاد نکردی، آن ولی بیامد و با ایشان جهاد کرد حق مجاهدت، و ایشان با او قتال کردند، خدای تعالی میکائیل را بفرستاد و آن در وقت آن بود که گندم دانه سخت کرده بود، و آن وقتی بود که گندم به آب محتاجتر بود، و آن جوی ایشان را ره به دریا کرد تا آب او در دریا ریخته شد، و از بالا «۲» چشمه‌هایی بینباشت و فرشتگان را بفرستاد تا هر کجا در زمین ایشان جویی و چشمه‌ای بود همه بینباشتند، و ملک - الموت را بفرستاد تا چهارپایان ایشان را جان برداشت، و خدای بادی بفرستاد تا هر چه ایشان را بود از متاع و اثاث «۳» و مال صامت بپراگند در سر کوهها و بیابانها و شکستهای زمین، و بقایایی که بماند در خانه‌هایی «۴» که باد به او نرسید از زر و سیم و حلّی و حلّ «۵»، خدای تعالی زمین را فرمود تا فرو برد. در روز آمدند، و نزدیک ایشان هیچ نبود از هیچ نوعی مال «۶»، و آبی نبود که باز خوردندی «۷» و کشته‌اشان بخوشید «۸»، گروهی اندک عند آن ایمان آوردند. و خدای

تعالی عند آن ایشان را برهانید، و آن بیست و یک مرد بودند و چهار زن، و باقی که بماند «۹» از زنان و مردان و کودکان شصت تن «۱۰» هلاک شدند.

آن «۱۱» جماعت که ایمان آورده بودند، باز آمدند، آن شهر دیدند «۱۲» خراب شده «۱۳» و خان و مانها «۱۴» زیر و زبر شده، خدای تعالی را بخواندند به اخلاص و گفتند: بار خدایا! ما را آبکی اندک بده چندان که ما به آن تعیش کنیم و بسیار نیاید تا طاغی

(۱). چاپ شعرانی (۸ / ۲۷۶) + را.

(۲). آج، لب، آل: بالای.

(۳). آط و همه نسخه بدلها: اساس، با توجه به مه تصحیح شد.

(۴). آط: خانه‌ها، با توجه به مش تصحیح شد.

(۵). آب، آج، لب، آز، مش، حللی.

(۶). آب، آز، مش: مالی.

(۷). کذا در آط و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۸ / ۲۷۶): خوردی.

(۸). مش: بخوشکیدی.

(۹). آل، مه: بماندند.

(۱۰). آب، آج، لب، آل، آز: سیصد، مش: ششصد.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز آط و مش + و.

(۱۲). آط: دید، با توجه به آب و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۳). آج، لب، آل: آن شهر خراب دیده شده.

(۱۴). آج، لب: خانمانها، آل: خانما.

نشویم «۱»، خدای تعالی اجابت کرد ایشان را و آن آب بگشاد، و بیش از آن که ایشان خواستند بداد ایشان را از آن جا که صدق نیت ایشان دانست. ایشان بر طاعت و ایمان به خدای مقام کردند تا مرگ به ایشان رسید.

پس از ایشان، از نسل ایشان گروهی منافقان پدید آمدند که، در ظاهر ایمان گفتند و در باطن کافر بودند، خدای تعالی فرو گذاشت ایشان را، ایشان معاصی بسیار کردند و از جمله معاصی ایشان آن بود که عمل قوم لوط پیش گرفتند، و زنان را ترک کردند بکلی تا زنان شبق شدند، شیطان «۲» پیامد بر صورت آدمی، گفتند: آن «دلها» «۳» بنت ابلیس بود، و ایشان را سحّاقگی پیاموخت، و پیش از آن کس سحّاقگی نکرده بود.

و دلیل بر صحت این آن است که از صادق - علیه السلام - روایت کردند که او گفت: از پدرم «۴» باقر پرسیدند حدیث اصحاب الرّس، گفت: ایشان را سحّاقات بودند «۵»، خدای تعالی به اول شب صاعقه بر ایشان افگند، و به آخر شب خسفی و ایشان را هلاک کرد و منازلشان خراب، این قصه اصحاب الرّس است، علی - اختلاف الروایات.

و «رس» در لغت هر چیزی باشد کنده چون چاه و گور و معدن، و جمع او رساس بود، قال:

تنابله یحفرون «۶» الرّساسا

سبقت الی فرط باهل

ابو عبیده گفت: رس هر آن چاهی باشد که به سنگ برآورده باشند.

وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا، جمع قرن «۷» باشد، و آن اهل عصری باشند و جماعتی بسیار که ایشان را هلاک کردیم.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ، و همه را برای او مثلها زدیم. و «كلّ»، موحد اللفظ

(۱). آج، لب: شویم.

(۲). لب: شیطان.

(۳). آج، لب، آل: دلها.

(۴). آل + محمد باقر، مش + امام محمد.

(۵). آج، لب، آز، مش: بود.

(۶). آط: ندارد، و دیگر نسخه بدلها: يعرفون، به قیاس با چاپ شعرانی (۸ / ۲۷۷) و منابع شعری، تصحیح شد.

(۷). آز: کرن.

ص: ۲۳۰

مجموع المعنی است، برای آن گفت: ... وَ كُلُّ أَتْوَهُ دَاخِرِينَ «۱».

وَ كُلًّا تَبَرْنَا تَبِيرًا، و همه را هلاک کردیم، تفعیل من التَّبَار و هو الهلاک.

مؤرّج و اخفش گفتند: تنبیر، تکثیر فعل باشد.

قوله: وَ لَقَدْ آتَوْا عَلَی الْقَرْیَةِ الَّتِیْ أُمְطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ - الایة، آنکه تنبیه [را] «۲» گفت: آمدند این کافران بدان دیه که باران بد بر او بارانیدند «۳»، یعنی سنگ، و آن دههای «۴» قوم لوط بود پنج دیه: چهار را خدای هلاک کرد و یکی رها کرد که آن عمل خبیث نکردندی. آنکه بر سبیل تنبیه گفت: أ فَلَمْ یَكُونُوا یَرَوْنَهَا، نمی بینند اینان این دیهها را هلاک رسیده بیران شده در این سفرها که می روند از کجا ایمن اند که به ایشان همان معامله رود! آنکه گفت: ایشان امید نمی دارند، یعنی نمی ترسند، و این «رجا» به معنی خوف است، چنان که گفت: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا «۵».

نُشُورًا، زنده شدن را، یقال: نشر الله الموتی نشرا و نشورا، این فعل هم لازم است و هم متعدی كالرّجع و الرجوع.

وَ إِذَا رَأَوْكَ، آنکه با خطاب رسول آمد گفت: چون تو را بینند این کافران **إِنْ یَتَّخِذُونَكَ**، «ان»، به معنی «ما» ی نفی است، هر کجا «ان» بود و به دنبال او «الّا»، بود به معنی «ما» ی نفی بود، نگیرند «۶» تو را جز به سخریت و استهزاء.

أ هَذَا الَّذِی، این از جمله آن جایهاست که قول حذف کردند، گویند: این است که خدایش به پیغامبری فرستاد، و مفعول به از کلام حذف کرد، و کلام آنکه مشروحتر بودی که او بر جای بودی، و التّقدیر: اهَذَا الَّذِی بَعَثَهُ اللَّهُ رَسُولًا. و گفتند: این، در شأن ابو جهل آمد و این گفتار او گفت. و نصب «رسولا» بر حال است از مفعول.

إِنْ كَادَ، «ان» مخفّفه است از ثقیله، و علامت او «لام» است در خبر او، كقوله: ... وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً «۷»، و تقدیر آن که: انه كاد، ای ان الامر و الشّأن، او انّ محمّدا كاد، نزدیک آن است که محمّد ما را از خدایان ما گمراه گرداند، اگر نه

(۱). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۷.

(۲). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۳). آل: بارانیدن.

(۴). مش: دیهای.

(۵). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳.

(۶). آج، لب، آل: منگردند.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

ص: ۲۳۱

آنستی که ما بر آن صبر می‌کنیم ما را برگردانیدی از آن، و جواب «لولا» بیفگند لدلالة الكلام عليه، و التقدير: لا زلنا «۱» عنها، خدای تعالی گفت بر سبیل وعید: وَ سَوْفَ «۲» یَعْلَمُونَ، بدانند آنچه که عذاب بیند که کیست که گمراهرتر است.

آنکه خطاب کرد با رسول، گفت: أَرَأَيْتَ، دیدی آن کافر «۳» را که خدای «۴» به هوا گرفت، و آن آن بود که مشرکان سنگی و صنمی مانند جمادی پیش گرفتندی و می‌پرستیدندی، چون یکی از آن نکوتر بدیدندی آن که داشتندی از معبود چندین «۵» ساله بینداختندی و آن معبود گرفتندی.

عبد الله عباس گفت: مراد به «هوا» شهوت است، یعنی به دنبال شهوت‌اند و آن را عبادت «۶» و مراعات می‌کنند، چنان که عابدان معبودان خود را. أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا، تو بر او وکیلی تا او را از این فساد و ضلال برون «۷» آری، یعنی رها کن اینان را با کار خود. این آیت و مانند این منسوخ باشد به آیت جهاد.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ، یا پنداری که بیشترین ایشان می‌شنوند یا خرد دارند: إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ، نیستند ایشان الا چون چهار پایان، بلکه ایشان گمراهرتراند برای آن که بهایم از مصالح خود آن داند که ایشان نمی‌دانند، و بهایم طاعت خداوندش دارد، و آن که او را علف دهد و مراعات کند، و این کافران طاعت خداوند خود نمی‌دارند که خالق و رزاق ایشان است. و نصب «سبیلا» بر تمیز است.

قوله تعالی:

[سوره الفرقان (۲۵): آیات ۴۵ تا ۷۷]

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَأْسَ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷) وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنْاسِيَ كَثِيرًا (۴۹)

وَلَقَدْ صَرَفْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذْكُرُوا فَابِي أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً (٥٠) وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (٥١) فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدُهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (٥٢) وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا (٥٣) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (٥٤)

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا (٥٥) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (٥٦) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (٥٧) وَ تَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (٥٨) الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا (٥٩)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَنْ نَسْجُدَ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا (٦٠) تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا (٦١) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (٦٢) وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (٦٣) وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قِيَامًا (٦٤)

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (٦٥) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (٦٦) وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (٦٧) وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (٦٨) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا (٦٩)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (٧٠) وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (٧١) وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (٧٢) وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُصِيَانًا (٧٣) وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (٧٤)

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا (٧٥) خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (٧٦) قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (٧٧)

[ترجمه]

نیبئی «۸» خدایت را چگونه بکشید سایه را «۹» اگر خواستی کردی آن را ساکن «۱۰» آنکه کریم آفتاب را بر آن رهنمای.

(۱). چاپ شعرانی: زلنا.

(۲). همه نسخه بدلها: فسوف، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۳). آب، آج، لب، آل: کافران.

(۴). چاپ شعرانی + را.

(۵). آب، آز: چهل.

(۶). آز: عبادات.

(۷). آب، آز، آج، لب، مش، مه: بیرون.

(۸). آج، لب: ای ننگریستی.

(۹). آج، لب: بکشیده است سایه زمین را و.

(۱۰). آج، لب: خواستی بساختی آرمیده.

ص: ۲۳۲

پس ها گرفتیم «۱» آن را به خود «۲» گرفتنی اندک.

و او آن است که کرد برای شما «۳» شب را پوشش، و خواب را راحتی و کرد روز پراگنده.

و او آن است که بفرستاد بادها را پراگنده در پیش رحمت او «۴»، و بفرستادیم از آسمان آبی پاک.

تا زنده کنیم به او زمین مرده، و آب دهیم آن را از آنچه آفریده‌ایم چهار پایان را و مردمان بسیار «۵».

و بگردانیدیم این قرآن میان ایشان تا اندیشه کنند، سر باز زدند بیشترین مردمان الّا کفران «۶».

و اگر خواهیم «۷» ما برانگیزیم «۸» در هر دهی «۹» ترساننده‌ای.

طاعت مدار کفران را و جهاد کن با ایشان به او «۱۰» جهادی بزرگ.

او آن است «۱۱» که در آمیخت دو دریا را، این خوش گوارنده «۱۲» است و این شور و تلخ، و بکرد میان هر دو حایلی و منعی ممنوع «۱۳».

او

(۱). آج، لب: فرا گرفتیم.

(۲). آج، لب + فرا.

(۳). آج، لب: که بساخته است شما را.

(۴). آج، لب، آل: بادها را از بهر زنده کردن درختان در پیش باران او.

(۵). مش + را.

(۶). آج، لب: مگر ناسپاسی کردن.

(۷). آج، لب، آل: خواستمانی.

(۸). آج، لب، آل: بفرستادمانی.

(۹). آج، لب، آل: دیهی.

(۱۰). آج، لب، آل: بدان.

(۱۱). آب، مش: و او آن خداست.

(۱۲). آج، لب، آل: این خوش سخت خوش.

(۱۳). آج، لب، آل: منع کرده.

ص: ۲۳۳

آن است «۱» که بیافرید از آب آدمی، کرد او را نسبی «۲» و پیوندی «۳»، خدای تو توانا بوده - است.

و می‌پرستند بجز خدای آنچه سود ندارد ایشان را، و زیان نکند [ایشان را] «۴» و بوده است کافر بر خدایش یاری کننده «۵».

و نفرستادیم تو را مگر مژده دهنده و ترساننده.

بگو نخواهم «۶» از شما بر او «۷» مزدی آلا آن را که خواهد که بگیرد «۸» به خدایش راهی.

و توکل کن بر «۹» زنده‌ای که نمیرد، و تسبیح کن به سپاس او و بس که «۱۰» به گناه «۱۱» بندگانش دانا.

آن که بیافرید آسمانها و زمین و آنچه میان آن است در شش روز آنگه مستولی شد بر عرش خدای بخشاینده، پیرس به او دانای را «۱۳».

و چون گویند ایشان را سجده کنی خدای «۱۴» را، گویند: چیست رحمان، آیا «۱۵» ما سجده کنیم از آنچه می فرمایی «۱۶» ما را، و بیفزاید ایشان را رمیدن.

(۱). آب، مش: و او آن خداست.

(۲). آط: کرد نسبی، با توجه به معنی جمله و نسخه آب، تصحیح شد.

(۳). آج، لب، آل: پدری و خسرو.

(۴). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۵). آج، آل: هم پشت شیطان.

(۶). آج، لب، آل: نمی خواهم.

(۷). آج، لب، آل + از.

(۸). آج، لب، آل: فرا گیرد.

(۹). آج، لب، آل، مه + آن.

(۱۰). آج، لب، آل: بسنده است او.

(۱۱). آج، لب، آل: بگناهای.

(۱۲). عکس نسخه اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۱۳). آج، لب: بدو از مردی آگاه، آل: از او از مردی آگاه.

(۱۴). آج، لب، آل: مر خدای بخشاینده.

(۱۵). آج، لب، آل: ای، مه: تا.

(۱۶). آج، لب، آل: که تو می‌فرمایی، مه: می‌فرمایند.

ص: ۲۳۴

دایم «۱» است آن که کرد در آسمان برجها، و کرد در آن جا آفتابی «۲» و ماهی تابان.

و او آن است که کرد شب را و روز را پیایی برای آن که «۳» خواهد که ذکر کند «۴» یا خواهد که شکر کند.

و بندگان خدای آنان که روند «۵» بر زمین خوار «۶» و چون خطاب کند به ایشان نادانان گویند که سلام علیکم «۷».

[۱۲۵-ر]

و آنان که باشند همه شب خدای را در سجده و بر پای ایستاده «۸».

و آنان که گویند خدای ما بگردان از ما عذاب دوزخ که عذاب او «۹» سخت بوده است.

که «۱۰» بد است قرارگاه و جای مقام.

و آنان که چون نفقه کنند «۱۱» اسراف نکنند و تقصیر نکنند «۱۲» و باشند میان هر دو به قاعده «۱۳».

و آنان که نخوانند با خدای دیگر، و نکشند آن نفس را «۱۴» که حرام کرد خدای اَلَّا بِحَقِّ و زنا نکنند، و هر که کند

(۱). آج، لب، آل: بزرگوار.

(۲). آج، لب، آل: در آن چراغی.

(۳). آج، لب، آل: هر که را.

(۴). آج، لب، آل: پند گیرد، که با معنی عبارت سازگارتر می‌نماید.

(۵). آط+ باشند، آج، لب، آل: آن کسی‌اند که می‌روند.

(۶). آج، لب، آل: آهسته.

(۷). آج، لب، آل: گویند سخنی با سلامت.

(۸). آج، لب، آل: سجده کنندگان و ایستادگان.

(۹). آج، لب، آل: عذاب دوزخ.

(۱۰). آط، آب + آن، آج، لب، آل + این.

(۱۱). آج، لب، آل: خرج کنند.

(۱۲). آج، لب، آل: تنگ فرا نگیرند.

(۱۳). آج، لب، آل: راست.

(۱۴). آج، لب، آل + آن نفسی.

ص: ۲۳۵

آن برسد به عذاب «۱».

دو چندان کنند او را عذاب روز قیامت و همیشه ماند آن جا خوار.

[۱۲۵-پ]

اللّٰه آن که توبه کند و ایمان آرد و کار نیکو کند آن را بدل کند خدای بدی «۲» ایشان به نیکوی، و خدای آمرزنده و بخشاینده است.

و هر که توبه کند «۳» و کار نکو کند «۴» که او توبه کند «۵» با خدای باز شدنی.

و آنان که حاضر نیابند «۶» به دروغ، و چون بگذرند به بازی «۷»، بگذرند کریم.

و آنان که چون یاد دهند ایشان را «۸» به آیات خدای ایشان بنه افتند «۹» بر آن کران و کوران.

و آنان که گویند خداوند ما بده ما را از زنان ما و فرزندان ما روشنایی چشمها، و کن ما را برای پرهیزگاران پیشرو «۱۰».

[۱۲۶-ر]

ایشان را پاداشت دهند «۱۱» کوشک «۱۲»، به آن صبری که کردند «۱۳» و پیش ایشان باز برند تحیت «۱۴» و سلام.

همیشه باشند در آن جا، نکوست «۱۵» قرارگاه

(۱). آج، لب، آل: بیزه.

(۲). آج، لب، آل: بدیهای.

(۳-۴). آج، لب، آل: کرد.

(۵). آط، آب: او باز شود، آج، لب، آل: او باز می‌گردد.

(۶). آج، لب، آل: گواهی ندهند.

(۷). آج، لب، آل: سخن نافرجام.

(۸). آج، لب، آل: پندشان دهند.

(۹). آط، آب، آج، لب، آل: نیفتند.

(۱۰). آب: پیشوا.

(۱۱). اساس: دهد، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۲). آج، لب، آل: غرفه بهشت.

(۱۳). آط: به آنچه صبر کرده باشند، آج، لب، آل: بدانچه صبر کردند.

(۱۴). آج، لب، آل: باز آوردند درودها.

(۱۵). آب: شگفت.

ص: ۲۳۶

و جایگاه.

بگو بار نگیرد «۱» به شما خدای من اگر نه دعای شما باشد، بدرستی [که] «۲» به دروغ داشتنی باشد «۳» ملازمت عذاب.

قوله تعالی: **أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ**، حق تعالی در این آیت تنبیه کرد مکلفان را بر بعضی نعمتهای خود، گفت: نمی بینی که خدای تعالی چگونه بکشید و بگسترده این سایه را، و حقیقت او نابودن آفتاب باشد از جایی که با آن که آفتاب بر آمده بود، و عرب گفتند: «ظلّ» سایه‌ای باشد داریم، و «فیء» سایه‌ای باشد که گاهی برود و گاه آید «۴» من فاء اذا رجع. بعضی دگر گفتند: «ظلّ» سایه بامداد باشد و «فیء» سایه نماز شام «۵»، و به قول شاعر استشهاد کردند - شعر:

فلا الظلّ من برد الضحیّ تستطیعه «۶»
و لا الفیء من برد العشیّ ندوق

و خطاب اگر «۷» با رسول است مراد جمله مکلفان‌اند که «۸» تذکیر و تنبیه است ایشان را و منت «۹» ایشان در گسترده سایه، تا ایشان در او بیارامند و از گرمای آفتاب بیسایند «۱۰». **و لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا**، و اگر «۱۱» خدای خواستی این سایه را ساکن کردی. عبد الله عباس گفت: ساکناً، ای دائماً لا یزول، چنان کردی که داریم بودی زایل نشدی، پس شما را انتفاع نبود به آفتاب. و گفتند: ساکناً بوقوف الشمس، و اگر خواستی «۱۲» سایه ساکن کردی به آن که آفتاب را بداشتی از سیر. و گفتند: مراد به «ممدود» آن است که سایه‌ای باشد داریم لا من زوال الشمس من المكان، چنان

(۱). آط، آب: باک ندارد، آج، لب، آل: چه التفات کردی.

(۲). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۳). آج، لب، آل: به دروغ داشتید شما پس زود بود که باشد.

(۴). همه نسخه بدلها: باز آید.

(۵). همه نسخه بدلها: دیگر.

(۶). اساس: بستطیعه، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: و اگر چه خطاب.

(۸). همه نسخه بدلها: چه.

(۹). همه نسخه بدلها: بر.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و گرمای آفتاب نیابند.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مش + چه.

(۱۲). آز: خاستی.

ص: ۲۳۷

که سایه بهشت باشد لا عن شمس فی قوله: وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ «۱».

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا، آنکه آفتاب را بر سایه دلیل کردیم و از مغایبه به خبر آمد از نفس متکلم بر سبیل تعظیم علی طریقه العرب «۲» معروفه «۳» من التصرف فی کلامهم و العدول من نوع الی نوع. و معنی دلالت آفتاب بر سایه آن است که، اگر آفتاب نبودی سایه نشناختندی مردمان، نبینی که سایه در طول و قصر و قلت و کثرت تبع سیر آفتاب بود، چندان که آفتاب زیرتر بود سایه درازتر بود، و چندان که آفتاب بالا گیرد سایه کوتاه می شود.

ثُمَّ قَبْضَانُهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا، آنکه این سایه را قبض کنیم «۴» با خود به طلوع آفتاب بر او قبضی اندک. و گفتند: مراد به «یسیر» خفی است، و گفتند: سریع است.

قوله تعالى: وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا، آنکه بر طریق منت و تذکیر نعمت گفت: و او آن خداست که شب را به لباس شما کرد برای آن لباس خواند که مردم را باز پوشد به ظلمت خود چنان که لباس، تا شما در او بیارامی و ساکن [۱۲۶ پ] شوی. وَ النَّوْمُ سُبَاتًا، و خواب را راحت شما کرد و آسایش و قطع عمل. و اصل «سبت»، قطع باشد، و منه یوم السبّ، برای آن «۵» گفتند خدای تعالی آغاز خلق آسمان و زمین کرد. و زمین روز یک شنبه کرد «۶»، روز آدینه «۷» تمام بکرد به وقت نماز دیگر، روز شنبه تمام کرد که سبت می خوانند آن را قطع کرد برای آن که تمام شده بود، و خدای تعالی در این روز بنی اسرائیل را فرمود تا استراحت کنند از عملها، و منه السبّ الحلق، يقال: سبت شعره «۸» اذا حلّقه، و آن نیز قطع باشد. و نعال «۹» سبتی نعلی

(۱). سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۰.

(۲). آب، آز، مش + کما هو.

(۳). همه نسخه بدلها: معروف.

(۴). همه نسخه بدلها: قبض کردیم.

(۵). همه نسخه بدلها + که.

(۶). همه نسخه بدلها + و.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آل + نماز دیگر، آل: نماز عصر.

(۸). آل: اسبت شعرا.

(۹). اساس و همه نسخه بدلها: يقال، به قیاس با چاپ شعرانی (۸ / ۲۸۲) و با توجه به شاهد شعری و موضوع سخن، تصحیح شد.

ص: ۲۳۸

باشد که بر او موی نباشد، قال عنتره - شعر:

بطل كأنّ ثیابه فی سرحة یحذی نعال السّبت لیس بتوأم

و ارض سبتاء، و جمعها سباتی اذا كانت منقطعة عما سواها، و المعنی جعلنا نومکم قطعاً لاعمالکم. و گفته‌اند معنی آن است که: جعلنا نومکم راحة لأبدانکم.

و «۱» السّبات التّمدد، يقال: سبتت المرأة شعرها اذا حلّته من العقص «۲»، قال الشّاعر - شعر:

و ان سبتّه «۳» مال جثلا کانه سدی واثلات من نواسخ «۴» خنمما

و وجهی دیگر این گفتند که: معنی آن است که «۵» جعلنا نومکم نوما لا موتا «۶»، برای آن که «نوم» را به «موت» شبهتی است، از این جا گفتند: النّوم اخو الموت «۷»، و در معنی مانند این آیت بود که خدای تعالی گفت: وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْآخِرَىٰ اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى «۸».

و وجه چهارم در او آن است که: سبات نه همه نومی باشد، بل خواب بیمار را سبات خواند «۹» و آن خوابی ممتد «۱۰» تمام باشد، کانه قال: وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً «۱۱»، ای ممتداً. و این چهار وجه را چهار جواب است از سؤال آن کس که گفت: «سبات» نوم باشد، کانه قال: و جعل «۱۲» النّوم نوما، خواب شما خواب کرد. وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً، و روز را حیات «۱۳» کرد در برابر آن که شب خواب را باشد، و خواب برادر مرگ است، یعنی به شب در خواب چون مرده باشی و در روز زنده شوی، من قولهم:

نشر المیت نشورا، و قیل: نشورا «۱۴» انتشارا فی «۱۵» حوائجکم، به شب خفته باشی و به روز

(۱). همه نسخه بدلها + اصل.

(۲). همه نسخه بدلها: من العصف و ارسلته.

(۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، مرحوم شعرانی (تفسیر ابو الفتوح ج ۸ / ۲۸۳) حدس زده که باید «سببته» باشد.

(۴). کذا در اساس و برخی نسخه بدلها، آط: نواسح (بی نقطه)، مرحوم شعرانی (۸ / ۲۸۳) «نواسح» حدس زده است.

(۵). همه نسخه بدلها + و.

(۶). آج، لب، آل + که خدای تعالی.

(۷). همه نسخه بدلها + اخ الموت.

(۸). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲.

(۹). آط، آب، آز، مش: خواندند، آج، لب، آل، خوانند.

(۱۰). همه نسخه بدلها + و.

(۱۱). سوره نبأ (۷۸) آیه ۹، همه نسخه بدلها: و جعلنا نومکم نوما ممتداً.

(۱۲). همه نسخه بدلها: و جعلنا.

(۱۳). همه نسخه بدلها: و روز حیات را.

(۱۴). همه نسخه بدلها + ای.

(۱۵). همه نسخه بدلها: من.

ص: ۲۳۹

پراگنده شوی «۱».

قوله تعالى: **وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا** «۲» **بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ**، او آن خداست که بفرستاد بادهای را نشرا، ای نشرا، زنده کننده «۳».

ابن کثیر و نافع خواندند «۴»: «نشرا»، به ضمّ «نون» و «شین» علی جمع نشور، کرسول و رسل «۵». و ابن عامر خواند: «نشرا» به ضمّ «نون» و سکون «شین» و هو لعة فی نشر، کرسل و رسل و کتب و کتب، و این روایت هارون است از ابو عمرو. و حمزه و کسائی خواندند «۶» به فتح «نون» و سکون «شین»، و این مصدری [بود] «۷» در جای حال، ای ناشرة. و عاصم خواند: «بشرا»، به «با» ی مضموم و سکون «شین»، ای بشارة، و مثله قوله تعالى: **الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ** «۸»، بفرستاد بادهای را بشارت دهنده به باران.

و ریح را به آن جمع کرد که بادهای چهار است: «شمال» و «جنوب» و «دبور» و «صبا». و بادی که نه از این چهار راه آید «نکباء» خوانند، و بادی که ابر آرد و درخت را باردار کند آن را لواقع [خوانند] «۹»، قال الله تعالى: **وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ** «۱۰» ... و ضدّ او که «۱۱» برگ ریزاند و میغ پراگند آن را «عقیم» گویند، قال الله تعالى: ... **أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ** «۱۲».

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا، و از آسمان فرو فرستادیم آبی پاک، پاک کننده، یعنی آب باران، و آن آبی بود هم پاک و هم پاک کننده. و طهور به معنی مطهر است، و این حکم آب باران است تا مادام چیزی به او نرسد که او را پلید کند به او رفع حدث توان کردن و ازاله نجاسات.

آنکه غرض بیان کرد در این «۱۳» باران فرستادن که گفت: **لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا**، تا

(۱). آب+ برای حاجتهای خود.

(۲). اساس: نشرا، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۳). آج، لب، آل: زنده کنید.

(۴). آط، آب، آز، مش: خوانند.

(۵). همه نسخه بدلها+ و کتاب و کتب.

(۶). آط+ نشرا.

(۷-۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). سوره روم (۳۰) آیه ۴۶.

(۱۰). سوره حجر (۱۵) آیه ۲۲.

(۱۱). همه نسخه بدلها: و بادی که.

(۱۲). سوره زاریات (۵۱) آیه ۴۱.

(۱۳). همه نسخه بدلها + آب.

ص: ۲۴۰

زنده کنیم به او زمین مرده را. ابو عبیده گفت: مراد به «بلدة» مکان است برای آن میت گفت ذهابا الی المعنی. و بعضی دگر گفتند: در زمین خشک «میت» گویند بی «ها»، و در کسی که در حیات نبود «۱» و برفته باشد «نفس میتة» گویند، فرقا بین الحقیقة و المجاز، و قول اول ظاهرتر است و عرب [۱۲۷- ر] بیابان را «بلد» خوانند، و «بلده» خوانند، قال الشاعر - شعر:

و بلدة لیس بها أنیس

و نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا، ای نجعله «۲» سقیا لها، و آن را شرب و نصیب انعام [و] «۳» چهار پایان کنیم، يقال: سقیته الماء و اسقیته، و هر دو متعدی باشد به دو مفعول. و أَنَاسِيٌّ كَثِيرًا، و مردمان بسیار را.

و در «اناسی» خلاف کردند و «۴» گفتند: جمع انسی است جمعا علی لفظه مع «یا» النسبة ككرسى «۵» و کراسی. و گفتند: انسی و انس یکی باشد، و این نسبة الشیء الی نفسه باشد علی وجه المبالغة، کالاحمری للاحمر، و کقول الشاعر - شعر:

و الدّهر بالانسان دوّاری

«۶» ای دوّار. و بعضی دگر گفتند: جمع انسان باشد و الاصل «أناسین»، کسرحان و سراحین، «نون» را با «یا» کردند و در «یا» ادغام کردند فصار أناسی.

عبد الله مسعود گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: هیچ سال نباشد که باران او از سال دیگر بیشتر بود یا کمتر، خدای تعالی روزیها بخشیده است آنچه سال کفاف ایشان باشد به آسمان دنیا فرستد به کیلی معلوم و وزنی معلوم، و لکن چون «۷» معصیت کنند خدای تعالی باران از ایشان بگرداند «۸» با دریاها و بیابانها «۹».

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ، آنگه گفت: ما باران از میان «۱۰» قسمت کردیم و «۱۱»

(۱). همه نسخه بدلها: بود.

(۲). همه نسخه بدلها: نجعلها.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها + بعضی.

(۵). آج، لب، آل: کالکرسی.

(۶). اساس: داوری، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها + گروهی.

(۸). آج، لب، آل: باز گرداند.

(۹). آط، آل، مش + فرستد، آب، آج، لب، آز + فرستند.

(۱۰). چاپ شعرانی: باران را میان ایشان.

(۱۱). مش + بعضی.

ص: ۲۴۱

تصریف کردیم، بعضی را بسیار بدادیم و بهری را اندک. بهری را سالی دهیم و سالی ندهیم.

و گفتند: مراد آن است [که] «۱» این باران انواع کردیم، بعضی «۲» و ابل، بعضی «۳» رهام، و بهری ودق، و بهری طلّ «۴»، و بهری و سمی، و بهری ولی، و بهری طش، و بهری رذاذ «۵».

بهری دیگر گفتند: این تصریف راجع است با ریح، پاره‌ای «۶» شمال و پاره‌ای «۷» جنوب و پاره‌ای «۸» صبا و پاره‌ای «۹» دبور.

آنکه غرض بیان کرد که: **لِيَذَكَّرُوا**، ای لیتذکرُوا، این برای آن کردم تا اندیشه کنند. **فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا**، آلا آن است که بیشتر مردمان سر باز زده‌اند آلا کفران و جحود نمی‌کنند. و گفتند مراد آن است که: ایشان را خدای باران دهد، ایشان نسبت با «انواء» «۱۰» کنند و گویند: مطرنا بنوء العقرب، و بنوء السّرطان او الحوت، از این برجها که آن را برج «۱۱» آبی گویند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا، حق تعالی گفت: اگر ما خواستمانی در هر شهری و دیهی پیغامبری بفرستادمی «۱۲» که مردمان را ترسانیدی «۱۳» و انذار کردی «۱۴» چنان که باران قسمت کرده‌ایم بر همه جایها تا به هر شهری و دیهی می‌برسد، نیز در هر شهری پیغامبری بفرستادمانی تا اعباء «۱۵» نبوت بر تو آسانتر بودی، و لکن مصلحت اقتضا آن کرد که پیغامبر جنّ و انس تو باشی.

فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ، متابعت رای ایشان مکن به دعوت ایشان تو را به اهواء «۱۶» خود. **وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ**، و جهاد کن با ایشان یعنی با این کافران به آن جهادی بزرگ.

و در ضمیر «۱۷» خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است با قرآن، این قول عبد الله

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲-۳). همه نسخه بدلها: بهری.

(۴). اساس: طلل، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: برد.

(۶-۷-۸-۹). آط، آب، آز، مش: تارة.

(۱۰). اساس: باو، به قیاس با نسخه آط تصحیح شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برجهای.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بفرستادمانی.

(۱۳). آب، آز، مش: ترسانیدندی.

(۱۴). آط، آب، آز، مش: کردندی.

(۱۵). آب، آز، مش: اعتبار.

(۱۶). همه نسخه بدلها: با هوای.

(۱۷). همه نسخه بدلها: به.

ص: ۲۴۲

عبّاس است و حسن. و بعضی دگر گفتند: راجع است با ترک طاعت، یعنی به ترک طاعت ایشان با ایشان جهاد کن.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ، و او آن خداست که در آمیخت دو دریا را: یکی دریای خوش، و یکی دریای شور و تلخ. گفتند: «مرج» ارسال الماء فی مجراه باشد، کارسال الخیل فی مرعاه. و بعضی دگر گفتند: «مرج» خلط باشد و آمیختن، و منه قوله تعالی: ... فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ «۱»، ای مختلط، و منه

قوله - عليه السلام: كيف بك يا با «۲» عبد الله اذا كنت في حثالة من الناس قد مرجت عهودهم و اماناتهم فصاروا هكذا و شبک «۳» بین اصابعه،

عبد الله عمر را گفت: چگونه باشی تو ای با عبد الله، چون در میان مردمان افتی که عهود و امانات ایشان آمیخته باشد چونین شوند و انگشتان در هم افگند، یعنی همه مختلط و اصل هر دو «۴» یکی است برای آن که ستور را [که] «۵» در گیاهزار فرو گذاری آمیخته شوند، قال الرّاجز - شعر:

رعی بها مرج ربیع ممرجا

عبد الله عبّاس و مقاتل و ضحاک گفتند: [۱۲۷ پ] مرج، ای خلع احدهما علی الاخر، و این نیز به معنی اختلاط نزدیک است. هذا عَذْبُ فُرَاتٍ، «عذب»، آب خوش باشد که آسان به گلو فرو شود، و اصله الاستمرار، و منه عذبة اللسان لاستمراره علی الکلام، و منه العذاب لاستمرار الالم.

و «فرات»، آبی گوارنده بود، و «ملح» شور باشد، و «اجاج» سخت شود که با تلخی زند. وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا، ای حاجزا، و میان ایشان حایلی و حاجزی کرد تا آمیخته نشوند «۶». وَ حِجْرًا مَحْجُورًا، ای مانعا ممنوعا، و قیل: سترا ممنوعا، یعنی حایلی قوی که به هیچ وجه اختلاط نباشد آن را.

قوله: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا - الاية، گفت: او آن خدای است که بیافرید از آب یعنی نطفه، آدمی را. فَجَعَلَهُ، پس کرد او را نسبی و صهری، یعنی

(۱). سوره ق (۵۰) آیه ۵.

(۲). آب، آز، مش: ندارد.

(۳). اساس: یشبک، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: اصل همه.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آج، لب: شوند.

ص: ۲۴۳

نسبی و صهری «۱». از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت کردند که: «نسب» «۲» آن است که حرام باشد نکاحش، و «صهر» آن که حلال باشد نکاحش.

ضحاک و قتاده و مقاتل گفتند: نسب هفت است که خدای تعالی بیان کرد فی قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ «۳». و صهر پنج است که خدای تعالی بیان کرد هم در این آیت من قوله: وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ أَلِيَّ قَوْلِهِ: إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ «۴».

ابن سیرین گفت: این آیت در حق امیر المؤمنین علی - علیه السلام - آمد که رسول - علیه السلام - دختر به او داد فاطمه «۵» را - علیها السلام - و او بود که جامع بود هم نسب را و هم سبب را. از جهت نسب پسر عمش بود و از «۶» سبب شوهر دخترش بود، و هیچ کس را از صحابه و اهل البیت این هر دو به یک جای نبود.

و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: روزی فرشته‌ای آمد بنزدیک من که پیش از آن نیامده بود، و چون در آمد مرا خطاب کرد که پیش از آن «۷» نگفته بود، گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ يَا آخِرَ يَا حَاشِرَ

، سلام بر تو باد ای اوّل و ای آخر و ای حاشر. من گفتم: ای فرشته این چه خطاب است؟ گفت: تو اوّلی «۸» به آن معنی که اوّل کس که فردای قیامت سر از خاک بر آرد تو باشی، و آخری به آن معنی که ختم و آخر پیغامبرانی، و حاشری به آن معنی که حشر و «۹» قیامت به تو و امت تو برخیزند.

گفتم: چه نامی تو؟ گفت: محمود. گفتم: یا محمود! چه کار را آمده‌ای؟ گفت:

جئتك لتزوّج النور من النور،

آمدهام تا نور را به نور دهی. گفتم: آن نور کدام است که او را به نور دهم؟ گفت:

تزوّج فاطمة من علیّ،

فاطمه را به علی دهی که خدای تعالی این عقد در آسمان بیست. گفتم: همچنین کنم. چون برخواست «۱۰» گشتن، در

(۱). همه نسخه بدلها: سببی.

(۲). آب، آز: سبب.

(۳-۴). سوره نساء (۴) آیه ۲۳.

(۵). آب، آج، لب، آز: آل + فاطمه زهرا.

(۶). همه نسخه بدلها + جهت.

(۷). همه نسخه بدلها + کس.

(۸). آج، لب، آل: تویی اول، مش: یا رسول الله تو اولایی به آن.

(۹). آط، آب، آز، آج، لب، آل: ندارد.

(۱۰). آج، لب، آل: باز گشتن.

ص: ۲۴۴

میان دو کتف او نگریدم،

فاذا بین کتفیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به.

گفتم: یا محمود! چند گاه است که تا این در میان «۱» کتف تو نوشته است؟ گفت: قبل ان خلق الله آدم باربعة و عشرين الف عام، پیش از آن که خدای تعالی آدم را آفرید به بیست و چهار هزار سال.

سدی «۲» روایت کرد از ابو مالک از عبد الله عباس فی قوله: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا - الاية، گفت: آیت در رسول آمد - علیه السلام - و در امیر المؤمنین علی که فاطمه را به او داد - و او پسر عم رسول الله بود نسبتش از پسر عمی بود و سبب از مصاهره و تزویج فاطمه - علیها السلام.

آنکه گفت: ابو بکر «۳» - خطبه کرد و فاطمه را «۴» خواست و عمر «۵» خواست، و رسول هر دو را رد کرد و گفت: مرا نفرموده‌اند. آنکه علی خطبه کرد «۶» و رسول - علیه السلام - اجابت کرد و بدو داد.

فاطمه گفت: یا رسول الله! مردمان مرا طعنه می‌زنند که پدر تو را به مردی درویش داد که مالی ندارد، گفت:

یا فاطمة ا ما ترضین انی قد زوجتک اقدم الناس سلما «۷» و اکثرهم علما و افضلهم حلما،

راضی نباشی که من تو را به مردی دادم که به اسلام از همه پیشتر است و به علم از همه بیشتر است و به حلم از همه فزونتر؟ گفت:

راضی شدم به «۸» آنچه خدای و رسول راضی‌اند برای من.

عکرمه گفت از پدرش از جدش از عبد الله عباس که گفت: تلقیتهها «۹» من فی رسول الله [۱۲۸- ر] صلی الله علیه و اله - فی قول الله تعالی: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا، گفت «۱۰» از دهن پیغامبر گرفت «۱۱» که گفت در این

(۱). مش + دو.

(۲). اساس + گفت، به قیاس با دیگر نسخه بدلها و معنی و روال سخن زاید می‌نماید.

(۳). اساس + رضی الله عنه.

(۴). همه نسخه بدلها + می.

(۵). همه نسخه بدلها + خطبه کرد و او را می.

(۶). آج، لب، آل: علی بن ابی طالب - علیه السلام - خطبه کرد و او را می‌خواست.

(۷). چاپ شعرانی (۸ / ۲۸۷): اسلاما.

(۸). همه نسخه بدلها: بر.

(۹). آط، آب، آز، مش: تلففتها، آج، لب، آل: تکفتها.

(۱۰). آج، لب، آل+من.

(۱۱). همه نسخه بدلهای: گرفتم.

ص: ۲۴۵

آیت که: خدای تعالی علقه شنبه «۱» بیافرید و در صلب آدم نهاد، آنگه از صلب آدم به صلب شیث رسانید، آنگه آن را می گردانید از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات، آنگه آن را بیخشید و دو نیمه کرد، یک نیمه در صلب عبد الله نهاد و یک نیمه «۲» در صلب ابو طالب. از نیمه اول و فاضلتر مرا آفرید که محمدم، و مرا نبوت و رسالت و کتاب داد، و از نیمه دیگر علی را آفرید و او را طهارت و شجاعت و وصیت داد، فذلک قول الله تعالی: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا،

فانا و علی خلقنا من نور واحد

، مرا و علی را از یک نور آفریده‌اند.

ابو الحسن علی بن محمد بن حمدویه القزوی «۳» روایت کرد از ابو احمد بن سلیمان «۴» الغازی عن الرضا - علیه السلام - عن آبائه - علیهم السلام - از «۵» امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت [رسول - علیه السلام] «۶» مرا [گفت] «۷»:

یا علی اعطیت ثلاثا لم اعطها اعطیت صهرا «۸» متلی و لم اعط و اعطیت مثل زوجتک فاطمة و لم اعط و اعطیت مثل الحسن و الحسین و لم اعط،

گفت: تو را سه چیز دادند که مرا ندادند: پدر زنی دادند تو را چون من و مرا ندادند، و جفتی دادند تو را چون فاطمه و مرا ندادند، و فرزندان دادند تو را چون حسن و حسین و مرا ندادند.

زید الشحام «۹» روایت کرد از صادق - علیه السلام - از پدراش از حسین بن علی - علیه السلام - که او گفت: یک «۱۰» روز با برادرم حسن علی «۱۱» در بعضی کویهای «۱۲» مدینه می‌رفتیم، جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک از پیش ما بر افتادند، اما جابر مالک نبود بر خود تا در پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما می‌داد. انس او را ملامت کرد و گفت: تو با سنه «۱۳» و مکان تو از رسول این می‌کنی؟ جابر گفت: بسیار

(۱). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلهای: ندارد.

(۲). آط، آب، آز: دیگر نیمه، آج، لب، آل: نیمه دیگر.

(۳). همه نسخه بدلها: ابو الحسن علی بن مهرویه القزوینی.

(۴). همه نسخه بدلها: ابو احمد داود بن سلیمان.

(۵). آب، آج، لب، آز، آل، مش: عن.

(۶-۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). اساس: صهرای، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها: زید بن الشّحام.

(۱۰). همه نسخه بدلها + من.

(۱۱). آب، آز، مش: حسن بن علی.

(۱۲). مش: کوهها.

(۱۳). کذا: در اساس، آط، آب، آج، لب، آل: سنت، آز: نسبت، مش: شبیت، تفسیر گازر (۷/ ۳۰): سن، چاپ شعرانی (۸/ ۲۸۸): شبیت: ضبط اساس می تواند به یکی از دو صورت: «سنت»، و «سنت» هم خوانده شود.

ص: ۲۴۶

مگوی ای انس که من آن شنیده‌ام از رسول در حق ایشان که گمان نبردم «۱» هرگز که «۲» هیچ آدمی را باشد! انس گفت «۳»: آن چیست «۴»? گفت: شنیدم از رسول - علیه السلام - که گفت:

چون خدای تعالی خواست تا مرا بیافریند، نطفه‌ای بیافرید از نوری سپید و در صلب آدم نهاد، آنکه می‌گردانید آن را از اصلاّب طاهرین به ارحام مطهرات «۵» تا [به] «۶» صلب عبد المطلب رسانید، [آنکه] «۷» آن را به دو فرقه کرد: یک فرقه به عبد الله داد، و یک فرقه به ابو طالب. از عبد الله من آدمم و از ابو طالب «۸» علی. آنکه نور من به فاطمه انتقال کرد. از علی و فاطمه، حسن و حسین آمدند و ایشان طاهر «۹» مطهراند. اما نطفه من «۱۰» به حسن انتقال کرد و نطفه علی به حسین افتاد، آنکه از او انتقال می‌افتد به ائمه تا به دامن قیامت.

اما کیفیت تزویج بر سبیل اختصار گفته شود - ان شاء الله «۱۱».

راویان اخبار روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین «۱۲» و عبد الله مسعود و عبد الله عباس و جابر عبد الله انصاری و انس مالک و براء بن عازب و ام سلمه زوج النبی «۱۳» - علیه السلام - که ایشان گفتند به الفاظی مختلف و معانی متفق که: چون فاطمه - علیه السلام - بالغ شد اکابر قریش از اهل سابقه اسلام و شرف و مال، به خواستن او برخاستند «۱۴». رسول - علیه السلام همه را رد کرد و هر کسی را جوابی کرد «۱۵» بر وجهی.

در جمله خاطبان ابو بکر «۱۶» پیامد و گفت: یا رسول الله! تو اسلام من و سابقه و صحبت «۱۷» من دانی، و آن که من پیری ام از قریش، و شنیده‌ام که تو گفتی:

کلّ حسب

-
- (۱). همه نسخه بدلها + که.
 - (۲). دیگر نسخه بدلها: ندارد.
 - (۳). همه نسخه بدلها + و.
 - (۴). همه نسخه بدلها + جابر.
 - (۵). همه نسخه بدلها: طاهرات.
 - (۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.
 - (۷-۸). همه نسخه بدلها: ابو طالب.
 - (۹). آط، آب، آز، مش + و.
 - (۱۰). همه نسخه بدلها: فاطمه.
 - (۱۱). همه نسخه بدلها + تعالی.
 - (۱۲). همه نسخه بدلها + علی.
 - (۱۳). همه نسخه بدلها: زوجة النبی.
 - (۱۴). آب، آز، آل، مش: برخاستند.

(۱۵). مش: جوابی داد.

(۱۶). آط، آب، آج، لب، مش: ابو بکر صدیق، اساس + رضی الله عنه.

(۱۷). آط، آب، آج، لب، آل: نصیحت.

ص: ۲۴۷

و نسب «۱» منقطع آلا حسبی و نسبی «۲»

، هر نسب و سبب منقطع شود آلا نسب و سبب من «۳»، مرا رغبت افتاده است که فاطمه را به من دهی. رسول - علیه السلام - از او اعراض کرد و جوابی نداد. دگر باره باز گفت. اعراض کرد. به بار سه دیگر گفت.

[رسول گفت] «۴»: یا با بکر «۵»! کار فاطمه به من نیست «۶»، کار او به خداست، خدای تعالی دهد او را به آن که او خواهد.

ابو بکر بیرون آمد و این حال با عمر باز گفت، گفت: من می ترسم که نباید که رسول را از من کراهتی باشد «۷» و بر من سخطی کند «۸»، و این اعراض برای آن است.

عمر گفت: باش تا [۱۲۸ پ] من بروم و من بر این «۹» خطبه کنم، اگر با من همین گوید تو ایمن باش از آنچه اندیشه کرده‌ای. آنگه بیامد و همان سخن که ابو بکر گفته بود بگفت. رسول - علیه السلام - همان جواب داد «۱۰». باز آمد «۱۱» و ابو بکر را گفت:

جواب همان است که تو را گفت، اما گمان چنان است که او را برای بعضی «۱۲» رؤسای عرب باز گرفته است که او را عدتی «۱۳» و شوکتی [باشد] «۱۴» تا با او معتضد شود.

ایشان در این بودند «۱۵» عبد الرحمن عوف در آمد و گفت: شما در چه چیزی؟ این حدیث «۱۶» با او بگفتند. عبد الرحمن گفت: من بروم و بخواهم او را، و گمان چنان است که به من دهد. عمر گفت چرا؟ گفت: برای آن که مرا مال بسیار است، و رسول مردی درویش است و ممکن است که به مال مایل شود تا صرف کند بر بعضی کارهای خود. آنگه بر خاست «۱۷» و جامه‌های نیکو ببوشید و طیب بر خویشتن کرد و بیامد و خطبه کرد. رسول - علیه السلام - هیچ جواب نداد او را. عبد الرحمن گمان برد که رسول - علیه السلام - برای آن توقف کرد تا او مهر معین کند، گفت: یا رسول الله! از مهر

(۱). همه نسخه بدلها: نسب و سبب.

(۲). همه نسخه بدلها: نسبی و سببی.

(۳). مش + که منقطع نشود.

(۴-۱۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: ابو بکر.

(۶). مش: کار و اختیار فاطمه به من تعلق ندارد.

(۷-۸). همه نسخه بدلها: هست.

(۹). همه نسخه بدلها: و من نیز این.

(۱۰). مش: همان جواب داد که به ابو بکر داده بود.

(۱۱). مش: عمر باز آمد.

(۱۲). مش + از.

(۱۳). همه نسخه بدلها: عددی.

(۱۵). آط، آب، آز، مش + که.

(۱۶). آب، آز، مش + را.

(۱۷). آج، لب، آل: درخواست.

ص: ۲۴۸

چندین شتر، و چندین گوسپند، و چندین بنده، و چند «۱» زر و سیم. رسول - علیه السلام - خشم گرفت و دست دراز کرد و «۲» از سنگ ریزه مسجد برگرفت و در کنار عبد الرحمن عوف ریخت «۳» و گفت: این بردار تا مالت بیشتر شود، آن سنگ ریزه در دست رسول - علیه السلام - تسبیح کرد و چون به دامن عبد الرحمن عوف رسید در و مرجان گشت، آنکه گفت: یا عبد الرحمن! نه چند «۴» بار گفتم که کار فاطمه به من تعلق ندارد، به خدای تعلق دارد، و او را خدای دهد به آن که خواهد. و الله اگر دگر باره از شما کسی او را از من بخواهد شکایت او را به خدای گویم. [و در آن که سنگ ریزه بر دست رسول - علیه السلام - تسبیح کرد] «۵» کعب بن مالک الانصاری این بیتها بگفت - شعر:

فان یک موسی کلم الله جهرة

على جبل الطور المنيف المعظم

فقد کلم الله النبی محمدا

على الموضع الاعلى الرفيع المسوم

و ان یک نمل البر بالوهم کلمت

سليمان ذا الملك الذى ليس بالعمى

فهذا نبی الله احمد سبحت

صغار الحصى فى كفه بالترنم

عليک «٦» سلام الله ما هبت الصبا

و ما دارت الافلاك طورا بانجم

عبد الرحمن از آن جا برون آمد خجل شده، و با نزدیک ابو بکر و عمر آمد و آنچه رفته بود باز گفت. پس از آن یک روز ابو بکر و عمر و سعد معاذ انصاری که رئیس اوس بود حاضر آمدند «٧» و این حدیث کردند، گفتند: رسول سادات و اشراف قریش را رد کرد در باب فاطمه، و همه کس خطبه کردند و رغبت نمودند، و علی ابو طالب هیچ تعرض نکرد و خطبه نکرد همانا که منع او از آن است که مال «٨» ندارد، گمان چنان است که خدای و پیغامبر فاطمه را برای او باز گرفته‌اند و لکن بیایید تا برویم و از او بیرسیم و گوئیم چه منع کرد تو را از آن که فاطمه را از رسول - علیه السلام - بنخواستی «٩» و جمله بزرگان قریش خواستند؟ اگر گوید: منع، قلت ذات الید است،

(١). همه نسخه بدلها: چندین.

(٢). همه نسخه بدلها+ کفی.

(٣). مش: انداخت.

(۴). مش: چندان.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: علیه.

(۷). همه نسخه بدلها: آمد.

(۸). همه نسخه بدلها: مالی.

(۹). آط: بنخواستی.

ص: ۲۴۹

یاری دهیم او را به آنچه ممکن باشد. برخاستند «۱» و بنزدیک علی آمدند و او را در خرماستان بعضی انصاریان یافتند که آن را آب می داد به اجرتی. چون ایشان را بدید ایشان را بنشانند، و آن رطبی که حق او بود در پیش ایشان نهاد. ایشان از آن بخوردند و این حدیث با او بگفتند.

ابو بکر «۲» گفت: یا ابا الحسن! خدای تعالی مجامع فضل و شرف در تو جمع کرد، و تو را به انواع کرامت مخصوص کرد، و هیچ خصلت از خصال خیر ندانیم و الا در تو موجود است، و مکان تو از رسول - علیه السلام - از قرابت و صحبت و سابقه پوشیده نیست، و اشراف قریش «۳» این خطبه کردند و تو نکردی، چه منع کرد تو را از این؟ چرا نروی و فاطمه «۴» را از رسول نخواهی که در این مناکحت شرف دنیا و آخرت است، و گمان ما چنان است که خدا و پیغمبر او را برای تو باز گرفته اند «۵».

چون ایشان این سخن بگفتند، امیر المؤمنین را آب در چشم بگردید، گفت:

[۱۲۹- ر] به هر حال جای رغبت است، و اما منع من یکی دست تنگی است، و یکی آن که شرم می دارم که مواجهه با رسول - علیه السلام - این سخن «۶» گویم. ایشان گفتند: به هر حال تو را این خطبه باید کردن، و او را تحریص کردند.

امیر المؤمنین «۷» - علیه السلام - با خانه آمد و جامه بدل کرد و آمد تا به در حجره رسول - علیه السلام - رسول - علیه السلام - در حجره ام سلمه بود، در بزد رسول - علیه السلام - در بزدن «۸» علی «۹» بشناخت پیش از آن که او گفت من علی ام، گفت:

یا ام سلمه! برخیز و در بگشای که

هذا رجل یحبّه الله و رسوله و یحبّ الله و رسوله.

امّ سلمه گفت: این کیست که این منزلت دارد و تو مرا می‌فرمای که در بگشای تا او در آید، و خدای تعالی ما را فرمود تا حجاب کنیم؟ رسول گفت:

یا امّ سلمة بالباب رجل لیس بالخرق و لا بالتزق «۱۰»،

مردی است که بر این در است «۱۱» سبکسار

(۱). آب، آج، لب، آز، آل، مش: برخواستند.

(۲). اساس + رضی الله عنه.

(۳). همه نسخه بدلها + جمله.

(۴). همه نسخه بدلها: او.

(۵). اساس: باز گرفته است، به قیاس با نسخه آط و معنی عبارت، تصحیح شد.

(۶). مش + را.

(۷). مش + علی.

(۸). همه نسخه بدلها: زدن.

(۹). همه نسخه بدلها: او.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بالبرق.

(۱۱). آج، لب، آل: مردی است در این درگه.

ص: ۲۵۰

نیست،

و هو اخی و ابن عمّی و احبّ الخلق الیّ،

او برادر من است و پسر عمّ من، و دوست‌ترین خلقان بنزدیک من.

امّ سلمه گفت: من برفتم و در بگشادم، به خدایی خدای که او در «۱» به دست می‌داشت تا آنکه که بدانست که من در حجاب رفتم «۲»، آنکه در آمد و سلام کرد و گفت:

السّلام علیک یا رسول اللّٰه و رحمة اللّٰه و برکاته.

رسول - علیه السّلام - گفت:

و علیک السّلام و رحمة اللّٰه و برکاته،

و پیش رسول بنشست و ساعتی سر در پیش افگند و می‌خواست تا سخنی گوید و شرم می‌داشت. رسول گفت:

یا علی! الٰک «۳» حاجة،

حاجتی داری؟ گفت: آری یا رسول اللّٰه. گفت: بگو، هر حاجت که خواهی «۴» مقضی است. امیر المؤمنین گفت: یا رسول اللّٰه! تو دانی که مرا از پدر و مادر تو پذیرفته‌ای، و مرا به جای فرزندان داشته‌ای، و پدر کرده‌ای مرا و تربیت کرده‌ای و ادب آموخته‌ای و بر من از مادر و پدر مشفقتر بوده‌ای، و تو دانی یا رسول اللّٰه که ذخیره من در دنیا و آخرت تویی، و حقّ من و قرابت من سابقه من پوشیده نیست بر تو یا رسول اللّٰه. و من شنیدم که تو گفتی:

کلّ سبب و نسب منقطع الّا سببی و نسبی.

رسول - علیه السّلام - گفت:

امّا السّبب فقد سبّب اللّٰه و امّا النّسب فقد قرّب اللّٰه.

ای رسول اللّٰه! مرا رغبت افتاده است در فاطمه، و من به خطبت و رغبت «۵» آمده‌ام، و مرا می‌باید تا مرا «۶» از او نسلی و فرزندان باشند.

رسول - علیه السّلام - گشاده روی شد، و در روی او بخندید و گفت: یا علی چیزی داری تا فاطمه «۷» را بدان به تو دهم؟ گفت: یا رسول اللّٰه! احوال من بر تو پوشیده نیست که مرا «۸» اسبی و شتری آبکش و تیغی و درعی است «۹».

رسول - علیه السّلام - گفت: امّا اسبت به کار باید «۱۰» تا بر او جهاد کنی. امّا تیغ

(۱). مش + را.

(۲). همه نسخه بدلها: شدم.

(۳). همه نسخه بدلها: لک.

(۴). آط، آب، آز، مش: داری.

(۵). همه نسخه بدلها + او.

(۶). مش: ندارد.

(۷). همه نسخه بدلها: او.

(۸). همه نسخه بدلها + در جهان جز.

(۹). همه نسخه بدلها: نیست.

(۱۰). آط: به کار آیدت، دیگر نسخه بدلها: به کارت آید.

ص: ۲۵۱

نگریزد از او تو را تا به زدن او دفع کنی از دین خدای و روی رسول خدای. اما شتر به کار باید «۱» تا رحلی و چیزی بر او نهی. برو «۲» درع بفروش. امیر المؤمنین «۳» - علیه السلام - از پیش رسول پیامد «۴» و به نمازگاه خود رفت و نماز می‌کرد.

رسول - علیه السلام - سلمان را بفرستاد گفت «۵»: برو علی را بخوان. سلمان پیامد و گفت: اجب رسول الله، اجابت کن رسول خدای را. علی با پیش رسول آمد، چون در آمد رسول گفت:

ابشر یا علی فان الله قد زوجک بها فی السماء قبل ان یزوجکها «۶» فی الارض،

بشارت باد تو را ای علی که خدای تعالی فاطمه را به تو داد در آسمان پیش از آن که من او را به تو دهم در زمین.

در این حال فرشته‌ای به من آمد با پرها و رویهای مختلف که پیش از آن نیامده بود، و مرا بگفت:

ابشر یا محمد باجتماع الشمّل و طهارة النّسل.

من گفتم: یا فرشته! نام تو چیست؟ گفت: نسطابیل «۷»، یکی از جمله موکلانم به قائمه‌ای از قوایم عرش. و من این بشارت از خدای تعالی بخواسته‌ام، و جبریل بر اثر من می‌آید به تفصیل این حال.

عبد الله میمون گفت: مرا «۸» روایت کرد ابو حنیفه در مکه - و جماعتی بسیار طالبیان در پیرامن «۹» او بودند ایستاده و نشسته - از ابو الزبیر، از جابر عبد الله انصاری از رسول - علیه السلام - حدیث محمود الملک، چنان که برفت «۱۰» [۱۲۹ - پ] و قوله:

جئتک لتزوّج النور من النور.

رسول - علیه السلام - گفت: این سخن تمام نگفته بود محمود تا جبریل فرو آمد و رسول را بشارت داد و گفت: خدای تعالی این عقد بفرمود بستن در آسمان، و حریری

(۱). همه نسخه بدلها: به کار آیدت.

(۲). همه نسخه بدلها + و.

(۳). مش + علی صلاة الله و سلامه علیه.

(۴). مش: بیرون آمد.

(۵). مش + یا سلمان.

(۶). مش: ازواجکم، آج، لب، آل: زوجکما، چاپ شعرانی (۸ / ۲۹۱): ازوجکها، که ظاهرا بر همه نسخه‌ها رجحان دارد.

(۷). لب: نسطاهل.

(۸). همه نسخه بدلها: ما را.

(۹). همه نسخه بدلها: در دنبال.

(۱۰). مش: برگرفت.

ص: ۲۵۲

سپید از حریرهای بهشت در دست من نهاد، دو سطر «۱» بر آن جا نبشته از «۲» نور. من گفتم: یا جبریل «۳»! چیست «۴» که این جا نوشته است؟ گفت: این جا نوشته است که:

خدای تعالی اطلاعی کرد بر زمین و تو را برگزید و رسالت داد. و بار دیگر اطلاع کرد و برای تو برادری و صاحبی و وزیری
«۵» برگزید و دختر تو را به او داد. من گفتم: آن کیست؟ گفت: برادرت در دین و پسر عمّت در نسب - علی بن ابی طالب.

و خدای تعالی بفرمود خازنان بهشت را تا بهشتهای بیاراستند، دور و قصور و غرف و منازل او. و درخت طوبی را فرمود تا بار
برگرفت به انواع حلّی و حلل. و حور العین را بفرمود تا «یس» و «طه» و «طواسین» و «حوامیم» می خوانند. و بادهای
بهشت را فرمود تا انواع عطر و طیب در بهشت بپراگند، و بفرمود تا فرشتگان آسمانها در آسمان چهارم حاضر آمدند بنزدیک
بیت المعمور ملائکه صفح «۶» اعلی و ملائکه آسمان هفتم و آسمان ششم و پنجم و چهارم و سیم و دوم و اوّل حاضر آمدند.
و فرمود تا منبر کرامت بنهادند بر در بیت المعمور آن منبر «۷» که آدم بر او خطبه کرد چون خدای تعالی او را اسماء باز
آموخت و آن منبری است از نور، و فرشته‌ای را فرمود تا بر آن منبر رفت نام او «راحیل»، و او فرشته‌ای است. که در میان
فرشتگان از او فصیحتر نیست و او را گفت تا خطبه کند و حمد و ثنای خدای کند «۸».

و در بعضی کتب آمد که: خطبه «راحیل» این بود:

الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائکة روحانیین و بربریّته مدعین و له «۹» علی
ما انعم علینا «۱۰» شاکرین حجینا من الذنوب و سترنا من العیوب اسکننا علی السموات و قرینا الی السّرادقات و حجب علینا
«۱۱» النّهم للشّهوات «۱۲» و جعل نهمتنا و

(۱). همه نسخه بدلها: و سطری.

(۲). همه نسخه بدلها: بود.

(۳). آج، لب، آل + این.

(۴). آط، آب، آز، مش: چیست این.

(۵). همه نسخه بدلها: ولیّی.

(۶). آب، آز، مش: صفیح.

(۷). آط، آب، آز، مش: منبری است، آج، لب، آل: منبر است.

(۸). مش: ثنای او کرد.

(۹). همه نسخه بدلها: فله.

(۱۰). اساس: عَنَّا، که با توجّه به آج و لب و آل، تصحیح شد.

(۱۱). آط، آب، آج، لب، آل، عَنَّا.

(۱۲). آط، آج، لب، آل: الشّهوات، آب، آز، مش: فی الشّهوات.

ص: ۲۵۳

شهوتنا فی تقدیسه «۱» و تسبیحه، الباسط رحمته الواهب نعمته جلّ عن الحاد اهل الارض «۲» من المشركين و تعالی بعظمته عن افک الملحدین اندرنا بأسه و عرفنا سلطانه توحد فعلا فی الملكوت الاعلی و احتجب عن الابصار و اظلم نور عزّته [الانوار] «۳» «۴» فكان «۴» من اسباغ نعمته و اتمام قضیته «۵» ان ركب الشّهوات فی بنی آدم اذ خصّهم بالامر اللّازم لينشر لهم الاولاد و ينشئ «۶» لهم البلاد فجعل الحیوة سبیل الفهم و الموت غایة فرقتهم و الی الله المصیر. اختار «۷» الملك الجبّار صفوة كرمه و عبد «۸» عظمته لامته سیّدة النساء بنت خیر النبیّین و سیّد المرسلین و امام المتّقین صاحب المقام المحمود و الیوم المشهود و الحوض المورود فوصل حبله بحبل رجل من اهله صاحبه المصدّق دعوته المبادر الی [کلمته] «۹» علیّ الوصول بفاطمة البتول بنت الرسول، قال الله تعالی - عزّ و جلّ: (زوجت عبدی من أمتی فاشهدوا ملائکتی)،

خدای تعالی گفت عقیب خطبه این فرشته که «۱۰». پرستارم را به بندهای «۱۱» دادم، گواه باشی ای فرشتگان، گفت: آسمانها از خرمی بجنیبند «۱۲» و خدای تعالی مرا فرمود که: عقد ببند. من عقد بستم و فرشتگان را گواه کرد، و این نوشته گواهی فرشتگان است بر این حریر، و خدای تعالی مرا فرمود تا بر عوض کنم و مهری از مشک سپید بر او نهم و به رضوان سپارم خازن بهشت.

و خدای تعالی درخت طوبی را فرمود تا آنچه داشت از حلّی و حلل نثار کرد، آنگه ابری بفرستاد تا درّ و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد، و فرشتگان سنبل و قرنفل برافشانند و حور العین برچیدند و به «۱۳» یکدیگر می دهند و به آن فخر می کنند تا به روز قیامت و می گویند: این از نثار فاطمه است.

(۱). همه نسخه بدلها: تهلیل.

(۲). آط، مش: الارضین.

(۳-۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: و کان.

(۵). آب، آز، آل، مش: قصّته، آج، لب: قصه.

(۶). اساس: نهی، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: اختیار.

(۸). همه نسخه بدلها: عند.

(۱۰). همه نسخه بدلها + من.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بنده‌ام.

(۱۲). آط: بخندید، دیگر نسخه بدلها: بخندیدند.

(۱۳). همه نسخه بدلها + به هدیه.

ص: ۲۵۴

آنکه فرمود تا آن ابر طومارهایی نثار کرد به مهر مشک، و فرشتگان [۱۳۰- ر] گفتند: بار خدایا! این «۱» چیست؟ گفت: این ودیعه‌هایی «۲» است شیعه علی و فاطمه را نزدیک شما تا «۳» روز قیامت. [چون روز قیامت] «۴» باشد بر صراط بایستند و هر کس که بر شما بگذرد که مثقال حبه‌ای از محبت علی در دل او باشد و محبت فاطمه و فرزندانش، این جواز به او دهی به بهشت و بیزاری از دوزخ و او را به بهشت بری بی حساب، این حکمی است که من کردم پیش از آن که خلق را آفریدم.

آنکه گفت: چون روز قیامت باشد، من بر سر صراط بایستم و این فرشتگان با من آن طومیر «۵» در دست گرفته، چون یکی از شیعه ما و دوستان ما به او بگذرد، این نامه به دست راست او دهند بر عنوانش نبشته:

براءة من العلیّ الجبار لشیعة علیّ و فاطمة من النار.

آنکه برای ایشان نجیبهایی «۶» بیاریند «۷» از نور پالانها بر او نهاده از یاقوت سرخ به فرش حریر و دیبای عبقری سبز. اولیا بر آن نجیبان «۸» و فرشتگان در پس و پیش ایشان «۹» به هیچ نرسد «۱۰» الا از راه ایشان دور شود به اجلال و اکرام ایشان، و خلائق در ایشان می‌نگرند و آن کرامات می‌بینند تا به در بهشت رسند «۱۱» آن طومارها بر افرزند «۱۲» و گویند: بیایی ای خلائق و جواز خدای بخوانی «۱۳». رضوان و خزنه گویند ایشان را: یا اولیاء الله! ادخلوها بسلام آمین «۱۴»، درهای بهشت بر ایشان بگشایند، هیچ کس را از ایشان باز ندارند «۱۵» تا به اعلی درجات «۱۶» رسند با ما در درجه «۱۷» باشند در اعلی علیین.

آنکه گفت: هر که او خواهد که خدای او را چنان زنده دارد که ما را، و چنان

-
- (۱). آج، لب، آل: اینها.
- (۲). آج، لب، آل: ودیعتهاست.
- (۳). همه نسخه بدلها + به.
- (۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.
- (۵). همه نسخه بدلها: ندارد.
- (۶). آج، لب، آل: بختیها.
- (۷). آط، آب، آز، مش: بیارند، آج، لب، آل: بیاورند.
- (۸). آج، لب، آل: بختیان، به آط + نشینند.
- (۹). همه نسخه بدلها: او.
- (۱۰). همه نسخه بدلها: به هیچکس نرسند.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: رسیدن.
- (۱۲). همه نسخه بدلها: بر افلاخند.
- (۱۳). همه نسخه بدلها: برخوانی.
- (۱۴). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۶.
- (۱۵). همه نسخه بدلها: کس ایشان را باز ندارد.
- (۱۶). همه نسخه بدلها + جنات.
- (۱۷). آط + ما.

بمیراند که ما را، و در قیامت با ما حشر کند او را و با ما در درجه ما باشد، باید تا به ما توّل کند و از دشمنان ما تبرّاً کند، دوستان ما را دوست دارد و دشمنان ما را دشمن دارد و لعنت کند ایشان را که خدای تعالی دشمنان ما را لعنت کرده است بر زبان پیغامبران و فرشتگان و جمله خلقان.

آنکه گفت: منادی ندا کرد از عرش:

[یا] «۱» ملائکتی و سگان جنتی برگوا علی تزویج فاطمة من علی فقد بרכת علیهما «۲»،

ای فرشتگان من و سگان «۳» بهشت من! مبارک باد گویی بر تزویج فاطمه و علی که من بر ایشان برکت کردم.

راحیل گفت: و کدام برکت باشد عظیمتر از کرامت تو ایشان را، و بشارت «۴» ایشان را به بهشت، و ایشان هنوز در بند دنیایند.

خدای تعالی گفت: یا راحیل! از برکت من بر ایشان آن است که من ایشان را بر محبت خود جمع کردم، و از فرزندان ایشان امامانی کردم که عالمیان را دعوت کنند با دین من و به ایشان حجّت انگیزم بر خلقانم تا به روز قیامت.

آنکه جبریل گفت: خدای مرا فرموده است تا تو را بگویم که «۵» فاطمه را به علی دهی و ایشان را بشارت دهی به دو پسر زکیّ نجیب طاهر خیر فاضل در دنیا و آخرت.

یا علی! این فرشته از [بر] «۶» من برفت، من در حال کس فرستادم به تو و عزم مصمم کردم بر آن که فرمان خدای پیش گیرم در این باب.

علی گفت: یا رسول الله! کار من این جا رسیده است که خدای تعالی مرا یاد کند در ملاء اعلی؟ و در بهشتهای حدیث من کنند؟ و عقد نکاح من بر «۷» آسمان بندند به حضور فرشتگان؟

رسول - علیه السلام - گفت: یا علی! خدای تعالی چون ولیّ خود را اکرام کند، آن دهد او را که هیچ چشم چنان ندیده باشد، و هیچ گوش چنان نشنیده باشد، و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته باشد.

(۱). اساس: ندارد، از مش، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: فیهما.

(۳). همه نسخه بدلها: و ای ساکنان عرش من و.

(۴). همه نسخه بدلها + ده.

(۵). همه نسخه بدلها: تا.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها: در.

ص: ۲۵۶

علی گفت، من گفتم:

ربّ اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علیّ «۱»

، بار خدایا مرا توفیق ده تا شکر نعمتی که بر من کردی بگذارم، رسول گفت: آمین.

آنکه رسول گفت: یا علی! خیز و به مسجد رو که من بر اثر تو می‌آیم تا آنچه خدای مرا فرموده است به جای آرم به حضور مهاجر و انصار، و ذکر کنم از فضل تو آنچه چشم تو به آن روشن شود و چشم دوستان تو در دنیا و آخرت.

امیر المؤمنین «۲» - علیه السلام - گفت: من از نزدیک رسول به در آمدم و از خرمی نمی‌دانستم تا چگونه می‌روند «۳»، در راه بو بکر «۴» و عمر «۵» پیش «۶» من بر افتادند، مرا گفتند: ما و راءک، چه خبر است؟ گفتم: رسول فاطمه را به من داد، و گفت: خدای تعالی او را به تو داد و عقد شما در آسمان بیستند. رسول - [۱۳۰ - پ] علیه السلام - بر اثر «۷» می‌آید تا این حدیث تمام بکند. ایشان نیز شادمانه شدند و با من به مسجد آمدند «۸».

بر اثر، رسول - علیه السلام - در رسید روی از خرمی تازه و شکفته بود، گفت:

بلال کجاست؟ بلال را بخواندند، گفت: برو «۹» آواز ده مهاجر و انصار را. و او برفت و صحابه را جمع می‌کرد و رسول - علیه السلام - بنزدیک منبر بنشست تا مردم مجتمع شدند، آنکه بر منبر شد و این خطبه بر خواند:

الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرغوب اليه فيما عنده المرهوب من عذابه التّافذ امره في ارضه و «۱۰» سمائه، الذي خلق الخلق بقدرته، و ميّزهم باحكامه و اعزّهم «۱۱» بدينه و اكرمهم بنبيّه محمّد - عليه السلام - ثمّ انّ الله تعالى جعل المصاهرة سببا «۱۲» لاحقا و امرا مفترضا «۱۳» و شجّ بها الارحام و الزمها الانام، فقال تبارك اسمه و تعالى جدّه «۱۴»:

(۱). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۹ و سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

(۲). مش + علی مرتضی.

(۳). همه نسخه بدلها: ندانستم تا چگونه روم.

(۴). همه نسخه بدلها: ابو بکر.

(۵). اساس + رضی الله عنهما.

(۶). همه نسخه بدلها: از پیش.

(۷). مش: در قفای من و اثر من.

(۸). مش + و.

(۹). همه نسخه بدلها + و.

(۱۰). همه نسخه بدلها + فی.

(۱۱). آج، لب، آل: اعرضهم.

(۱۲). همه نسخه بدلها: نسباً.

(۱۳). آج، لب، آل: متفرضاً.

(۱۴). آط، آب، آج، لب، آل + ذکره.

ص: ۲۵۷

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا فامر الله يجرى الى قضائه، و قضاؤه يجرى الى قدره «۱»، و لكل قضاء قدر، و لكل قدر اجل و: لكل اجل كتاب، يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب «۲».

ثم ان الله تعالى امرني ان ازوج فاطمة من علي و اشهدكم اني قد زوجتها اياه على اربع مائة مثقال فضة.

آنکه گفت: بدانی ای معاشر مهاجر و انصار که جبریل بنزدیک من آمد و مرا خبر داد که خدای تعالی فرشتگان را بنزدیک بیت المعمور جمع کرد و ایشان را گفت: گواه باشی که من «۳» پرستارم را فاطمه را به بنده خود «۴» دادم علی بن ابی طالب.

آنکه «۵» بنشست و گفت: یا علی برخیز و برای خود خطبه کن. امیر المؤمنین «۶» برخاست «۷» و این خطبه بر خواند:

الحمد لله الذي قرب من حامديه، و دنا من سائليه، و وعد الجنة من يتقيه، و انذر بالنار من يعصيه، نحمده على قديم احسانه و اياديه، حمد من يعلم انه خالقه و باريه، و مميته و محييه و سائله عن مساويه، و نستعينه و نستهديه، و نؤمن به و نستكفيه، و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تبلغه و ترضيه و ان محمدا عبده و رسوله، صلاة تزلفه و تحظيه، و ترفعه و تصطفيه، ان خير ما افتتح «۸» به و اختتم «۹»، قول الله تعالى:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ «۱۰» -- الاية.

و النكاح مما امر الله به و رضيه «۱۱» و اجتماعنا لما «۱۲» قدره الله و اذن فيه و قد زوجني رسول الله ابنته فاطمة «۱۳» فاستلوه و اشهدوا فاني قد رضيت بذلك.

فقال المسلمون: ارضيت يا رسول الله؟ فقال: نعم و زوجتها منه و نعم الختن و «۱۴»

(۱). چاپ شعرانی (۸ / ۲۹۵) + و قدره یجری الی اجله.

(۲). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۸ و ۳۹.

(۳). همه نسخه بدلها: باشی بر من که.

(۴). همه نسخه بدلها: به بنده ام.

(۵). اساس + گفت: به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می نماید.

(۶). همه نسخه بدلها + علی علیه السلام.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آط: برخواست.

(۸). چاپ شعرانی: ما افتتح.

(۹). آج، لب، آل: اختم.

(۱۰). سوره نور (۲۴) آیه ۳۲.

(۱۱). چاپ شعرانی (۸ / ۲۹۵): یرضیه.

(۱۲). چاپ شعرانی (۸ / ۲۹۵): ممّا.

(۱۳). چاپ شعرانی (۸ / ۲۹۵): و جعل صداقتها درعی.

(۱۴). همه نسخه بدلها + نعم.

ص: ۲۵۸

الاخ وهو السّید فی الدّینا و الاخرة و هو من الصّالحین.

آنکه گفت: تا «۱» رسول الله دخترش را فاطمه را به من داد، بپرسی و گواه باشی که من راضی شدم. مسلمانان گفتند: یا رسول الله! بدادی و راضی شدی؟ گفت:

آری که نیک داماد است مرا او، و نیک برادر «۲» و او سید است هم در دنیا و هم در آخرت و از جمله صالحان است.

علی برخاست «۳» و سر بر زمین نهاد و به سجده شکر خدای را تعالی گفت:

الحمد لله الذی حبّبتنی الی خیر البریة محمد - علیه السلام.

مسلمانان گفتند: بارک الله فیکما و علیکما و جمع شملکما فاسعد «۴» جدکما و اخرج منکما الكثير الطّیب، خدای مبارک گرداناد و شملتان مجتمع باد، و بختتان نیک باد. و خدای تعالی شما را فرزندان بسیار پاکیزه دهد.

آنکه رسول - علیه السلام - بفرمود تا طبقی بسر بیاوردند و بنهادند، رسول - علیه السلام - [گفت] «۵»: برای «۶» آن «۷» بر بودند، و رسول - علیه السلام - در حجره «۸» زنان رفت و گفت: به این خرمی برای فاطمه دف بر زنی، بزدند.

آنکه علی را گفت: برخیز و درعت بفروش تا در این کار صرف کنی. علی گفت: من برخاستم و درع برگرفتم تا به بازار برم، در راه اعرابی از پیش من بر آمد و مرا گفت: یا علی! این درع بهایی هست؟ گفتم: آری. گفت: به چند می فروشی؟

گفتم: به پانصد درم. دست در آستین کرد و صره‌ای برگرفت پانصد درم در او به من داد «۹» [۱۳۱ - ر] و من درع به او دادم، و «۱۰» درم با نزدیک رسول آوردم، مرا گفت: چه کردی؟ گفتم: بفروختم به پانصد درم و درمها اینک. گفت: به کی «۱۱» فروختی؟

گفتم: به اعرابی. گفت: شناختی آن اعرابی را؟ گفتم: نه یا رسول الله؟ گفت:

(۷-۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۲). همه نسخه بدلها: برادری.

(۳). آط، آب، آز، مش: برخواست.

(۴). همه نسخه بدلها: و اسعد.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آج، لب، آل: برابند.

(۸). همه نسخه بدلها: حجره‌های.

(۹). همه نسخه بدلها: صره‌ای مرا داد، گفت: پانصد درم در اوست.

(۱۰). مش + پانصد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: که.

ص: ۲۵۹

جبریل بود، و پیش از آن که تو باز آمدی، درع باز آورد و درع با من داد.

آنکه ابو بکر را بخواند و مشتی از آن درم برگرفت و به او داد و گفت: یا با بکر «۱»! به بازار رو و برای دختر من فاطمه چیزی بخر که ایشان را به کار باید «۲». و سلمان و بلال را با او بفرستاد تا با او یاری کنند در حمل آن. و مشتی دیگر برگرفت و به اسماء بنت عمیس داد و گفت: برو و برای فاطمه «۳» طیب خر.

بو بکر «۴» گفت: آن درمها که رسول به من داده بود شست «۵» و سه درم بود و به روایتی «۶» شست «۷» و نه. گفت: برفتم و به آن بستری خریدم از خیش مصر «۸»، پشم در او براگنده «۹»، و نطعی ادیم، و مخده‌ای ادیم لیف در او آگنده «۱۰»، و عبایی قطوانی، و قربه‌ای از آن آب، و کوزه‌ای چند، و سبویی چند، و مطهره‌ای برای وضو، و پرده‌ای پشمین، و به روایت وهب بن وهب القرشی «۱۱» پیرهنی «۱۲» سنبلانی به چهار «۱۳» درم بخرید، و مقنعی به چهار درم، و تختی فرش او از «۱۴» سازه، و حصیری هجری و آسیابی و قعی برای شیر و سبویی سبز.

ابو بکر گفت: از آن متاع بعضی من برگرفتم و بعضی سلمان و بعضی بلال و پیش رسول آوردیم، و رسول در حجره امّ سلمه بود. رسول چون در آن نگرید «۱۵»، بگریست و سر سوی آسمان کرد و گفت:

اللّٰهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمِ جَلَّ أُنْبِيَتُهُمُ الْخَرْفِ،

بار خدایا برکت کن مر قومی را که بیشتر اثاثهای «۱۶» ایشان سفال است،

اللّٰهُمَّ بَارِكْ لَالِ مُحَمَّدٍ فِي جِهَازِهِمْ

، بار خدایا برکت کن آل محمد را بر جهازشان.

(۱). همه نسخه بدلها: ابا بکر.

(۲). همه نسخه بدلها: آید.

(۳). اساس + برای، به قیاس با همه نسخه بدلها، زاید می‌نماید.

(۴). همه نسخه بدلها: ابو بکر.

(۵-۷). همه نسخه بدلها: شصت.

(۶). همه نسخه بدلها + دیگر.

(۸). همه نسخه بدلها + و.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز، مش: آگنده، آل: افگنده.

(۱۰). آل: افگنده.

(۱۱). همه نسخه بدلها: وهب القرشی گفت.

(۱۲). آط، آب، آج، لب، آز: پرهنی.

(۱۳). همه نسخه بدلها: چهارده.

(۱۴). آط، آب: تختی فرشی از، آج، لب، آز، آل، مش: تختی و فرشی از.

(۱۵). همه نسخه بدلها+ زار زار.

(۱۶). همه نسخه بدلها، بجز مش: اناهای، مش: باردانهای.

ص: ۲۶۰

و باقی درم به امّ سلمه داد و گفت: نگه‌دار تا به وقت حاجت.

امیر المؤمنین برفت از آن جا و یک ماه توقّف کرد و همه دل او مشتاق و معلق «۱» آن کار بود و لکن شرم می‌داشت، و هر وقت که رسول - علیه السّلام - او را دیدی و به خلوت، گفتی: یا علی! می‌دانی که من بهترین زنان جهان را به تو دادم، چه نکوست جفت تو.

چون یک ماه بر این بر آمد، عقیل گفت: یا برادر! چرا فاطمه را باز نمی‌خواهی تا چشم ما روشن شود به اجتماع شمل شما؟ علی گفت: یا برادر! و الله که رغبت من بیش از این است، و لکن حیا منع می‌کند مرا. گفت: بیا تا برویم و این حدیث با رسول بگوییم. برخاستند «۲» و برفتند. در راه امّ ایمن را دیدند مولاة رسول. گفت: کجا می‌روی؟ گفتند: پیش رسول خدای می‌رویم به این کار. گفت: شما به سلامت باز گردی، گفت: این حدیثی باشد که به زفان «۳» زنان راست آید تا ما بگوییم. آنکه برفت و بنزدیک امّ سلمه رفت و این حدیث با او بگفت. او کس فرستاد و زنان رسول را - علیه السّلام - حاضر کرد و رسول - علیه السّلام - در آمد و گفت: برای چه مجتمع شده‌ای؟ امّ سلمه گفت: یا رسول الله! برای کاری که اگر خدیجه زنده بودی چشمش «۴» روشن بودی. رسول - علیه السّلام - چون نام خدیجه شنید بگریست، آنکه گفت: مانند خدیجه کجا باشد! تصدیق کرد مرا آنکه که مردمان مرا تکذیب کردند، و انیس من بود چون مردمان مستوحش «۵» بکردند مرا، و مرا قوت داد بر دین خدای و مواسات و مساعدت کرد با من به جان و مال، و خدای تعالی مرا فرمود تا او را بشارت دهم به خانه‌ای در بهشت از زمرد سبز که در او تعبی و نصبی و ضجّتی نباشد.

زنان گفتند: یا رسول الله! هر چه تو از خدیجه گویی بیش از آن باشد، جز آن است که او با جوار رحمت ایزدی رفت، خدای تعالی او را مهنا کند و ما را با او حشر کند. یا رسول الله! برادر و پسر عمّ تو - علی بن ابی طالب - می‌خواهد که فاطمه را با او دهی. رسول «۶» گفت: چرا «۷» نگفت این حدیث مرا؟ گفتند: یا رسول الله! حیا منع -

(۱). همه نسخه بدلها+ به.

(۲). مش: برخاستند.

(۳). آط، آب، آج، لب: به دست، مش: بر دست.

(۴). همه نسخه بدلها+ به آن.

(۵). همه نسخه بدلها: موحش.

(۶). آب، آج، مش + علیه السّلام.

(۷). همه نسخه بدلها + او.

ص: ۲۶۱

می‌کند او را.

رسول - علیه السّلام - گفت: یا امّ ایمن! برو و علی را بخوان. او برفت و علی «۱» مترصد نشسته بود تا چه جواب دهد. علی چون امّ ایمن را دید، گفت: چه گفت رسول در آنچه او را گفتی؟ گفت: تو را می‌خواند. علی برخاست «۲» و پیش رسول [۱۳۱- پ] رفت شرم زده، سر در پیش افکنده. رسول گفت: یا علی! می‌خواهی که جفتت را با تو دهم؟ گفت: بلی یا رسول الله، گفت «۳»:

حبّاً و کرامتة «۴».

امشب یا فردا شب - ان شاء الله تعالی.

آنکه امّ سلمه را گفت: آن درمهای فاطمه که تو را دادم بیار، بیاورد «۵». از آن جا مشتی بر گرفت و به علی داد و گفت: به این گاو روغن و خرما خر و ماستینه. او برفت و بخرید. و مشتی دگر برداشت و عمر را داد که به این جامه خر و طیب، برفت و بخرید.

سعد معاذ آمد و ده گوسپند آورد و گاوی و شتری. سعد بن الرّبیع آمد و پنج گوسپند آورد و شتری. سعد بن خيثمه آمد و دو شتر آورد، و ابو ایوب انصاری آمد و گوسپندی آورد و خرواری خرما. و خارجه بن زید شتری آورد و گاوی و چهار گوسپند. عبد الرّحمن عوف آمد و پنج خروار خرما آورد. عثمان عفّان آمد و پنج خروار خرما آورد و بیست گوسپند و مشکی گاو روغن، و هر کس از صحابه آمدند و هدیه‌ای آوردند تا هدایای بسیار جمع شد آن جا.

رسول - علیه السّلام - هدیه پذیرفتی و عوض بدادی آن را و صدقه پذیرفتی. رسول - علیه السّلام - بفرمود تا آنچه گندم بود تفرقه کردند، و هر کس را نصیبی داد از صحابه تا ببرند و آرد کردند و بیختند. و علی را گفت: یا علی امشب مرا و تو را به آن مشغول باید بودن که این گاوان و گوسپندان را بکشیم. امیر المؤمنین علی می‌کشت و پوست می‌کند و رسول - علیه السّلام - مفضّل می‌کرد که «۶» روز بود تمام کرده بودند.

امیر المؤمنین گفت: بر دست «۷» اثر خون ندیدم. چون روز بود رسول - علیه السّلام -

(۱). همه نسخه بدلها: را بخواند و او.

(۲). آب، آز، آل، مش: برخواست.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها + گفت.

(۵). آج، لب: بیاوردند.

(۶). همه نسخه بدلها: چون.

(۷). همه نسخه بدلها + رسول.

ص: ۲۶۲

کس فرستاد و صحابه را بخواند و گفت: امروز روز زفاف و خرمی است، مرا یاری دهید «۱»، خود و موالیان خود، تا ولیمه علی بسازیم. صحابه برهنه شدند و دیگها بر بار نهادند «۲» و آتش بر کردند. گروهی گوشت پاره می کردند و گروهی می شستند و گروهی آتش می کردند. رسول - علیه السلام - چون جد ایشان دید، دعا کرد ایشان را، گفت:

اللّٰهُمَّ اعْنِهِمْ عَلٰى طَاعَتِكَ وَ لَا تُؤَيِّسِهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ لَا تَخْلِهِمْ مِنْ فَضْلِكَ.

چون دو ساعت از روز بگذشت همه طبخها ساخته بودند و طعامها معد کرده «۳».

رسول - علیه السلام - علی را گفت: برخیز و جمله مهاجر و انصار را و اهل مدینه را از مردان و موالیان و بندگان و کودکان همه را بخوان و حاضر کن، و هیچ «۴» را در مدینه رها مکن که او را نخوانی. علی گفت: یا رسول الله! چگونه کنم «۵»؟ و این قوم پراکنده اند، بعضی «۶» در شهر و بعضی «۷» بیرون شهر در کشتزارها و خرماستانها «۸»، من چگونه رسم با ایشان؟

گفت: یا علی تو بر بام این خانه رو آواز ده «۹» و بگو که:

یا ایّها النَّاسِ احْبِبُوا رَسُولَ اللَّهِ،

ای مردمان اجابت کنی رسول خدای را، که خدای تعالی آواز تو به گوش ایشان «۱۰» برساند و اگر «۱۱» بهری به مشرق باشند و بهری به مغرب از کرامت من بر خدای همچنان که آواز ابراهیم چون خلق را با حجّ دعوت کرد به گوش خلائق برسانید، و ذلک قوله تعالی: وَ اُذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَ عَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِیْنِ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ «۱۲».

امیر المؤمنین علی بر بام خانه رفت و آواز [در داد] «۱۳»، خدای تعالی آواز او به گوش آنان که در مدینه و خارج مدینه [بودند] «۱۴» برسانید تا همه جواب دادند و

(۱). همه نسخه بدلها + به تن.

(۲). همه نسخه بدلها: بر نهادند.

(۳). همه نسخه بدلها + بودند.

(۴). همه نسخه بدلها + کس.

(۵). مش + می شود.

(۶). همه نسخه بدلها: بهری.

(۷). آج، لب، آل: بهری در.

(۸). آج: خرما استانها.

(۹). همه نسخه بدلها: در ده.

(۱۰). همه نسخه بدلها: همه.

(۱۱). همه نسخه بدلها + چه.

(۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

(۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۴). اساس: ندارد، از آج، افزوده شد.

ص: ۲۶۳

گفتند: لیبیک لیبیک یا داعی النبیّ و سعدیک، و مردم «۱» سر نهادند «۲»، از هر جای به شتاب می آمدند.

رسول - علیه السّلام - بفرمود تا در مسجد نطعها بیفگندند و طعام بیاوردند، و مردم را نان بدادند تا در مدینه هیچ «۳» نماند از مردان و زنان و کودکان و بردگان الّا از آن طعام «۴» بخوردند و سیر شدند، و هر که خواست که چیزی بردارد برداشت، و طعام بسیار بماند از برکت رسول - علیه السّلام.

مردم بر دگر روز باز آمدند و باقی طعام بخوردند. روز سه دیگر «۵» طعام هیچ نماند جز آن گوسفند. ابو ایوب «۶» گفت: یا رسول الله! این گوسفند را چه افتاده است؟ بر او خشم گرفته‌اند، یا بر خداوندش؟ یا برای آن که مستحقر است [۱۳۲- ر] که اندک است «۷»؟ یا گوشتش حرام است؟ و الله «۸» من جز این نداشتیم و الّا فدا کردم. رسول - علیه السّلام - گفت: یا با ایوب «۹»! علی خواست که تا او را بکشد، جبریل گفت: او را «۱۰» تأخیر کن که او را شأنی و کاری خواهد بود.

آنکه یزید بن جبیر الانصاری را فرمود تا آن گوسفند را بکشت و پوست بکند و بیخت. و رسول - علیه السّلام - گفت: مفصل کن این گوسفند را و استخوانهایش مشکن، همچنان کرد و بیخت و رسول بفرمود تا آن گوسفند تنها بنهادند. و دیگر باره ندا کردند و جمله صحابه را باز خواندند. رسول ایشان را گفت: بخوری از این طعام به نام خدای و استخوانهای آن را هیچ مشکنی. همچنان کردند، رسول بفرمود تا استخوانهای او جمع کردند و در پوست نهاد «۱۱» و دعا کرد تا خدای تعالی او را «۱۲» زنده کرد. جبریل آمد و گفت: یا محمد! خدایت سلام می‌کند و می‌گوید اگر امروز از من بخواهی که همه دنیا «۱۳» شرق و غرب و سهل و جبل و برّ و بحر زایل بکنم، و اگر

(۱). همه نسخه بدلها: مردمان.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مه: سر در نهادند و.

(۳). همه نسخه بدلها + کس.

(۴). همه نسخه بدلها: الّا همه طعام.

(۵). آج، لب، آز، آل، مش: روز سیم، آب: روز سوم.

(۶). آط، مه + انصاری.

(۷). همه نسخه بدلها: مستحقر است و اندک.

(۸). آط + که.

(۹). آط، آب، آز، مش: ابا ایوب، آج، لب، آل: ابو ایوب.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مرا.

(۱۱). همه نسخه بدلها: نهادند.

(۱۲). همه نسخه بدلها: تعالی آن گوسفند را.

(۱۳). همه نسخه بدلها + از.

ص: ۲۶۴

خواهی تا هر چه گذشته است «۱» باز آرم بکنم از بزرگواری این نامها.

رسول - علیه السّلام - گفت: وقت را احیای آن گوسپند می‌خواهم تا با [ابو] «۲» ایّوب دهم که درویش است، خدای تعالی آن را زنده کرد و رسول به ابا ایّوب داد، و خدای تعالی [ابو] «۳» ایّوب را از آن نسل آن برکت «۴» بسیار داد.

مسلمانان چون آن بدیدند، ایشان را یقین زیادت شد. رسول - علیه السّلام - گفت:

یا با ایّوب «۵» بنگر تا گوسفند تو هست؟ ابو ایّوب «۶» در نگرید، گفت: و الله یا رسول الله که همان است، چه گوسپند مرا یک چشم سیاه بود و یک چشم ازرق، و این هم چنان است. و خدای تعالی شیر او سبب شفای بیماران کرد تا هر بیماری که از او بخوردی تن درست شدی که «۷» آن گوسپند را مردمان مدینه مبعوثه خواندندی، و عبد الرحمن عوف در این معنی چند بیت گفت، و هی - شعر:

علی ما یشاء من خلقه و یرید

عجبت لامر الله و الله قادر

عجبت لمرء «۱۰» فی الضّلال یبید

و لا عجب من «۸» امر ربّی و انما «۹»

و قارنه الشّیطان فهو مرید «۱۱»

و من قد ثوی فی قلبه الکفر و العمی

و فی امرها للطّالین مزید

الم یبصروا شاة بن زید و حالها

الا يرجعوا عن كفرهم و ضلالهم

و قد جاءهم من ذى الجلال رشيد

و قد ذبحت ثم استجرّ اهابها

و فصلها فيما «١٢» هناك يزيد

و انضح منها اللحم و العظم و الكلى

فهلله بالنار فهو هريد

و جمّعنا حتى نحونا لأكله

و عرفّ منه العظم و هو جديد

أتى باهاب الشاة و العظم أجرد «١٣»

و نحن له فيما هناك شهود

فجلّله بالبرد ثم دعا به

و لم يك من ربّ السماء بعيد

فاحيا له ذو العرش و الله قادر

فعادت بحال ما يشاء يعود

(۳-۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: از آن نسل و کرامت برکت.

(۵). آط، آب، آز: بو ایوب، آج، لب، آل، مش: ابو ایوب.

(۶). آط، آب، آز: بو ایوب.

(۷). همه نسخه بدلها: و.

(۸). آط، آج، لب، آل: بنفس، آب، آز، مش: نفس.

(۹). همه نسخه بدلها: فائما.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بمرء.

(۱۱). همه نسخه بدلها، بجز آط و آج: یرید.

(۱۲). چاپ شعرانی (۸ / ۲۲۹): فصلها قسما.

(۱۳). همه نسخه بدلها: اجرد عظما.

ص: ۲۶۵

عثمان عفّان «۱» رسول را پرسید که: یا رسول الله! چه دعا خواندی که خدای تعالی «۲» زنده کرد؟ گفت، گفتم:

الهی انت خلقتها و انت افبیتها و انت «۳» قادر علی اعادتها فاحیها «۴» یا حیّ لا اله الا انت.

چون مردم متفرق شدند، رسول - علیه السلام - امّ سلمه را بخواند و امّ ایمن را و سوده «۵» و حفصه «۶» و زنان مهاجر و انصار را و گفت: به کار فاطمه قیام کنی و او را بیارایی.

عایشه گفت و امّ ایمن گفت «۷»: چون در نزدیک او شدیم تا او را بیاراییم، نوری دیدیم [میان] «۸» دو چشم او تابان. عایشه گفت و امّ ایمن گفت: چون نور آفتاب و جمالی و حشمتی «۹» که مثل آن ندیده بودیم. بنشستیم و در آراستن او گرفتیم، او جامه‌های مادرش خدیجه بیاورد. آن جامه‌ها در او پوشانیدیم، و آن طیب که خریده بودند «۱۰» بر او می‌کردیم، او گفت: مرا پاره‌ای طیب است من بروم و آن «۱۱» بیارم. آنگه برفت و پاره‌ای گلاب آورد که ما هرگز چنان نشنیده بودیم «۱۲»، و چیزی دیگر آورد بمانند پره‌ای مرغی لطیف «۱۳» هزار بار از مشک اذفر خوشتر «۱۴».

امّ سلمه گفت: این چیست یا بنت رسول الله؟ گفت: اما این آب عرق رسول است [۱۳۲-پ] که در وقت گرمگاه که او در آمدی عرق کرده، من آن عرق او بگرفتمی «۱۵»، در جایی جمع می‌کردم «۱۶».

و اما این زغب: مردی بنزدیک پدرم آمدی، او را دحیه الکلبی «۱۷» گفتندی، چون

(۱). آب، آز، آل، مش: عثمان بن عفّان.

(۲). همه نسخه بدلها+ این (آن) گوسفند را.

(۳). اساس: انه، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). آط، آج، لب، آل: فاحیها.

(۵-۶). همه نسخه بدلها+ را.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها: حسنی.

(۱۰). آط، آج، لب، آل، مش: خریده بودیم، آب، آز: بودم.

(۱۱). مش+ را.

(۱۲). همه نسخه بدلها: ندیده بودیم.

(۱۳). همه نسخه بدلها+ ما گفتیم.

(۱۴). همه نسخه بدلها+ است.

(۱۵). همه نسخه بدلها+ و.

(۱۶). همه نسخه بدلها: جمع کردم.

(۱۷). همه نسخه بدلها: دحیه کلبی.

برخواستی «۱» از او چیزکها بیفتادی، من برگرفتمی، امروز که مرا به کار است «۲» پیش آوردم.

رسول - علیه السّلام - این حدیث می شنید، گفت: یا بنیّه «۳»! آن دحیه الکلبیّه نبود، آن جبریل بود، و لکن خنک تو را که طیب تو از پر جبریل امین است «۴»، و عرق پیشانی سید المرسلین است.

آنکه گفت: از این «۵» چه عجب است که خدای تعالی او را از میوه بهشت آفرید «۶» که جبریل به من آمد روزی و سببی از بهشت به من آورد و گفت: این سیب بخور و با اهلت مواجه کن که خدای تعالی تو را روزی خواهد کردن «۷» سیده زنان اولین و آخرین. من آن سیب بخوردم و با خدیجه خلوت کردم، به فاطمه او بار گرفت. او حوری انسی است، و اصل او از بهشت است، و مرجع او با بهشت خواهد بودن «۸».

امیر المؤمنین علی گفت: من نماز دیگر در نزدیک رسول شدم، او استغفار و تسبیح می کرد، مرا گفت: یا علی! سازی که می باید کردن بکن که امشب اهل تو را با خانه تو خواهند آوردن. گفت: من با خانه رفتم و پاره ای ریگ نرم بیاوردم و بگستردم آن جا، و چوبی فرا گرفتم «۹» که از این دیوار تا آن دیوار نهادم که جامه بر او افکنند، و پوست گوسپندی بود باز افکندم و مخده ای از لیف بود «۱۰» نهادم، و آنچه خریده بودند از جهاز فاطمه - که شرح دادیم - با خانه من آوردند.

رسول، اسماء بنت عمیس را بفرستاد به دختران عبد المطلب و به زنان مهاجر و انصار، گفت: ایشان را از من سلام برسان و بگو که رسول خدای می گوید که: امشب فاطمه با خانه علی می شود، حاضر آیی. رسول - علیه السّلام - نماز شام و خفتن کرد «۱۱» و با خانه آمد. آن زنان جمله حاضر آمده بودند، گفت «۱۲»: در صحبت فاطمه امشب بروی

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آط: برخواستی.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مش: به کار می آید، مش: در کار است.

(۳). آل: بنتی.

(۴). همه نسخه بدلها: بود.

(۵). آط، آب: از من، آج، آل، لب: و این.

(۶). همه نسخه بدلها: آفریده است.

(۷). مش: خداوند تعالی تو را از وی دختری خواهد داد.

(۸). همه نسخه بدلها: او بهشت خواهد آمدن.

(۹). آط، آج، لب، آل: چوبی‌ها گرفتم، آب، آز، مش: چوبی‌ها فراها گرفتم.

(۱۰). همه نسخه بدلها: از لیف باز افگندم و.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بکرد.

(۱۲). مش + رسول.

ص: ۲۶۷

و او را به خانه علی بری، و خرّمی کنی، و رجز خوانی، و فحش‌نگویی و چیزی که خدای نپسندد «۱»، و تکبیر و تحمید خدای گویی.

ایشان پیامدند و فاطمه را بیاراستند و حلیی «۲» که او را بود از میراث خدیجه - رضی اللّٰه عنها - بر او کردند، و چادری در سر او دادند، و هفتاد حور «۳» فرو آمدند از بهشت و گرداگرد او در استادند، و آن جا رفتند و می‌گفتند: لا اله الا اللّٰه ما اكرم محمداً «۴» و اهل بیته علی اللّٰه، چه گرامی‌اند محمّد و اهل البیت او بر خدای.

جابر بن عبد اللّٰه الانصاریّ گفت: رسول - علیه السّلام - بفرمود تا استر «۵» شهپایش را زین کردند، و او را بر نشانند. و سلمان را فرمود: تا عنان او گرفت، و رسول - علیه السّلام - با او «۶» برفت و اهل البیت «۷» از: حمزه و عقیل و جعفر «۸» و جز ایشان، در پیش می‌رفتند و با سلاح. و در روایت جابر جبریل - علیه السّلام - با هفتاد هزار فرشته در صحبت ایشان بود، و میکاییل با هفتاد هزار فرشته. و زنان رسول - علیه السّلام - در پیش می‌رفتند و رجز می‌گفتند. اول کس که از ایشان رجز گفت، امّ سلمة الخیر بود که می‌گفت - شعر:

و اشکرنه فی کلّ حالات

سرن بعون اللّٰه جاراتی

من کشف مکروه و آفات

و اذکرن ما انعم ربّ العلی

انعشنا ربّ السّموات

فقد هدانا بعد کفر و قد

یا بنت من فضلّه ذو العلی

بالوحي منه و الرّسالات

این «۱۱» می‌گفت و زنان بیت اوّل «۱۲» باز می‌گفتند. رسول - علیه السّلام - چون این بشنید شاد شد و او را دعا کرد به خیر.

(۱). آط: و چیزی بگوی که خدا بپسندد، دیگر نسخه بدلها: فحش مگویی که خدای تعالی نپسندد.

(۲). همه نسخه بدلها: حلی و حلل.

(۳). همه نسخه بدلها: حوری.

(۴). همه نسخه بدلها: ... الا الله و محمدا رسول الله.

(۵). آج، لب، آل: اشتر.

(۶). همه نسخه بدلها: ایشان.

(۷). همه نسخه بدلها: رسول.

(۸). اگر مراد جعفر بن ابی طالب باشد ظاهرا از نظر تاریخی نباید درست باشد، چه او در زمان برگزاری این مراسم در مدینه نبوده است.

(۹). آج، لب، آل: خیر النساء.

(۱۰). چاپ شعرانی (۸ / ۳۰۲): تفدی بعمّات.

(۱۱). آج، لب+ بیت، چاپ شعرانی (۸ / ۳۰۱) + رجز.

(۱۲). آل: زنان همچنین بیت او، مش: زنان بیت او را.

ص: ۲۶۸

آنکه عایشه پیش آمد و این رجز «۱» می گفت:

یا نسوة استرن بالمعاجر
و اذکرن ما یحسن فی المحاضر

و اذکرن ربّ الناس اذ تحصّنا «۲»
بدینه مع کلّ عبد شاکر [۱۳۳- ر]

فالحمد لله علی افضاله
و الشکر لله العزیز القادر

سرن تهادین کذا بفاطم
بنت النبیّ ذی الکمال الفاجر

سرن بها تستر فی ثیابها
و حسنها مع الجمال الزّاهر

سرن بها فالله اعلی ذکرها
و خصّتها منه بطهر طاهر

زنان همچنین بیت اول باز می گفتند. چون عایشه خاموش شد، حفصه آغاز کرد و این رجز می گفت - شعر:

فاطمه يا خير «٣» نساء البشر

و من لها وجه كوجه القمر

فضلک اللّٰه علیٰ ذا الوری

بفضل من خصّ بای الزّمر «٤»

زوَجک اللّٰه فتی فاضلا

اعنی علیّا خیر من فی الحضیر

فسرن جاراتی بها أنّها

کریمه بنت عظیم الخطر

اعنی النّبیّ «٥» المصطفیٰ احمدًا

اکرم مبعوث اتی بالسّور «٦»

آنکه معاذہ امّ سعد بن معاذ پیش آمد با زنان عبد الاشهل «٧» و این رجز می گفت - شعر:

اقول قولاً فیہ ما فیہ

و اذکر الخیر و ابدیہ

محمّد خیر بنی آدم

ما فیہ من کبر و لا تیه

بفضله عرفنا رشدنا

فاللّٰه بالخیر یجازیه

نحن الذى «٨» اختارنا ربنا

من بين ذا الخلق «٩» لواليه

(١). همه نسخه بدلها: شعر.

(٢). آط: اذ تحصن، ديگر نسخه بدلها: اذ تحصن، چاپ شعرانى (٨ / ٣٠١): اذ قد خصنا.

(٣). چاپ شعرانى: فاطمة خير.

(٤). چاپ شعرانى: الزبير.

(٥). چاپ شعرانى: اعنى نبى.

(٦). اساس: السور، به قياس با نسخه آط، و ديگر نسخه بدلها، تصحيح شد.

(٧). همه نسخه بدلها: بنى الاشهل.

(٨). همه نسخه بدلها: الذين.

(٩). همه نسخه بدلها: ذى الخلق.

ص: ٢٦٩

صوحيباتي فاسمعوا «١» قولي «٢»

اقولها لله «٣» ارضيه

و ارتجى العزَّ بافضاله

من خالق الخلق و منشيه

فنحن مع بنت نبي الهدى

ذی شرف «٤» قد مكنت فيه

في ذروة شامخة اصلها

فما اري شيئا يدانيه

آنکه تکبير کرد، و زنان با او تکبير کردند.

چون به در سراي رسيدند مردان برگشتند و زنان در سراي «٥» شدند و اشعار مي خواندند و دست مي زدند، و رسول - عليه السلام - در سراي ديگر شد و علي به مسجد بود. رسول کس فرستاد و او را بخواند. او پيش رسول آمد سر در پيش افکنده از فرط حيا.

رسول - عليه السلام - او را بر خود بنشانند، و امّ ايمن را گفت: برو و فاطمه را بيار.

او بيامد و گفت «٦»: اجيبي رسول الله، رسول خدای را اجابت کن. او گفت: بر رسول کيست؟ گفت: علي «٧». بگريست، گفت: و احيائي! چگونه آيم پيش رسول و مردی ديگر با اوست! من گفتم «٨»: جان من فدای تو باد! او از تو بيگانه نيست، شوهر و پسر عمّ توست و نزديکترين مردمان است «٩» به نسب و سبب.

آنکه دست او را گرفت و او را مي آورد «١٠» شرم زده. چون پيش رسول آمد، رسول بگريست و او را بر ران راست خود نشانند «١١» و او را در بر گرفت و گفت: جان پدر مگري که اوان فرح است «١٢». آنکه دست علي گرفت و دست فاطمه در دست او نهاد، گفت: بگير که تو سزاوارترى به او، و

و نعم الختن و نعم الاخ و نعم الصّاحب [انت] «١٣».

و تو نیک داماد و برادر و رفیقی مرا.

(۱). مش: و اسمعوا، چاپ شعرانی (۸ / ۳۰۲): اسمعوا.

(۲). چاپ شعرانی (۸ / ۳۰۲): قولتی.

(۳). همه نسخه بدلها: الله و.

(۴). اساس: الشرف، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۵). مش + علی.

(۶). همه نسخه بدلها + یا فاطمه.

(۷). همه نسخه بدلها + او.

(۸). همه نسخه بدلها: ام ایمن گفت.

(۹). همه نسخه بدلها + به تو.

(۱۰). همه نسخه بدلها: او می آمد.

(۱۱). مش: بنشانند.

(۱۲). همه نسخه بدلها: که این وقت شادی است.

(۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۲۷۰

آنگه گفت:

مرحبا ببحرین «۱» یلتقیان و نجمین یقترنان،

مرحبا به دو دریا که به هم رسیدند و به دو ستاره که به یکدیگر پیوستند.

آنکه فاطمه را گفت: پیش او چون پرستار باش تا او تو را چون بنده باشد. آنکه علی را گفت: نیک زن «۲» است زن تو «۳». فاطمه را گفت: نیک شوهر «۴» است شوهر تو.

آنکه گفت:

بارک الله علیکما و فیکما و اسعد جدکما و اخرج منکما الكثير الطیب،

خدای مبارک کناد بر شما و نیک بادی و از نسل شما فرزندان پاکیزه بسیار بدهاد.

آنکه به در آمد و در «۵» فرا گرفت و عضاده در به دست گرفت و گفت:

طهرکما [الله] «۶» و طهر نسلکما، انا سلم لمن سالمکما و حرب لمن حاربکما، استودعکما الله و استخلفه علیکما

، خدای پاک بکناد شما را از نسل شما را، من به صلح ام با آن که با شما به صلح است، به جنگم «۷» با آن که با شما به جنگ است، شما را به خدای می سپارم.

آنکه زنان را گفت: باز گردی که رحمت بر شما باد [۱۳۳- پ] زنان جمله برفتند. رسول باز نگرید «۸» یک زن بر فاطمه بود و نمی رفت. رسول گفت: این زن کیست که نمی رود؟ گفت: یا رسول الله! من اسماء بنت عمیس ام. گفت:

چرا نرفتی؟ گفت: یا رسول الله! می خواهم تا وصایت خدیجه به جای آرم.

گفت: آن چه وصیت است؟ گفت: روزی بنزدیک خدیجه حاضر بودم، و فاطمه پیش او بود در او نگرید و بگریست. گفتم: برای چه می گویی؟ و آنچه خدای تو را داده است کس را نداد؟ گفت: همچنین است، و خدای را برای آن شکر می کنم، و لکن اندیشه من از آن است که من با پیش خدای شوم و فاطمه تنها ماند و به وقت آن که «۹» به شوهر دهند کس نباشد که تعهد او کند و انیس او باشد. وصیت

(۱). اساس: بحرین، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲-۶). همه نسخه بدلها: زنی.

(۳). همه نسخه بدلها+ و.

(۴). همه نسخه بدلها: شوهری.

(۵). مش: در را.

(۷). همه نسخه بدلها: بچنگ.

(۸). اساس: نگرديد، به قیاس با نسخه آط و ديگر نسخه بدلها، تصحيح شد.

(۹). همه نسخه بدلها+ او را.

ص: ۲۷۱

می‌کنم تو را و سوگند می‌دهم بر تو به خدای - عز و جل - که اگر تو در حیات باشی این تیمار بداری و فاطمه را تنها رها نکنی.

رسول - علیه السلام - بگریست و او را دعا [کرد و] «۱» گفت:

اللهم استر اسماء و احفظها فی لیلها و نهارها و استرها فی دنیاها و آخرتها و افض لها حاجاتها.

آنکه گفت: یا اسماء! نکو اندیشه کرده‌ای، سه روز تا هفته‌ای «۲» بر او باش تا او تنها نماند «۳».

چون رسول برفت فاطمه از شرم چراغ بنشانند. اسماء گفت: چندان «۴» نور از روی فاطمه بتافت تا «۵» خانه روشن شد.

علی گفت: من در روی فاطمه نگریدم، مرا هیبتی بگرفت برای آن که فاطمه - علیها السلام - نیک نیک مانده بود به رسول - علیه السلام - به روی و قامت و رفتن و گفتن و شمایل و اشارات. گفت: به گوشه خانه بنشستم ساعتی. اسماء گفت که، علی گفت «۶»: یا بنت رسول الله! مرا وردی است دستور باشی «۷» تا آن ورد بگزارم «۸»؟

فاطمه گفت: صواب باشد، و او نیز برخاست «۹» و در پی او ایستاد «۱۰» و نماز می‌کرد «۱۱» تا صبح بر آمد.

چون روز شد، رسول - علیه السلام - بیامد و در بزد در بزدنی «۱۲» برفق، و گفت:

السلام علیکم ء ادخل رحمکم الله.

اسماء گفت: بجستم و در بگشادم، و ایشان از نزد «۱۳» بامداد در زیر گلیمی بودند. چون رسول در آمد، خواستند تا برخیزند. رسول سوگند داد بر ایشان که بر حال خود باشی. آنکه بیامد و بر سر اینان «۱۴» ایشان بنشست، و پایها در میان ایشان کرد، یک پای علی در بر گرفت و یک پایش فاطمه. آنکه

(۱). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۲). آب، آج، لب، آل: یا هفته، مش: یا یک هفته.

(۳). همه نسخه بدلها: نباشد.

(۴). همه نسخه بدلها: چندانی.

(۵). همه نسخه بدلها: که.

(۶). همه نسخه بدلها + فاطمه را.

(۷). آج، لب: باشد.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آط: بگذارم.

(۹). آب، آج، لب، آز، مش: برخواست.

(۱۰). آب، آز، مش: بایستاد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: می کردند.

(۱۲). همه نسخه بدلها، بجز آط: در زدنی، آط: زدنی.

(۱۳). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: از خنکای، چاپ شعرانی (۸ / ۳۰۵): از هنگام.

(۱۴). ضبط اساس دقیقا بدین صورت است: «سراشان»، همه نسخه بدلها: بالین، سرین در فرهنگها به معنی چیزی مانند «بالش» هست، آیا سراینان همان سرینان است؟

ص: ۲۷۲

گفت علی را که: یا علی! چگونه یافتی اهلت را؟ گفت:

نعم العون هی علی طاعة الله

، نیک یار است او بر طاعت خدای. فاطمه را «۱» پرسید همین جواب داد.

آنکه علی را گفت: کوزه‌ای آب بیار. بیاورد. رسول - علیه السلام - آیاتی از قرآن بر آن جا خواند و باد در او دمید و علی را گفت: باز خور، و بقیّتی در او رها کن.

همچنان کرد. رسول - علیه السلام - آن آب بر روی و سینه علی ریخت و گفت:

اذهب الله عنك الرجس و طهرک تطهیرا.

آنکه بار «۲» دیگر آب بخواست و آیاتی «۳» قرآن بر او خواند و فاطمه را گفت: باز خور و پاره‌ای رها کن در او. همچنان کرد.

رسول آن آب «۴» بر روی فاطمه ریخت و گفت:

اذهب الله عنك الرجس و طهرک تطهیرا.

آنکه ایشان را دعا بکرد و بیرون آمد و گمان برد که ایشان در شب همچنان با یکدیگر خفته بودند. جبریل - علیه السلام - آمد و رسول را گفت و از کار ایشان خبر داد و این آیت آورد: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ «۵» - الایة.

روز دیگر رسول - علیه السلام - در نزدیک ایشان رفت هر یکی را در گوشه‌ای دید نشسته، دست ایشان گرفت و بیاورد ایشان را و بر نمطی «۶» از آن خدیجه نشانید و گفت: باید که تا به یک جای باشی. و خدیجه برای آن که فاطمه را دوستر داشتی از دگر دختران، چه او کهنتر بود، و او را دو دختر دیگر بود: زینب و رقیه، هر دو را به حیات خود به شوهر داد به مکه، رقیه را به عتبه بن ابی لهب داد، و زینب را به ابو العاص بن الربیع. حلیی «۷» و متاعی که او را بود برای فاطمه بنهاد.

رسول - علیه السلام - شب دیگر بنزدیک ایشان آمد و حسوی بساختند و به یک جای بخوردند. و رسول ایشان را به خدای سپرد به مسجد آمد و نماز می‌کرد تا به روز، و ایشان را دعا می‌کرد [۱۳۴- ر].

روز سیم وقت سحرگاه بیامد و در بزد. اسماء در باز کرد و ایشان در زیر عبا

(۱). همه نسخه بدلها: بجز مش+ را نیز، مش و از فاطمه نیز.

(۲). همه نسخه بدلها: پاره‌ای.

(۳). همه نسخه بدلها+ از.

(۴). مش+ را.

(۵). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۶.

(۶). اساس: حطی، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آط، آب، آج، لب، آز، آل: جلیبی، چاپ شعرانی (۸ / ۳۰۵): حلی.

ص: ۲۷۳

بودند، خواستند تا جدا شوند، رسول گفت:

علی حالکما.

آنکه علی را گفت: یک ساعت به مسجد رو. او بیرون رفت. فاطمه را گفت: چگونه می‌یابی شوهرت را؟

گفت:

خیر بعل،

بهتر شوی «۱»، آن که «۲» است که زنان قریش مرا طعنه می‌زنند و می‌گویند:

انّ اباک زوّجک فقیرا معدما لا مال له، پدر تو تو را به مردی درویش داده است که از دنیا مالی ندارد.

رسول - علیه السّلام - گفت: یا فاطمه! بدان که پدرت درویش نیست، و شوهرت درویش نیست، و خدای تعالی خزاین و گنجهای زمین بر من عرضه کرد از زر و سیم، من قبول نکردم و اختیار آخرت کردم. و اگر تو آن بدانی که پدرت می‌داند، دنیا و زینت دنیا در چشم تو زشت گردد. بدان که این زنان که این گفتند نه بر طریق شفقت گفتند، من تو را به مردی داده‌ام
«۳»

اقدّمهم سلما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما

، به اسلام از همه پیشتر است [و به علم از همه بیشتر] «۴» و به حلم از همه عظیمتر. و بدان که تا خدای تعالی در آسمان تو را به علی نداد، من تو را در زمین به او ندادم، و بدان که خدای تعالی در «۵» زمین اطلاعی کرد و دو مرد را برگزید: یکی را پدر تو کرد و یکی را شوهر تو کرد، نیک شوهر «۶» است این شوهر تو. در او عصیان مکن به آنچه تو را فرماید. آنکه دعا کرد ایشان را و گفت:

اللّٰهُمَّ اجمع شملهما «۷» و اّلف بین قلوبهما «۸» و اجعلهما و ذرّیتهما من ورثة جنّة النّعیم و ارزقهما ذرّیة طاهرة طّیبة مبارکة و اجعل فی ذرّیتهما البرکة و اجعلهم ائمة یتهدون بأمرک الی طاعتک و یأمرون بما یرضیک،

بار خدایا جمع اینان «۹» مجتمع دار، و دلهاشان به هم آر، اینان را و فرزندان اینان را وارثان بهشت نعیم «۱۰» کن، و فرزندانی پاکیزه روزی کن اینان را، و بر فرزندان ایشان برکت کن، و ایشان را امامانی کن که به فرمان تو راهنمایان خلقان باشند.

(۱). همه نسخه بدلها: شوهری.

(۲). کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: آلا.

(۳). همه نسخه بدلها + که.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آط، آب، آز، مش: بر.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آط، مه: شوهری.

(۷). اساس: شملکما، با توجه به نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). اساس: قلوبکما، با توجه به نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). آب، مش: این هر دو.

(۱۰). همه نسخه بدلها: نعیم بهشت.

ص: ۲۷۴

آنکه علی را گفت:

یا ابا الحسن نعم الزَّوجِ زوجتک،

نیک زن است زن تو، و این از جمله حور العین است، چه این «۱» از میوه بهشت آفریده است با او مدارا کن.

فَأَنْهَا بَضْعَةَ مَنِّي يَسُوؤُنِي «۲» ما ساءها و يسرّني ما سرّها و انّ الله تعالى يغضب بغضبها «۳» و يرضى برضاها «۴»،

او پاره از اندام من است آنچه او را دژم «۵» بکند مرا دژم «۶» بکند و آنچه او را خرّم «۷» بکند مرا خرّم بکند، و خدای - عزّ و جلّ - از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود.

آنکه گفت: یا ابا الحسن «۸»! نباید که من فردا تو را بینم و بر تو اثر عرس نبینم و بر تو اثر عرس نباشد «۹». فاطمه گفت «۱۰»: یا رسول الله! من شرم دارم از اسماء که او مدّتی است تا خدمت «۱۱» می‌کند و من نتوانم خدمت کردن، برای من خادمه‌ای فرمای. رسول - علیه السّلام - گفت: خادمه‌ای خواهی یا چیزی که از خادمه بهتر باشد؟ گفت: و آن چیست یا

رسول الله؟ گفت: آن که به عقب هر نمازی سی و چهار بار تکبیر کنی، و سی و سه بار تسبیح، و سی و سه بار تحمید، این بر زبان صد است و در ترازو هزار.

یا فاطمه! هیچ کس نباشد که هر بامداد و شبنگاه «۱۲» این تسبیح بکند و الاّ خدای تعالی او را مهمّات دنیایی و آخرتی «۱۳» کفایت کند.

آنکه رسول - علیه السّلام - اسماء را گفت: تو نیز بسلامت باز گرد -

جزاک الله خیرا «۱۴».

اسماء بازگشت و ایشان تنها «۱۵» ماندند «۱۶» و امیر المؤمنین «۱۷» به فرمان و اشارت رسول خلوت ساخت با فاطمه «۱۸». رسول - علیه السّلام - بر دگر روز در آمد و به دیدار

(۱). همه نسخه بدلها + را خدای.

(۲). آط: یسینی، آج، لب، آل: یسینی.

(۳). همه نسخه بدلها: لغضبا.

(۴). همه نسخه بدلها: لرضاها.

(۵-۶). آط، آب، آج، لب، آز، آل: اندوهگن، مش: اندوهگین.

(۷). همه نسخه بدلها: شاد.

(۸). همه نسخه بدلها: یا علی.

(۹). همه نسخه بدلها: تو را بینم و بر تو اثر عروسی نباشد.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز مش + علیها السّلام.

(۱۱). همه نسخه بدلها + من.

(۱۲). همه نسخه بدلها: شبانگاه.

(۱۳). مش: دنیاوی و اخروی.

(۱۴). مش + فی الدّارین خیرا، و.

(۱۵). آج، لب، آل: بتنها.

(۱۶). همه نسخه بدلها: بماندند.

(۱۷). مش + علی - علیه الصّلوة و السّلام.

(۱۸). همه نسخه بدلها + علیها سلام.

ص: ۲۷۵

ایشان چشم روشن کرد.

فاطمه «۱» رسول «۲» را گفت: یا رسول الله! آن شب که مرا به این جا آوردی، زنانی را دیدم که به جمال ایشان و صورت ایشان هرگز هیچ کس را ندیدم و ایشان بر شکل زنان دنیا نبودند. رسول - علیه السّلام - گفت: ایشان حور العین بودند که خدای تعالی به عرس تو فرستاد ایشان را، و کرامت تو را، و کرامت شوهر تو را.

ایشان در این بودند «۳»، کسی آمد و گفت: یا رسول الله! زنان قریش به تهنیت می آیند با حلّه ها و حلیها. رسول - علیه السّلام - اندیشه کرد، گفت: همین ساعت این زنان در آیند آراسته با حلّه ها و این [۱۳۴ - پ] دخترک ایشان را ببند و باز ماند. بار خدایا! حلّه ای فرست برای فاطمه که ایشان مانند آن ندیده باشند تا شماتت نکنند.

جبریل آمد و برای او حلّه ای آورد از بهشت که قیمت او هر چه در دنیا «۴» ندانستند.

فاطمه آن حلّه در پوشید و بنشست و ایشان در آمدند، چون آن حلّه دیدند متحیر بماندند گفتند: یا فاطمه! این حلّه از کجا آورده ای «۵» که همانا که در دنیا «۶» نباشد و ما ندیده ایم و نشنیده؟ گفت:

هذا من عند الله

، [این] «۷» از نزدیک خداست.

چون اسماء بنت عمیس برفت، کاری که در خانه بود همه فاطمه را بایست کردن. یک روز خسته شد بخفت. امیر المؤمنین به در سرای آمد و در زد، کس جواب نداد و آواز آسیا می آمد که می گردید و گاهواره حسن علی «۸» می جنبید. علی «۹» از شکاف «۱۰» در نگرید فاطمه خفته بود و آسیا می گردید و گاهواره می جنبید. عجب داشت «۱۱»، پیامد و رسول را بگفت، رسول گفت:

[اما علمت] «۱۲» ان لله في الارض ملائكة موكلين بمعونة آل محمد،

خدای را تعالی فرشتگانی هستند موکل به معونت آل محمد.

(۱). همه نسخه بدلها + عليها سلام.

(۲). همه نسخه بدلها + عليه السلام.

(۳). آب، آج، لب، آل، مش + که.

(۴). آب، آج، مش: قیمت آن در دنیا.

(۵). همه نسخه بدلها: از کجاست.

(۶). همه نسخه بدلها + چنین.

(۷-۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). مش: حسن بن علی.

(۹). آج، لب، آل: امیر المؤمنین علی.

(۱۰). همه نسخه بدلها + در.

(۱۱). آط، آب، آج، مش: دانست.

ص: ۲۷۶

امیر المؤمنین گفت: و الله که من با او چنان زندگانی کردم که او را نیازردم و کراحت او اختیار نکردم، و او در من هرگز عاصی نشد، و چیزی «۱» نکرد که رضای من نبود تا [با] «۲» جوار رحمت ایزدی رفت. و هرگه که در او نگریدم هر غم که مرا بود برفت، و تا او از دنیا برفت من شادمانه نشدم.

این جمله‌ای است «۳» از قصه تزویج فاطمه «۴» - صلوات الله علیها - و اگر چه این قصه دراز شد، تبرک را نبشته آمد تا تنبیه باشد بر بعضی فضایل ایشان - صلوات الله علیهما «۵».

قوله تعالی: **وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**، آنکه حق تعالی پس از این در حدیث مشرکان گرفت و گفت: ایشان می‌پرستند بدون خدای چیزی که ایشان را منفعت نکند و نتواند، و مضرت نکند و نتواند از آن که جماد است. **وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا**، و کافر یار است شیطان را بر خدای تعالی، [یقال: ا] «**۶**» **ظَهْرَتِ فُلَانَا عَلَى فُلَانٍ** و اعنته علیه، فلان را بر فلان یاری دادم، یعنی یاور بودم. و گفته‌اند: معنی آن است که **ظَهِيرًا**، ای ذلیلا مهینا متروکا مطر [و] «**۷**» **حَا وَرَاءَ الظَّهْرِ** من قول العرب: **ظَهْرَتِ** به اذا طرحته وراء ظهرک فلا تلتفت الیه، یعنی کافر بنزدیک خدای ذلیل و مهین باشد بمنزلت کسی که او را «**۸**» پس پشت افکنند و با او ننگند.

آنکه رسول را گفت: ما تو را نفرستادیم الا تا بشارت دهنده و ترساننده باشی، یعنی کار تو این است، تو حفیظ و و کیل اینان نه‌ای، اینان را با من گذار «**۹**».

آنکه گفت: **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ**، بگو ای محمد که من از شما مزدی نمی‌خواهم بر ادای رسالت تا شما مرا متهم داری که این دعوت برای طمع مال می‌کنم. **إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا**، این استثنای منقطع است برای آن که «من شاء ان يتخذ»، از جنس مزد ادای رسالت نباشد، و استثنای منقطع به معنی «لکن» باشد، یعنی لکن آن کس که «**۱۰**» خواهد که راهی کند به خدای تعالی به انفاق مال در سبیل

(۱). همه نسخه بدلها: کاری.

(۷-۶-۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها+ بود.

(۴). همه نسخه بدلها+ تمت التزویج.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها+ با.

(۹). آط: گزار.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ او.

ص: ۲۷۷

خدای تعالی. و گفتند معنی آن است که: لکن من شاء ان يتخذ الی ربّه سبیلًا، هر که خواهد که او به طاعت «**۱۰**» خدای راهی سازد، او را نیست که آن کند، و این خبر را حذف کند لدلالة الکلام علیه فی الوجهین.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، و گفت: یا محمد! توکل بر آن خدای کن که او زنده است و نمیرد. وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ، و تسبیح کن [به حمد] «۲» و شکر خدای - عزّ و جلّ - بمانند آن که گوید «۳»: الحمد لله على الاله و حسن بلائه، و الحمد لله على انعامه و احسانه و عظيم امتنانه، الحمد لله كما هو اهله و مستحقه.

در خبر می‌آید که چون بنده گوید:

الحمد لله كما هو اهله

، فریشتگان از نوشتن فرو ایستند، حق تعالی گوید: چرا این که بنده من گفت بر او نوشتی؟ گویند: بار خدایا! او چیزی گفت که ما ندانیم، او گفت: حمد و شکر تو را چنان که «۴» سزاوار آنی، و ما چه دانیم که تو سزاوار چه‌ای از شکر! حق تعالی گوید: همچنین که او گفت بنویسی که جزای آن من دهم [۱۳۵-ر].

وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا، او بس است که به گناه [بندگان] «۵» عالم است، یعنی علم او به گناه بندگان بس در باب آن که ایشان را مستحقّ آن باشد «۶» تا هر کسی را بسزا جزا دهد «۷».

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، گفتند: محلّ «الذی» جرّ است بگونه صفة للحيّ الذی لا يموت، و شاید تا محلّ او رفع بود بر خبر ابتدای «۸» محذوف، آن خدای که آسمان و زمین بیافرید و آنچه در میان آن است به شش روز. «سماوات» گفت و آن جمع است، و «ارض» «۹» واحد است. آنکه گفت: وَ مَا بَيْنَهُمَا، و نگفت: و ما بينهما، برای آن که آن را چون دو صنف کرد، و مثله قول القطاميّ - شعر:

و تغلب قد تباينتنا انقطاعا

الم يجزيك ان حبال قيس

و قول الاخر:

(۱). آط، آب، لب، آز + به.

(۲-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). آب، آز، مش: گویند.

(۴). همه نسخه بدلها + تو.

(۶). همه نسخه بدلها: ایشان مستحق آن باشند.

(۷). همه نسخه بدلها: دهند.

(۸). همه نسخه بدلها: خبر مبتدای.

(۹). همه نسخه بدلها + گفت.

ص: ۲۷۸

بذوی المحارم یرقبان سوادى

ان المنیة و الحتوف كلاهما «۱»

ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، آنکه بر عرش مستولی شد بر آن تفسیر که رفت «۲».

فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا، در او چند قول گفتند: یکی آن که، فسئل [به] «۳» رجلا عالما بالله یخبرک عنه، چون از خدای پرسى عالمی را پرس که او را شناسد «۴» حق معرفت تا تو را از او به حق خبر دهد. ابن جریج گفت: فسئل به «۵» خبیرا، و مراد به «خبیر» خداست، یعنی او را از او پرس و «با» به معنی «عن» باشد کقول الشاعر - شعر:

بصیر بادواء النساء طیب

فان نسئلونی بالنساء فانتی

ای عن النساء.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ، چون این کافران را گویند سجده کنی خدای را، قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ، گویند: رحمان چه باشد؟ کافران گفتند: ما رحمان کذاب یمامه «۶» را شناسیم، یعنی مسیلمه را که او لقب خود رحمان «۷» کرده بود. حمزه و کسائی «لما یأمرنا»، به «یا» خواندند بر خبر مغایبه، یعنی رحمان «۸» برای [آن که] «۹» او می فرماید یعنی خدا. و باقی قرأء به «تا» ی خطاب خواندند «۱۰»، یعنی تو می فرمایی ما را ای محمد. وَ زَادَهُمْ نُفُورًا، و این گفتار «۱۱» ایشان را بیفزود نفور از دین. گفتند:

سفیان ثوری چون این آیت خواندی، سر بر آسمان داشتی و گفتی: الهی زادتى لك خضوعا ما زاد اعداك نفورا، بار خدایا! آنچه دشمنان «۱۲» تو را نفور فزود، مرا خضوع و فروتنی فزود.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا، متعالی است و باقی است، آن خدای است «۱۳» که در آسمان برجها کرد، و آن دوازده برج است: حمل، و ثور، و جوزاء، و

(۱). آط، آب، مش: کلیهما.

(۲). همه نسخه بدلها: رفت.

(۳-۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها + به.

(۵). همه نسخه بدلها: عنه.

(۶). اساس: امامه، به قیاس با دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷-۸). اساس و همه نسخه بدلها: رحمن.

(۱۰). همه نسخه بدلها: به «تا» خواندند خطاب را.

(۱۱). آط، آب، آز، مش + تو.

(۱۲). اساس + آنچه، که با توجه به نسخه بدلها و معنی عبارت زائد می‌نماید.

(۱۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

ص: ۲۷۹

سرطان، و اسد، و سنبله، و میزان، و عقرب، و قوس، و جدی، و دلو، و حوت. و آن دوازده برج، خانه‌ها و منازل این هفت ستاره‌اند که: زحل، و مریخ، و مشتری، و زهره، و عطارد، و آفتاب، و ماه‌اند.

حمل و عقرب خانه «۱» مریخ است، و ثور و میزان خانه «۲» زهره است «۳»، جوزاء و سنبله خانه «۴» عطارد داند، و قوس و حوت خانه «۵» مشتری‌اند «۶»، جدی و دلو خانه «۷» زحل‌اند «۸»، سرطان [خانه] «۹» قمر است «۱۰»، اسد خانه آفتاب است.

و این بر [و] «۱۱» ج بر چهار ضرب است: بخشنده بر چهار طبع در چهار فصل «۱۲» هر یکی سه برج، و آن را مثلثات خوانند: حمل و اسد و قوس مثلثه ناری است «۱۳»، ثور و سنبله و جدی مثلثه ارضی است، جوزاء و میزان و دلو مثلثه هوای «۱۴» است، سرطان و عقرب و حوت مثلثه آبی است.

مفسران خلاف کردند در تفسیر بروج، عطیة العوفی گفت: مراد به بروج کوشکها «۱۵» است که نگاهبانان و حرس از فرشتگان در او باشند، گفت بیانیه قوله تعالی: [وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ، ای قصور محکمة] «۱۶»، و قال الاخطل - شعر:

كَانَها [بروج] «۱۷» [رومی] مُشَيَّدَةٌ لَزَّتْ بِجِصٍّ وَ آجَرٍّ وَ احْجَارِ

ابو صالح گفت: بروج، ستاره‌های بزرگانند «۱۸». عطا گفت: بروج، «شرح» است و آن درهای آسمان است که آن را «مجره» خوانند. وَ جَعَلَ فِيها سِرَاجاً، در او چراغی کرد یعنی آفتاب، نظیره قوله: ... وَ جَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً «۱۹».

حمزه و کسائی و خلف «سراجا» خواندند به لفظ جمع، و گفتند: مراد ستارگانند. و باقی قرأ «سراجا»، و المراد به الشَّمْسِ. وَ قَمَراً مُنِيراً، و ماهی تابان.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً، آنکه از جمله تذکر «۲۰» نعمت و تعداد آثار «۲۱»

(۱-۲). آج، لب، آل: خانه‌های.

(۳-۱۰). همه نسخه بدلها + و.

(۴-۵-۷). همه نسخه بدلها: خانه‌های.

(۶-۸). آب، آز، مش + و.

(۹-۱۱-۱۶-۱۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۲). آط + نصیب.

(۱۳). همه نسخه بدلها: ناری‌اند.

(۱۴). همه نسخه بدلها: بادی.

(۱۵). آب، آز، مش: کوشکهای.

(۱۸). همه نسخه بدلها: ستاره‌هاست که نور کند.

(۱۹). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۶.

(۲۰). مش: تذکیر.

(۲۱). همه نسخه بدلها: آیات.

ص: ۲۸۰

گفت: او آن خداست [۱۳۵-پ] که شب و روز را متتابع کرد، یجیء کلّ واحد منهما خلف صاحبه، تا هر یکی از آن به دنبال صاحبش می‌آید.

عبد الله عباس و قتاده و حسن گفتند: خلفه ای خلیفه، هر یکی از شب و روز خلیفه و عوض صاحبش است «۱» تا هر کسی را که کاری دینی یا دنیاوی «۲» به روز فایت شود به شب تلافی کند، یا به شب فایت شود به روز قضا کند.

قتاده گفت: چنان باید که خدای تعالی در این شب و روز از اعمال شما خیر ببیند، فَأَنْهَمَا مَطِيَّتَانِ يَقْحَمَانِ النَّاسَ إِلَى آجَالِهِمْ، و يقرَّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ و يبليَانِ كُلَّ جَدِيدٍ و يأتیان بكلّ موعود الی يوم القيامة «۳»، این شب و روز مردمان را به اجل می‌برند، و هر دوری نزدیک می‌کنند، و هر نوی کهن می‌کنند، و هر موعودی می‌رسانند تا به روز قیامت.

شقیق گفت: مردی بنزدیک یکی از صحابه آمد و گفت: دوش مرا نماز فایت شد، گفت: امروز قضا کن، فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خَلْفَةً لِّمَنْ اَرَادَ اَنْ يَذَّكَّرَ اَوْ اَرَادَ شُكُوْرًا.

مجاهد گفت معنی آن است که: جعل کلّ واحد «۴» منهما مخالفا لصاحبه، هر یکی را از ایشان مخالف صاحبی «۵» کرد، این روشن است و آن تاریک، این سپید است و آن سیاه.

ابن زید گفت: یعنی متعاقبان «۶»، چون این برود آن بیاید، چون آن برود این بیاید، و گفت: دلیل این تأویل، قول زهیر است که گفت - شعر:

و اطلأوها ينهضن من كلّ مجثم

بها العين و الارام يمشين خلفه

مقاتل گفت، معنی آن است که: شب برای آسایش و خواب است و روز برای کار و معاش، هر که را خواب به شب فایده شود به روز بخسپد، و هر که را کار به روز فایده شود به شب بکند «۷». **لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَ**، آن را که خواهد که ذکر خدای

(۱). آب، آز، مش: باشد.

(۲). آط، آب، آج، لب، آل: دنیایی.

(۳). همه نسخه بدلها: يوم الساعة.

(۴). آب: واحدة.

(۵). همه نسخه بدلها: صاحبش.

(۶). همه نسخه بدلها: متعاقباند.

(۷). همه نسخه بدلها: هر که را به روز فایده شود به شب قضا کند.

ص: ۲۸۱

کند و نماز کند. عامّه قرآء به دو تشدید خواندند: «یذکر»، ای یتذکر، و حمزه و خلف «یذکر» خواندند به تخفیف من الذکر. و گفته‌اند: مراد به تذکر اتعاض «۱» است. **أَوْ أَرَادَ شُكُورًا**، یا خواهد تا شکر خدای کند.

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ، آنکه وصف بندگان خدای کرد، گفت: بندگان خدای آنان باشند که بر زمین آسان روند با سکینه و وقار، و این بر طریق مبالغت است و مثل، چنان که ما می‌گوییم که: فلان بر زمین چنان می‌رود که زمین از او نیازارد.

حسن گفت: یعنی آنان که ایشان بر زمین با تواضع و خشوع روند نه بر سبیل بطر.

حلماء علماء حلیمان و عالمان «۲» باشند.

محمد بن حنفيّه - رضی الله عنه - گفت: حلیم باشند، و اگر بر ایشان سفاهت کنند. و «هون»، در لغت لین و رفق باشد، و منه

قوله - **عليه السلام**: احب «۳» حبيبيک هونا ما عسی ان یکون بغیضک یوما ما «۴».

وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، و چون جاهلان با ایشان خطاب کنند، ایشان گویند: سلام.

در این لفظ خلاف کردند که چه معنی دارد، مجاهد و ابن حبان گفتند: قولى گویند که با سلامت باشند از وزر و وبال. بعضی دگر گفتند: قولا سدیداً، چنان که خدای تعالی فرمود: ... اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً «۵». حسن گفت، گویند: سلام «۶» علیکم، بیانش قوله تعالی: وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ «۷».

ابو العالیه و کلبی گفتند: آیت منسوخ است به آیت قتال، و درست نیست برای آن که جمع ممکن است میان این آیت و آیت قتال، و آیت با آیت قتال جاری مجرای این آیت بود که: ... أَدَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ «۸» و قوله:

(۱). اساس: تذکیر انقطاع، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

(۲). چاپ شعرانی: علیمان.

(۳). آج، لب، آل: احب.

(۴). آط، آب، مش: بیغضک یوما.

(۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۰.

(۶). آط، آج، لب، آل، مش، مه: السلام.

(۷). سوره قصص (۲۸) آیه ۵۵.

(۸). سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

ص: ۲۸۲

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ «۱» ...، چه قتال با کافران باشد، و همه جاهلان کافر نباشند.

ابو برزة الاسلامی روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: قومی باشند از امت «۲» و ایشان را نیافریده‌اند پس از این خواهند بود، پنداری که من ایشان را می‌بینم، من ایشان را دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند، ایشان نصیحتگر «۳» یکدیگر باشند، و آنچه دارند بر یکدیگر مبذول دارند «۴». به نور خدای تعالی روند در میان مردمان بر خفیه و تقیه از مردمان پوشیده و کرانه‌ای «۵» گرفته، مردم از ایشان به سلامت باشند، صابر و حلیم [۱۳۶- ر] باشند. دل‌های ایشان به ذکر خدای باز گردد، و مسجدها «۶» آبادان «۷» دارند. بر کوچکان رحمت کنند و بزرگان را حرمت دارند، و با یکدیگر مواسات «۸» کنند، و توانگرشان بر درویش بذل کند «۹». قوی ایشان بر ضعیف رحمت کند «۱۰». بیمار پرسیدن به پای دارند، و از بی جنازه «۱۱» بروند. در میانه آن که رسول این می‌گفت، یکی از حاضران گفت «۱۲»: با بنده رفیق کنند؟ رسول - علیه

السَّلام - گفت: کلاً! ایشان را رفیق نباشد، یعنی بنده نباشد ایشان را ایشان خدمت خود به نفس خود کنند، و ایشان بر خدای از آن گرامی تر باشند که دنیا بر ایشان فراخ کند.

آنکه رسول - علیه السَّلام - این آیت بر خواند: **وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا**.

حسن بصری چون این روایت بخواندی، گفتی: این وصف روزشان «۱۳» است، و وصف شبشان «۱۴» این است که پس از این می گوید:

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا، به روز با مردمان معاملت چنین کنند [و] «۱۵» معاشرت، چون شب در آید به خدمت خدای «۱۶» چنین قیام نمایند که همه شب در نماز

(۱). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

(۲). همه نسخه بدلها + من.

(۳). همه نسخه بدلها: نصیحت کن.

(۴). همه نسخه بدلها + و.

(۵). همه نسخه بدلها: کرانه.

(۶). همه نسخه بدلها: بنماز.

(۷). کذا در اساس، مش: آباد.

(۸). همه نسخه بدلها: مواسا.

(۹ - ۱۰). آط، آب، آج، آز، مش: کنند.

(۱۱). همه نسخه بدلها: از قفای جنازه‌ها.

(۱۲). همه نسخه بدلها + که.

(۱۳). همه نسخه بدلها: روز ایشان.

(۱۴). همه نسخه بدلها: شب ایشان.

(۱۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۶). همه نسخه بدلها + خود.

ص: ۲۸۳

باشند، گاهی در قیام و گاهی در سجود.

عبد الله عباس گفت، هر که او به شب دو رکعت نماز کند یا بیشتر، از جمله آنان باشد که داخل بود در این آیت، و از جمله نماز شب کنان باشد، و هو مَمَّنْ یبیت لربّه سجّدا و قیاما «۱».

بعضی دگر گفتند: مراد سنت نماز شام است و نماز خفتن، و درست آن است که مراد نماز شب است.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ، و آنان که گویند بر سبیل تضرّع و خشوع در دعا: بار خدایا! عذاب دوزخ از ما بگردان. إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، که عذاب دوزخ دایم و «۲» لازم باشد. و غریم از این جا گویند وامدار را که ملازمت کند به آن «۳» که وامش بر او باشد، و فلان مغرم بفلان اذا کان مولعا به «۴»، مولع باشد به او و صبر ندارد از او «۵»، مفارقت نکند او را، قال الاعشى - شعر:

ط جزیلا فانه لا یبالی

ان یعاقب یکن غراما و ان یع

حسن بصری گفت: غریم اگر چه ملح «۶» باشد و الحاح کننده، آخر مفارقت کند غریم خود را، جز دوزخ که او غریمی است ملازم که هیچ مفارقت نکند.

محمد بن کعب گفت: خدای تعالی با کافران انواع نعمت کرد، شکر آن نکردند، آن بر ایشان غرامت کرد و عذاب دوزخ را غریم ایشان کرد.

ابن زید گفت: غراما ای شراً، یعنی عذاب دوزخ بتر باشد از همه هلاکها.

ابو عبیده گفت: غرام هلاک باشد، کما قال بشر بن ابی خازم - شعر:

ر کانا عذابا و کانا غراما

فیوم النّسار و یوم الجفا

إِنِّهَا سَاءَتْ مُسْتَقْرَأً وَ مُقَامًا، اى «٧» بد قرارگاه و بد جایی است. و نصب هر دو بر تمییز است. و «مقام»، منزل بود و «مقام» مصدر «٨» باشد «٩»، قال سلامة بن جندل - شعر:

(١). آط، آب، لب، آز، آل، مش: ساجدا و قائما.

(٢). همه نسخه بدلها: ندارد.

(٣). همه نسخه بدلها: کند آن را.

(٤). آب، آز، مش + چون.

(٥). همه نسخه بدلها: به او از او صبر ندارد و.

(٦). آج، لب: ملیح.

(٧). مش: یعنی.

(٨). همه نسخه بدلها + جماعت، چاپ شعرانی (٨ / ٣١٢) + اقامت.

(٩). همه نسخه بدلها: و جمعها مقامات.

ص: ٢٨٤

و يوم سير الى الاعداء تاويب

يومان: يوم مقامات و اندية

و قال عباس بن مرداس فى المقامة بمعنى المجلس - شعر:

فقيدا الى المقامة لا يراها

فأبى «١» ما و ايك كان شراً

يعنى الى المجلس و هو اعمى لا يرى شيئا.

قوله تعالى: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا، گفت «۲»: آنان که چون نفقه کنند اسراف نکنند، و آن تجاوز حدّ باشد، و اقتار نکنند و آن تقصیر باشد.

وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا، و از میان این و آن قوام کار نگه دارند.

قرآء خلاف کردند فی قوله تعالى: يَقْتُرُوا. اهل مدینه و شام «یقتروا» خوانند به ضمّ «یا» و کسر «تا» من الاقتار، و کوفیان خواندند: به فتح «یا» و ضمّ «تا» من قتر یقتر، و باقی قرآء به فتح «یا» و کسر «تا». و هر سه لغت است، یقال: قتر یقتر، و یقتر قترا، و اقتر یقتر و قترا. و القتر و القدر بمعنی واحد «۳».

مفسران در معنی اسراف و اقتار خلاف کردند، بعضی گفتند: اسراف نفقه در معصیت باشد و اگر چه اندک بود، و اقتار منع حقّ خدای تعالی باشد و این قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده و ابن جریج و ابن زید. حسن بصری گفت در این آیت: لم ینفقوا فی معاصی الله و لم یمسکوا عن فرائض الله، در معصیت خرج نکنند و از فرایض «۴» باز نگیرند. بعضی دگر گفتند: اسراف آن باشد که مال دیگران خورد بناحق. بعضی دگر [۱۳۶- پ] گفتند که: اسراف آن باشد که از اندازه بگذرد در نفقه و اقتار آن باشد که تقصیر کند، و این قول عامّه مفسران است.

وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا، ای عدلا وسطا «۵» بین الاسراف و التّقصیر، میان این و آن، نه این باشد نه آن باشد.

زهری گفت: آن باشد که عیال را گرسنه و برهنه ندارد و چندان خرج نکند که مردمان گویند مسرف است. مقاتل گفت در این آیت: آنان باشند که کسب از حلال کنند و نفقه میانه کنند و تقدیم فضل کنند.

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: فایا، به قیاس با چاپ شعرانی (۸/ ۳۱۳) و مآخذ لغت و شعر، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها+ و.

(۳). آب، آز، مش+ و هو التّضییق.

(۴). مش+ خداوند تعالی.

(۵). همه نسخه بدلها: و قسطا.

ص: ۲۸۵

یزید بن ابی حبیب وصف اصحاب رسول کرد، گفت: ایشان «۱» به لذت و شهوت نخوردند «۲»، و جامه برای جمال نپوشند «۳»، از طعام به سدّ جوع قناعت کنند «۴» چندان که ایشان را قوت دهد «۵» بر عبادت، و از لباس چندان که عورت پوش باشد و سرما و گرما باز دارد. بعضی صحابه گفتند: اسراف مرد آن «۶» باشد که هر چه آرزو دارد «۷» بخرد و بخورد.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا «۸»، و آنان که با خدای خدای دیگر را نخوانند و نپرستند. عبد الله بن مسعود گفت از رسول پرسیدم و گفتم: کدام گناه عظیمتر است؟ گفت: آن که با خدای انباز گیرند، و او آفریدگار خلق «۹». گفتم: پس کدام؟

گفت: آن که فرزندان را بکشد ترس درویشی «۱۰»، و آن که «۱۱» با او طعام خورد. گفتم:

پس «۱۲»؟ گفت: آن که با زن همسایه زنا کند خدای تعالی این آیت تصدیق او بفرستاد «۱۳»: **وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ**، و نکشند «۱۴» آن نفس را که خدای تعالی کشتن آن به حرام کرد **إِلَّا بِالْحَقِّ**، یعنی در قصاص و حدود. **وَلَا يَزْنُونَ**، و زنا نکنند.

و در خبر است که لقمان حکیم گفت: نگر تا زنا نکنی که اولش مخافت است و آخرش ندامت. **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا**، ای اثما، بزه بیند، یعنی جزای بزه.

لقمان بن عامر گفت: [ابو امامة الباهلی را گفتم مرا حدیثی گوی که از رسول - علیه السلام - شنیده باشی، گفت] «۱۵» شنیدم از رسول - علیه السلام - که گفت: اگر سنگی گران از کنار دوزخ در دوزخ اندازند، به هفتاد سال به قعر دوزخ نرسد، آنما در

(۱). همه نسخه بدلها + طعام.

(۲). مش: نخوردند.

(۳). همه نسخه بدلها: نبوشیدند.

(۴). همه نسخه بدلها: کردند.

(۵). همه نسخه بدلها: بود.

(۶). همه نسخه بدلها: مردمان.

(۷). همه نسخه بدلها: آید.

(۸). همه نسخه بدلها + آخر.

(۹). همه نسخه بدلها + است.

(۱۰). همه نسخه بدلها + را.

(۱۱). همه نسخه بدلها: یا آن که.

(۱۲). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی + کدام.

(۱۳). همه نسخه بدلها: آیت فرستاد به تصدیق او.

(۱۴). اساس: مکشید، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۲۸۶

این مدّت به غیّ و اَثم رسد. ما گفتیم: یا رسول الله! غیّ و اَثم چه باشد؟ گفت: آن که خدای می گوید: فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿۱﴾، و قوله: يَلْقَىٰ اٰثَمًا.

عبد الله بن عمر گفت: «اَثم» نام وادی است در دوزخ، و این قول مجاهد است. ابو عبیده گفت: «اَثم»، عقوبت اثم باشد، قال مسافع اللیثی - شعر:

عقوقا، و العقوق له اَثم

جزی الله ابن عروة حیث امسی

ای عقوبه.

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، او را عذاب مضاعف کنند روز قیامت.

وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا، و او در دوزخ همیشه ماند ذلیل، مهین، خوار. عامّه قراء به جزم خواندند علی جزاء الشرط، و ابن عامر [به رفع] «۲» خواند علی الاستیناف.

آنکه استثنا کرد از او تایید را «۳»: اِلَّا مَنْ تَابَ، اَلَا اَنْ كَسَّ كَسًا تَوْبَةً كَسَّ وَ اِيْمَانًا اَرَدَ وَ عَمَلًا صَالِحًا كَسَّ، تَوْبَةً كَسَّ اَنْ كَسَّ، وَ اِيْمَانًا اَرَدَ اَنْ يَسَّ شَرَكًا، وَ عِبَادَاتًا شَرَعًا اَرَدَ.

عبد الله عباس گفت: دو سال در عهد رسول این آیات متقدم فرو «۴» آمد و ما می خواندیم، از پس دو سال این آیت آمد: اِلَّا مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا.

رسول - علیه السلام - به هیچ چیز چنان خرم نشد که به این آیت و بقوله تعالی: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا، لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ** «۵».

و بعضی مفسران گفتند این آیت منسوخ است به آیت سورة النساء، من قوله تعالی: **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا** «۶» ...، و گفتند: قاتل را توبه نباشد، و این قول درست نیست چه این قول خلاف اجماع است.

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، ایشان آنان [باشند که خدای سیئات ایشان] «۷» به حسنات بدل کند.

عبد الله عباس گفت و سعید جبیر و ضحاک و عبد الرحمن بن زید، معنی آن است که: قبایح شرک، به محاسن اسلام بدل کند ایشان را چون اسلام آرند پس از

(۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹.

(۲-۷). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۳). آط + گفت.

(۴). همه نسخه بدلها: فرود.

(۵). سوره فتح (۴۸) آیه ۱ و ۲.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۹۳.

ص: ۲۸۷

کفر، و به قتل مؤمنان، قتل مشرکان، و به زنا، عفت و احسان.

بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: سیئاتی که در اسلام کرده باشند به حسنات بدل کنند.

ابو هریره روایت کرد که: رسول - علیه السلام - گفت فردای قیامت جماعتی گناهکاران تمناً [۱۳۷- ر] کنند که کاشک تا سیئات بیشتر کرده بودندی! گفتند:

یا رسول الله! ایشان که باشند؟ گفت: آنان که سیئات ایشان به حسنات بدل کنند.

و ابو ذر «۱» روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت: فردای قیامت بنده‌ای را در عرصه قیامت آرند و صحیفه او به دست او دهند، و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد، او می‌خواند و آن کس «۲» می‌ترسد. چون فرو خواند و کبایر نبیند، گوید: مرا گناهایی «۳» است که نمی‌بینم این جا. گویند او را: خدای به حسنات بدل کرد آن را. گفت: رسول این حدیث می‌کرد و به خرمی می‌خندید چنان که دندانهای او می‌دیدند مردمان.

عبد الرّحمن بن جبیر گفت، مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! چه گویی مردی را که هیچ گناه رها نکند و الاّ ارتکاب کند، و مع ذلک هیچ حاجتی و داجتی رها نکند و الاّ قطع کند، او را توبه‌ای باشد؟ گفت: این مرد مسلمان باشد؟

گفت: بلی، این مرد گوینده شهادتین باشد و مؤمن بود، و خیرات کند. رسول گفت:

خدای تعالی گناهان او بدل کند به حسنات و خیرات. مرد شادمانه شد و گفت: الله اکبر الله اکبر، و تا آفتاب فرو شدن «۴» تکبیر می‌کرد.

و در تفسیر غریب الحدیث آمد که: «حاجّت» آن بود که بر حاجیان ره زند چون می‌شوند، و «داجّت» آن بود که ره زند بر ایشان چون «۵» باز گردند، و تاویل این اخبار آن باشد که: خدای تعالی گناه ایشان ببخشد و عفو کند ایشان را و بیامرزد.

حسنات را معنی تفضّل باشد، یعنی بمانند آن منافع، که ثواب بودی اگر

(۱). مش: ابو ذر غفاری.

(۲). همه نسخه بدلها: می‌خواند و از کبیره.

(۳). آط، آب، آز، مش: گناهای، لب: گناهان، آج، آل: گناهی.

(۴). همه نسخه بدلها: آفتاب فرو شد.

(۵). همه نسخه بدلها+ می‌آیند و.

ص: ۲۸۸

مستحق بودی، خدای تفضّل کرد «۱».

و در خبر است که: روزی «۲» سائلی آمد و از رسول چیزی خواست. رسول - علیه السّلام - گفت: بنشین تا خدای چیزی بدهد. در حال مردی در آمد و کیسه‌ای پیش رسول بنهاد و گفت: یا رسول الله! این چهارصد درم است، بر گیر و به مستحقّ ده. رسول - علیه السّلام - گفت: یا سائل! بر گیر که این چهار صد دینار است. مرد گفت: یا رسول الله! دینار نیست، درم است.

رسول دگر باره گفت: برگیر که چهار صد دینار است. مرد گفت: یا رسول الله! این درم است زر نیست. رسول خشم گرفت و گفت:

لا تَكْذِبْنِي فَإِنَّ اللَّهَ يَصْدَقُنِي «۳»

، مرا به دروغزن می‌کنی «۴»؟ که خدای راستیگر «۵» کرده است. آنکه سر کیسه بگشاد و بریخت چهار صد دینار بود، مرد عجب بماند و گفت: یا رسول الله! به خدای که تو را به «۶» خلقان فرستاد که من درم در این کیسه کردم! گفت: راست می‌گویی، و لکن چون بر زبان من چهار صد دینار برفت، حق تعالی درم در کیسه زر گردانید، این جا اشارتی است و تو را در آن اشارت بشارتی است، و آن آن است که: اگر خدای تعالی به موافقت گفتار رسول درم در کیسه زر گردانید، چه عجب «۷» برای موافقت گفتار خود که گفت: فَأَوْلِيكَ يُدِلُّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، سَيِّئَاتٍ تُو در صحیفه حسنات گرداند بدان تأویل که گفتیم «۸».

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، و خدای تعالی همیشه غفور و رحیم است «۹».

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا، و هر که او توبه کند و عمل صالح کند، او با خدای تعالی رجوع کرده باشد و با او گریخته، یعنی توبه و بازگشت او با خدای است [نه با جز خدای. و گفتند: معنی آن است که متاب و مرجع او با خداست] «۱۰» تا به جزا و ثواب او برسد. و «متاب»، و «مرجع»، مصدر است.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ، و آنان که حاضر نیابند «۱۱» به زور.

(۱). همه نسخه بدلها: کند.

(۲). همه نسخه بدلها: یک روز.

(۳). همه نسخه بدلها: صدقنی.

(۴). همه نسخه بدلها: دروغزن مکن.

(۵). همه نسخه بدلها: خدای مرا راستگوی.

(۶). همه نسخه بدلها+ حق.

(۷). همه نسخه بدلها+ که.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آط: بر این تأویل که گفتم.

(۹). همه نسخه بدلها: بوده است.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۱). آج، لب، آل: باشند.

ص: ۲۸۹

مفسران در معنی او خلاف کردند، ضحاک گفت: مراد به «زور» شرک است و تعظیم انداد. علی بن ابی طلحه گفت: مراد گواهی به دروغ است. عمر «۱» گواه دروغ «۲» را چهل تازیانه زدی، و روی سیاه کردی، و در شهر بگردانیدی تا دیگران منزجر شدند «۳» از مانند آن. مجاهد گفت: عید مشرکان است. لیث گفت:

غناست، و این قول محمد بن الحنفیه است. محمد بن المنکدر گفت به اسناد از رسول - علیه السلام - که او گفت: چون روز قیامت باشد، خدای تعالی گوید کجاند آنان که خویشان را منزّه داشتند و اسماع «۴» خود را از لهو و مزامیر شیطان؟ ایشان را در روضه‌های مشک ببرند «۵»، آنکه فرشتگان را گوید: [۱۳۷-پ] بشنوانی بندگان مرا تحمید و تمجید، و بگویی ایشان را که: ... لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ «۶»، بر ایشان ترسی و اندوهی نیست.

عمرو بن قیس «۷» گفت فی قوله تعالی: لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ: ای مجالس الخنا، یعنی به مجالس فحش حاضر نشوند. ابن جریج گفت: مراد دروغ است. قتاده گفت:

مجالس الباطل.

و اصل زور تحسین «۸» چیزی باشد به ظاهر، و باطن بر خلاف آن باشد، و تمویه و تلبیس «۹» باشد، و باطل به صورت حق نمودن.

وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا، و چون به لغو بگذرند کریم‌وار بگذرند «۱۰». مقاتل گفت معنی آن است که: چون از کفار دشنام شنوند «۱۱»، اعراض کنند و روی بگردانند، نظیره قوله: وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ «۱۲»...، سدّی گفت: منسوخ است به آیت قتال، و درست نیست از آن وجه که

(۱). اساس + رضی الله عنه، آز، مش + خطّاب.

(۲). آط، آب، آج، لب، آز، آل: گواهی به دروغ.

(۳). آل: تنبیه شدی.

(۴). لب، آل: استماع.

(۵). همه نسخه بدلها: را در آورید در روضهای مشک.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۶۲.

(۷). همه نسخه بدلها: عمر بن قیس.

(۸). آط، آب: تحسیر، آج، لب: نحبر، آل: بحر، آز، مش: تخسیر.

(۹). اساس: بلیعی، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: بگذارند.

(۱۱). اساس+ و به قیاس با دیگر نسخه بدلها، و با توجه به معنی عبارت زاید می نمود.

(۱۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۵۵.

ص: ۲۹۰

گفتم. مجاهد گفت: چون ذکر نکاح رود از آن کنایت کنند و تصریح نکنند. ابن زید گفت: چون به اباطیل مشرکان [بگذرند] «۱» آن را منکر باشند و از آن اعراض کنند. حسن و کلبی گفتند: مراد به «لغو»، جمله معاصی است، یعنی چون به مجالس لهو و باطل بگذرند گام بر گیرند و به شتاب بروند.

ابراهیم بن میسره گفت: عبد الله مسعود جایی بگذشت که قومی به لهو مشغول بودند، به شتاب بگذشت آن جا، رسول - علیه السلام - گفت:

ان ابن مسعود اصبح کریم

، عبد الله مسعود در روز آمد کریم.

بعضی اهل لغت گفتند: اصل کلمه «۲» من قول العرب: ناقة کریمه و شاة کریمه، چون مبالات نکند «۳» به شیری که از ایشان دوشند. و گفتند: «کرم» کنایت باشد از مجمع خصال خیر، کریم آن را گویند که در او همه خصال خیر مجتمع باشد.

وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ - الاية، و آنان که چون ایشان را یاد دهند آیات خود خدایشان «۴»، لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا ضُمًّا وَ عُمِيَانًا، به سر آن در نیفتند کر و کور، و برای آن «۵» به روی در نیابند، و «۶»، مراد نه آن خورور حقیقت است «۷»، ای لم

يقيموا و لم يصروا «۸» على الكفر بها، در «۹» كفر به آن اصرار و اقامت نکنند، كقول القائل: ضربت فلانا فقام ييكي «۱۰»، و ربما كان قاعدا في تلك الحال، و ما نیز گوییم: بایستاد «۱۱» و می‌گریست، و المعنى جعل ييكي «۱۲».

و لفظ «خرو» را فایده‌ای دیگر است، و آن آن است که: مرد به روی در آمده حال او بتر باشد از حال قایم و قاعد و مستلقى، و این بر سبیل استقباح و استهجان گفت. و نصب «صمّا» و «عميانا» بر حال بود از فاعل.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ، حق تعالی جز آن

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: اصل الكلمة.

(۳). آط، آز، آل: نکنند، آج، لب، مش: بکنند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مش: خدای ایشان.

(۵). همه نسخه بدلها + گفت.

(۶). همه نسخه بدلها: که.

(۷). آط + بل خرور کنایتی است از بیم، يقال: هام فلان في ضلالته و جهالته، و ما نیز گوییم: سر در نهاده است در فلان کار. و گفته‌اند: معنی آن است که.

(۸). آج، لب، آل: یصبرا.

(۹). همه نسخه بدلها: بر.

(۱۰ - ۱۲). آط، آج، لب، آل: تبکی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: در ایستاد.

ص: ۲۹۱

که اوصاف ایشان بگفت، حکایت دعای ایشان باز گفت که: در وقت دعا و رغبت، دعا چگونه کنند «۱»، گفت: و آنان که گویند پروردگار ما! بده ما را از زنان ما و فرزندان ما آنچه چشم ما به آن روشن باشد.

اهل کوفه و ابو عمرو «ذریاتنا» به «الف» خواندند بر جمع و کسر «تا»، و باقی قرآء «ذریتنا» بر واحد و نصب «تا» خواندند. و «قرء» به «۲» لفظ واحد گفت با آن که «اعین» لفظ جمع است. و «ازواج» و «ذریات»، نیز جمع است برای آن که این لفظ مصدر است، و اصل او من قرّ یومنا یقرّ قرآ و قرء اذا برد، و برای آن که «۳» «برد» را تخصیص کرد که بلاد عرب گرمسیر است و ایشان را رنج از گرما باشد و راحت از خنکی، و گفته‌اند: برای آن که آب چشم که از حزن آید گرم بود، چون از سرور آید سرد بود، چنان که شاعر گفت - شعر:

و من السّور بکاء

از این جا گویند در نفرین و دشنام: اسخن الله عینه، و یا سخین العین. و اجعلنا للمتّقین إماماً، و ما را پیشرو متّقیان کن «۴»، با ما الطافی کن که چون ذکر متّقیان رود ما پیش آهنگ باشیم. و گفتند، معنی آن است که: ما را در تقوا چنان کن که دیگران به ما اقتدا کنند، و این قول مکحول است. و بعضی دگر گفتند: این از مقلوب کلام «۵» است یعنی، و اجعل المتّقین ائمة لنا، متّقیان را امام ما کن تا به ایشان اقتدا کنیم. و برای آن امام گفت که، این لفظ از بنای مصدر است، کالقیام و الصیام و الکتاب. [۱۳۸- ر] پس آنکه چون در صفت بسیار شد، جمعش کردند بر ائمه.

بعضی دگر گفتند: جمع خواست جز آن که واحد به جای او بنهاد، و مثله قول القائل:

هؤلاء امیرنا، یعنی امرأونا، قال الله تعالى: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلاَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ «۶»، و المعنی اعداء لی، و قال الشّاعر - شعر:

یا عاذلاتی لا تردن ملامتی ان العواذل لیس لی بأمین «۷»

(۱). همه نسخه بدلها+ و.

(۲). آج، لب، آز: در.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها+ یعنی.

(۵). آب، آز، مش: کل.

(۶). سوره شعرا (۲۶) آیه ۷۷.

(۷). آب: بامیر.

ص: ۲۹۲

ای امناء.

آنکه گفت: **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا**، ایشان را جزا و پاداشت غرفه دهند «۱»، یعنی درجه بلند. و غرفه جای بلند باشد که در «۲» او درپچه‌ها «۳» باشد. **بِما** «۴»، «با» مجازات راست، و «ما» مصدریّه است، ای بصبرهم، به آن صبر که کردند.

وَيُلْقُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، و به استقبال ایشان برند در بهشت [و در] «**۵**» غرفه بهشت تحیت و خطاب نیکو و سلام.

باقر - علیه السلام - گفت:

بما صبروا «**۶**» علی الفقر «**۷**»

، و کوفیان خواندند:

«و یلقون»، به فتح «با» و تخفیف «قاف» من اللّقاء، و باقی قرآء «یلقون» من التلقیة، و نصب او بر مفعول است بر قراءت اوّل مفعول به، و بر قراءت دوم مفعول دوم باشد.

قُلْ مَا يَدْعُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ، بگو ای محمد که خدای تعالی مبالغت نکند به شما اگر نه دعای شما باشد، یعنی آنچه شما را بنزدیک او جاهی پدید آورده است دعای شماست.

مجاهد و ابن زید گفتند، معنی آن است «**۸**»: ما یصنع بکم ربّی، خدای من شما را چه خواهد کرد و کجا برد شما را. ابو عبیده گفت: اصل کلمه از تهیّه و ساز کردن است، من قولهم: عبات الجیش «**۹**» و عبات الطّیب، و عرب گوید: ما عبات بكذا و ما بالیت به و لم اعتدّ به فوجوده و عدمه سواء، قال الشّاعر - شعر:

عبیرا بات یعبوه عروس

کان بنجره و بمنکیبه

لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ [گفتند] «**۱۰**» اگر نه عبادت شما بودی، و گفتند: لو لا ایمانکم، اگر نه ایمان شما بودی.

(۱). اساس: دهد، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: بر.

(۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: دریجها.

(۴). همه نسخه بدلها+ صبروا.

(۵-۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آز+ به آن مخافات راست.

(۷). همه نسخه بدلها+ به آن صبر که کردند بر درویشی.

(۸). همه نسخه بدلها+ که.

(۹). همه نسخه بدلها: الجنس.

ص: ۲۹۳

مفسران در معنی آیت خلاف کردند، بعضی گفتند معنی آن است که: خدای تعالی مبالات نکند به جان «۱» شما اگر نه عبادت و دعای شما باشد، و مثله قوله تعالی:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «۲»، و این قول عبد الله عباس و مجاهد است.

و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که، شما را بنزدیک خدای منزلت به دعاست، اگر دعا نباشد شما را خدای مبالات نکند به آن که شما را هلاک کند. ضحاک گفت: معنی آن است که، خدای تعالی مبالات نکند به مغفرت و آمرزش شما اگر نه دعای شماست اصنام را بدون او، و مثله قوله: مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ «۳».

ولید بن الولید گفت: معنی آن است که، خدای تعالی بندگان را گفت: من شما را نه به آن آفریدم که مرا به شما حاجتی بود «۴»، و لکن تا از من بخواهی و مرا دعا کنی تا شما را بیمارزم و حاجت شما روا کنم. فَقَدْ كَذَّبْتُمْ، شما که کافرانی مرا و پیغام مرا به دروغ داشتی.

و عبد الله عباس خواند: فقد كذب الكافرون، و عبد الله زبیر همچنین خواند، و این شاذ است. فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا، ای فسوف یکون تکذیبکم «۵» لزاما. عبد الله عباس گفت: موتا، تکذیب شما مرگ خواهد بودن. ابن زید گفت: قتالا. ابو عبیده گفت:

هلاکاً، و انشد:

فأما ینجو من حتف ارض

فقد لقیاً حتوفهما لزاما

بعضی دگر گفتند: فیکون «۶» جزاء ملازما، اینچه «۷» می‌کنی جزای آن ملازم خواهد بودن با شما از خیر و شرّ.
ابن جریر گفت: عذاباً دائماً، جزای این کفر شما و تکذیب شما عذابی دایم خواهد بودن و قتلی «۸» ذریع و فنای متتابع، چنان که ابو ذؤیب گفت - شعر:

(۱). همه نسخه بدلها: خلق.

(۲). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۷.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مه: است.

(۵). اساس: یکذبکم، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). آط، آب، آج، آز، مش: فسیکون.

(۷). همه نسخه بدلها: این که.

(۸). مش + بی.

ص: ۲۹۴

ففاجأه «۱» بعادیة لزام «۲»

كما یتفجّر الحوض اللقیف

مراد به «لزام» متتابع است، و مراد به «لقیف»، حوضی است گرد بر گرد به سنگ بر نهاده.

مفسران بعضی «۳» گفتند: مراد قتل روز بدر است که آن روز هفتاد معروف را بکشتند، و هفتاد «۴» اسیر گرفتند، و این قول عبد الله مسعود و ابی کعب و ابو مالک و مجاهد و مقاتل است. بعضی دگر گفتند: مراد عذاب آخرت است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ عترته الطَّاهِرِينَ.

(۱). اساس: فقد، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۸ / ۳۱۹) و منابع شعر و لغت: لزاما.

(۳). همه نسخه بدلها: بعضی مفسران.

(۴). آط، آب، آج، آز، آل، لب: هفتاد را، مش: هفتاد دیگر را.

ص: ۲۹۵

سورة الشعراء

بدان که این سورت مکی است الی قوله تعالی: وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ «۱». و از این جا تا به آخر سورت مدنی است. و دویست و بیست و هفت آیت است و هزار و دویست و نود و هفت کلمت است، و پنج هزار و پانصد و چهل و دو حرف است.

عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس که، رسول - علیه السلام - گفت: «سورة البقره» مرا از ذکر او «۲» دادند، و «طه» و «طواسین» مرا از الواح موسی دادند، و فواتح قرآن و خواتیم «۳» البقره مرا از زیر عرش دادند و مفصل نافله و زیادت «۴» مرا.

و انس مالک روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت که: خدای این هفت سورت دراز مرا به جای توریت داد، و طواسین به جای زبور، و تفضیل داد مرا در امم «۵» بر مفصل، و پیش از آن هیچ پیغامبر را نداده بود.

ابو امامه روایت کرد از ابی کعب از رسول - علیه السلام - که گفت «۶»: هر که او سورة الشعراء بر خواند، خدای تعالی «۷» به عدد هر کسی که به نوح ایمان آورد، و عدد آن که به او کافر شد «۸»، و به هود و شعیب و صالح و ابراهیم و عیسی و محمد - علیهم السلام «۹» - مؤمن شدند و کافر شدند او را ده حسنه بنویسد «۱۰».

(۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۲۴.

(۲). همه نسخه بدلها: اول.

(۳). همه نسخه بدلها + سورة.

(۴). همه نسخه بدلها + است.

(۵). همه نسخه بدلها: خواتیم و، چاپ شعرانی (۸ / ۳۲۰): حوامیم و.

(۶). آل: که رسول علیه السلام مرا گفت.

(۷). چاپ شعرانی (۸ / ۳۲۰) + او را مزد دهد.

(۸). آط، آج، لب، آل: شدند.

(۹). آط، آج، لب، آل: علیه و علیهم.

(۱۰). همه نسخه بدلها: عبارت «و کافر شدند او را ده حسنه بنویسد» را ندارند.

ص: ۲۹۶

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱ تا ۶۸]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) إِنَّ نَسْأَ نُنزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ
أَغْنَاهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶) أَوْ لَمْ
يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ (۹)

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَيَضِيقُ
صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴)

قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَآتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
(۱۷) قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸) وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹)

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (٢٠) فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (٢١) وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (٢٢) قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (٢٣) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (٢٤)

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (٢٥) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (٢٦) قَالَ إِنْ رَسُولُكُمْ أَلَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (٢٧) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (٢٨) قَالَ لَئِنِ اتَّخَذتَّ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (٢٩)

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ (٣٠) قَالَ فَاتِّبِعْ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٣١) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ (٣٢) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ (٣٣) قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (٣٤)

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (٣٥) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (٣٦) يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ (٣٧) فَجَمَعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (٣٨) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (٣٩)

لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (٤٠) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَّا لِأَجْرٍ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (٤١) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّا لَنُكْرِمُكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ (٤٢) قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقَوْمَا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (٤٣) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (٤٤)

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (٤٥) فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (٤٦) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٧) رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (٤٨) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٤٩)

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (٥٠) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (٥١) وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ (٥٢) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (٥٣) إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (٥٤)

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (٥٥) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ (٥٦) فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (٥٧) وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (٥٨) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (٥٩)

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (٦٠) فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (٦١) قَالَ كَلَّا إِنْ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (٦٢) فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ (٦٣) وَأَزَلَّفْنَا تَمَّ الْآخِرِينَ (٦٤)

وَآتَجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (٦٥) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (٦٦) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (٦٧) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٦٨)

[ترجمه]

به نام خدای بخشاینده بخشایشگر

قسم است «۱».

آن را به آیتها «۲» کتاب روشن «۳» است.

همانا که تو هلاک خواهی کرد خود را که نباشند ایشان مؤمن.

اگر ما خواهیم «۴» بفرستیم «۵» بر ایشان از آسمان آیتی که باشد گردنهای «۶» ایشان آن را دلیل.

[۱۳۹-ر]

نیامد به ایشان از کتابی «۷» از خدای آفریده «۸» الا باشند از آن برگردنده.

به دروغ داشتند، بیامد «۹» به ایشان خبرها آنچه بودند به آن فسوس داشتند.

نمی بینند «۱۰» بر زمین چند رویانیدیم در آن از هر نوعی کریم.

که در آن علامتی است و نبودند بیشترینه ایشان گرونده.

و خدای تو اوست عزیز و بخشاینده.

(۱). آج، لب، آل: سوگند است بطول و سنا و ملک خدای عزّ و جلّ.

(۲). آط: این آیاتها، آج، لب، آل: نشانها.

(۳). آج، لب، آل: روشن کننده.

(۴). آج، لب، آل: خواستمانی.

(۵). آج، لب، آل: فرو فرستادمانی.

(۶). آج، لب، آل: آسمان نشانی پس همه روز بودمی گردنهای.

(۷). آج، لب، آل: یاد کردی.

(۸). آج، لب، آل: سخنی نو، که با سیاق آیه سازگارتر می نماید.

(۹). آط: آید، آج، لب، آل: پس زود بود که آید.

(۱۰). آج، آل، لب: ای ننگریستند.

ص: ۲۹۷

و چون ندا کرد خدایت موسی را که بیای به گروه ستمکاران.

قوم فرعون نمی ترسند «۱»؟

گفت خدای من! من می ترسم که دروغ دارند مرا.

[۱۳۹-پ]

و تنگدل شوم و بنرود زبانم، بفرست با من هارون.

و ایشان را بر من گناهی «۲»، می ترسم که بکشند مرا.

گفت: پرگست بروید به آیتهای ما که ما با شما شنونده ایم.

بیایی «۳» به فرعون، بگویی «۴» که ما پیغامبران خدای جهانیا نیم.

که بفرست با ما فرزندان یعقوب «۵» را.

گفت نه بیوریدم «۶» تو را در «۷» ما کودک و بماندی در «۸» ما از عمرت سالها؟

و کردی آن «۹» فعل که کردی، آن فعل که کردی و تو از کافران نعمتهایی «۱۰».

گفت کردم آن را آنگاه و من از قاصدان «۱۱» نبودم.

(۱). آج، لب، آل: ای نمی ترسند.

(۲). همه نسخه بدلها + است.

(۳). اساس: پیامدند، به قیاس با نسخه آط و معنی آیه، تصحیح شد.

(۴). اساس: گفتند، به قیاس با نسخه آط و معنی آیه، تصحیح شد.

(۵). آط، آب: با ما بنی اسرائیل.

(۶). آط: نیروردم، آب، آج، لب: نیروردیم.

(۷-۸). آط، آب+ میان.

(۹). آط: از.

(۱۰). آط، آل، آج: کافر نعمتان، لب: کافران نعمتان.

(۱۱). آط: مانندان، آب، مش: مانندگان، آج، لب، آل: گمراهان.

ص: ۲۹۸

بگریختم از شما چون ترسیدم از شما بداد مرا خدای من پیغامبری، و کرد مرا از پیغامبران.

[۱۴۰-ر]

و این نعمت باشد که منت می‌نهی به آن بر من که تو بنده گرفتی پسران یعقوب را.

گفت فرعون چه باشد خدای جهانیان.

گفت خدای آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است اگر شما دانی.

گفت آنان را که پیرامن «۱» او بودند نمی‌شنوی.

گفت خدای شما و خدای پدران پیش شما «۲»

گفت که پیغامبرتان که فرستادند «۳» به شما دیوانه است.

گفت خدای مشرق و مغرب و آنچه در میان آن است اگر شما دانی.

گفت اگر بگیری خدای جز من، کنم تو را از جمله بازداشتگان.

گفت اگر بیارم به تو چیزی روشن؟

گفت بیار آن را اگر تو از راست گویانی [۱۴۰-پ].

بینداخت عصا «۴» که دیدی آن را اژدهایی بود ظاهر.

و بر کشید دستش «۵» آن سپید بود

(۱). آج، لب، آل: گرداگرد.

(۲). آط: شما پیشین، آج، لب، آل: شما پیشینان.

(۳). آج، لب، آل: فرو فرستاده شده است.

(۴). آط، آب، مه: عصای خود، آج، لب، آل: عصای او.

(۵). آط، آب: بر دست خود.

ص: ۲۹۹

نگرندگان را.

گفت آن گروه را که پیرامن او بودند او جادوی دانا است.

می خواهد که بیرون کند شما را از زمینتان به جادویش، چه فرمای «۱»؟

گفتند بازدار او را و برادر او را و بفرست در شهرها گردکنندگان را.

تا بیارند به تو هر جادوی دانا را.

گرد کردند جادوان به میعاد روزی شناخته.

گفتند مردمان را که شما «۲» گرد می شوی شما «۳»؟

تا همانا که ما پی گیریم جادوان را اگر باشند غلبه کنندگان.

چون آمدند جادوان گفتند فرعون را ما را باشد مزدی اگر باشیم ما غلبه کنندگان؟

گفت بلی و شما آن وقت از جمله مقربان باشی.

گفت ایشان را موسی بیفگنی آنچه شما بر افگنی «۴».

بیفگندند رسنهانشان «۵» و چوبهانشان و گفتند به عزت فرعون که ما غلبه کنیم.

(۱). آب: چه می فرمایی، آج، لب: چه می فرمایند.

(۲). آط + هیج.

(۳). آط، لب، آل: هیج هستید شما جمع شوندگان.

(۴). آط، آب: آنچه می افگنی.

(۵). اساس با خطی متفاوت از متن + عصیهم که به قیاس با نسخه بدلهها، زاید می نماید.

ص: ۳۰۰

بینداخت موسی عصایش که آن بدیدی «۱» فرو می برد آنچه ساخته بودند.

در افگندند جادوان را به سجده.

گفتند ایمان آوردیم به خدای جهانیان.

خدای موسی و هارون.

گفت بگرویدی به او پیش آن که من دستوری دهم شما را، او مهتر شماست آن که پیاموخت شما را جادوی، زود بود که بدانی، ببرم دستهایتان و پایهاتان از خلاف و بردار کنم شما را جمله.

گفتند باکی نیست ما با خدای «۲» خود گردیم «۳».

ما طمع داریم که بیامزد ما را خدای ما گناهان ما «۴» که بودیم «۵» اول مؤمنان.

و وحی کردیم به موسی که «۶» ببر بندگان مرا که شما از پس بیایید «۷».

بفرستاد فرعون در شهرهای «۸» گرد کنندگان را.

که اینان گروهی اند اندک.

و ایشان ما را به خشم آوردند «۹».

(۱). آط، آب: که دیدی آن را.

(۲). آط: ما را تا به خدای.

(۳). آط، آب: گردنده‌ایم.

(۴). آط، آب+ بر آن.

(۵). آج، لب، آل: که گشتیم ما.

(۶). آط، آج، آل+ به شب.

(۷). آب: شما در پی در آمده‌اید، آج، لب، آل: شما پیروی کردگان، که در ترجمه متبعون است برابر ضبط عربی این نسخه‌ها.

(۸). آب، آج، لب، آل، مش: شهرها.

(۹). آط: آورده‌اند، آب، آج، لب، آل: آوردگان‌اند.

ص: ۳۰۱

و ما جمله حذر کننده‌ایم «۱».

بیرون کردیم ایشان را از بستانها و چشمه‌ها.

و گنجها و جای کریم «۲».

همچنین و میراث دادیم پسران یعقوب را.
در پی ایشان برفتند در وقت بر آمدن آفتاب.

[۱۴۲-ر]

چون بدیدند «۳» دو گروه یکدیگر را، گفتند قوم موسی که ما را دریافتند «۴».

گفت پرگست که «۵» با من خدای من است، ره نماید مرا.

و وحی کردیم به موسی که بزن چوبت بر دریا «۶» بشکافته شد، بود هر نیمه‌ای «۷» چون کوه بزرگ.

و نزدیک کردیم آن جا دیگران را.

و برهاندیم موسی را و آنان که با او بودند جمله.

پس غرق کردیم «۸» دیگران را.

که در آن علامتی است و نبودند بیشترینه ایشان مؤمن.

و خدای تو اوست که عزیز و بخشاینده است.

(۱). آب، مش: سلاح و برگ دارندگانیم، آج، لب، آل: جماعتی هستیم بر سلاح.

(۲). آج، لب، آل: جایگاهی بزرگ، مش: مقامی بزرگ.

(۳). آط، آب، آج، لب، آل، مش+هر.

(۴). اساس: ما دریافتیم، به قیاس با نسخه آط و معنی آیه، تصحیح شد.

(۵). آج، لب، آل، مش: گفت موسی حقا که.

(۶). آط، آب، مش، مه: بزن به عصای خود دریا را.

(۷). مش: هر پاره‌ای، آج، لب، آل: هر گروهی.

(۸). آج، لب، آل + ما.

ص: ۳۰۲

قوله تعالی: **طسم** «۱»، حمزه و کسائی و خلف و عاصم در بعضی روایات «طا» را اماله کردند، و مدنیان میان کسره و فتحه خواندند «۲»، و باقی قرآء خواندند به تفخیم به فتح «طا». ابو جعفر و حمزه اظهار «نون» کردند برای تبیین و تمکین، و باقی قرآء اخفا کردند برای مجاورت «میم» [که] «۳» من حروف الفم است.

اما معنی کلمه را «۴» در او خلاف کردند، والبی گفت از عبد الله عباس که:

طسم، قسم است یا «۵» نامی است از نامهای خدای تعالی. عکرمه گفت: علما عاجزند از تفسیر آن. مجاهد گفت: [۱۴۲- ب] نام سورت است، و ابو روق گفت: نامی است از نامهای قرآن. محمد بن کعب القرظی گفت: «طا»، طول خداست «سین» سنای اوست، و «میم» ملک اوست. خدای تعالی قسم کرد به طول و سناء و ملک خود. محمد بن الحنفیه روایت کرد از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که:

رسول - علیه السلام - گفت: «طا» طور سیناست، و «سین» اسکندر [یه] «۶» است و «میم» مکه است، خدای تعالی قسم کرد به این چیزها. و صادق - علیه السلام - گفت: «طا» درخت طوبی است، و «سین» سدره المنتهی است، و «میم» محمد مصطفی است - علیه السلام.

تِلْكَ، اشارت است به آیات قرآن، ای هذه الايات، **آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ**، این آیات قرآن آیات کتابی است مبین و روشن.

لَعَلَّكَ **بَاخِعٌ** **نَفْسِكَ**، آنگه با رسول - علیه السلام - خطاب کرد و او را تسلی داد و گفت: همانا ای محمد که تو خویشتن را هلاک خواهی کرد که این کافران ایمان نمی آرند.

سبب نزول «۷» آیت آن بود که: رسول - علیه السلام - اهل مکه را دعوت کرد «۸» و ایشان ایمان نمی آوردند، رسول دل تنگ شد و اثر رنج او پیدا می شد «۹»، خدای تعالی

(۱). همه نسخه بدلها + قرآء خلاف کردند در این کلمه و در اخوات او.

(۲). همه نسخه بدلها: و فتحه خواندند بتفخیم به فتح طا.

(۳-۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۵). همه نسخه بدلها: و او.

(۷). آز + این.

(۸). همه نسخه بدلها: می کرد.

(۹). همه نسخه بدلها: رنج بر او پیدا شد.

ص: ۳۰۳

گفت: خویشتن را هلاک خواهی کردن برای آن که ایشان ایمان نمی آورند.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ «۱»، اگر ما خواهیم از آسمان آیتی و معجزی فرو فرستیم که گردنهای ایشان آن را ذلیل شود، یعنی اگر خدای تعالی خواهد آیتی بفرستد که ایشان ملجأ شوند به ایمان.

ابو حمزة الثمالی گفت: این آیت آوازی باشد که از آسمان بیاید در نیمه ماه رمضان.

و در تفسیر اهل البیت است، که: آیت این باشد که منادی از آسمان ندا کند در آخر زمان:

الا انّ الحقّ مع علیّ و شیعتہ

، حق با علی است و با شیعه او.

عبد الله عباس گفت: آیت در ما آمد و بنی امیه که دولت بنی امیه را باشد. خدای تعالی از ایشان بستاند و به ما دهد، گردنهای ایشان ذلیل و خاضع شود ما را «۲».

در تواریخ می آید که: چون دولت از بنی امیه با بنی العباس افتاد، هنوز بنی العباس «۳» اندیشناک می بودند از بنی امیه، ایشان را اکرام می کردند و در سرای خود بر کرسیهای زرین و سیمین می نشاندند، تا در عهد منصور، او «۴» عمّ خود را - عبد الله علی را - به شام فرستاد. او برفت و به دار الامارة فرو آمد، و کس فرستاد و وجوه و اعیان بنی امیه را حاضر کرد، هشتاد مرد از ایشان حاضر آمدند همه بر کرسیهای زرین و سیمین نشستند و «۵» بالشها، سدیف بن میمون الشاعر در آمد و این قصیده آغاز کرد که گوید «۶» - شعر:

بالهاليل من بني العباس

اصبح الملك ثابت الاساس

در آن جای می‌گوید:

ما نرا «۷» من نمارق و کراسی

و لقد ساءنی و ساء سوای

بدار الهوان و الاتعاس «۸»

انزلوها بحیث انزلها الله

(۱). آج، لب، آل + آنگه گفت.

(۲). همه نسخه بدلها + و.

(۳). آج، لب، آل: ابو العباس.

(۴). آج، لب، آل + پسر.

(۵). همه نسخه بدلها + بر.

(۶). همه نسخه بدلها: می‌گوید.

(۷). اساس: قریها، آط، آج، لب، آل، مش: ترا، به قیاس با نسخه آب و چاپ شعرانی (۸ / ۳۲۵)، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: و الابئاس.

ص: ۳۰۴

او اشاره کرد به خدم خود و گفت: علیکم بالکافر کوبات. ایشان «۱» عمودهای آهنین به دست داشتند در ایشان نهادند و همه را خرد بشکستند و در میان سرای بیفگندند، آنگه بفرمود تا سماط «۲» بیاوردند و بر سر ایشان بگستردند و مردم را نان دادند، و بعضی از ایشان جان داشتند و در زیر سماط «۳» می‌نالیدند. و اما قوله:

خاضِعینَ، و از حقّ او آن است که خاضعه بودی چه خبر است از اعناق، از این دو جواب است: یکی آن که چون وصف اعناق به چیزی کرد که وصف عقلا باشد، جمع سلامت آورد، چنان که عقلا را گویند، و مثله قوله تعالی: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ «٤»، و لم يقل لهم ساجدة لهذا الوجه، و مثله قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ «٥»... و قال الشاعر - شعر:

تمرزتها و الديك يدعوا صباحه «٦»
إذا ما بنوا نعيش دنوا فتصوبوا

و جواب دیگر آن است «٧»: اراد اصحاب الاعناق فاخرجها، على حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه، برای آن که [جون] «٨» اعناق خاضع باشد «٩» اربابش «١٠» خاضع باشند، و مثله قول الشاعر - شعر [١٤٣- ر]:

على قبضة مرجوة ظهر كفه
فلا المرء مستحي و لا هو طاعم

فعل «ظهر» مؤنث بکرد [تعويلا] «١١» على الكف و قال الرأجز - شعر:

طول الليالى اسرعت فى تقصى
طوين طولى و طوين عرضى

فعل به «ليالى» داد و «طول» رها کرد، و قال جرير - شعر:

أرى مرّ السنين اخذن منى
كما اخذ السرار من الهلال

و مثله: خربت سور المدينة، و مثله قول الاعشى - شعر:

(١). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (٨ / ٣٢٥): بالكافرين ايشان کوبات.

(٢-٣). همه نسخه بدلها: بساط.

(٤). سورة يوسف (١٢) آيه ٤.

(۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۸.

(۶). اساس: دیگر نسخه بدلها: صاحبه، به قیاس بامه و مآخذ شعری تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها+ که.

(۸-۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها: باشند.

(۱۰). اساس: از رباننش، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۳۰۵

كما شرقت صدر القناة من الدم

و تشرق بالقول الذي قد ادعته

و قال العجاج - شعر:

لَمَّا رَأَى مَتْنَ السَّمَاءِ اِبْعَدَتْ

و این طریقی است عرب را فی تذکیر المؤنث اذا اضافوه الی مذکر و تأنیث المذکر اذا اضافوه الی مؤنث، و این وجه اختیار فرآء و ابو عبیده است، جز آن «۱» که در ابیات «۲» مضاف و مضاف الیه بر جای است و در آیت چنین نیست «۳» بل مضاف مقدر است و محذوف، و وجه اول بهتر است.

و وجهی دیگر «۴» آن است که: عرب را عادت باشد که فعل را اسناد کنند با ابعاض فاعل بل «۵» آلت او در آن فعل برای تحقیق فعل، چنان که گویند: یده لا تبطش «۶» و رجله لا تمشی، و رأت عینی و سمعت اذنی، و قال تعالی: بِمَا قَدَّمْتُ يَدَاكَ «۷» ... و قوله: بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيكُمْ «۸» ...، و قوله تعالی: الزَّيْنَاهُ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ «۹» ...، و قوله - عليه السلام: على اليد ما أخذت.

و وجهی دیگر آن است که مجاهد گفت: مراد به «اعناق» رؤسای کبراند، چنان که در عبارت ما رود که: جباران را و بزرگان را «گردن» خوانیم.

و بعضی دیگر گفتند: مراد به «اعناق» طوایف و جماعات خواست، من قول العرب: جاءنی عنق من الناس، ای طائفة، و جاءنی اعناق من الناس، ای طوائف و جماعات، قال الشاعر - شعر:

عنق الیک، فهیت هیتا

ان العراق و اهله

اما تخصیص گردن به خضوع برای آن است که عرب گوید: گردن «۱۰» محلّ تکبّر

(۱). همه نسخه بدلها + است.

(۲). اساس: اثبات، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). اساس: است، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها + در این.

(۵). همه نسخه بدلها: و.

(۶). اساس: لا ییطش، با توجه به آج تصحیح شد.

(۷). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰.

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۲.

(۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۳.

(۱۰). آب، مش: عرب را گردن.

ص: ۳۰۶

است، و سر «۱» جای انفت و حمیت «۲»، از این جا مرد متکبّر را «صید» گویند «۳»، و قال الشاعر - شعر:

و در شاذّ ابن ابی عبله خواند: فظلت اعناقهم لها خاضعة.

قوله تعالى: **وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ** - الآية، وصف این کافران کرد به غفلت و اصرار کردن بر کفر، گفت: نیاید به ایشان ذکری و وعظی به «٥» خدای، و باتفاق ذکر و وعظ که از خدای تعالی آید «٦» جز قرآن نیست. آنگه آن را وصف کرد به آن که «محدث» است، و محدث ضدّ قدیم باشد. آیت دلیل بود بر بطلان قول آن کس که قرآن قدیم گفت، آلا و ایشان از آن عدول و اعراض می‌کنند و تأمل و تدبّر نمی‌کنند در آن تا منتفع شوند به او.

فَقَدْ كَذَّبُوا، به دروغ داشتند آیات ما. **فَسَيَأْتِيهِمْ**، به ایشان آید خیر «٧» آنچه ایشان به آن فسوس می‌داشتند از بعث و نشور و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب. و این بر سبیل تهدید و وعید فرمود.

آنگه بر سبیل تذکر «٨» نعمت گفت: **أَوْ لَمْ يَرَوْا**، نمی‌بینند و نگاه نمی‌کنند در زمین که ما چند نوع نبات نیکو نافع در او برویانیدیم، بهری آنچه آدمی را شایسته باشد در طعام و شراب و دارو، و بهری آنچه چهارپای «٩» را شاید. و معنی «کریم» به یک قول آن است که بر مردم گرامی باشد، بکره «١٠» **على الناس لكثرة منافعها**، برای کثرت منافعش. و قولی دیگر آن است که: معنی «کریم» کثیر است، من قول العرب: نخلة کریمه اذا کثر حملها، و ناقة کریمه اذا کثر لبنها، از هر نوعی بسیار.

شعبی را پرسید [ند] «١١» از این آیت، گفت: مردمان از نبات زمین‌اند از آن جا

(١). همه نسخه بدلها: بینی.

(٢). اساس: به صورت «رحمت» هم خوانده می‌شود.

(٣). همه نسخه بدلها: خوانند.

(٤). اساسا: انوفها، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(٥). همه نسخه بدلها: از.

(٦). آب، آز: آمد.

(٧). آج، لب، آل: آمد خبرهای.

(۸). همه نسخه بدلها: تذکیر.

(۹). همه نسخه بدلها: چهار پایان.

(۱۰). اساس: بکرم، با توجّه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

ص: ۳۰۷

که اصل ایشان از زمین است فی قوله تعالی: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ «۱» ...، و در ایشان کریم و لئیم است، هر که به ایمان و به عمل صالح به بهشت رود «۲» او کریم است، و هر که به کفر و عمل بد به دوزخ شود لئیم است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ، در این که ذکرش رفت از نعمتها، آیتی و دلالتی و عبرتی است آنان را که تأمل کنند بر وجود من و قدرت و حکمت من. وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، و بیشتر مردمان مؤمن نهند و به این ایمان نمی آرند و نمی گروند از آن جا که نظر و تفکر نمی کنند [۱۴۳- پ].

سببویه گفت: «کان» این جا صله است و زیادت، کانه قال: و ما اکثرهم مؤمنین، کما قال: وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ «۳»، و «کان» در کلام زیاده باشد، کقول الشاعر - شعر:

علی کان المسومة العراب

ای علی المسومة العراب، و مثله قوله تعالی: ... مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا «۴»، ای من هو صبی فی المهد.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، و خدای تو اوست که عزیز و غالب است همه چیز را، و ممتنع از همه چیز با عزت و غلبه و منعت «۵»، رحیم و بخشاینده است، و این دو صفت مجموعش کرم باشد، چنان که شاعر گفت - شعر:

و العفو عن قدرة فضل عن «۶» الكرم

و گفته اند: عزیز است بر کافران و رحیم است بر مؤمنان.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى، ياد «۷» کن ای محمد که «۸» ندا کرد خدای [تو] «۹» موسی

(۱). سوره طه (۲۰) آیه ۵۵.

(۲). همه نسخه بدلها: شود.

(۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۳.

(۴). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۹.

(۵). اساس: به صورت «منفعت» هم خوانده می‌شود.

(۶). همه نسخه بدلها: من.

(۷). همه نسخه بدلها: و یاد.

(۸). آج، لب، آل + چون، آط، آب، آز، مش: ای محمد چون.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۳۰۸

را، و ندای او موسی را از درخت «۱» بود چون آتش از درخت پیدا آمد، و ندا این بود که:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ «۲». و موسی را گفت پس از این: أَنْ أَتِيَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، که به این گروه ستمکار رو، یعنی قوم فرعون.

آنکه بدل او «۳» آورد از او: قَوْمَ فِرْعَوْنَ، و این بدل الكل من الكل است. و ظلم «۴» قوم فرعون از دو وجه بود: یکی بر خود بر کفر، و یکی بر بنی اسرائیل به استعباد که ایشان را بنده گرفته بودند «۵» و کودکان ایشان را می‌کشتند، و قوله: أَلَا يَتَّقُونَ «۶»، نمی‌ترسند «۷» از خدای! صورت استفهام «۸» و مراد تفریع و ملامت. و عبید بن عمیر «۹» در شاذّ به «تا» خواند علی تقدیر قل لهم الا تتقون، بگو ایشان را از خدای نترسی «۱۰»؟

موسی - علیه السلام - گفت: رَبِّ إِنِّي أَخَافُ، بار خدایا! من می‌ترسم که ایشان مرا به دروغ دارند و باور ندارند مرا.

وَيَضِيقُ صَدْرِي، و دلم تنگ شود به تکذیب ایشان مرا. وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي، و زبانم بنگردد، برای آن عقده که بر زبانم بود «۱۱»- و قصه آن رفته است. عامه قراء خواندند به رفع هر دو فعل، هر دو «قاف» مرفوع، مگر یعقوب که او منصوب خواند ردّالی قوله: ان یکذبون. فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ، بار خدایا اگر صلاح دانی این رسالت، هارون را بفرمای که او را این منع «۱۲» نیست.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ، و ایشان را بر من گناهی است، یعنی قتل آن قبطی که موسی او را بکشت. فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ، می ترسم که مرا بکشند به قصاص آن قبطی که من او را بکشتم.

قال، گفت خدای: کَلَّا، این کلمه رد [ع] «۱۳» و تنبیه است، یعنی از آن حدیث

(۱). اساس + آن درخت، که به قیاس با دیگر نسخه بدلها، و فحوای عبارت زاید می نمود.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۰.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آج، لب: ندارد.

(۴). اساس: ظلمت، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۵). آط، آب، مش: به بنده گرفتند.

(۶). اساس: تتقون، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۷). اساس: نمی ترسید، با توجه به ضبط قسمت اخیر آیه و به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها + است.

(۹). همه نسخه بدلها: عبیده بن عمیر.

(۱۰). همه نسخه بدلها: نمی ترسید.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بر زبان بودش.

(۱۲). همه نسخه بدلها: موانع.

(۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

باز ایست و این گمان مبر که کار بر خلاف این «۱» خواهد بود. آنگه امر کرد به هر دو- موسی و هارون، گفت: فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا، بروید به آیات من، یعنی آیات من ببرید، یعنی بیانات و معجزات که شما را حاجت باشد به آن عند دعوی نبوت، و از این معنی «۲» اندیشه مکنی که من با شماام به معنی علم و نصرت آنچه شما می‌گویید می‌شنوم.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ، به فرعون شوی و بگویی که ما دو پیغامبریم خدای جهانیان را، و برای آن نگفت «۳» «رسولا» که رسول این جا به معنی رسالت است علی طریق المبالغة، نحو قولهم: رجل صوم و عدل، و شاعر گفت فی الرسول بمعنی الرسالة:

الا من مبلغ عنی رسولا

ای رساله، و قال آخر- شعر:

فان معشر جادوا بعرضك فابخل

رسول امرئ یهدی الیک نصیحة

ای رساله امرئ، و قال کثیر- شعر:

بشر «۴» و لا ارسلتهم برسول

لقد کذب الواشون ما بحت عندهم

ای رساله، و قال العباس بن مرداس- شعر:

بشر «۵» و ارسلتهم برسول

لقد کذب الواشون ما بحت عندهم

ای رساله، و قال العباس بن مرداس- شعر:

نبینی که چون به رسول رسالت خواست تأیید کرد و گفت: «منتهاها». این قول فرأ است.

ابو عبیده گفت: «رسول» در این باب چون «عدو» است، واحد او به جای تننیه و جمع بایستد «۶». یقول العرب: هؤلاء رسولی و وکیلی و عدوی، قال الله تعالی: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِيَ الْا رَبِّ الْعَالَمِينَ «۷».

[قول سیم در او آن است که: کلّ واحد منّا رسول ربّ العالمین] «۸»، هر یکی از

(۱). آج، لب، آل: آن.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مش: معانی.

(۳). همه نسخه بدلها+ که.

(۴-۵). آط، آب، آز: بسرّ.

(۶). آب، آز: باشند، آج، لب، آل: باشد.

(۷). سوره شعرا (۲۶) آیه ۷۷.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۳۱۰

ما رسول [خدای] «۱» جهان است.

أَنْ أَرْسِلُ مَعَنَا، «ان» تعلق دارد به معنی رسول، یعنی «۲» ارسلنا الله اليك [۱۴۴-ر] بان «۳» ارسل، خدای ما را به تو باز فرستاده است که بگویم «۴» تو را که بفرست «۵» فرزندان یعقوب را با ما، یعنی دست از ایشان بردار و ایشان را با ما گذار «۶» که ایشان قوم مانند و از نسب مانند، و این استرقاق و بندگی از ایشان بردار.

گفتند «۷»، موسی - علیه السلام - گفت: اینان را با ما بفرست تا ما به فلسطین رویم، و چهار صد سال بود تا فرعون و قبطیان ایشان را به بندگی می داشتند، و در آن وقت عدد بنی اسرایل سیصد هزار و سی هزار تن بودند. و گفته اند: این عدد مردان بود

جز زنان و کودکان. چون خدای تعالی موسی را و هارون را به یک جای این رسالت فرستاد «۸»، برخاستند «۹» و به یک جای «۱۰» به مصر آمدند و بر در سرای فرعون یک سال مقام کردند که به او نرسیدند، و کس این حدیث با فرعون نگفت. آخر یک روز دربان در سرای رفت و گفت: دو مرد یک سال است تا بر در این سرای می‌نشینند، و می‌گویند: ما رسولان خدای جهانیانیم «۱۱». فرعون گفت: در آرید ایشان را تا ساعتی بر ایشان بخندیم، و گفتند که: ایشان یک سال آن جا مقام کردند، کس به «۱۲» ایشان التفات نکرد، و هر که سخن ایشان شنید گفت: دو دیوانه‌اند، سخنی می‌گویند که لایق حال و وقت نیست، و ایشان خدای را نشناختند تا رسول او را باور دارند، تا یک روز مسخره‌ای بود فرعون را از «۱۳» پیش او حدیثی می‌کرد «۱۴»، میان سخن گفت: هزار بار آن فلان کس دیوانه‌تر «۱۵» است از این دو دیوانه که بر در این سرای دعوی پیغامبری خدای

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: ای.

(۳). همه نسخه بدلها: ان.

(۴). اساس: گویی، دیگر نسخه‌ها: ندارد، با توجه به معنی جمله تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: است که با ما بفرست.

(۶). آط: گزار.

(۷). همه نسخه بدلها: گفت.

(۸). همه نسخه بدلها: فرمود.

(۹). آب، لب، آز: خواستند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و با هم.

(۱۱). همه نسخه بدلها: جهانیانیم.

(۱۲). همه نسخه بدلها: با.

(۱۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۴). همه نسخه بدلها + در.

(۱۵). همه نسخه بدلها: سخن گفت فلان کس هزار بار دیوانه‌تر.

ص: ۳۱۱

می‌کنند در «۱» مدّت یک سال باز، فرعون گفت: چه می‌گویی؟ گفت: این که شنیدی.

رنگ روی فرعون بگردید و از آن حدیث بترسید و گفت: در آری اینها را تا چه کس‌اند و چه می‌گویند. ایشان را در آوردند، و ایشان رسالت و پیغام خدای - جلّ جلاله - بگزاردند «۲».

فرعون در نگرید موسی را بشناخت، چه بر کنار او بزرگ شده بود، روی به او کرد و گفت: **أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا**، نه تو آنی که ما تو را پروردیم و تو کودک بودی و خورد! و نصب او بر حال است از مفعول. و «ولید»، فعلیل باشد به معنی مفعول.

وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ، و سالها از عمر خود در میان ما مقام کردی. مفسّران گفتند: سی سال بود.

وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتِ، و بکردی آن فعل که بکردی. و «فعله» یک بار کردن فعلی باشد، یعنی کشتن آن قبطی. و شعبی خواند: «فعلتک» به کسر «فا» در شاذّ. **وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ**، و تو از جمله کافرانی به نعمت من. و حسن بصری و سدّی گفتند: [من الکافرین] «۳» بی و عبادتی، تو کافری به من و به الهیّت من، چه او دعوی خدایی می‌کرد.

آنکه روی در روی وی «۴» نهاد و او را ملامت کرد، و گفت: این حقّ نعمت من است و جزای «۵» تربیت من که مردی را از آن من «۶» بکستی و بگریختی و اکنون بر سری «۷» آمده‌ای که من پیغامبرم! موسی - علیه السّلام - از کشتن آن قبطی عذر خواست، گفت: **فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ**، و من از جمله آنان بودم که ندانستم که «۸» و کوزه بر مقتل خواهد آمد که مرد از او بمیرد، و قیل: من الخاطئين، یعنی این قتل نه قتل عمد «۹» بود تا مرا به آن ملامت کنند، قتل خطا بود چه غرض خلاص اسرائیلی «۱۰» بود نه

(۱). همه نسخه بدلها: از.

(۲). همه نسخه بدلها: بگزاردند.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: در او.

(۵). آط، آب، آز، مش: جزین، آج، لب: جز این.

(۶). همه نسخه بدلها: ما.

(۷). همه نسخه بدلها: بر سر.

(۸). همه نسخه بدلها + آن.

(۹). آب، آز: عمدا.

(۱۰). همه نسخه بدلها: اسرایل.

ص: ۳۱۲

قتل قبطنی، در میان «۱» به قتل اداء کرد، چنان که یکی از ما سنگی یا تیری به قصدی «۲» فگند، بر کسی آید و کشته شود، این قتل خطا باشد، او را بر آن ملامت نکنند. و گفتند «۳»، «مراد آن است که: من الناسین، من در آن حال غافل و ناسی بودم».

و ضلال به معنی نسیان آمد، فی قوله تعالی: أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا «۴».

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ، بگریختم از شما چون ترسیدم مرا بکشی، و عقل اقتضای آن کند آن جا که قوت ایستادن نباشد بگریزند. و از این جاست که این حدیث مثل شد که:

الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلین

، گریختن از آنچه به آن طاقت و پای ندارند سنت پیغمبران است. فَوَهَّبَ لِي رَبِّي حُكْمًا، خدای من مرا حکمت داد و فهم و علم، و مرا از جمله پیغامبران کرد، و این جواب فرعون است در آنچه او گفت: أَلَمْ نُزَكِّكَ فِينَا وَلِيدًا. چون «۵» این حدیث بر سبیل تحقیر و تعجب گفت [تو] «۶» «کودکی کوچک [بودی]» «۷» ما تو را بیروردیم «۸»، [۱۴۴-پ] چند سال در سرای ما بودی، امروز کار تو به جایی رسید که گویی که: من پیغامبرم! [او گفت] «۹»: این چه تعجب است، چون خدای تعالی مرا فهم و علم و حکمت داد و مرا بفرستاد «۱۰»، از من اهلیت این معنی شناخت و صلاحیت این کار، چه جای انکار است.

آنکه گفت: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ. در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند: معنی او اقرار است به نعمت، و بعضی گفتند: انکار است معنی او، و مورد او تهکم است.

آنان که گفتند معنی او اقرار است، گفتند معنی «۱۱» آن است «۱۲»: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ و لم تعبّدنی و لم تقتلنی، گفت: بلی، این نعمتی است تو را بر من که تو بنی اسرایل را بنده گرفتی، و کودکان ایشان را بکشتی و با من این نکردی،

(۱). همه نسخه بدلها: میانه.

(۲). آط، و دیگر نسخه بدلها: به صیدی.

(۳-۸). همه نسخه بدلها: گفت.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲.

(۵). همه نسخه بدلها: چه.

(۶-۷-۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها + و.

(۱۱). همه نسخه بدلها + او.

(۱۲). همه نسخه بدلها + که.

ص: ۳۱۳

نه مرا کشتی و نه بنده گرفتی چنان که دیگران را، و این قول فرّاء است. و مجاهد گفت و دگر مفسران که: مورد کلام انکار است، یعنی و این نعمتی «۱» باشد که تو بنی اسرائیل را بنده گیری، یعنی این مَنّت و نعمت نباشد. و «الف» استفهام، مقدّم «۲» است این جا «۳»، التّقدیر: (او تلک نعمّة)، و حذف کرد برای دلالت فحوای خطاب بر او، و مثله قوله تعالی: أ فَانْ مِتَّ فَهَمُّ الْخَالِدُونَ «۴»، ای فهم «۵» الخالدون، و قول الشّاعر:

فقلت و انکرت الوجوه هم هم

ای، اهم هم. و قال عمر بن ابی ربیعہ - شعر:

و جفنها من دموعها غرق

لم انس یوم الرّحیل موقوفها

آنکه در وجه این کلام خلاف کردند، بعضی گفتند معنی آن است که: موسی گفت حدیث تربیت که گفتی، اگر بنی اسرائیل را نکستی «۷» مادر و پدرم مرا «۸» پروردی «۹» [چه نعمت باشد تو را به این بر من، خود رها بایست کرد تا ایشان مرا پیورددی] «۱۰» و ایشان را اخافت نبایست کردن «۱۱»، تا ایشان را خوف و ضرورت حمل کرد بر آن که مرا در تابوت به آب بایست افگندن «۱۲» تا تو مرا برگیری و پیوری.

و بعضی دگر گفتند: مراد «۱۳» تذکیر خیانت «۱۴» است، گفت: نعمت یاد می‌کنی و خیانت «۱۵» فراموش می‌کنی به تبعید بنی اسرائیل! و گفتند معنی آن است که: مرا پیورددی و قوم مرا بنده و اسیر کردی، و هر که قومش را ذلیل کند «۱۶» او ذلیل شود، پس این چه نعمت باشد، این که تو با اینان کردی آن را محیط «۱۷» کرد.

(۱). همه نسخه بدلها بجز مه: نعمت.

(۲). همه نسخه بدلها: مقدّر.

(۳). همه نسخه بدلها + و.

(۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳۴.

(۵). آط: افهم.

(۶). آج، لب، آل: ترکنی.

(۷). آط، آز: نکشتیی.

(۸). اساس: را، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹-۱۵). همه نسخه بدلها: پیورددی.

(۱۰). اساس و آط: ندارد، از آج افزوده شد.

(۱۱). آط: کردنی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: انداختن.

(۱۳). آج، لب، آل + به.

(۱۴). آط، آب، آج، لب، آز، مش: جنایت.

(۱۶). همه نسخه بدلها، بجز آز: کنند.

(۱۷). همه نسخه بدلها: محیط، چاپ شعرانی (۸ / ۳۳۲): حبط.

ص: ۳۱۴

حسن بصری گفت: معنی آن است که، تو مال از کجا آوردی؟ بنی اسرائیل را بنده گرفتی و مال ایشان بستدی و مرا به آن پیروردی، آن نعمت نه از مال تو بود، از مال بنی اسرائیل بود، پس این نعمت نباشد. و التَّعبید و الاعباد و الاستعباد، اتَّخَذَ الحَرَّ عبداً، قال الشَّاعر فی الاعباد - شعر:

فیهم ابا عرما شأوا و عبدان

علام یعبدنی قومی و قد کثرت

و در محلّ «ان» دو وجه گفتند: یکی، نصب بنزع الخافض، و التَّقْدیر: بان عبّدت، المعنی بتعبیدک بنی اسرائیل. و وجهی دگر رفع «ا» بر بدل نعمه، و التَّقْدیر:

و تلك نعمة تمنّها علیّ تعبیدک بنی اسرائیل.

قال فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ الْعَالَمِينَ، چون موسی - علیه السّلام - این بگفت، فرعون گفت: وَ ما رَبُّ الْعَالَمِينَ، خدای جهانیان چه باشد که تو دعوی می‌کنی که من رسول اویم؟ و برای آن «ما» گفت «۲»، «من» نگفت که او اعتقاد کرده بود که معبودانی که جز او باشند جماد باشند. و گفته‌اند: برای ابهام گفت، یعنی از عقلاست یا از جنس ما لا یعقل.

موسی - علیه السّلام - گفت: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، خدای آسمان و زمین است و آنچه در میان کتم «۳» آن است. اِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ، اگر شما یقین دانی.

کلبی گفت: معنی آن است که اگر شما [یقین دانی که آسمان و زمین آفریده است. بعضی دگر گفتند معنی آن است که اگر شما] «۴» هیچ علم یقین دانی و شما را علمی است که شک از آن دور باشد، این از آن جمله است، این نیز هم بر آن وجه بدانی.

قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ، فرعون این را جواب نداشت، بر سبیل تعجّب «۵» گفت آنان را که پیرامن او بودند: أَلَا تَسْتَمِعُونَ، [نمی‌شنوی] «۶» که این مرد چه می‌گوید! عبد الله عباس گفت: آن «۷» جماعتی بودند از اشراف قوم او پانصد مرد که خواصّ «۸» او بودند.

(۱). اساس: فعل، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). آب، آج، لب+ و.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴-۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها+ تعلل.

(۷). آط، آب، آج، آز، آل، مش: این.

(۸). آج، لب، آل: که از خواص قوم.

ص: ۳۱۵

موسی گفت: رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ، گفت بر سبیل اظهار «۱» حجت که:

او خدای شماست و خدای پدران پیشین شما «۲»». و این برای آن گفت تا معلوم کند قوم را «۳» اگر فرعون دعوی خدایی ایشان می‌کرد نتوانست گفتن [۱۴۵-ر] که من خدای پدران شمام، چه «۴» در روزگار ایشان نبود و آن که وقتی باشد و وقتی نباشد خدایی را نشاید و این بر تنبیه بود آن قوم را بر این معنی.

چون فرعون از جواب او فرو ماند، قالَ «۵» إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ، روی به قوم کرد و گفت این پیغامبر را که به شما فرستاده‌اند دیوانه است.

موسی - علیه السلام - گفت الزام حجت را و تأکید حدیث را که: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، که او خدای مشرق و مغرب است و آنچه در میان آن است اگر شما عاقلی و خرد کار می‌بندی.

فرعون چون از حجت فرو ماند، از سر تجبر «۶» و سلطنت گفت: لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْإِلَهَاءُ غَيْرِي، اگر خدایی گیری جز من، تو را اندر «۷» زندان کنم «۸» و از جمله زندانیان باشی.

کلبی گفت برای آن تهدید او را «۹» به زندان کرد و به قتل نکرد که زندان او از قتل سخت تر بود، چه زندان او جای تنگ و مظلّم «۱۰» بود با بندهای گران و انواع عذاب سخت.

موسی گفت: **أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ**، اگر چنان باشد که من آیتی و دلیلی روشن بیارم به من ایمان آری؟

فرعون گفت «۱۱» از آن جا که مستبعد بود «۱۲»، گفت: بیار این آیت و معجزه اگر راست می گویی.

عند آن حال موسی عصا که به دست داشت بینداخت در حال ازدهایی گشت

(۱). همه نسخه بدلها: استظهار.

(۲-۳). همه نسخه بدلها + است.

(۴). همه نسخه بدلها + او.

(۵). همه نسخه بدلها: گفت.

(۶). لب، آل: تحیر.

(۷). همه نسخه بدلها: در.

(۸). مش: خواهم کردن.

(۹). آط، آب، آز، مش: آن او را تهدید، آج، لب: برای آن تهدید.

(۱۰). مش: تاریک.

(۱۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۲). همه نسخه بدلها + آن را.

ص: ۳۱۶

آشکارا. و «ذا» مفاجا «۱» راست چنان که بیان کرده ایم. فرعون گفت: چیزی دگر است؟ گفت آری.

وَنَزَعَ يَدَهُ، دست از گریبان بر کشید، فَإِذَا هِيَ بَيِّضَةٌ لِلنَّاطِرِينَ، که نگاه کردی سپید بود چنان که آفتاب را غلبه می‌کرد. و اژدها بیامد و دهن بر نهاد، خواست تا تخت فرعون «۲» فرو برد او زینهار خواست. موسی - علیه السلام - اژدها را بگرفت «۳» عصا گشت، [فرعون] «۴» گفت: ما را مهلت ده تا در کار تو نظر کنیم.

آنکه قوم را گفت آنان را که پیرامن او بودند که: این مرد جادوی دانا و استاد است در این صنعت.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ، می‌خواهد که «۵» شما را به جادوی از شهر بیرون کند، شما را که جماعتی و حاضرانی «۶» چه فرمایی؟

ایشان گفتند: رای ما آن است که او را و برادرش هارون را باز داری، و ذلک قوله: أَرْجِهْ وَأَخَاهُ، و الارحاء، التأخیر - و بیان این رفته است. وَ أبعثْ فِي الْمَدَائِنِ حاشِرِينَ، و کس فرست در شهرها آنان را که «۷» جادوان را جمع کنند.

يَأْتُوكَ «۸»، به تو آرند هر جادوی دانا را.

فَجَمَعَ السَّحَرَةَ، در کلام حذفی و اختصاری است، و آن آن است که: فأمر فرعون فجمع السحرة، فرعون بفرمود تا جادوان را جمع کردند برای میقات روز معلوم، و آن یوم الزینه بود - روز عید «۹» از آن «۱۰» ایشان.

عبد الله عباس گفت: اتفاق چنان افتاد [که] «۱۱» روز سه شنبه «۱۲» اول سال روز نوروز. ابن زید گفت: اتفاق اجتماعشان «۱۳» به اسکندریه بود «۱۴»، گفت: دنبال این ازدحام از بحیره بگذشت آن روز.

(۱). آز: مفاجاة.

(۲). مش + را.

(۳). همه نسخه بدلها: برگرفت.

(۴-۱۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: تا.

(۶). همه نسخه بدلها: شما که حاضرانی.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز مش: تا.

(۸). همه نسخه بدلها + بكل سحرار علیهم، تا.

(۹). آط: عیدی.

(۱۰). مش: روز عیدی که از آن فرعون و قومش.

(۱۲). همه نسخه بدلها: روز شنبه بود.

(۱۳). اساس: اجماعشان، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها+ و.

ص: ۳۱۷

وَقِيلَ لِلنَّاسِ، مردمان را گفتند: شما حاضر خواهی آمدن تا باشد که ما به دنبال این ساحران برویم و ایشان را متابعت کنیم اگر ایشان غالب باشند؟ و گفتند:

به «سحره» موسی و قومش را خواستند، **إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ**، بر طریق استهزا گفتند.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ، چون ساحران بیامدند، فرعون را گفتند: **أَإِنَّ لَنَا لَأَجْرًا**، ما را مزدی خواهد بودن بنزدیک تو و اجری «۱» اگر چنان باشد که ما غالب آییم؟

قال نَعَمْ، گفت: آری. **وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ**، و شما پیش من «۲» از جمله مقربان باشی و نزدیکان.

قال لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ، موسی گفت آن جادوان را که: بیندازی آنچه خواهی انداختن.

فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ، و ایشان آن چوبها و رسنها که داشتند بینداختند. **وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ**، و گفتند: به عزت فرعون که ما غالب خواهیم آمدن، و غلبه ما را خواهد بودن.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ، موسی - علیه السلام - عصا که داشت «۳» بینداخت. **فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ**، در حال آنچه ایشان به روزگار دراز ساخته بودند از چوبها و رسنهای مار پیکر و اژدها پیکر فرو برد. جادوان که آن بدیدند، به اول نظر بدانستند که آنچه موسی کرد نه از جنس سحر است، و به سحر آن نتوان کردن، چه ایشان اسرار جادوی نیک دانستند و بر آن واقف بودند، حالی به روی در افتادند [۱۴۵-پ] سجده کنان و گفتند: **آمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ**، ما ایمان آوردیم به خدای جهانیان.

آنکه برای آن تا ابهام «۴» نیفگند فرعون که مرا می خواهند به این که می گویند، قید زدند که: **رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ**، خدای موسی و هارون.

قالَ آمَنَّا لَهُ، فرعون گفت: ایمان آوردی به موسی پیش از آن که من دستوری دادم شما را، او مهتر و استاد «۵» شماست که شما را سحر آموخت. فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ،

(۱). آط، آو، آز، مش: اجرتی.

(۲). همه نسخه بدلها: پس از این.

(۳). همه نسخه بدلها: عصای خود.

(۴). مش: آن که ابهام.

(۵). همه نسخه بدلها: انباز.

ص: ۳۱۸

بدانی که این که کردی «۱» بچشی وبال این که اقدام کردی بر آن. لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ، من دستها و پایهای شما «۲» ببرم به «۳» خلاف، یعنی به خلاف یکدیگر، پای چپ و دست راست، و همه را بردار کنم.

گفتند: لا ضَيْرَ، هیچ باکی نیست که ما با خدای خود می شویم و بازگشت «۴» ما با اوست.

إِنَّا نَطْمَعُ، ما طمع می داریم که خدای ما خطاهای ما بیامزد. اَنْ كُنَّا، ای لان کنا، برای آن که ما اول مؤمنانیم از قوم فرعون و از اهل زمانه ما «۵».

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ، حق تعالی گفت: ما وحی کردیم به موسی که، بندگان مرا ببر به شب که فرعون «۶» بر پی شما بیاید «۷».

ابن جریج گفت: در این آیت خدای تعالی امر «۸» کرد به موسی که، بنی اسرائیل را بفرمای تا هر چهار خانه‌ای با خانه‌ای «۹» شوند، و در هر سرای که اینان باشند برهی‌ای بکشند، و در سرای به خون او خون آلود «۱۰» کنند که من فرشتگان را خواهم فرستادن تا کودکان آل فرعون را هلاک کنند، و علامت ایشان این است و «۱۱» در سرایی نشوند که بر در آن سرای اثر خون باشد.

آنگه بفرمای تا آرد بسرشد «۱۲»، و همچنین فطیر بیزند تا زود باشد، آنگه تو با بنی اسرائیل برو «۱۳» تا به کنار دریا تا من بفرمایم که چه باید کردن. موسی - علیه السلام - همچنین کرد. چون در روز آمدند، فرعون گفت: بنگر تا موسی چون کرد! مالهای ما بستند و فرزندان ما را بکشند. آنگه بفرمود «۱۴» سریر او «۱۵» از شهر بیرون بردند و بر اثر ایشان لشکری را گسیل کرد «۱۶» هزار و پانصد هزار پادشاه مسور «۱۷» را که در دست

-
- (۱). همه نسخه بدلها + و.
- (۲). آج، لب، آل + را.
- (۳). همه نسخه بدلها: از.
- (۴). همه نسخه بدلها: باز گشتن.
- (۵). همه نسخه بدلها: ندارد.
- (۶). همه نسخه بدلها + و قوم او.
- (۷). همه نسخه بدلها: بیایند.
- (۸). همه نسخه بدلها: وحی.
- (۹). آج، لب، آل: با یک خانه.
- (۱۰). آج، لب، آل، مش: خون آلوده.
- (۱۱). همه نسخه بدلها: آن است که.
- (۱۲). آط، آب، آز، مش: بسریشند.
- (۱۳). آط، آب، آز، مش: بروی، آج، لب، آل: بروید.
- (۱۴). همه نسخه بدلها + تا.
- (۱۵). آج، لب، آل + را.
- (۱۶). آط، آب، آز، مش: لشکر کشی کرد، آج، لب، آل: لشکر کشید.
- (۱۷). آب، آز، مستور، لب: مصور.

دستور نجن زرین داشتند، و با هر پادشاهی هزار مرد بودند.

آنکه فرعون بفرمود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع کردند و گفتند: **إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ**، این گروهی اند اندک و ما را به خشم آورده‌اند. و اصل «شرذمة»، بقیتی باشد اندک که از او باز ماند، و منه قول الراجز - شعر:

جاء الشتاء قميصي اخلاق
شراذم يضحك منه التواق «۱»

عبد الله عباس «۲» گفت: این شرذمة اندک، ششصد هزار مرد و هفتاد هزار مرد بودند، و اینان ما را به خشم آورده «۳» به مخالفت ما در دین و مالهای ما که برده‌اند و فرزندان ما را که بکشته‌اند، و بی دستوری ما از شهر برفته‌اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ، و ما همه تمام سلاحیم و تمام آلت و با قوت و شوکت «۴»، این معنی قراءت آن کس است که او به «الف» خواند، و این قراءت کوفیان است.

و ابن عامر و باقی قراء خواندند: «حذرون» بی «الف» و معنی آن باشد «۵»: ما جمله متيقظ «۶» و هشیار و حذر کننده‌ایم.

فراء گفت: «حذر» و «حاذر»، هر دو یک معنی دارند جز آن که «حاذر» آن کس باشد که حذر او در چیزی در حال باشد، و «حذر» آن بود که حذر کردن او را خوی باشد و عادت. و حذر، اجتناب باشد از چیزی برای آن که جهت خوف باشد. و سمیط ابن عجلان «۷» در شاذ خواند: «حادرون» بالذال غیر المعجمة. فراء گفت: معنی کلمه آن است که ما بزرگیم از بس سلاح که بر ماست، و از این جا چشم بزرگ را «حدره» گویند، و آن را که او را ور می‌باشد «حادر» گویند، قال امرؤ القیس - شعر:

و عين لها حدره بدره
و شقت «۸» ماقيهما «۹» من اخر

فَأَخْرَجْنَاهُمْ، ما بیرون کردیم فرعون را و قومش را از بستانها و چشمه‌های آب و

(۱). اساس: التواق، با توجه به آط و ضبط دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها: عبد الله مسعود.

(۳). همه نسخه بدلها: آورده‌اند.

(۴). آط + تمام.

(۵). آط + که.

(۶). همه نسخه بدلها: مستیقط.

(۷). اساس: عجان، به قیاس با دیگر نسخه بدلها و با توجه به اعلام، تصحیح شد، همه نسخه بدلها: شمیط بن عجلان.

(۸). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۸ / ۳۳۷): فشقت، لسان العرب و مأخذ لغت: شقت.

(۹). اساس و دیگر نسخه بدلها: ما اقیها، به قیاس با چاپ شعرانی (۸ / ۳۳۷) و منابع لغت و شعر، تصحیح شد.

ص: ۳۲۰

کنوز و گنجها. و برای آن مال ایشان را گنج خواند که، آن را زکات نداده بودند و در ره خیر نفقه نمی شد «۱». و **مَقَامِ كَرِيمٍ**، و جایهای نیکو.

كَذَلِكَ، همچنین که گفتیم، و **أَوْرَثْنَاها** «۲»، به میراث بدادیم به فرزندان یعقوب.

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ، به دنبال ایشان برفتند در وقت آفتاب بر آمدن، [۱۴۶- ر] و نصب او بر حال است. و مشرق داخل باشد در شروق آفتاب، کاصبح و امسی و اضحی.

فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ، چون هر دو لشکر یکدیگر را بدیدند - قوم موسی و قوم فرعون - چون موسی - علیه السلام - به کنار دریا رسید وقت آن بود که آفتاب بر می آمد، فرعون و لشکرش برسیدند، قوم موسی نگاه کردند از پیش دریا بود و از پس لشکر، گفتند: یا موسی! **إِنَّا لَمُدْرِكُونَ**، ما را دریافتند و ما دریافته اینانیم.

موسی - علیه السلام - گفت: **كَلَّا**، برگست. **إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ**، خدای من با من است مرا ره نماید «۳» راه نجات.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ، ما وحی کردیم به موسی که عصا بر دریا زن.

عبد الله سلام گفت: چون موسی به کنار دریا رسید و خواست تا در دریا شود، این دعا بخواند:

یا کائنا قبل کل شیء و یا مکون کل شیء، و یا کائنا بعد کل شیء اجعل لنا فرجا و مخرجا

، خدای تعالی وحی کرد که: عصا بر دریا زن. در کلام حذفی است، و التّقدیر: فاضرب فأنفلق. موسی - علیه السّلام - عصا بر دریا زد، دریا شکافته شد. فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ، هر پاره‌ای از او چون کوهی بزرگ بود. [و فرقی] «۴» مفعول باشد و فرقی مصدر، کالذّیح و الذّیح، و النّکت و النّکت.

چنان که قصّه رفته است موسی دریا بگذرانید «۵» و فرعون رسید به کنار دریا چنان که خدای تعالی گفت: وَ أَرْزُقْنَا، ای قرینا، و ما نزدیک بگردیم آن دیگران را.

و الزّلفه القربة، و منه لیلۃ المزدلفه، و قیل: جمعناهم، و مراد به «آخرین»، قوم

(۱). اساس: نمی‌شود، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

(۲). آط، آب، آز، مش + ما.

(۳). آط، آب: راه نمایند، آج، لب، آل: راه نماینده.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آط، مه: بگذرانید، آب، آز: بدرانید، مش: در دریا بدر آمد.

ص: ۳۲۱

فرعون‌اند، و موسی «۱» و قومش را برهانیدیم.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ، پس دیگران را در دریا غرق کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، در این آیتی و دلالتی است. وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، و بیشترین ایشان مؤمن نه‌اند، و خدای تو ای محمّد عزیز و رحیم است - و این آیات را تفسیر رفته است.

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۶۹ تا ۱۴۰]

وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْزِلُ لَهَا عَاقِبِينَ (۷۱) قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ (۷۳)

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدُمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷) الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸)

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي (٧٩) وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي (٨٠) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي (٨١) وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (٨٢) رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْجَنَّةَ بِالصَّالِحِينَ (٨٣)

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (٨٤) وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ الْجَنَّةِ النَّعِيمِ (٨٥) وَاعْفُرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (٨٦) وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (٨٧) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (٨٨)

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (٨٩) وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (٩٠) وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (٩١) وَقِيلَ لَهُمْ آيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ (٩٢) مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (٩٣)

فَكُفُّوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (٩٤) وَجُنُودٌ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (٩٥) قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (٩٦) تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٩٧) إِذْ نَسُوَكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٩٨)

وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (٩٩) فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (١٠٠) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (١٠١) فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١٠٢) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٠٣)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٠٤) كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (١٠٥) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٠٦) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٠٧) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (١٠٨)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٠٩) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (١١٠) قَالُوا أَوْ نُوْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ (١١١) قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١١٢) إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (١١٣)

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (١١٤) إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (١١٥) قَالُوا لَئِن لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (١١٦) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي كَذَّبُونِ (١١٧) فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١١٨)

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ (١١٩) ثُمَّ أَعْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ (١٢٠) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٢١) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٢٢) كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (١٢٣)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٢٤) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٢٥) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (١٢٦) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٢٧) أَتَتَّبُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (١٢٨)

وَتَخَذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (١٢٩) وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (١٣٠) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (١٣١) وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (١٣٢) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ (١٣٣)

وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (١٣٤) إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (١٣٥) قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (١٣٦) إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (١٣٧) وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (١٣٨)

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰)

[ترجمه]

و بخوان بر ایشان «۲» خبر ابراهیم.

چون گفت پدرش را و قومش را که چی «۳» می پرستی.

گفتند می پرستیم بتانی را، همه روز باشیم آن را ایستاده «۴».

گفت هیچ شنوند «۵» از شما چون خوانی «۶»؟

یا سود کند «۷» شما را یا زیان کند؟

گفتند بل یافتیم ما پدران ما را که چنین می کردند.

[۱۴۶- پ]

گفت «۸» دیدی آنچه می پرستیدی؟

شما و پدران شما پیشینگان «۹».

ایشان دشمن اند مرا مگر خدای جهانیان.

آن که بیافرید مرا و رهنمای است «۱۰».

(۱). همه نسخه بدلها + را.

(۲). آب: برایشا/ بر ایشان.

(۳). آب، آج، لب، آل، مش: چه.

(۴). آب: اقامت کنندگان، آج، لب: مقیمان، مش: سجده کننده.

(۵). آب: نمی شنوند، آج، لب، آل، مش: می شنوند.

(۶). آط، مه: بخوانی، آب، لب، آل، مش: می خوانید.

(۷). آب، مش: یا نفع می رسانند.

(۸). آج، لب + ای.

(۹). آج، لب، آل: پیشترینان.

(۱۰). آب، مش: راه می نماید مرا، آج، لب، آل: راه نماید مرا، مه: ره نماید.

ص: ۳۲۲

و آن که آن است «۱» که طعام می دهد مرا و شراب «۲».

و چون بیمار «۳» شوم او شفا دهد.

و آن که بمیراند «۴» مرا و پس زنده کند.

و آن که طمع دارم که بیمارزد مرا گناه من روز جزا.

خدای من بده مرا حکمی «۵» در رسان مرا با نیکان.

و کن «۶» مرا زبان راستی در باز پسینان «۷».

و کن «۸» مرا از وارثان بهشت نعیم.

و بیمارز پدرم را که او بود از گمراهان [۱۴۷-ر].

و رسوا مکن «۹» مرا روز قیامت.

آن روز که سود ندارد مال و نه پسران.

مگر آن که آرد به خدای دلی با سلامت.

و نزدیک بکردند «۱۰» بهشت برای پرهیزگاران.

و بیرون آوردند «۱۱» دوزخ برای کافران.

و گفتند «۱۲» اینان را کجاست آنچه می پرستیدی؟

بدون «۱۳» خدای یاری می کنند شما را یا

(۱). آط، مه: که اوست.

(۲). آج، آل: آب می دهد.

(۳). آج، لب، آل: رنجور.

(۴). آج، آل: آن کسی که می میراند.

(۵). آب، آج، لب، آل، مش: حکمتی.

(۶-۸). آب، مش: بگردان، آج، لب، آل: بساز.

(۷). آب: در پسینان.

(۹). آب، مش: خزی مده.

(۱۰). آب، مش: کرده اند، آج، لب، آل: گردانید.

(۱۱). آب، مش: آورده اند، آج، آل: آورند.

(۱۲). آط، آب، مش: گویند، آج، لب، آل: گفته شود.

(۱۳). آط: از فرود.

ص: ۳۲۳

کینه می کشند «۱»؟

به روی در افگنند «۲» در آن جا «۳» ایشان را و کافران را.

و لشکرهای ابلیس را همه را.

گفتند و ایشان در آن جا خصومت کنند «۴».

به خدای که بودیم «۵» در گمراهی آشکار.

چون راست «۶» بگردیم شما را به خدای جهانیان.

و گمراه نکردند ما را مگر گناهکاران.

[۱۴۷-پ]

نیست ما را از شفاعت خواهان.

و نه دوستی خویش «۷».

اگر باشد ما را بازگشتی «۸» تا باشیم از مؤمنان.

که در آن دلیلی است و نبودند بیشترین ایشان مؤمن.

و خدای تو اوست که عزیز و رحیم است «۹».

به دروغ داشتند قوم نوح پیغامبران را.

چون گفت ایشان را برادرشان نوح نمی ترسی «۱۰»؟

که من شما را پیغامبری ام استوار.

بترسی از خدای و فرمان من بری.

(۱). آب، مش: یا داد ستانند، آج، لب: داد می ستانند.

(۲). آب: باز می بیفکنند، مش: باز می افکنند، آج، آل: پس نگوئسار، لب: پس نگوئسار.

(۳). آج، لب، آل: در آن دوزخ.

(۴). آج، لب، آل+ با یکدیگر.

(۵). آج، لب، آل: که نبودیم.

(۶). آب، مش: مساوی، آج، لب، آل: برابر.

(۷). آج، لب، آل: همدل، مش: حمایت کننده.

(۸). مش: باز گشتنی.

(۹). آج، لب، آل: اوست ارجمند و مهربان.

(۱۰). آج، لب، آل: ای نمی پرهیزید.

ص: ۳۲۴

و نمی خواهم از شما بر او از مزدی، نیست مزد من مگر بر خدای جهانیان.

بترسی از خدای و طاعت من داری.

گفتند بگرویم به تو و پسروانند تو را فرومایگان «۱» [۱۴۸-ر].

گفت نیست علم من به آنچه ایشان می کنند.

نیست حساب «۲» ایشان را الا بر خدایم اگر دانی.

و نیستم من راننده «۳» شما مؤمنان.

نیستم من مگر ترساننده بیان کننده.

گفتند اگر باز نایستی ای نوح باشی از سنگ انداختگان «۴».

گفت خدای من که قوم من مرا به دروغ می دارند.

حکم کن «۵» میان من و ایشان حکم کردنی «۶»، و برهان مرا و آنان را که با من «۷» بودند از جمله مؤمنان.

برهانیدیم «۸» او را و آنان را که با او بودند در کشتی پر بار کرده «۹».

پس غرق کردیم پس از آن ماندگان «۱۰» را.

در این دلیلی است و نبود «۱۱» بیشترین ایشان مؤمن.

(۱). آط: فرود مایگان.

(۲). آط: شمار.

(۳). اساس: رانده، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۴). آط: رجم کنندگان، آب، مش: رجم شدگان.

(۵). آب، مش: بگشای.

(۶). آب، مش: گشادنی.

(۷). اساس: با او، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۸). اساس: برهانیدی، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۹). آط، آب، مه: پر کرده.

(۱۰). آج، لب: بماندگان، آل: بماندگان، آب، مش: باقیان.

(۱۱). آط: و بنبودند، آج، لب، آل: نبودند.

ص: ۳۲۵

و خدای تو است «۱» بی همتا و بخشاینده «۲» [۱۴۸-پ].

دروغ داشتند عاد پیغامبران را.

چون گفت ایشان را برادرشان «۳» هود نمی ترسی؟

که من شما را پیغامبری ام استوار.

بترسی از خدای و فرمان بری مرا.

و نمی‌خواهم از شما بر او از مزد «۴» نیست مزد من مگر بر خدای جهانیان.

«۵»

بنا می‌کنی به هر بلندی «۶» علامتی که بازی می‌کنی.

و می‌گیری مصنعا «۷» تا همانا شما «۸» بمانی.

و چون بگیری، بگیری قهر کننده «۹».

بترسی از خدای و طاعت داری مرا.

«۱۰»

بترسی از آن که مدد داد شما را به آنچه می‌دانی «۱۱».

مدد داد شما را به چهار پایان و پسران.

و بستانها و چشمه‌ها.

[۱۴۹-ر]

که من می‌ترسم بر شما «۱۲»

(۱). آط، آج، لب، آل: اوست.

(۲). آب، مش، عزیز و مهربان، آج، لب، آل: ارجمند مهربان.

(۳). آط: ایشا/ایشان.

(۴). آط، آج، لب: مزدی.

(۵). آب، مش + آیا، آج، لب، آل + ای.

(۶). آج، لب، آل: بالای.

(۷). آط، آب، آج، لب، آل، مش: آگیرها.

(۸). آط، آب، مش + همیشه.

(۹). آج، لب، آل: چون فرا گیرید، سخت فرا گیرید شما جبّاران را.

(۱۰). اساس: تعملون، با توجّه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۱۱). اساس: می‌کنی، که با توجّه به تصحیحی که در معادل عربی آن صورت گرفت ترجمه نیز تصحیح شد.

(۱۲). آط، آج، لب + از.

ص: ۳۲۶

عذاب روزی بزرگ.

گفتند راست «۱» است بر ما، پند دهی یا نباشی از پند دهندگان؟

نیست این آلا ساخته «۲» پیشینگان «۳».

و نیستیم ما عذاب کرده.

«۴»

دروغ داشتند او را، هلاک کردیم ایشان را در این که رفت آیتی است و نبودند بیشترین ایشان گرونده.

و خدای تو اوست که عزیز و رحیم است.

قوله تعالی: **وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ**، حق تعالی خطاب کرد با رسول، گفت:

بخوان بر ایشان خبر ابراهیم - علیه السلام - چون گفت پدرش را، یعنی عمّش را آزر و قومش را: **مَا تَعْبُدُونَ**، چه می‌پرستی؟ و «ما» استفهامی است.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا، گفتند: ما بتان را می‌پرستیم. **فَنَظَّلْنَا لَهُمُ عَاكِفِينَ**، و همه روز بر ایشان «۵» ایستاده‌ایم «۶» مقیم. بعضی علما گفتند: برای آن «فَنَظَّلْنَا» گفت که، ایشان به روز بت پرستیدندی «۷»، به شب نپرستیدندی. و «ظَلَّ» مختص باشد به روز، و «بات» به شب. [و بعضی دگر گفتند: «ظَلَّ»، به معنی «کان» است، یعنی ما بر این کار پیوسته مقیم می‌باشیم چنان که در

«اصیح» و «امسی» بیان کردیم [«۸»]. و «اصنام» جمع صنم بود، و فرق میان «صنم» و «وثن» آن باشد که وثن نامصوّر بود چون شجر و حجر و جز آن، و «صنم» مصوّر بود.

و چند وجه گفته‌اند در شبهه ایشان در عبادت اصنام با آن که می‌دانستند که ایشان جمادند و نفع و ضرّی نتوانند کردن. وجهی آن است که گفتند: عبادت

(۱). آط، آج، لب، آل: یکسان، آب، مش: برابر.

(۲). آب، مش: خوی، آج، لب، آل: آفرینش.

(۳). آج، لب، آل: پیشینیان.

(۴). آب، آج، لب، آل + پس.

(۵). همه نسخه بدلها: بدان.

(۶). آط، آب، آز: استاده‌ایم.

(۷). همه نسخه بدلها + و.

(۸). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۳۲۷

ما آلوده است با تقصیر، خدای را نشاید، ما از مخلوقات او چیزی اختیار کنیم «۱» تا ما را به خدای نزدیک کند، و ذلک قوله تعالی: لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى «۲»...، و چنان که یکی از ما تقرّب کند به پادشاه به آن که بوسه بر بساط او دهد.

وجهی دگر آن گفتند که: ایشان هیكل «۳» نجوم بگرفتند و آن را مصوّر کردند و به آن تقرّب کردند به نجوم. و این جماعتی هندوانند «۴». [۱۴۹-پ] و بعضی «۵» گفتند که: از این جبابره که دعوی خدایی کردند، چون [وفات] «۶» او نزدیک رسید، قوم «۷» او را گفتند: تو می‌روی «۸»، از پس تو که را پرستیم؟ او بفرمود تا: بر شکل او صورتی زرین کردند، گفت: این را پرستید. گفتند: این یک جای باشد، گفت هر که تواند بر شکل این صورتی سازی «۹» و آن را می‌پرستی «۱۰». گفتند: هر کسی از ما توانایی آن ندارد که صورتی سازد زرین. گفت: از آنچه تواند بسازد از سیم و برنج و روی «۱۱» و ارزیز و آهن و سنگ و چوب و جز آن، و شبهت بزرگ «۱۲» در این باب تقلید است به دلیل «۱۳»: اَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ «۱۴». و: وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ «۱۵»...، و مانند این آیتها.

قول دیگر آن است که گفتند: هر چیزی را خاصیتی است، و خاصیت این اصنام آن است که اینان شفیعان ما باشند به نزدیک خدای تعالی، و ذلک قوله عزّ و جلّ: ... هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ «۱۶».

و العاکف، المقبل علی النبیء المقیم عنده، یقال: عکف عکوفاً و اعتکف اعتکافاً. و اعتکاف از این جاست مقام کردن در بعضی مساجد برای عبادت.

ابراهیم - علیه السلام - بر سبیل الزام و توجیه حجّت بر ایشان گفت:

(۱). همه نسخه بدلها + و آن را عبادت کنیم.

(۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۳.

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: به شکل.

(۴). آج، لب، آل: آن جماعتی هندوان بودند.

(۵). همه نسخه بدلها + دگر.

(۶). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها + او.

(۸). همه نسخه بدلها + ما.

(۹). همه نسخه بدلها: سازد.

(۱۰). آب، آز، مش: می پرستد.

(۱۱). آط، آب، مش: رود، آز: رو.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بزرگترین.

(۱۳). همه نسخه بدلها + قوله: وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ.

(۱۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۵۳.

(۱۵). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۲ و ۲۳.

(۱۶). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸.

ص: ۳۲۸

هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ، هیچ شنوند این بتان دعای شما در وقت آن که شما ایشان را خوانی «۱» که: أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ، یا شما را هیچ منفعتی و مضرّتی کنند؟ گفتند: این همه همچنین است که تو همی گویی از فقد سمع و فقد نفع و ضرر، جز آن است که ما پدران خویش را یافتیم که همچنین می‌کردند. و قتاده در شاذ [خواند] «۲»: هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ «۳»، من الاسماع، این بتان شما را بشنوند در وقت دعا، یعنی اجابت کنند شما را.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ، ابراهیم - علیه السلام - گفت: دانسته هستی شما که آنچه شما می‌پرستی اکنون [و] «۴» پدرانتان در روزگار گذشته، ایشان همه دشمن‌اند مرا جز خدای جهانیان. «ما» موصوله است فی قوله: مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ، تأکید است ضمیر متصل را به ضمیر منفصل، وَ آبَاؤُكُمْ، عطف است بر او.

فَأِنَّهُمْ، کنایت است از اصنام و برای آن از ایشان کنایت عقلا «۵» کرد که فعل عقلا با ایشان حوالت کرد از عداوت. و بهری گفتند برای آن فَأِنَّهُمْ گفت که در میان ایشان کسان بودند که خدای پرست بودند و لکن نه به شرایطش، چون خدای تعالی در عبادت ایشان بود و معبود «۶» بعضی از «۷» ایشان بود فَأِنَّهُمْ گفت به کنایت عقلا علی طریق التّغلیب.

أما در اضافت عداوت با ایشان چند وجه گفتند، یکی آن که: اگر «۸» من ایشان را عبادت کنم، ایشان فردای قیامت دشمن من باشند و به عبادت من کفران کنند، لقوله «۹» تعالی: كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا «۱۰». فراء گفت: این از جمله مقلوب است، یعنی من عدو ایشانم، و معادات از میان دو کس باشد هر کس که تو عدو او باشی او «۱۱» عدو تو باشد. و قوله: إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ «۱۲»، استثناى منقطع است و

(۱). آط: خونى.

(۲-۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها + بضمّ الياء و كسر الميم.

(۵). آج، لب، آل: عاقلا، چاپ شعرانی (۸ / ۳۴۲): عاقلان.

(۶). اساس + و، به قیاس با دیگر نسخه بدلها و معنى عبارت زايد می‌نماید، آل: معبودى.

(۷). آب، آز: با.

(۸). آب، آرز+ با.

(۹). اساس: قوله، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۱۰). سوره مریم (۱۹) آیه ۸۲.

(۱۱). مش+ نیز.

(۱۲). همه نسخه بدلها+ مگر خدای جهانیان.

ص: ۳۲۹

معنی او لکن باشد «۱»، لکن خدای دشمن من نیست. و آنان که گفتند در میان ایشان عابدان بودند خدای را، و خدای معبود ایشان بود گفت: استننا متصل است برای آن که قدیم تعالی داخل بود در عبادت ایشان، و قول اول درست تر است.

بعضی دگر گفتند: در کلام محذوفی است «۲» این استننا از اوست، و تقدیر آن که: و لا معبود لی الا رب العالمین، و این وجه ضعیف است.

آنکه «۳» تعداد نعمت خدای کرد، گفت: **الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ**، او آن خداست که مرا بیافرید، هم او مرا هدایت دهد از الطاف و توفیق و تمکین. و بعضی دگر گفتند: خلقنی فی الدنیا علی فطرته فهو یهدین فی الآخرة الی جنّته. و آنچه بیان این وجه است آن است که «خلق» به لفظ ماضی گفت، و هدایت به لفظ مستقبل گفت، آن که مرا بیافرید در دنیا بر فطرت، در آخرتم راه نماید در بهشت و جنّت.

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ، او آن خدای است که مرا طعام و شراب می‌دهد و می‌پروراند و روزی می‌رساند چنان که او مصلحت داند.

حجاج بن عبد الکریم گفت: از بلخ بیامدم به طلب ابراهیم ادهم، او را به حمص نشان دادند برفتم طلب می‌کردم آخر او را در تون گرمابه‌ای «۴» یافتم [۱۵۰- ر] که تون می‌تافت. ساعتی بر او بنشستم مرا پرسید «۵» و خویشان خود را پرسید که در بلخ بودند. آن روز بازو «۶» بودم بر او هیچ طعامی نمی‌دیدم، گفتم: بروم از این جا و سؤال کنم بر کسی و از وی چیزی خواهم. مرا گفت: دانم که گرسنه شدی؟ گفتم:

بلی. گفت: بر ما طعامی نیست، گفتم: بروم و «۷» چیزی بخوامم تا من و تو به یک جای بخوریم. دست فراز کرد «۸» و پاره‌ای خاکستر بر گرفت و با خاک بر آمیخت «۹» و

(۱). همه نسخه بدلها بجز لب+ یعنی، لب: یعنی دشمن خدای.

(۲). همه نسخه بدلها: هست.

(۳). چاپ شعرانی (۸/ ۳۴۳) + ابراهیم علیه السلام.

(۴). آط: گرماویه، آب، آز، مش: گرماوهای.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آب: پیرسید.

(۶). همه نسخه بدلها: با او.

(۷). آط، آب، آز+ سؤال بر کسی کنم، آج، لب، آل، مش: سؤال کنم بر کسی.

(۸). آج، لب، آل: دراز کرد.

(۹). همه نسخه بدلها: پاره‌ای خاک برگرفت و با خاکستر پیامیخت.

ص: ۳۳۰

در «۱» دهن افگند و روی به من کرد و این بیتها بگفت - شعر:

و از جر النفس عن مقام السؤال

و اخلط التراب «۲» بالرماد و کله

فرم ما حوته ایدی الرجال

فاذا شئت ان تقنع بالذلّ

گفت: از بر وی بیرون آمدم و چند روز بر او نرفتم «۳». روزی دگر برخاستم «۴» و در پیش او شدم و بنشستم «۵» دیرگاه هیچ سخن نمی‌گفت، گفتم: چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت:

و النطق فيه معادن الافات

منع الكلام بانه سبب الردی

ابو بكر وراق گفت: يطعمني بلا طعام و يسقني بلا شراب، و معني آن كه مرا روزي دهد بي علاقه و سببي، و مثله

قول النبي - عليه السلام: اتي آبيت «٧» يطعمني ربي و يسقيني،

گفت: مرا همه شب خدای طعام و شراب دهد.

و در خبر است كه سقایی بود در مدینه، روزی در مسجد رسول آمد. رسول - عليه السلام - این آیت می خواند: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا «٨» ...، او قربه بینداخت و گفت: چون خدای «٩» ضمان روزی کرد مرا کار کردن هرزه است.

برفت و سه شبانه روز عبادت می کرد و چیزی نیافت كه بخورد. بخت، در خواب شربه ای «١٠» دادند كه پس از آن بیست و اند «١١» سال بماند طعام و شراب به شهوت نخورد.

گفتند: در عهد حجّاج زاهدی بود او را عبد الرحمن بن يعمر گفتندی كه او در ماهی يك بار طعام خوردی. حجّاج را بگفتند. او را بگرفت و در خانه کرد تا يك ماه و شك نکرد كه او مرده باشد، چون در بگشادند او نماز می کرد. او را گفت: یا فاسق! نماز می کنی بی طهارت؟ گفت: آن كس محتاج طهارت باشد «١٢» كه طعام و

(١). همه نسخه بدلها: و بر.

(٢). آب، آج، لب، آز، آل: التراب.

(٣). همه نسخه بدلها: روز پیش او نشدم.

(٤). همه نسخه بدلها: روزی برخواستم.

(٥). همه نسخه بدلها: تا.

(٦). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (٨ / ٣٤٣) فعد لنفسك ما يأتي.

(٧). كذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (٨ / ٣٤٥) + عند ربي.

(٨). سوره هود (١١) آیه ٤.

(۹). مش + تو.

(۱۰). همه نسخه بدلها: در خوابش شربت.

(۱۱). آج، لب، آل: و نه.

(۱۲). همه نسخه بدلها: شود.

ص: ۳۳۱

شراب خورد، من بر وضوی اولم که این جا در آمدم.

گفتند: در ایام سیف الدوله علی بن حمدان «۱». رومیان زنی را به اسیری بگرفتند، از ایشان بگریخت به شب «۲» از روم به بغداد آمد بی زادی و طعامی. سیف الدوله او را گفت: چگونه آمدی؟ گفت: هر گه که گرسنه شدم سه بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۳» بر خواندم سیر شدم و قوتم پدید آمد به رفتن.

ذو النون مصری را گفتند: چه می خوری؟ گفت: ان ربی يطعمنی و یسقینی.

یطعمنی طعام المعرفة و یسقینی شراب المحبة. آنگه این بیت بگفت - شعر:

و كل شراب سواه سراب

شراب المحبة خیر الشراب

این حکایت و امثال این بنزدیک اهل تصوف از کرامات باشد، و بنزدیک ما اگر درست بود «۴» معجز بود که خدای تعالی اظهار کند بر دست بعضی صالحان چون داند که در آن لطفی خواهد بود یا «۵» بعضی مکلفان را. مذهب علم الهدی - رحمة الله علیه - این است.

وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ، گفت: چون بیمار شوم او مرا شفا دهد، اگر «۶» بیماری و شفا هر دو از اوست، او «۷» ادب نگاه داشت و بیماری اضافت با خود کرد، و شفا حوالت با وی. عجب «۸» روا نمی دارد که این قدر حوالت به خدای کند «۹»، تو چگونه روا می داری که هر کجا قبایحی و فضایحی «۱۰» حوالت با او می کنی.

یکی از جمله بزرگان گفت: به بیمارستانی فرو شدم «۱۱»، مردی طیب را نشسته - دیدم و جماعتی بیماران را بر وی گرد آمده، و هر کس علت خود شرح می دادند «۱۲»، و او هر کس را دوایی می فرمود در خور هر یک «۱۳». برنایی بنزدیک او فراز شد، روی زرد -

(۱). چاپ شعرانی (۸ / ۳۴۴): سیف الدّوله علی همدانی.

(۲). همه نسخه بدلها + و.

(۳). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

(۴). همه نسخه بدلها: شود.

(۵). آط: با.

(۶). همه نسخه بدلها + چه.

(۷). آل، آج، لب + را.

(۸). همه نسخه بدلها: ای عجب ابراهیم.

(۹). آج، لب، آل، مه: روا نمی داری که این قدر حوالت به او می کنی.

(۱۰). آط، آب، آز + هست.

(۱۱). همه نسخه بدلها: در شدم.

(۱۲). همه نسخه بدلها: می داد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: دواپی می کرد در خور او.

ص: ۳۳۲

شده و اثر عبادت و سیمای صلاح «۱» بر وی پیدا. او را گفت: یا استاد! تو مردی طیب و زیرکی، و هر یکی «۲» از بیماران دواپی فرمودی، مرا بیماریی است دوا آن دانی؟

گفت: چیست؟ گفت: بیماری گناه را دوا چه باشد؟ [۱۵۰-پ] گفت: بشو «۳» و هلیله صبر بگیر با بلیله تواضع، و در هاون ندم و پشیمانی افگن [و به دست قهر هوای نفس خود بکوب، و از آن جا در پاتیلچه صحت عزم افگن، و] «۴» آب حیا و شرم بر او زن «۵»، به آتش محبت بجوشان و با سطام «۶» عصمت بگردان تا حباب حکمت بر آرد. آنگه به راووق صفا بیلای و به مروحه استرواح باد کن آن را، و در وقت سحر از وی شربتی نوش کن، و دگر گرد گناه مگرد تا راحت یابی.

وَ الَّذِي يُمَيِّنِي ثُمَّ يُحْيِينِ، او آن خداست که مرا بمیراند و آنکه زنده گرداند. و برای آن «ثم» گفت که ثمّ یحییٰ [که تراخی هست] «۷» در میان زندگانی و مرگ.

اهل اشارت گفتند: یمینتی بالعدل و یحییٰ بالفضل، یمینتی بالفراق «۸» و یحییٰ بالتلاق، یمینتی بالخذلان و یحییٰ بتوفیق الایمان، [یمینتی بالخلاعة، و] «۹» یحییٰ بالطاعة، یمینتی بالجهل و یحییٰ بالعقل.

وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ، و او آن خداست که «۱۰» گناهان من بیامزد روز قیامت، و این بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع با خدای تعالی گفت. و قوله تعالی: يَوْمَ الدِّينِ، ای یوم الجزاء، و قیل: یوم الحساب.

شعبی گفت از عایشه که از رسول - علیه السلام - پرسید، گفت: عبد الله جدعان صله رحم کردی و مهمان «۱۱» را طعام دادی و شراب، و اسیران را از بند رها کردی. او را هیچ سودی دارد؟ گفت: نه، برای آن که او هرگز نگفت: (رب اغفر لی خطیئتی یوم الدین)، [یعنی «۱۲» مسلمان نبود که به این گفتار با خدای فزع کردی و به قیامت ایمان نداشت] «۱۳».

(۱). آج، لب، آل: سلاح.

(۲). همه نسخه بدلها: کس.

(۳). همه نسخه بدلها: بشنو.

(۴-۷-۹-۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: ریز و.

(۶). همه نسخه بدلها: بملعقه.

(۸). همه نسخه بدلها، بجز آل: بالفرقان.

(۱۰). مش + که طمع دارم.

(۱۱). آط، آب، آج، لب، آز: مهمانان.

(۱۲). آج، لب، آل + استغفار نگفت یعنی.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا، بار خدایا! مرا حکمت ده. و «حکم»، بیان چیز را «۱» بر آن وجه که حکمت اقتضا کند. مقاتل گفت: فهما و علما. کلبی گفت: به «حکم» نبوت خواست. وَالْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ، و مرا به آن صالحان گذشته «۲» در رسان از پیغامبران به منزلت و درجه ایشان برسان. عبد الله عباس گفت: یعنی مرا به اهل بهشت در رسان.

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، و مرا زبان راستی کن در بازپسینان «۳». گفتند: مراد ذکر جمیل «۴» است و تنای حسن و قبول عامه در جمله امت «۵». خدای تعالی اجابت کرد این دعا تا همه امم از هر ملت که باشند او را نیک گویند. بعضی دگر گفتند: مراد به این آن است که، از عقب من پیغامبری «۶» کن صادق، یعنی محمد - علیه السلام. قتیبی گفت: یعنی ذکری نیکو. و «لسان» به جای ذکر نهاد، برای آن که ذکر به زبان گویند، چنان که شاعر «لسان» به جای رسالت نهاد، چون رسالت به زفان «۷» گزارند «۸» فی قوله - شعر:

من علولا عجب منها و لا سخر

انّی اتنتی لسان لا اسرّ بها

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ، و مرا از جمله وارثان بهشت نعیم کن. و برای آن ذکر میراث کرد این جا که خدای تعالی جایهایی که در بهشت برای کافران آفرید اگر ایمان آوردندی [و طاعت کردندی] «۹» به میراث به مؤمنان دهد چون ایشان را به دوزخ برند.

وَاعْفِرْ لِأَبِي، و بیامرز پدر مرا «۱۰»، یعنی عمّش را «۱۱». چنان که بیان کرده‌ایم. و این آمرزش خواستن از بهر او برای آن بود که او وعده داد ابراهیم را که ایمان آرد - چنان

(۱). آب، آج، لب، آز، آل، مش: چیزی باشد.

(۲). آط: گذشته.

(۳). آل: باز پسین.

(۴). آل: جمیلت.

(۵). همه نسخه بدلها: و قبول عام در جمله امم.

(۶). اساس: پیغامبران، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها، و معنی عبارت، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: زبان.

(۸). آب، آج، لب، آل، مش: گذارند.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد، مش+ یافتندی و حال آن که مطیع فرمان الهی نشدند و ایمان نیاوردند، خداوند تعالی آن جایها را.

(۱۰). همه نسخه بدلها: پدرم را، آل، مه+ آذر.

(۱۱). آط، آب، آج، لب+ آزر.

ص: ۳۳۴

که بیان کرده شد فی قوله: وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتْيَاهُ «۱».

إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ، [که او] «۲» از دین تو ضال و گمراه بود و مراد به ضلال این جا کفر است، [و این آمرزش خواستن او را مشروط باشد به شرط انجام وعده ایمان فی قوله: إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتْيَاهُ «۳»] «۴».

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، و مرا عذاب مکن آن روز که خلائق را برانگیزند، یعنی روز قیامت. و «خزی» هلاک باشد و عذاب، يقال: خزاه و اخزاه، و خزی «۵» الرَّجُلُ إِذَا اسْتَحْيَى خِزَايَةً.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، آن روز که سود ندارد مال و فرزندان.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ، آلا آن که دلی آرد به حضرت. سلیم، سلامت یافته از شک و شرک. این قول بیشتر مفسران است.

سعید بن المسيّب گفت: قلب سلیم دل درست باشد، و آن دل مؤمن بود برای آن که دل منافق بیمار بود، کفوله تعالی: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ «۶»... حسین بن الفضل گفت: سلیم «۷» باشد از آفت مال و فرزندان، برای آن که پیش از این گفت: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ. بعضی دگر گفتند: مراد به «سلیم»، «لدیغ» باشد و مار گزیده است، و مار گزیده را «سلیم» خوانند، علی طریق التّفال، چنان که شاعر گفت - شعر:

مثل ما سمى اللدّیغ سلیمما

یعنی دلی دردناک دارد از ترس خدای چون مار گزیده [۱۵۱-ر] وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ، نزدیک بکنند «۸» بهشت به متّقیان.

وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ، بیرون آرند دوزخ برای غاویان و جاهلان، یعنی کافران.

(۳-۱). سوره توبه (۹) آیه ۱۱۴.

(۴-۲). اساس: ندارد، به قیاس با دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۵). اساس: و اخزی، با توجه به معاجم لغت تصحیح شد.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۰.

(۷). اساس+ آن، به قیاس با نسخه آط و همه نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۸). همه نسخه بدلها: کنند.

ص: ۳۳۵

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، و گویند ایشان را: کجا ایند آنان که شما ایشان را می‌پرستیدی بدون خدای تعالی، امروز شما را فریاد می «۱» رسند و یاری می «۲» کنند و یا انتصاف «۳» و انتقام می‌کشند؟

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ «۴»، به سر در آرند «۵» ایشان را در دوزخ، و نیز غاویان را یعنی کافران «۶». عبد الله عباس گفت: «جمعوا»، ایشان را جمع کنند «۷» در دوزخ. مقاتل گفت: «قذفوا»، در اندازند ایشان را. و اصل «کبکبوا»، «کبوا» بوده است، «کاف» را مکرر بکرده‌اند [و به جای یک، «با» بنهاده‌اند لاستئقال ثلاث باءات لأن الحرف المشدّد كحرفان] «۸»، و این را مضاعف رباعی خوانند، و منله نههته «۹» و ریح صرصر. وَالْغَاوُونَ، و جاهلان را، گفتند و مراد شیاطینند.

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ، و لشکر ابلیس از کفره جنّ و انس.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ، گویند این کافران در آن حال [که] «۱۰» با یکدیگر خصومتی کنند «۱۱». «واو»، حال راست و آنچه گفت ایشان است [این است] «۱۲» که حق تعالی گفت: تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، به خدا که ما در گمراهی ظاهر بوده‌ایم. و «ان» مخففه است از ثقیله، و دلیل او لزوم «لام» است در خبر او، و این از کلام اتباع و سفله است که رؤسای شیاطین را گویند.

إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، چون شما را با خدای جهانیان راست دانستیم در عبادت و شما را انباز کردیم.

آنکه گوید: وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ، و ما را گمراه نکردند و دعوت باضلال نکردند مگر مجرمان، یعنی شیاطین جنّ و انس از دعوات باطل، این قول مقاتل و کلبی است.

(۲-۱). اساس: نمی، به قیاس با ترجمه آیه در صفحات پیش و با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: انتصار.

(۴). آط، آب، آز، مش + و الغاون.

(۵). همه نسخه بدلها: پس در اندازند.

(۶). همه نسخه بدلها + را عابد و معبود و ضالّ و مضلّ را.

(۷). اساس: جمع کنی، به قیاس با نسخه آط، و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۲-۱۰-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها: نهفته.

(۱۱). همه نسخه بدلها: خصومت می‌کنند.

ص: ۳۳۶

ابو العالیه و عکرمة گفتند: ابلیس است و قایل، برای آن که او اوّل کس «۱» بود که خون بناحق ریخت و قاعده معاصی نهاد.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ، نیستند ما را هیچ شفاعت کننده‌ای «۲». و «من» زیادت است مؤکّده للنّفی «۳».

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ، و نه دوستی خویش «۴»، و این آنگه گویند که پیغامبران - علیه السّلام - و مؤمنان گنهکاران را شفاعت کنند.

و جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرد از رسول - علیه السّلام: روز قیامت چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند، یکی از جمله ایشان گوید: بار خدایا! حال دوست من - فلان - چیست؟ حق تعالی گوید: او به دوزخ است گرفتار به گناه خود «۵». مؤمن شفاعت کند و گوید: بار خدایا! اگر از کرم تو روی دارد، او را به من بخش [گوید:

بخشیدم] «۶». بروند و او را از دوزخ بیارند. عند آن حال کافران گویند: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.

صالح المرّی روایت کرد از حسن بصری که او گفت: هیچ بنده «۷» نباشد که جماعتی مجتمع شوند بر ذکر خدای و در میان ایشان بنده‌ای بود از اهل بهشت و آلا شفاعت «۸» در حقّ ایشان قبول کنند، و اهل ایمان شفیع باشند بعضی در «۹» بعضی، و ایشان به نزدیک خدای مشفّع و مقبول «۱۰» الشّفاعة باشند.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، آنکه تمنّی «۱۱» محال کردن گیرند که اگر ما را با دنیا رجعتی باشد و ما با دنیا شویم، ما از جمله مؤمنان باشیم و ایمان آریم. و «لو» در جای «لیت» نهاد برای آن جواب «۱۲» را با «فا» منصوب بکرد، فالتّقدير: فلیت لنا کَرَّةً فَنَكُونُ. و برای آن «لو» به جای «لیت» نهاد [که] «۱۳» متضمّن معنی تمنّی

(۱). همه نسخه بدلها: کسی.

(۲). مش: شفاعت کنندگان.

(۳). اساس: النّفی، به قیاس با دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). مش: و خویش.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز لب+ این.

(۶-۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها: جای.

(۸-۱۲). همه نسخه بدلها+ او.

(۹). همه نسخه بدلها+ حقّ.

(۱۰). مش: قبول.

(۱۱). همه نسخه بدلها: تمنّای.

ص: ۳۳۷

است فی قولهم: لو کان لی مال لحججت، اگر مرا مال «۱» بودی حج کردمی، یعنی کاشک «۲» مرا مال «۳» بودی تا حج کردمی.

آنکه حق تعالی در عقب این قصه گفت: **إِنَّ فِي ذَلِكَ** - الایة، در این که رفت آیتی و دلالتی است. **وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ**، و بیشترین ایشان ایمان نمی‌آرند «۴»، و خدای تو عزیز و رحیم است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ، آنکه در قصه نوح گرفت «۵» و گفت «۶» و تکذیب قوم او او را، گفت: قوم نوح پیغامبران را بدروغ داشتند. و «قوم» را هم تذکیر کنند و هم تأنیث، و در آیت «۷» لفظ تأنیث گفته است.

حسن بصری را سؤال کردند از این آیت و آیاتی که مانند این است. گفتند «۸»، خدای تعالی [گفت] «۹»: قوم نوح پیغامبران را «۱۰» [۱۵۱-پ] تکذیب کردند و بدیشان یک پیغامبر آمد، و کذا قوله تعالی: **كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ** «۱۱»، و: **كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ** «۱۲». گفت: حق تعالی برای آن چنین فرمود گفتن که، آنچه «۱۳» پیغامبر آورد جمله آن آوردند و آن گفتند از توحید و عدل و دعوت با راه حق، پس مکذّب یکی از ایشان مکذّب باشد جمله را.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ «۱۴»، چون گفت ایشان را برادر ایشان نوح «۱۵»، یعنی برادر در نسب نه برادر در دین، چنان که امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: اخواننا بغوا علينا.

أَلَا تَتَّقُونَ، از خدای نترسی «۱۶»؟

(۳-۱). همه نسخه بدلها: مالی.

(۲). همه نسخه بدلها: کاشکی.

(۴). همه نسخه بدلها: مؤمن نه‌اند.

(۵). همه نسخه بدلها: با قصه نوح آمد.

(۶). همه نسخه بدلها: کفر.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آز + به.

(۸). اساس: گفت، با توجه به فحوای عبارت و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). مش: پیغمبر خود را.

(۱۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۲۳.

(۱۲). سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۴۱.

(۱۳). آط، آب، آز، مش + یک.

(۱۴). همه نسخه بدلها + نوح.

(۱۵). همه نسخه بدلها: برادرشان نوح.

(۱۶). همه نسخه بدلها + استفهام است بر سبیل تقریر و توییح.

ص: ۳۳۸

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، من شما را پیغامبری‌ام از خدای، امین و استوار بر وحی «۱».

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا، از خدای بترسی و طاعت من داری و فرمان من بری.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، و من از شما بر ادای این رسالت مزدی نمی‌خواهم، مزد من نیست الا بر خدای جهانیان. از خدای بترسی و فرمان من بری.

قوم جواب دادند و گفتند: أُنُومُنُ لَكَ وَ أَتَّبَعَكَ الْأَرْدُلُونَ، ما تو را متابعت کنیم و پسروی کنیم و اتباع تو و پسروان تو مردمان سفله و فرو مایه‌اند؟ صورت استفهام است و معنی جحد، یعنی که تو را متابعت نکنیم و حال این «۲» «واو» حال راست فی قوله تعالی: وَ أَتَّبَعَكَ الْأَرْدُلُونَ. جمله قراء «و اتبعك» خواندند من الاتباع، مگر یعقوب که او خواند: «و اتباعك» علی جمع تبع بر مبتدا و خبر.

عبد الله عباس گفت: [به] «۳» «ارذلون» جولاهاگان «۴» را خواستند. عکر مه گفت:

جولاهاگان «۵» و کفشگران «۶» را خواستند.

نوح - علیه السلام - گفت: وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، من چه دانم که ایشان چه کنند، و مرا با آن چه سبیل است؟ و «ما» استفهام راست، چه کار است مرا با خساست احوال «۷» ایشان و دناءت مکاسب «۸»؟ مرا با دعوت ایشان کار است و ظاهر عمل ایشان.

إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَىٰ عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ، شمار ایشان نیست جز بر خدای - عز و جل - اگر دانی. و گفتند معنی آن است که: کار ایشان با خداست در هدایت و اضلال و توفیق و خذلان.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ، و من نرانم «۹» مؤمنان را برای این علت که شما گفتی از قلت ذات الید یا دناءت مکسب.

إِنَّ أَنَا، من نیستم اَلَّا ترسانده‌ای بیان کننده. و «ان» به معنی «ما» ی نفی

(۱). همه نسخه بدلها + او.

(۲). آط، آب، آز، آج، مش + حال، لب، آل + حاله.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴-۵). همه نسخه بدلها: حرکه، چاپ شعرانی (۸ / ۳۴۹): حاکه.

(۶). همه نسخه بدلها: اساکفه.

(۷). همه نسخه بدلها: کار.

(۸). همه نسخه بدلها + ایشان.

(۹). همه نسخه بدلها: بنرانم.

ص: ۳۳۹

است در هر دو جای.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ، قوم گفتند: یا نوح! اگر از این گفتن و دعوت کردن باز نایستی، ما تو را رجم کنیم و سنگسار. و گفتند معنی آن است که: دشنام دهیم تو را.

عبد الله عباس و مقاتل گفتند: بکشیم تو را. ابو حمزة الثمالی گفت: هر کجا در قرآن «رجم» است، به معنی قتل است اَلَّا آن که در سورت مریم «۱»: لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ «۲»...، که آن به معنی شتم «۳» است.

نوح - علیه السلام - چون از ایشان دل‌تنگ شد، فزع با خدای کرد «۴» و گفت: رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ، بار خدایا! اینان «۵» مرا به دروغزن می‌دارند.

فَأَفْتَحُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا، میان من و ایشان حکم بکن و مرا و آنان را که با من‌اند از مؤمنان برهان و اینان «۶».

حق تعالی «۷» گفت: [فَأَنْجِبْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ، ای المملو.

گفت] «۸»: من ایشان را برهانیدم در کشتی مملو، من قولهم: شحنت «۹» البلد بالخيل.

عطا گفت: گران بار. بعضی دگر گفتند: ساخته و بزارده «۱۰».

آنکه غرق بکردیم پس از آن آن ماندگان را، یعنی کافران را که از قوم نوح با ما بدند «۱۱» به طوفان و با نوح در کشتی نشستند «۱۲».

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، در این آیتی و دلالتی و علامتی هست آنان را که متعظ شوند، و لکن بیشترین ایشان ایمان نمی‌آرند، و خدای تو عزیز و رحیم است.

آنکه در قصه هود و قوم او گرفت «۱۳»- که عاد گفتند ایشان را- گفت:

(۱). همه نسخه بدلها+ است.

(۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۶.

(۳). همه نسخه بدلها: رجم.

(۴). همه نسخه بدلها: داد.

(۵). همه نسخه بدلها: امت من.

(۶). و اینان/ و اینان/ یا اینان (?), آط و دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۷). آط+ با رسول ما.

(۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). اساس: شحمت، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). ضبط اساس: برآرده، همه نسخه بدلها: بیچاره. اختیار متن با توجه به صورت دیگری از همین کلمه، یعنی «بچارده» است.

(۱۱). آط و دیگر نسخه بدلها: باز ماندند.

(۱۲). آج، لب، آز، آل: بنشستند.

(۱۳). همه نسخه بدلها: با قصه هود و قوم او آمد.

كَذَّبَتْ عَادٌ «۱»، به دروغ داشتند پیغامبران را. و عاد نام قبیله است برای آن که تأیید کرد «۲».

إِذْ قَالَ لَهُمْ «۳»، گفت ایشان را برادرشان در نسب هود: أَلَا تَتَّقُونَ، از خدای ترسی «۴»؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، من پیغامگزاری‌ام به شما استوار به «۵» رسالت خود.

کلبی گفت: معنی آن است که شما مرا به امانت شناخته‌ای پیش از این، چگونه است که در این معنی مرا متهم می‌داری؟

فَاتَّقُوا اللَّهَ [۱۵۲-ر]، از خدای بترسی و مرا طاعت داری «۶».

و من از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم، مزد من نیست مگر بر خدای جهانیان.

أَتَتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ، بنا می‌کنی به هر بلندی، این قول عبد الله عباس است. و قتاده و ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند: به هر راهی. مجاهد گفت: راهی بود میان دو کوه.

روایتی دیگر از مجاهد است که: بِكُلِّ رِيعٍ، ای بکلّ تلّ، به «۷» هر بلندی. و روایتی دیگر از او: بکلّ منظر، به «۸» هر منظره‌ای. مقاتل و سلیمان گفتند «۹»: ایشان در سفرها به ستاره «۱۰» راه بردند «۱۱»، آن کس که «۱۲» ستاره نشناختی بر او دشوار «۱۳» بودی بایستادند و بر راهها میلها کردند علامت را.

و روایتی دیگر از مجاهد آن است که: کبوتر خانه خواست گفت، و دلیلش آن است که گفت: آيَةً تَعْبَثُونَ، علامتی که به آن بازی می‌کنی «۱۴».

ابو عبیده گفت: الرّيع، المكان المرتفع، جای بلند باشد، و قال ذو الرّمّة - شعر:

(۱). همه نسخه بدلها + الْمُرْسَلِينَ.

(۲). همه نسخه بدلها: برای آن تأیید کرد آن را.

(۳). همه نسخه بدلها + أَخُوهُمْ هُوَ چون.

(۴). آب، آج، لب، آز، آل: بترسید.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل: بر، آز، مش: در.

(۶). چاپ شعرانی (۸ / ۳۵۱) + **وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ -** الاية.

(۷-۸). همه نسخه بدلها: بر.

(۹). همه نسخه بدلها: مقاتل بن سلیمان گفت.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مش: بسیار.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بردندی.

(۱۲). اساس: کنیزک، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۳). اساس: استوار، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۴). اساس: بانک کنی، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها و منابع تفسیری، تصحیح شد.

ص: ۳۴۱

ندی ليله في «۱» ریشه يتفرق

طراق الخوافی مشرف فوق ربيعة

و در او دو لغت است: ریع و ریع، و جمعه ربيعة و اریاع. و ربيعة و الرّبع نزل الطّعام و زیادته، و این نیز هم از این اصل باشد
لأنّه اذا زاد ارتفع. و قال الاعشى في الرّبع - شعر:

اذا خبّ في ريعها الها

و بهماء قفر تجاوزتها

فراءً گفت: در او دو لغت است «۲»: ریع و راع، مثل زیر و زار.

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ، می سازی مصنعا. عبد الله عباس گفت: بناها. مجاهد گفت: کوشکهای بلند. معمر گفت: حصنها. ابن نجیح
گفت از مجاهد: برجهای کبوتران. قتاده گفت: آبدانها. **لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ**، تا همانا همیشه مانی، یعنی به این کردن امید می داری
تا همیشه مانی تا این بناها شما را حمایت کند «۳» و مرگ از «۴» شما باز دارد.

وَ إِذَا بَطَشْتُمْ، بطش اخذ به قوّت و سطوت باشد «۵» چون حمله‌ای بری «۶» کسی ضعیف را بگیری جبار وار بگیری. و نصب او بر حال است از فاعل. بعضی دگر گفتند: بطش، به تازیانه زدن باشد و به تیغ کشتن، و این قول مجاهد است. و جبار، مرد ظالم متکبر باشد که از سر غضب و خشم مرد را زند و کشد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا، از خدای بترسی و طاعت من داری.

وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدُّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ «۷»، بترسی از آن خدای که شما را قوّت داد به آنچه می‌دانی. و مدد، زیادت باشد و امدّ فی الخیر و مدّ فی الشرّ - و این به استقصا رفته است دگر جای.

أَمَدُّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ، مدد فرستاد شما را به چهار پایان و فرزندان.

وَ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ، و بستانهای پر درخت و چشمه‌های آب.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ، من بر شما می‌ترسم از عذاب روزی بزرگ، یعنی روز قیامت.

(۱). اساس و دیگر نسخه بدلهای: من، به قیاس با چاپ شعرانی و منابع شعر و لغت، تصحیح شد.

(۲). اساس + و، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، زاید می‌نماید.

(۳). آج، لب: کنند.

(۴). آج، لب + بگیری.

(۵-۶). آط، آب، آج، لب، آل + و.

(۷). اساس: تعلمون، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

ص: ۳۴۲

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا، قوم او را گفتند: راست است بنزدیک ما و یکی «۱» است بر ما اگر وعظ کنی و اگر نکنی، یعنی ما به وعظ تو متعظ نخواهیم بود «۲»، و قول «۳» تو قبول نخواهیم کرد. کسائی ادغام کرد «ظا» را در «تا» وعظت، و دیگر قراء اظهار کردند.

آنکه گفتند: إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ، این گفتار که تو می‌گویی فرا بافته پیشینگان است. و «ان» به معنی «ما» ی نفی است. ابو جعفر و ابن کثیر و یعقوب و ابو عمرو خواندند: خلق الاولین، به فتح «خا» و سکون «لام»، بیانش: إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلاقٌ «۴»،

قوله: وَ تَخْلُقُونَ «٥» إِنْكَأ «٦» ...، و باقی قرآء خواندند: إِنْ هَذَا إِلَّا خُلِقَ الْأَوَّلِينَ، به ضم «خا» و «لام»، این نیست مگر عادت و خوی پیشینگان «٧»، یعنی پیش از این زندگانی دنیا نیست و از پس او مرگ. اما بعث و نشور که تو دعوی می کنی و حساب و کتاب، آن را اصلی نیست.

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ، و ما را عذاب نخواهند کردن چنان که تو می گویی «٨»، و این قول قتاده است.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ «٩»، یعنی عاد دروغ داشتند او را یعنی هود را ما ایشان را هلاک کردیم، در این آیتی «١٠» و دلالتی است و بیشترین اینان مؤمن نه اند «١١».

و خدای تو عزیز و رحیم است «١٢» [١٥٢-پ].

[قوله تعالى] «١٣»:

[سوره الشعراء (٢٦): آیات ١٤١ تا ١٩١]

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (١٤١) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٤٢) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٤٣) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (١٤٤) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٤٥)

أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (١٤٦) فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (١٤٧) وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (١٤٨) وَ تَنحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (١٤٩) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (١٥٠)

وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (١٥١) الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ (١٥٢) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (١٥٣) مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (١٥٤) قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ (١٥٥)

وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ (١٥٦) فَعَفَرُواهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ (١٥٧) فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٥٨) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٥٩) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ (١٦٠)

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٦١) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٦٢) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (١٦٣) وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٦٤) أَ تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (١٦٥)

وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (١٦٦) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ (١٦٧) قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِقِينَ رَبِّ نَجْنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (١٦٩) فَنجَّيناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (١٧٠)

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (١٧١) ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (١٧٢) وَ أَمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذِرِينَ (١٧٣) إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧٤) وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٧٥)

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (١٧٦) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (١٧٧) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٧٨) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (١٧٩) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٨٠)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (١٨١) وَزِنُوا بِالْقِسْطِاسِ الْمُسْتَقِيمِ (١٨٢) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (١٨٣) وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ (١٨٤) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (١٨٥)

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نُنْذِرَكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (١٨٦) فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (١٨٧) قَالَ رَبِّیْ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٨٨) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (١٨٩) إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (١٩٠)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٩١)

[ترجمه]

به دروغ داشتند ثمود «١٤» بیغامبران را.

(١). همه نسخه بدلها: یکسان.

(٢). آط، آب، آز، مش: شدن.

(٣). همه نسخه بدلها: سخن.

(٤). سوره ص (٣٨) آیه ٧.

(٥). اساس و دیگر نسخه بدلها: اُ تخلقون، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(٦). سوره عنکبوت (٢٩) آیه ١٧.

(٧). آط، آب، آز، مش+ از زندگانی و مرگ.

(٨). آب، آز+ و حساب تو می گوئی.

(٩). آط، آب، آز، مش+ ایشان.

(١٠). آج، لب، آل: آیت.

(۱۱). چاپ شعرانی (۸ / ۳۵۲) + وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

(۱۲). آج، لب، آل + تعالی و تقدس.

(۱۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۴). آب: قوم صالح.

ص: ۳۴۳

چون گفت «۱» ایشان را برادرشان صالح نمی ترسی؟

من شما را پیغامبری ام استوار.

بترسی از خدای و طاعت داری «۲» مرا.

و نمی خواهم «۳» بر او مزدی، نیست مزد من مگر بر خدای جهانیان.

آیا می گذارند شما را «۴» در آنچه این جاست ایمن.

در بهشتها «۵» و چشمه ها.

و کشتها و درختان «۶» خرما که شکوفه آن لطیف است.

و می تراشی از کوهها خانهها آسوده.

بترسی از خدای و طاعت داری «۷» مرا.

و طاعت مداری فرمان اسراف کنان را.

آنان که تباهی کنند در زمین و نیکی نکنند.

[۱۵۳- ر]

گفتند: توی تو از جمله جادوی کردگان «۸».

نیستی تو آلا آدمی چون ما، بیار دلیلی اگر تو را از راستیگرانی «۹».

گفت این شتری است که آن را «۱۰» نصیبی است و شما را نصیبی روزی معلوم.

(۱). آج، لب، آل + مر.

(۲). آب: فرمان برید.

(۳). آب: و سؤال نمی‌کنم شما را، آج، لب، آل: نمی‌خواهم از شما.

(۴). اساس: رها می‌کنی، با توجه به ضبط مشترک آج، لب، آل، تصحیح شد.

(۵). آط، آج، لب، آل، مه: بستانها.

(۶). آط، آج، لب، آل: درختهای.

(۷). آب، آج، لب، آل: فرمان برید.

(۸). آط، لب: جادوگران.

(۹). همه نسخه بدلهای: راستگویان.

(۱۰). آط، مه: هست او را.

ص: ۳۴۴

و تعرض مکنی آن را به بدی «۱» که بگیرد شما را عذاب روزی بزرگ.

پی بکردند آن را در روز آمدند پیشیمان.

بگرفت ایشان را عذاب، در این شما را دلیلی است و نبودند بیشترینه ایشان گرونده.

و خدای تو اوست که بی همتا و بخشاینده است.

دروغ داشتند قوم لوط فرستادگان «۲» را.

چون گفت ایشان را برادرشان لوط «۳» نمی‌ترسی؟

که من شما را پیغامبری ام استوار.

[۱۵۳- پ]

بترسی از خدای و طاعت داری مرا.

و نمی‌خواهم از شما برای او مزدی، نیست مزد من آلا بر خدای جهانیان است.

می‌آیی «۴» به مردان «۵» از جهانیان.

«۶»

و رها می‌کنی آنچه بیافرید برای شما [خدای شما] «۷» از زانتان، بل شما گروهی «۸» از حد در گذشته.

گفتند اگر باز پس نایستی «۹» ای لوط باشی از بیرون کردگان.

گفت من هستم کار شما را از دشمن

(۱). آج، لب، آل: و مرسانید او را بدی.

(۲). آط، آب، آج، لب، آل: پیغامبران.

(۳). آج، لب، آل + ای.

(۴). آج، لب، آل: آیا می‌آیید شما.

(۵). آج، لب، آل: نرینگان.

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). آب، آج، لب، آل: گروهی‌اید.

(۹). آط: و انایستی، آب، آج، لب، آل: باز نایستی.

ص: ۳۴۵

دارندگان «۱».

خدای من برهان مرا و اهل مرا از آنچه ایشان می‌کنند.

برهانیدیم او را و اهلش را جمله.

الّا پیر زنی را در ماندگان «۲».

آنکه هلاک کردیم دیگران را.

بیارانیدیم بر ایشان بارانی، بد است باران ترسانیدگان «۳».

[۱۵۴-ر]

در آن «۴» آیتی است و نبودند بیشترینه ایشان مؤمن.

و خدای تو اوست که بی همتا و بخشاینده است.

«۵»

دروغ داشتند اصحاب بیشه پیغامبران را.

چون گفت ایشان را شعیب «۶» نمی‌ترسی؟

من شما را پیغامبری‌ام استوار.

بترسی از خدای و طاعت من داری.

و نمی‌خواهم شما را بر او مزدی نیست مزد من مگر بر خدای جهانیان.

تمام بکنی کیل کردن «۷» و مباحی از نقصان کنندگان «۸».

بسنجی «۹» به ترازوی راست.

(۱). اساس و آط برندگان (؟) آنچه در متن اختیار کرده‌ایم، اتفاق دیگر نسخه بدلهاست.

(۲). آط: در باقی ماندگان، آب، مش: پس ماندگان، آج، لب، آل: بازماندگان.

(۳). آج، لب، آل: بیم کرده شدگان، مش: ترسانیده شدگان.

(۴). آل، مش: بدرستی که در این.

(۵). اساس: الایکة.

(۶). آج، لب، آل + ای.

(۷). آب، آج، لب، مش: پیمانہ را، مه: بیمودن.

(۸). آط، آج، لب، آل، مه: کم پیمایان.

(۹). آط، آج، لب، آل: برسنجید، آب، مش: وزن کنید، مه: بر سنجی.

ص: ۳۴۶

و کم مدهی «۱» مردمان را چیزهاشان و تباہی مکنی در زمین فساد کننده.

و بررسی از آن که آفرید «۲» شما را و خلقان پیشینه را.

[۱۵۴-پ]

گفتند تو به حقیقت از جادوی کردگانی.

و نیستی تو آلا آدمی چون ما و «۳» اگر گمان بریم به تو که تو از دروغزنانی «۴».

بیفگن بر ما پاره‌ای «۵» از آسمان اگر تو از جمله راستیگرانی «۶».

گفت خدای من به داند «۷» به آنچه شما می‌کنی.

دروغ داشتند او را، بگرفت ایشان را عذاب روزی که سایه «۸» آن بود عذاب روز بزرگ.

که در آن هست آیتی و نیستند بیشترینه ایشان مؤمن.

و خدای تو عزیز و رحیم است.

قوله تعالی: **كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ**، آنگه در حدیث صالح و قوم او گرفت «۹»، گفت: به دروغ داشتند قبیله ثمود پیغامبران را.

إِذْ قَالَ لَهُمْ، چون گفت ایشان را برادرشان در نسب، و نه در دین: **أَلَا تَتَّقُونَ**، از خدای نترسی من شما را پیغامبری ام استوار! از خدای بترسی و طاعت من داری. و

(۱). آب، مش: مکاهید.

(۲). آب، مش: از خدای که بیافرید.

(۳). اساس + اگر، که با توجه به معنی مجدد آیه در متن و ضبط نسخه بدلها زاید تشخیص داده شد.

(۴). آط: و ما پنداریم تو را از جمله دروغ گویندگان.

(۵). آط، لب، آل: پاره‌ها.

(۶). آط، آب، آج، لب، آل، مش: راستگویانی.

(۷). آب: داناست، آج، لب، آل، مش: داناتر است.

(۸). کذا در اساس، آط: روز سایه که.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آ: با حدیث قوم صالح - علیه السلام - و قوم آمد.

ص: ۳۴۷

من از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد من نیست مگر بر خدای جهانیان.

أُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ، آنگه بر سبیل و عطف و تنبیه ایشان را گفت که:

شما را رها خواهند کردن در آنچه این جاست ایمن «۱»، یعنی [که گمان می‌بری که شما را از این سرای دنیا بیرون] «۲» نخواهند کردن؟ و این استفهام را معنی جحد است. و «ما» موصوله است، و **آمِنِينَ** نصب بر حال است از مفعول.

فِي جَنَاتٍ، بدل «ما» است، بیان کرد آن را که گفت از «۳» آنچه این جا هست از مال و ملک و نعیم دنیا در بوستانها و چشمه‌های آب.

و زُرُوعٍ، و کشتها. وَ نَخْلٍ، خرما بنان که طلع «۴» آن لطیف باشد، و منه: فلان هضم الکشح، ای لطیفه [۱۵۵- ر]. و اصل الهضم، الکسر، و منه: هضم الطَّعام، و منه: هضم الظَّم «۵».

عبد الله عَبَّاس گفت: هضم آن باشد که به جای خود رسیده باشد و بر بیاورده شکفته شود. ضحاک گفت: متراکب «۶» باشد. عکرمه گفت: تر باشد و نرم. مجاهد گفت: آن باشد که چون دست به او برند شکفته شود، آنکه گفت: تا تر بود هضم بود، چون خشک شود هشیم «۷» شود. ابو العالیه گفت: آن بود که در دهن باز شود.

مقاتل گفت: متراکم باشد بر وجهی که چون بر هم افتد بشکند «۸» بعضی بعضی را.

ابو عبیده و زجاج گفتند: متداخل باشد.

و تَنْحِتُونَ، می تراشی و می شکافی از کوهها خانه‌ها. فَاَرِهِيْنَ، عبد الله عَبَّاس گفت: «حاذقین»، در آن حال که دانا باشی به آن. قولی دگر از او آن است «۹»:

«أشْرِين»، یعنی بطر گرفت شما را. ضحاک گفت: معجب باشی به صنعت خود.

ابو عبیده گفت: «فرحین»، خرم باشی به آن. و عرب معاقبه کند میان «ها» و «حا»

(۱). اساس: بمن، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: در.

(۴). همه نسخه بدلها+ بار.

(۵). اساس: الهضم المظلم، با توجه به نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: تراکب، چاپ شعرانی (۸/ ۳۵۶): تراکب.

(۷). اساس: هضم، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها + ای.

(۹). همه نسخه بدلها + که.

ص: ۳۴۸

برای آن که از یک مخرج آید «۱»، کالمدح و المده، و این را از ابدال خوانند.

اهل شام و کوفه **فارهین** خواندند به «الف»، و باقی قرآء «فرهین» خواندند. و بعضی گفتند: «فرهین» و «فارهین» به یک معنی باشد، مثل قوله تعالی: **عِظَاماً «۲»** ناخرة و نخرة «۳».

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا، از خدای بترسی و طاعت من داری.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ، و طاعت این مسرفان که تعدی می کنند در عبادت اصنام مدارید.

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ، آنان که ایشان در زمین فساد می کنند و صلاح نکنند.

قَالُوا، گفتند آن کافران صالح را: **إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ**، تو از جمله فریفتگانی، ای من المخدوعین، این قول مجاهد و قتاده است. کلبی گفت از ابو صالح از عبد الله عباس: من المخلوقین المعلّین «۴» **بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ**، یعنی آدمی را همچون ما محتاج طعام و شراب، به دلیل «۵» **قول لبید - شعر:**

عصافیر من هذا الأنام المسحّر

فان تسألینا فیم نحن فأتنا

و قال آخر - شعر:

و نسحر بالطعام و بالشراب

ای نعلل و نخدع. [بر] «۶» این قول کلمه مشتق باشد از «سحر» که خدیعت است.

بعضی گفتند: کلمه از «سحر» «۷» به فتح «سین» که شش باشد، یعنی تو از جمله آنانی که ایشان را سحر باشد، یعنی آدمی بیانه «۸» قوله: مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا، و «۹» نیستی الا آدمی چون ما. فَأَنْتَ بَأَيَّةٍ، آیتی بیار و دلیلی و حجتی اگر راستیگری «۱۰».

(۱). همه نسخه بدلها: اند.

(۲). سوره نازعات (۷۹) آیه ۱۱.

(۳). همه نسخه بدلها: عظاما نخرة و ناخرة.

(۴). همه نسخه بدلها: المعلمین.

(۵). چاپ شعرانی: دلیله.

(۶). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها + است.

(۸). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۸ / ۳۵۷): باریه.

(۹). همه نسخه بدلها: تو.

(۱۰). همه نسخه بدلها، بجز مش: راستگویی، مش: راست می گویی.

ص: ۳۴۹

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ، گفت: این شتری است، لَهَا شَرِبٌ، او را نصیبی است و شما را نصیب «۱» روزی معلوم. و «شرب»، مصدر باشد، و «شرب» جماعتی شاربان باشند، و «شرب» نصیب باشد از آب. فعل به معنی مفعول، و این آن است که در قصه صالح پرفت که صالح - علیه السلام - آن آب که ایشان را بود ببخشید میان شتر و میان ایشان تا یک روز نوبت ایشان بودی و یک روز نوبت شتر. آن روز که نوبت شتر بودی، بیامدی و دهن بر نهادی و جمله آب باز خوردی، و هم چندان آب که خوردی شیر بدادی. و روزی [که] «۲» نوبت ایشان را بودی، شتر آب نخوردی و شیر ندادی.

وَلَا تَمْسُوها بِسُوءٍ، دست به او دراز مکنی به بدی، یعنی به عقر و پی بکردن.

فَيَأْخُذْكُمْ، که پس شما را بگیرد عذاب روزی بزرگ، از او قبول نکردند و نشنیدند، و آن شتر را پی بکردند و بکشتند. فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ، در روز آمدند پشیمان، چون عذاب بدیدند در وقتی که پشیمانی سود نداشت.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ، عذاب بگرفت ایشان را. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، در این آیتی و دلالتی هست، و بیشترین ایشان ایمان نمی‌آرند، و خدای تو عزیز و رحیم است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ، به دروغ داشتند قوم لوط پیغامبران را.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ، چون گفت ایشان را برادرشان «۳» لوط: أَلَا تَتَّقُونَ، نمی ترسی از خدای؟.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، من شما را پیغامبری‌ام استوار. از خدای بترسی و مرا طاعت داری. و من از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد من بر خدای جهانیان است.

أَتَأْتُونَ الذَّكَرَانَ «۴»، خلوت می‌کنی با نران و مردان، و رها می‌کنی آنان را که خدای برای شما آفریده است از جفتان و زنان خود، بل شما قومی متجاوز الحدّ و متعدّی [۱۵۵-پ] از حلال به حرام «۵».

(۱). همه نسخه بدلها: نصیبی.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). مش+ برادر نسبی نه برادر دینی یعنی، مه: برادر ایشان.

(۴). اساس+ آن، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می‌نماید.

(۵). چاپ شعرانی+ می‌باشید.

ص: ۳۵۰

قَالُوا، گفتند آن قوم: لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ، اگر باز نایستی ای لوط [از این گفتار] «۱» از جمله آنان باشی که تو را از شهر بیرون کنیم.

گفت: إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِئِينَ، من عمل شما را از جمله مبغضانم، این کار زشت که شما می‌کنی دشمن می‌دارم.

آنکه دعا کرد و گفت: بار خدایا! برهان مرا و اهل مرا از این کار که اینان می‌کنند، چه من نمی‌توانم دیدن و اینان وعظ «۲» نمی‌شنوند، خدای تعالی دعای او به اجابت مقرون کرد و او را برهانید و گفت: **فَنَجِّينَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ**، برهانیدیم او را و اهل او را [جمله] «۳».

إِلَّا عَجُوزًا، مگر پیرزنی را آن زن او بود که کافره بود. **فِي الْغَابِرِينَ**، در جمله ماندگان «۴» در عذاب. و «غابر» هم ماضی باشد و هم باقی، و این جا باقی است.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ، پس هلاک کردیم و دمار بر آوردیم دیگران را.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا، بارانیدیم «۵» بر ایشان بارانی. مراد «۶» آن سنگ است که بر ایشان ببارید از آسمان پس از آن که شهرهای ایشان برگردانید. و «مطر» [در] «۷» رحمت گویند و «امطر» در عذاب. **فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ**، بد شد و دژم کننده «۸» باران عذاب کردگان.

و هب منبه گفت: آن «۹» سنگها که بر قوم لوط ببارید، سنگ کبریت بود و آتش.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، در این آیتی است و دلالتی و بیشترین «۱۰» ایمان نیارند، و خدای تو عزیز و رحیم است.

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ «۱۱» **الْمُرْسَلِينَ** «۱۲»، به دروغ داشتند اهل بیشه «۱۳» پیغامبران را، و این «۱۴» هر دو لغت است. و بعضی دگر «۱۵» گفتند: ایکه، نام مدینه ایشان است یا «۱۶» آن که

(۷-۳-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها+ من.

(۴). اساس: ماندگانیم، با توجه به آط و دیگر نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۱۴-۶-۵). همه نسخه بدلها+ از.

(۸). همه نسخه بدلها: اندوهناک.

(۹). همه نسخه بدلها: از.

(۱۵-۱۰). همه نسخه بدلها: بیشتر اینان.

(۱۱). اساس: الایکه.

(۱۲). اساس + و اصحابُ الأيكة، با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلهای، زائد به نظر می‌رسد.

(۱۳). همه نسخه بدلهای: ندارد.

(۱۶). اساس: و، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

ص: ۳۵۱

بیشه است و برای این صرف نکرد لیکه «۱» را لاجتماع السببین فیها التعریف و التأنیث.

ابن کثیر و نافع و ابن عامر «الیکه» خواندند، و باقی قرآء «الایکه». ابو علی الفارسی گفت: اولیتر آن باشد که بر تخفیف همز بود، مثل: لحم فی الأحمر و امثال ذلک. چون چنین باشد منع صرف را وجهی نبود.

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ، چون گفت ایشان را شعیب، و برای آن نگفت «اخوانهم» که شعیب از ایشان نبود اعنی از اصحاب ایکه و انما از مدین بود، نبینی که ذکر مدین کرد و گفت: وَإِلَى مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا «۲».

أَلَا تَتَّقُونَ، [از خدای ترسی؟ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، من شما را پیغامبری امین‌ام. فَاتَّقُوا اللَّهَ] «۳»، از خدای ترسی و «۴» طاعت داری. و من از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد من نیست الا بر خدای جهانیان.

اکنون بدان که: دعوت جمله پیغامبران برای «۵» یک لفظ و معنی آمد «۶» همه دعوت با یک چیز می‌کردند از دین خدای - عز و جل - و توحید و عدل و امر معروف و نهی منکر و طاعت خدا و رسول، و اخلاص عبادت، و امتناع از طمع به اجرت بر دعوت و ادای رسالت.

أَوْفُوا الْكَيْلَ، تمام بدهید کیل. وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ، و مباشی از جمله آنان که کم پیمایند و کم سنجند، يقال: اخسر اذا نقص الكيل و الوزن.

وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ، و بر سنجی به ترازوی راست، و مردمان را چیزی که دهی کم مدهی، شما را «۷» در زمین فساد و تباهی مکنی.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ، بترسی از آن خدای که بیافرید شما را، وَالْجِبِلَّةَ الْأُولَى، و خلقان اول را، و الجبل و الجبل الخلق، قال الشاعر - شعر:

مما يمر على الجبل

و الموت «۸» اعظم حادث

[الجبلة الخلقه و يستعمل بمعنى الخلق و الطبیعة] «۹».

(۱). همه نسخه بدلها: ایكه.

(۲). سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۳۶.

(۳). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها + مرا.

(۵). آط، آب، آج، لب، آز، آل + آن که، مش + آن.

(۶). همه نسخه بدلها + که ایشان.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۸). همه نسخه بدلها: الموت.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۳۵۲

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ، گفتند او را تو از جمله مخدوعان «۱» و فریفتگانی و با تو سحر و جادوی کرده‌اند.

و تو نیستی الا آدمی چون ما، و ما تو را از جمله دروغزنان می‌بنداریم.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا، فرو فگن «۲» بر ما پاره‌های آسمان اگر راستیگری «۳».

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ، گفت: خدای من عالمتر است به آنچه شما می‌کنی تا شما را جزا دهد بر حسب استحقاق شما.

در خبر می‌آید که: خدای تعالی هفت «۴» روز باد از ایشان باز داشت و گرما بر ایشان مسلط کرد چنان که دم باز می‌گرفت ایشان «۵» و چاره‌ها می‌ساختند و در سردابه‌ها «۶» می‌شدند برای تبرید «۷». هر کجا می‌رفتند گرمتر بود. به صحرا «۸» آمدند، ابری بر آمد، ایشان بتاختند و به سایه آن ابر شدند تا ساعتی از گرما برآسایند. نسیمی از آن جا بدمید که ایشان راحت به آن یافتند «۹»، آواز دادند یکدیگر را و بخواندند تا «۱۰» در سایه آن حاضر آمدند [۱۵۶- ر]. چون همه مجتمع شدند، خدای تعالی از آن ابر آتشی بر ایشان بیارید تا همه بسوختند، این بیان عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ است.

قتاده گفت: خدای تعالی شعیب را به دو گروه فرستاد به اهل مدین و به اصحاب الایکة: اَمَّا اصحاب الایکة به عذاب «۱۱» ظلّة هلاک شدند، و اَمَّا اهل مدین به صیحه هلاک شدند. جبریل - علیه السّلام - بیامد و بانگی بر ایشان زد، همه هلاک شدند.

بعضی دگر گفتند: «عذاب ظلّة» آن بود که «۱۲» هفت شبان روز گرما بر ایشان مسلّط کرد تا ایشان را دم باز گرفت، آنکه کوهی پدید آمد در ولایت ایشان، مردی آن جا رفت و سایه‌ای دید با راحت، و در پیرامن کوه چشمه‌های آب و درختان. آن جا

(۱). همه نسخه بدلها: مخدعان.

(۲). همه نسخه بدلها: بیفگن.

(۳). همه نسخه بدلها: راستگویی.

(۴). آج، لب، آل + شبانه.

(۵). همه نسخه بدلها + را.

(۶). اساس: سرایها، همه نسخه بدلها بجز آط: سردایها، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: تبرّد.

(۸). آج، لب، آل: صحرايي بر.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آل: راحت آن بیافتند.

(۱۰). همه نسخه بدلها + همه.

(۱۱). آط + یوم.

(۱۲). همه نسخه بدلها + خدای تعالی.

ص: ۳۵۳

بیاسود و آب باز خورد و از میوه درخت چندان که خواست برگرفت، آنکه برخاست «۱» و با خانه خود آمد و اهل البیت خود را و دوستان خود را خبر داد. ایشان نیز برفتند و نصیبی برداشتند و باز آمدند و اهل شهر را بگفتند، جمله برخاستند

«۲» و آن جا رفتند و مقام کردند. چون همه مجتمع شدند آن جا و هیچ کس نماند که نه آن جا حاضر آمد، خدای تعالی آن کوه به «۳» سر ایشان در آورد تا همه را در برگرفت و هلاک کرد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، در این آیتی و علامتی و پندی است، بیشترین ایشان مؤمن نه‌اند، و خدای تو ای محمد غالب است و بخشاینده.

[سوره الشعراء (۲۶): آیات ۱۹۲ تا ۲۲۷]

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶)

أَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱)

فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ (۲۰۳) أ فَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴) أ فرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (۲۰۵) ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (۲۰۶)

مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ (۲۰۷) وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ (۲۰۸) ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹) وَمَا نَنْزَلُ بِهِ الشَّيَاطِينَ (۲۱۰) وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَظِيلُونَ (۲۱۱)

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ (۲۱۲) فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳) وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِيَّيْ بِرِيَءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶)

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَ تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰) هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينَ (۲۲۱)

تَنَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۲۲۲) يُلقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ (۲۲۳) وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) أ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (۲۲۵) وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

[ترجمه]

و او فرستاده «۴» خدای جهانیان است.

بفرستاد آن را روح الامین «۵».

بر دل تو تا باشی از «۶» ترسانندگان.

به زبانی تازی روشن.

و او در کتابهای پیشین است.

«۷»

نبود «۸» ایشان را دلیلی «۹» آن که داند عالمان بنی اسرائیل.

و اگر فرو فرستادمانی «۱۰» بر بهری اعجمیان.

[۱۵۶-پ]

بخواندی «۱۱» بر ایشان نیاوردندی به او ایمان.

همچنین بردیم «۱۲» آن را در دلهای گناهکاران.

(۱). همه نسخه بدلها: برخواست.

(۲). همه نسخه بدلها بجز آط: برخواستند.

(۳). همه نسخه بدلها: بر.

(۴). آب: بدرستی که این قرآن فرو فرستاده.

(۵). آب: به او جبریل امین.

(۶). آب+ جمله.

(۷). اساس: علماء.

(۸). آب: آیا نبود، آج، لب، آل: آیا نیست.

(۹). آب: دلالتی.

(۱۰). آب: فرو فرستادیم، آج: فرو فرستادیمی آن را.

(۱۱). آب: بخواند آن را.

(۱۲). آب، مش: روان می‌کنیم، آج، لب، آل: در آوردیم.

ص: ۳۵۴

ایمان نیاوردند «۱» به او تا «۲» ببینند عذاب دردناک.

آید «۳» به ایشان ناگاه و ایشان نمی‌دانند.

گویند ما هستیم مهلت داده.

به عذاب ما شتاب می‌کنند؟

نه بینی «۴» که اگر برخورداری دهیم ایشان را سالیان؟

پس آید به ایشان آنچه وعده می‌کنند «۵» ایشان را.

نگزیراند «۶» از ایشان آنچه ایشان را برخوردار کرده باشند.

و هلاک نکردیم از شهری «۷» آلا آن را ترسانندگان بودند.

به یاد دادن «۸» و نبودیم بیدادکار.

و فرو نیاوردند آن را دیوان.

و نشاید «۹» ایشان را و نتوانند «۱۰» ایشان.

ایشان از شنیدن معزول‌اند.

[۱۵۷-ر]

و مخوان با خدای دیگر خدایان «۱۱» که باشی از عذاب کردگان.

و بترسان نزدیکتر را از خویشان «۱۲».

و فرو نه بالت «۱۳» برای آن که

(۱). آط، آب: نیارند، آج، لب، آل، مش: نمی آرند.

(۲). مش: بر آن که.

(۳). آط، آب: بیاید، آج، لب، آل: پس بیاید.

(۴). آط، آج، لب، آل: بینی، آب، مش: آیا دیدی.

(۵). آب، مش: وعده داده اند.

(۶). مش: بی نیاز نکرد.

(۷). آب، مش: دهی.

(۸). آب، مش: یادداشت.

(۹). آج، لب، آل: نسزد، آب، مش: سزاوار نبود.

(۱۰). آب، مش: توانایی نداشتند.

(۱۱). آب: با خدای دیگری، آط، مش: با خدای دیگر.

(۱۲). آط، خویشان نزدیکت را.

(۱۳). آب، مش: فرو دار بال خود را، آج، لب، آل: نرم دار بال تو را.

ص: ۳۵۵

پسر و تو است از مؤمنون.

اگر نافرمانی کنند در تو «۱» بگو که من بیزارم از آنچه می کنی.

و توکل کن بر خدای بی همتای بخشاینده.

آن که بیند تو را آنگه که بر خیزی «۲».

و گردانیدن «۳» تو در سجده کنندگان.

که اوست که شنواست و داناست.

خبر دهم «۴» شما را که بر که فرو آیند «۵» دیوان؟

فرو آیند «۶» بر [هر] «۷» دروغزنی بزهکار.

می فکنند «۸» شنیدن «۹»، و بیشترین ایشان دروغزنند.

و شاعران، بی ایشان گیرند نادا [نا] «۱۰» ن.

نبینی «۱۱» ایشان در هر وادی «۱۲» نهاده اند «۱۳» [۱۵۷-پ]؟

و ایشان گویند آنچه نکنند «۱۴».

الا آنان که بگرویده «۱۵» و کار کردند

(۱). آط، آب، آج، لب، آل: تو را.

(۲). آب، مش: وقتی که قایم باشی.

(۳). آط، آج، لب، آل: گردیدن، آب: گردانیدن.

(۴). آج، لب، آل: بیابانها.

(۵-۶). آط: فرود آیند، آب، آج، لب، آل، مش: فرود می آیند.

(۷-۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). آب، آج، لب، آل، مش: می اندازند.

(۹). آب، مش: گوش را.

(۱۱). آب، مش: نمی‌بینی که.

(۱۲). آب، مش: رودی.

(۱۳). آب، مش: شیفته می‌شوند، آج، لب، آل: سرگشته شوند.

(۱۴). اساس: نه بدانند، به قیاس با نسخه آط و با توجه به معنی عبارت، تصحیح شد.

(۱۵). آط، آج، لب، آل: بگریزند.

ص: ۳۵۶

نیکبها و ذکر خدای کنند «۱» بسیاری، و کینه کشند «۲» پس از آن که بر ایشان ستم کرده باشند، و بدانند آنان که ستم کرده باشند که به چه بازگشتگاه گردند «۳».

قوله تعالی: **وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ**، حق تعالی گفت: **وَإِنَّهُ «۴»** ضمیر قرآن است [یعنی این قرآن تنزیل خدای جهانیان است. و تنزیل، مصدر باشد و مراد منزل است جز آن است] «۵» که به عرف شرع قرآن و فرقان و وحی «۶» تنزیل محقق شده است بر این کتاب، و اگر چه در اصل وضع حقیقت نبوده است «۷».

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، اهل حجاز و ابو عمرو خواندند: «نزل» به تخفیف «زا» من النزول بر فعلی لازم، و روح الامین به رفع بر فاعلیت. و باقی قراء «نزل» خواندند «۹» بر فعل متعدی به تشدید «زا»، بر آن که فعل خدای را باشد - **جَلَّ جَلَالُهُ**. و «روح الامین»، به نصب خواندند بر مفعول به. بر قراءت اول، معنی آن باشد که:

فرود آرد «۱۰» روح الامین این قرآن را بر دل تو. و بر قراءت دوم: فرو فرستاد خدای - **جَلَّ جَلَالُهُ** - جبریل را به این قرآن بر دل تو.

لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، تا از جمله ترسانندگان باشی «۱۱».

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، به زبانی تازی روشن، و برای آن گفت: **عَلَى قَلْبِكَ**، بر دل تو، که رسول - علیه السلام - خواننده نبود، جبریل - علیه السلام - قرآن بر وی خواندی تا او به دل فراگرفتی و یادگرفتی.

(۱). آج، لب، آل: یاد کردند خدای را.

(۲). آب، مش: داد بستانند، آج، لب، آل: و مکافات نمودند.

(۳). آط، آب، مش: باز گردند، آج، لب، آل: باز می گردند.

(۴). همه نسخه بدلها + ها.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آب + و.

(۷). همه نسخه بدلها + و شاید که مصدر باشد به معنی مفعول، کالرّضیّ بمعنی المرضی، و این مذهب کوفیان باشد.

(۸). ال: انزل.

(۹). همه نسخه بدلها: خوانند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: آورد.

(۱۱). همه نسخه بدلها + «با» تعلق دارد به «نزل»، و مراد به «لسان» لغت است، چنان که: و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه [سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴].

ص: ۳۵۷

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ، و او - یعنی ذکر قرآن - در کتابهای پیشین است. این قول بیشتر مفسران است. مقاتل گفت: ذکر محمد خواست، یعنی ذکر محمد در کتابهای پیشین است.

أَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ، ابن عامر «تکن» خواند به «تا»، و «آیه» به رفع. و باقی قراء «یکن» خواندند به «با»، و «آیه» منصوب بر خبر کان، و معنی آیت آن است «۱»: نه آیتی و علامتی است این کافران و متکبران را آن که می دانند او را «۲» یعنی محمد را عالمان بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحابش و مانند ایشان؟

عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان مکه کس فرستادند به جهودان مدینه که، چه گویی در محمد و نعت «۳» و صفات او؟ ایشان گفتند: وقت بعثت «۴» اوست، و ما در توریت نعت و صفت او خوانده ایم، آن آیتی بود که دلیل کرد «۵» بر صدق رسول - علیه السلام.

امّا قراءت آن کس که او خواند: آیهٔ به نصب، بر قاعده است برای آن که معرفه اسم «کان» است و نکره «ع» خبرش. و بر قراءت آن کس که او «ایة» خواند، ضعیف است برای آن که بر عکس قاعده کلام عرب است، و سیبویه روا نمی‌دارد که اسم «کان» نکره باشد و خبر معرفه آلا در ضرورت شعر، چنان که حسان گفت - شعر:

یکون مزاجها غسل و ماء

کأن سلافة «۷» من بیت رأس

ای من بیت رئیس، کقول عمرو بن کلثوم:

برأس من بنی چشم بن بکر

ای بر رئیس «۸»، و قیل: بیت رأس [۱۵۸-ر] موضع بالشام یتخذ منه الخمر.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ، و اگر ما این «۹» بر بعضی عجمیان پارسی زبان

(۱). آب، مش + که.

(۲). همه نسخه بدلها + و می‌شناسند.

(۳). همه نسخه بدلها: گفت.

(۴). همه نسخه بدلها: بعث.

(۵). همه نسخه بدلها: بود.

(۶). اساس + و، با توجه به اتفاق نسخه بدلها، زاید می‌نمود.

(۷). چاپ شعرانی (۸ / ۳۶۸)، لسان (ماده / أس) سببیه.

(۸). همه نسخه بدلها: رئیس.

(۹). همه نسخه بدلها + قرآن.

ص: ۳۵۸

فرو فرستادمی «۱». و حسن بصری خواند: علی بعض الاعجمیین به «یا» ی نسبت «یا» ی مشدّد، چه «یا» ی نسبت دو «یا» باشد، و «یا» ی دیگر «یا» ی جمع باشد.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ، آنکه رسول ما «۲» بر آن عجمیان خواندی ایمان نیاوردندی، گفتندی: ما نمی‌دانیم که او چه می‌گوید، و ما این زبان ندانیم، نظیره قوله تعالی:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ «۳»... و یا گفتندی: ما را انفه رها نکند که به این ایمان آریم. اما اعجمی، مردی باشد که تازی نداند گفتن «۴» یا فصیح نباشد در گفتن و اگر چه از بلاد عرب باشد. و عجمی، منسوب باشد با بلاد عجم و اگر چه فصیح زبان باشد و ماهر «۵» بر لغت عرب، و کذلک اعرابی و عربی.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ، همچنین ما این قرآن «۶» در دل این کافران بردیم. و معنی این «سلک» إخطار «۷» بالبال باشد چه اگر به «۸» معنی خلق علم ضروری بودی ایشان به آن عالم «۹» بودندی و شک نبودی ایشان را در آن و در صحت آن، و خدای القای [آن] «۱۰» در دل ایشان بر طریق اقامت حجّت کند بر ایشان تا حجّت بر ایشان متوجه شود، و این نوعی «۱۱» لطیف «۱۲» باشد، و این از جنس خاطر باشد که ما گفتیم متضمّن بود جهت خوف را که بعث کند مکلف را بر نظر، هر کس که عند آن نظر کند به معرفت رسد، و هر کس که نظر نکند در ضلالت ماند و حجّت بر او متوجه «۱۳».

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ، آنکه خبر داد که: این کافران به قرآن ایمان نیارند تا آنکه که عذاب الیم مولم موجه ببینند و بچشند و ملجأ شوند، و آنکه ایشان را ایمان سود ندارد.

و اما قول آن کس که گفت: سَلَكْنَاهُ، این ضمیر کفر است، و معنی آن است

(۱). فرو فرستادمی فرو فرستادمی، آط: فرو فرستادمی.

(۲). آط + این قرآن.

(۳). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۴.

(۴). آط، آج، لب، مه + و.

(۵). اساس: مشاهیر، با توجه به آط و دیگر نسخه‌ها، تصحیح شد.

(۶). آب، آز، مش + را.

(۷). آط، آب، آز، آل، مش: احضار، آج، لب: اخصار.

(۸). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۹). همه نسخه بدلها: عالمت.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۱). آج، لب: نوع.

(۱۲). همه نسخه بدلها: لطف.

(۱۳). همه نسخه بدلها + شود.

ص: ۳۵۹

که: ما کفر در دل کافران بریم، لا يُؤْمِنُونَ بر تقدیر آن که لئلا یؤمنوا «۱» به حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ باطل است برای چند وجه: یکی آن که، ذکر کفر در این چند آیت «۲» نرفته است و این ضمیری باشد عاید الی غیر مذکور، و در کلام دلیلی نیست [که] «۳» بر این راه نماید. دگر آن که ادله عقل که درست شده است که خدای تعالی قبیح نکند مانع است از این. دگر آن که تقدیر این محذوف کردن بی ضرورتی، که تقدیر آن است که: لئلا یؤمنوا، وجهی ندارد.

فَيَأْتِيهِمْ، تا به ایشان آید ناگاه «۴» و ایشان ندانند. گفتند، یکی شنید که حسن بصری می خواند: فتأتیهم بغتة، «بالتاء». او را گفت «۵»: یا با سعید «۶» چگونه می خوانی این قراءت و انما العذاب یأتیهم، و آنچه به ایشان آید عذاب است، و عذاب مذکر است به «یا» باید خواند. حسن او را زجر کرد و گفت: انما تأتیهم الساعة بغتة.

فَيَقُولُوا، این کافران گویند «۷» در عذاب: هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ، ما را هیچ مهلتی خواهند دادن؟ و ایشان را عند نزول عذاب با ایشان هیچ مهلت ندهند.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ، مقاتل گفت: سبب نزول آیت آن بود که کافران گفتند:

یا محمد! این عذاب که ما را بدان «۸» تهدید می کنی کی خواهد بودن؟ خدای تعالی آیت فرستاد که این کافران به عذاب ما استعجال می کنند و شتابزدگی می نمایند؟

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ، تو بینی و دانی ای محمد که اگر ما این کافران را تمتع داریم در نعمت و برخوردار از آنچه ما داده‌ایم ایشان را سالیان بسیار؟

ثُمَّ جَاءَهُمْ، آنگه به ایشان آید آنچه ایشان را وعده داده‌اند از عذاب.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ، چون عذاب بیامده باشد هیچ غنا و کفایت نکند از ایشان آنچه ایشان کسب کرده باشند و اندوخته، و ایشان را به آن تمتع و برخورداری داده باشند.

آنگه گفت بر سبیل بلاغ حجّت: **وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ، ذِكْرِي،** ما هلاک نکردیم هیچ شهری و آلا ایشان را پیغامبرانی بودند ترساننده.

(۱). آط، آب: یومنون.

(۲). همه نسخه بدلها: آیات.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها+ یعنی عذاب.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز مش: گفتند.

(۶). آط، آب، آز، مش: ابا سعید.

(۷). آط، آب، مش: گویند این کافران گرفتار.

(۸). همه نسخه بدلها+ وعده و.

ص: ۳۶۰

ذِكْرِي، ای تذکرة، یاد داد [نی] «۱»، و محلّ «ذکری» نصب است و سه وجه را محتمل است: یکی آن که مصدری باشد لا من لفظ الفعل، و التقدیر منذرون اندازا، چه انداز در معنی تذکیر باشد. دگر آن که مفعول به باشد از منذرون، یعنی یبذرونهم الذکری. سیم آن که مفعول له باشد، ای للذکری. **وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ،** و ما هرگز ظالم نبوده‌ایم و نا مستحق کس را «۲» نفرموده‌ایم، و حجّت نانگیخته بر کس [۱۵۸-پ] تعجیل عذاب نکرده‌ایم.

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ، آنکه گفت: این قرآن نه شیاطین «۳» فرود آورده‌اند جبریل روح الامین فرود آورده است. و حسن بصری خواند و محمد بن السَّمِيع در شاذّ: و ما تنزّلت به الشّیاطون، به «واو». فرّاء گفت: غلط الشیخ یعنی الحسن و نصر- بن شمیل «۴» عذر خواست از او و گفت: روا بود که «۵» چیزی شنیده باشد.

یونس بن حبیب گفت: اعرابی را دیدم که حکایت می‌کرد، گفت: انّ فلانا ادخلنا بساتین من ورائها بساتون. من گفتم: این لغت نیک ماند به قراءت حسن بصری «۶»: و ما تنزّلت به الشّیاطون.

و اگر این لغت بعضی عرب باشد، لغتی شاذّ است، و کلام عرب بر آن است که این را جمع سلامت نکنند بر این وجه اگر گویند بر قیاس شیطانون [باشد و] «۷» شیاطون نباشد، و انّما شیاطین «۸» چون بساتین و دهاقین است [فی جمع بستان و دهقان] «۹». و در اوّل کتاب گفته‌ایم که در اصل شیطان «۱۰» دو قول گفتند: یکی فیعال، و یکی فعلان «۱۱» و شرح داده به استقصا.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ، و شاید ایشان را که مثل این قراءت فرو فرستند. و مَا يَسْتَطِيعُونَ، و خود نتوانند از آن جا که علم این نظم ندانند و بنزدیک ایشان نیست.

(۱). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: نامستحق را عذاب.

(۳). اساس: شیطان، با توجّه به دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: الشّمیل.

(۵). آط، آب، آج، لب، آل: در آن، مش: در او.

(۶). همه نسخه بدلها+ فی قوله.

(۷-۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). اساس: چون شیطان، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارت، تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، آل: شیاطین.

(۱۱). اساس: فیعلان، به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ، ایشان معزول‌اند از آن که خبری شنوند از فریشتگان از جمله اخبار آسمان به رجوم ستاره و شهاب چنان که پیش از این شنیدندی.

آنکه خطاب کرد با رسول - علیه السلام - و گفت: فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، و مراد جز «۱» اوست، گفت: با خدای تعالی خدای دیگر «۲» را مخوان «۳» که پس آنکه از جمله معذبان باشی و عذاب رسیدگانی «۴».

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، و خویشان [نزدیک را بترسان، ابتدا کن بالاقرب فالاقرب و الاهم فالاهم. البراء بن عازب روایت کند که چون خدای تعالی این آیت فرستاد: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ] «۵» رسول - علیه السلام - کس فرستاد و فرزندان عبد المطلب را در سرای بو طالب حاضر کرد [و] «۶» امیر المؤمنین علی - علیه السلام - [را] «۷» فرمود تا برای ایشان «۸» گوسپندی بامدّی گندم طعامی «۹» ساخت و صاعی شیر برای ایشان به آن بنهاد. ایشان حاضر آمدند و به عدد چهل مرد بودند، یک مرد بیش یا کم. و هر مردی از ایشان معروف «۱۰» بود به آن که جذعه بخوردی بر یک مقام، و آن شتر بیچه پنج ساله باشد و فرقی «۱۱» از شیر باز خوردی و آن شست صاعی «۱۲» باشد. چون طعام پیش ایشان بنهادند «۱۳» ایشان را خنده آمد از آن طعام اندک و گفتند: ای محمد! این طعام «۱۴» که خواهد خوردن، که خورد این طعام یک مرد از آن ما «۱۵» نیست؟ رسول - علیه السلام - گفت:

كلوا بسم الله

، بخورید به نام خدای و یاد کنید نام خدای بر او. ایشان دست به نان و طعام «۱۶» دراز کردند و از آن طعام بخوردند و سیر شدند، و از آن صاع شیر باز خوردند و سیراب شدند، و حق تعالی

(۱). آل: خبر.

(۲). آج، لب، آز، آل، مش: دیگری.

(۳). آط، آج، لب، آل: مخوانید.

(۴). همه نسخه بدلها: رسیدگان.

(۷-۶-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها+ ران.

(۹). آط، آج، لب، آل، مش: بطعامی.

(۱۰). همه نسخه بدلها: مشهور.

(۱۱). اساس: قدحی، با توجه به اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: شصت صاع.

(۱۳). همه نسخه بدلها: نهاد.

(۱۴). مش + را.

(۱۵). همه نسخه بدلها: که این خورد یک مرد از ما.

(۱۶). همه نسخه بدلها: بر آن طعام، که بر متن مرجح می‌نماید.

ص: ۳۶۲

این را آیتی ساخت و معجزی بر صدق دعوی رسول - علیه الصلوة و السّلام.

آنکه بر پای خاست پس از آن که از آن طعام و شراب فارغ شده بودند، گفت:

یا بنی عبد المطلب! انّ الله بعثنی الی الخلق کافّة و الیکم خاصّة، فقال تعالی: **وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِینَ** و انا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان تملکون بهما رقاب «۱» العرب و العجم و ینقاد [بهما] «۲» لکم الامم و تدخلون بهما الجنّة و تنجون بهما من النار: شهادة ان لا اله الا الله و بأنی «۳» رسول الله فمن یجیبنی الی هذا الامر و یوازرنی علی القیام به یکن «۴» اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی

، گفت: ای پسران عبد المطلب: بدانی که خدای تعالی مرا به جمله خلقان فرستاد بر عموم، و به شما فرستاد مرا بر خصوص، و این آیت بر من انزله کرد «۵»: **وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِینَ**. و من شما را با دو کلمه می‌خوانم که بر زبان آسان است و در ترازو سنگی «۶» و گران است که شما بر آن بر عرب و عجم مالک شوی، و امانت شما را منقاد شوند، و به آن به بهشت رسی و از دوزخ نجات یابی، و آن آن است که:

گواهی دهی که خدای یک «۷» است، و من رسول اویم، هر که او مرا اجابت کند با این و موازرت و معاونت کند مرا بر این کار برادر من باشد و وصی من باشد و وزیر من باشد و خلیفت من باشد از پس من. هیچ کس هیچ جواب نداد، علی بن ابی طالب بر پای خاست «۸» [۱۵۹-] و گفت:

انا اوازرک علی هذا الامر، و ان «۹» کان اصغرهم سنّا و اخصمهم «۱۰» ساقا و اد معهم «۱۱» عینا،

و او به سال از همه کهتر و به ساق از همه باریکتر بود و به چشم از همه گریانتر «۱۲» بود، گفت: من تو را موازرت کنم بر این کار.

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: انّی.

(۴). آب، آز، مش: یکون.

(۵). همه نسخه بدلها: من فرو فرستاد.

(۶). همه نسخه بدلها: سنگین.

(۷). همه نسخه بدلها: یکی.

(۸). آب، آج، لب، آل، آز: خواست.

(۹). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: احمشهم.

(۱۱). همه نسخه بدلها: ارمصهم.

(۱۲). آط، آب: کدوهناکتر، آج، لب، آل: کدوناکتر، آز: کروهناکتر، مش: کدوهناکتر.

ص: ۳۶۳

رسول - علیه السّلام - گفت: بنشین. او بنشست. رسول - علیه السّلام - دگر باره این سخن باز گفت. کس جواب نداد. هم او بر پای خاست «۱» و گفت: یا رسول الله! من معاونت کنم تو را بر این کار. رسول - علیه السّلام - گفت: بنشین. بار سه دیگر «۲» همین «۳» سخن باز گفت. کس بر نخاست «۴»، هم او برخاست «۵» و گفت: من موازرت کنم تو را یا رسول الله! رسول - علیه السّلام - گفت: بنشین یا علیّ،

فأنک اخی و وصیّی و وزیرى و وارثى و خلیفتى من بعدى

، بنشین که تو برادر منی و وصی منی و وزیر منی و وارث منی و خلیفت منی از پس من.

قوم از آن جا برخاستند «۶» و بر طریق استهزا ابو طالب را می گفتند: لیهنک الیوم ان دخلت «۷» فی دین ابن اخیک فقد امر ابنک علیک، مبارک باد تو را ای ابو طالب که در دین پسر برادرت رفتی تا پسرت را بر تو امیر کرد. و این خبر بیرون «۸» آن که در کتب اصحابان ماست، ثعلبی مفسر امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود بیاورده است بر این وجه، و این حجّتی باشد هر کدام تمامتر.

ابو هریره روایت کرد که: چون این آیت آمد، رسول - علیه السّلام - برخاست «۹» و گفت:

یا معشر قریش اشتروا انفسکم من اللّٰه لا [۱] «۱۰» غنی عنکم من اللّٰه شیئا،

ای جماعت قریش! خویشتن را از خدای باز خرید که من شما را از خدای [نگزیرانم چیزی]. یا بنی عبد المطلب، یا بنی عبد مناف، یا فاطمه بنت رسول اللّٰه، یا عبّاس بن عبد المطلب، یا صفیّه، عمّه رسول اللّٰه، لا اغنی عنکم من اللّٰه شیئا، من شما را از خدا [۱۱] «هیچ غنا نکنم، اگر از مال من چیزی خواهی بدهم شما را، اما کار شما با خداست از این جا ساخته روید.

سعید جبیر روایت کرد از عبد اللّٰه عبّاس که: چون خدای تعالی این آیت فرستاد

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آج: خواست.

(۲). آج، لب، آل: سه بار دیگر.

(۳). آط، آج، لب، آل: هم این.

(۴). آب، آز، آل، مش: برخواست.

(۵). آب، لب، آز، مش: برخواست.

(۶). آب، آز، آج، لب، آل، مش: برخواستند.

(۷). اساس: دخل، با توجّه به آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها+ از.

(۹). آط، آب، لب، آز، مش: برخواست.

(۱۰). از آط، افزوده شد.

(۱۱). اساس افتادگی دارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها، از آط افزوده شد.

ص: ۳۶۴

که: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**، رسول - علیه السلام - بر کوه صفا شد و آواز داد: یا صباحاه، مردم همه سر نهادند با او. و آن که نتوانست شدن، رسولی را فرستادند «۱» تا بداند که چه رسید او را. رسول - علیه السلام - گفت: یا بنی عبد المطلب یا بنی فهر! اگر چنان که من خبر دهم که در زیر این کوه لشکری حاضر است و بر شما خواهد غارت کردن، مرا به راست داری؟ گفتند: آری. گفت: اکنون [بدانی] «۲» که من شما را می ترسانم از غذایی سخت. ابو لهب گفت: تبا لک، زیان باد تو را. ما را امروز همه روز برای این خوانی «۳»! خدای تعالی به جواب بو لهب بفرستاد «۴»: **تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ** «۵».

و قوله تعالی: **وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**، آنگه رسول را گفت: جانب خود نرم دار با آنان که اتباع تو اند از مؤمنان. و خفض الجناح، فرو نهادن بال باشد، و این کنایت باشد از سهولت جانب.

فَإِنْ عَصَوْكَ، اگر در تو عاصی شوند بگو که من بیزارم از آن که شما می گویی «۶».

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، و توکل کن بر خدای عزیز غالب که جانب او را خلل نتوان کردن، و رحیم و بخشاینده است.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ، آنگه که «۷» ببند تو را آنگه که برخیزی، گفتند: مراد آن است که تو را ببند آنگه که به نماز برخیزی. و گفتند: مراد آن است که تو را ببند در تصرفاتی که کنی. و «قیام» کنایت کرد از افعال و تصرفات او، [چنان که] «۸» گویند «۹»: فلان به این کار قیام می نماید و فلان به این کار سعی می کند، و معنی آن که تعاطی این کار می کند.

وَ تَقَلَّبَكَ، ای و یری تقلبک، و نیز می ببند گردیدن تو در میان ساجدان. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که می ببند گردیدن تو، می ببند در نماز از حال به

(۱). همه نسخه بدلها: فرستاد.

(۲-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: می خوانی.

(۴). همه نسخه بدلها: ابو لهب فرستاد.

(۵). سوره مسد (۱۱۱) آیه ۱، همه نسخه بدلها+ و تب.

(۶). همه نسخه بدلها: از آنچه شما می‌کنی.

(۷). همه نسخه بدلها: آن که.

(۹). اساس + یا، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، زاید می‌نمود.

ص: ۳۶۵

حال، یک بار در قیام و یک بار در رکوع و یک بار در سجود. مجاهد گفت: گردیدن تو در سجده کنندگانی که با تو نماز می‌کنند. مقاتل و کلبی گفتند: معنی «۱» تقلب تو در نماز جماعت با پس نماز «۲».

قولی دیگر آن است که عکرمه گفت از عبد الله عباس که: معنی آن است که می‌بیند «۳» گردانیدن تو از پشت پیغامبری دیگر به پشت [پیغامبری دیگر] «۴»، تا آنکه که به پشت عبد الله رسیدی. و اصحاب ما به این آیت تمسک کردند در آن که پدران رسول - علیه السلام - مؤمن بودند، که خدای گفت «۵»: می‌بینم گردیدن تو در پشت ساجدان.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، او شنوا و داناست همه مسموعات «۶» [۱۵۹-پ] و معلومات را.

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينُ، خبر دهم شما را که شیاطین بر که فرو «۷» آیند.

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ، فرود آیند بر همه «۸» دروغزنی بزهکار، و مراد کاهنانند «۹»، مقاتل گفت: چون مسیلمه و طلیحه «۱۰».

يُلْقُونَ السَّمْعَ، سمع فرو فگندند، یعنی دزدیده از فریشتگان بشنوند یعنی شیاطین، و مثله قوله تعالى: إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ «۱۱» ...، و آنکه با کاهنان بگویند و بر ایشان القاء کنند، و مثله قوله تعالى: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ «۱۲».

[وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ] «۱۳»، و بیشترین ایشان کاذب و دروغزنند برای آن که بر خود چیزهای دیگر با آن ضم کنند، و امروز محجوب و ممنوع‌اند شیاطین از استراق سمع.

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۲). همه نسخه بدلها: پس نمازانت.

(۳). آط، آج، لب، آل: که چون ببیند، آز: که چون که می‌بیند، مش: که خدا ببیند.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلهای، بجز آل + من.

(۶). آج، لب، آل: مصنوعات.

(۷). همه نسخه بدلهای: فرود.

(۸). همه نسخه بدلهای: هر.

(۹). آب، آز، مش: گناهکارانند.

(۱۰). همه نسخه بدلهای: طلحه.

(۱۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۱۸.

(۱۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱.

(۱۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، از قرآن مجید افزوده شد.

ص: ۳۶۶

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، و شاعران را غاویان و جاهلان «۱» متابعت کنند.

عبد الله عباس گفت: شیاطین‌اند و ایشان نیز شیاطین را «۲» تابعه شعرا می‌خوانند، و اعتقاد کرده‌اند که تلقین شعر شیاطین می‌کنند ایشان را، و هر کس را که شیطان او در این باب قویتر باشد شعر او بهتر باشد، از این جا گفت شاعر ایشان - شعر:

أَنِّي وَكُلُّ شَاعِرٍ مِنَ الْبَشَرِ شَيْطَانَةٌ أَوْ شَيْطَانِي ذَكَرَ

و سبب استمرار این شبهت بر ایشان از آن جاست که ایشان را شعر گفته می‌شود بی رنج و اندیشه بسیار آنچه دیگران مثل آن نتوانند گفتن به رنج و تکلیف «۳»، ایشان می‌پندارند که آن شیاطین تلقین می‌کنند، آنما آن به علمی ضروری است از قبل خدای - عزّ و جلّ.

ضحاک گفت دو شاعر در عهد رسول - علیه السّلام - با یکدیگر خصومت کردند، یکدیگر را هجا کردند: یکی از انصار بود و یکی از قومی دیگر، و هر یکی را جماعتی در قفا ایستادند و معاونت می‌کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

صادق «۴» - علیه السّلام - گفت مراد شاعران کفارند چون: عبد الله بن الزبّیری، و هبیره بن ابی وهب، و مسافع بن عبد مناف، و عمرو بن عبد الله الجمحی، و امیّه بن ابی الصّلت که ایشان رسول را - علیه السّلام - هجو کردند و مردم در دنبال ایشان فتادندی «۵» به وقت انشاد این اشعار.

ابو عصفی «۶» روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت:

من احدث هجاء فی الاسلام فاقطعوا لسانه،

هر که در اسلام هجای احداث کند زبانش ببری.

سعید جبیر گفت از عبد الله عبّاس که: چون رسول - علیه السّلام - مکه بگشاد، ابلیس ناله‌ای کرد و نعره‌ای زد سخت. اصحاب او بر او مجتمع شدند گفتند «۷»: چه بود «۸»? گفت: پس از امروز طمع مدارید که کفر را قوتی بود، و لکن در عرب شعر

(۱). اساس: و شاعران را و غاویان را جاهلان، با توجّه به نسخه بدلها و معنی آیه، تصحیح شد.

(۲). آط: ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها: تکلف.

(۴). مش: حضرت امام جعفر صادق.

(۵). همه نسخه بدلها: ایستادندی.

(۶). چاپ شعرانی (۸ / ۳۶۹): ابو عطیف.

(۷). مش + او را که.

(۸). مش + که نعره و فریادی از سوز درون بر آوردی.

ص: ۳۶۷

و نوحه منتشر کنی.

آنکه وصف «۱» شاعران کرد گفت: **أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ، وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ**، نبینی که ایشان در هر وادی سر در نهند؟ يقال: هام علی وجهه اذا جاز و سار علی غیر قصد، سر در نهند در «۲» راه و بی راه می‌رود.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که در هر لغوی خوض کنند. و «هیم در وادی» کنایت است از آن که در هر طریقتی «۳» خوض کنند از انواع شعر چون: مدح و هجو و غزل و وصف و تشبیه و مبالغت، و این قول مجاهد است. قتاده گفت: قومی را به باطل مدح کنند و گروهی را به ناواجب شتم کنند و چیزهایی «۴» گویند که ندانند.

آنکه استتفا کرد از ایشان شاعران مؤمنان را، گفت: **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**، گفت: آلا آنان که مؤمن باشند و عمل صالح کنند و ذکر خدای بسیار کنند [و انتقام کشند از] «۵» گروهی که بر ایشان ظلم کرده باشند، یعنی اگر کسی ایشان را هجو کرده باشد «۶» جواب دهند «۷» از آن که: **الشَّرُّ بِالشَّرِّ** و البادی اظلم، و منه

قوله - عليه السلام: المسبَّان «۸» ما قالا فعلی البادی ما لم يعتد «۹» المظلوم

، گفت: این دو دشنام دهنده هر چه گویند وبال آن، آن راست «۱۰» که ابتدا کند مادام تا مظلوم از حدّ بنرود «۱۱»، و ابو العیناء بر این منهاج گفت این بیتها - شعر:

اذا [أنا «۱۲»] لم امدح علی الخیر اهله و لم «۱۳» الم الجنس «۱۴» اللثیم المذمّما

ففیم عرفت «۱۵» الخیر و الشرّ باسمه و شقّ لی الله المسامع و النفا [۱۶۰- ر]

و ابن الرومی هم این معنی مراعات کرد در این بیتها که گفت - شعر:

(۱). همه نسخه بدلها + آن.

(۲). همه نسخه بدلها: بر.

(۳). همه نسخه بدلها: طریقی.

(۴). آط: چیز، آب، آج، لب، آز، آل، مش: چیزی، مه: چیزها.

(۱۲-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آط، آب، آز، مش: کرده بود.

(۷). آج، لب، آل: دادند.

(۸). چاپ شعرانی: المتساپان.

(۹). مش: يتعد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: وبال بر آن است.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز مش: بنبرد، مش: نبرد.

(۱۳). اساس: فلم، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۴). چاپ شعرانی (۸/ ۳۷۰): النّكس.

(۱۵). اساس: عدوت، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۳۶۸

و بعض السّجایا ینتسبن الی بعض

و ما الحقد الّا توأم الشّکر فی الفتی

فثمّ ترى شکرا لذی حسن القرض

فحيث ترى حقدا علی [ذی «۱»] [إساءة

من البذر فیها فهی ناهیک من ارض

اذ «۲» الارض اذ [ت «۳»] [ربع ما انت زارع

و از محدثان یکی این معنی بر گرفت و به معنی کرد «۴» - شعر:

فدونک فاحسن «۵» ما استحسننت و اعلم
بأنی ما ظلمتک فی الحساب

أودى ريع بذرك لا تلمنى «۶»
لأنى قد خلقت من التراب

و در خبر است که: کعب بن زهیر بن ا [بی] «۷» سلمی بیٹی چند گفت در مرثیت اهل بدر و در آن جا تعریضی «۸» کرد به رسول، و کافر بود این وقت، و او را برادری مسلمان بود. این بیتهای به سمع رسول رسید، رسول - علیه السلام - خون او هدر کرد.

برادرش کس فرستاد به او و گفت: جان خود دریاب که رسول خدای خون تو هدر کرد هر کجا که تو را بینند بکشند، و لکن رسول مردی کریم است، برخیز و او را مدحی بگو «۹» و ثنای و توبه کن و ایمان آر که گمان آن «۱۰» است که قبول کند. او این قصیده بگفت - شعر:

بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول
متیم عندها لم یفد مکبول «۱۱»

و در آن جا گوید:

انبث «۱۲» ان رسول الله اوعدنی
و العفو عند رسول الله مأمول

مهلا هداک الذی اعطاک نافلة ال
فرقان فیہ مواعیظ «۱۳» و تفصیل

(۷-۳-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). اساس: ادا، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: و گفت.

(۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: چاپ شعرانی (۸ / ۳۷۰): حسن.

(۶). اساس: ما تلمنی، آط، آب، لب، آز، مش: لا یلمنی، به قیاس با آج تصحیح شد.

(۸). آب، لب، آز، آل، مش: تعریض.

(۹). همه نسخه بدلها+ و بیا.

(۱۰). همه نسخه بدلها: چنان.

(۱۱). اساس: لم یفسد معلول، همه نسخه بدلها: بعد معلول، به قیاس با چاپ شعرانی (۸ / ۳۷۱)، تفسیر قرطبی (۱۳ / ۱۴۷) و لسان (ماده کبل) تصحیح شد.

(۱۲). اساس: نبئت، به قیاس با چاپ شعرانی (۸ / ۳۷۱) تصحیح شد.

(۱۳). کذا در همه نسخه‌ها، چاپ شعرانی (۸ / ۳۷۱): مواعید.

(۱۴). اساس: لا تؤاخذنی، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۳۶۹

لظَلَّ يسعد «٣» ألا ان يكون له

من الرسول باذن الله تنويل

حتّى وضعت يمينى لا انازعه

فى كفّ ذى تقمات قبله القيل

و فيها:

إنّ الرسول لسيف يستضاء

مهند من سيوف الله مسلول

فى فتية من قريش قال قائلهم «٤»

ببطن مكة لما اسلموا زولوا

زالوا فما زال انكاس و لا كشف

يوم اللّقاء و لا ميل معازيل

شمّ العرائين ابطال لبوسهم

من نسج داود فى الهيجا سراييل

و بيامد و به در سراى رسول آمد و در بزد. رسول - عليه السلام - گفت: كيست؟

گفت: مستأمن يا رسول الله، زنهار خواهى است يا رسول الله. گفت: در آى. گفت:

ا ادخل «٥» آمنأ، ايمن در آيم؟ گفت:

ادخل آمنأ و لو أنّك كعب بن زهير

، [در آی و اگر همه کعب بن زهیری] «۶» او در آمد و گفت: [یا رسول الله من کعب زهیرم] «۷»، و انا اشهد ان لا اله الا الله و انتک رسول الله.

آنکه با رسول به مسجد آمد، گفت: یا رسول الله! قصیده‌ای دارم در مدح تو می‌خواهم تا بر «۸» ملاً مهاجر و انصار برخوانم. گفت: بیار. او قصیده برخواند. رسول - علیه السلام - از او خشنود شد و او را عفو کرد.

ابو الحسن البراد گفت: چون این آیت فرود آمد، عبد الله رواحه و کعب بن مالک و حسان بن ثابت پیش رسول آمدند گریان، و گفتند: یا رسول الله! خدای تعالی در حق شاعران [این] «۹» گفت و ما شاعریم. رسول - علیه السلام - گفت: آیت «۱۰» تمام برخوانی:

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، الی قوله: **مِنْ بَعْدِ مَا ظَلِمُوا**. ایشان دلخوش شدند و رسول - علیه السلام - حسان ثابت را گفت چون روز غدیر آن بیتها خواند - شعر:

(۱). اساس: اقوم، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). اساس: لم، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: برعد.

(۴). چاپ شعرانی (۸ / ۳۷۱): قائلم.

(۵). آج، لب، آل: ادخل.

(۶ - ۷ - ۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: در.

(۱۰). همه نسخه بدلها: آیات.

ص: ۳۷۰

بخمّ و اسمع بالنّبیّ «۱» منادیا - الایات.

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

لا زلت مؤيِّدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانك، تو مؤيِّدی به روح القدس مادام تا ما را به زبان نصرت می‌کنی.

ابو هریره گفت: یک روز حسّان در مسجد رسول شعر می‌خواند، عمر خطّاب بگذشت و به خشم در او نگرید. حسّان گفت: چه می‌نگری، من این جا شعر - خواندم و بهتر از تو حاضر بود، یعنی رسول - علیه السّلام. او «۲» گفت: یا با هریره «۳» به خدای بر تو شنیدی که رسول مرا گفت و عبد الله رواحه را و کعب بن مالک را:

اللّهُمَّ اَيِّدهم بروح القدس؟

گفت: نعم.

و در خبر است که: چون مشرکان رسول را هجو کردند، رسول - علیه السّلام - صحابه را گفت:

ما منع الذين نصروا رسول الله بسيوفهم أن ينصروه بلسانه.

این سه کس گفتند: یا رسول الله! ما این کار کفایت کنیم. رسول - علیه السّلام - گفت:

اهجوهم و روح القدس معكم.

و در خبر است که چون دعبیل علی خزاعی این [۱۶۰-پ] قصیده بر رضا خواند «۴» که در مدح او گفته است - شعر:

و منزل وحی مقفر العرصات

مدارس ایات خلت من تلاوة

چون به ذکر صاحب الزّمان - علیه السّلام - رسید آن جا می‌گوید «۵» - شعر:

يقوم على اسم الله و البركات

خروج امام لا محالة خارج

گفت:

نفث بها روح القدس على لسانك.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، و ظالمان بدانند که به چه جای بازگشتن باز گردند «۶». و «منقلب»، محتمل است موضع انقلاب را و نیز «۷» مصدر را که انقلاب باشد، یعنی که بدانند که چگونه باز گردند. و عبد الله عباس خواند: ای

(۱). همه نسخه بدلها: بالرّسول.

(۲). همه نسخه بدلها: آنکه.

(۳). آط، آب، آج، آز، لب: بو هریره، آل: یا ابو هریره.

(۴). مش + صلوات الله و سلامه علیه.

(۵). آط، آج، لب، آل، مش: آن جا گفت، آب، آز: آن جا که گفت.

(۶). همه نسخه بدلها: باز گردیدند.

(۷). آط: و مر، آب، آج، لب، آز، آل، مش: و هر.

ص: ۳۷۱

منفلت ینفلتون، که کجا بجهد و چگونه بجهد، من الانفلات به «فا» و «تا». و در قراءت اهل البيت آمد: **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا** آل محمد، **أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ**، و این هر دو قراءت شاذّ است. و قوله: «ای»، منصوب است به «ینقلبون»، و منصوب نیست به «سيعلم»، برای آن که استفهام را صدر کلام بود فعلی که پیش او بود در او عمل نکند.

و مورد آیت تهدید و وعید است جمله ظالمان را، و حمل آیت بر عموم کردن «۱» اولیتر باشد - و الله اعلم.

تمّت المجلّدة الرابعة عشرة و تتلوها بعد ذلك فی الخامسة عشرة سورة النمل ان شاء الله تعالى [۱۶۱-ر].

(۱). همه نسخه بدلها: حمل آیت کردن بر عموم.